ترجمه

صحیفة الابرار

فی مناقب المعصومین الاطهار علیهم السلام

آقامیرزا محمد تقی مامقانی

مُلَقَّب به حجة الاسلام

نیّر تبریزی

ترجمه و تحقیق

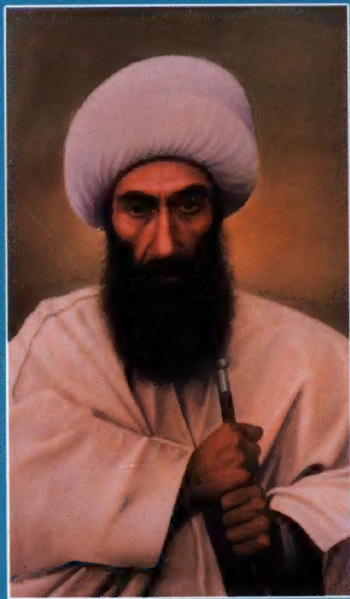
سید هادی حسینی

جلد دوم

نیّر تبریزی

صحیفة الابرار

۲



آقا میرزا محمدتقی حجة الاسلام مامقانی(متخلّص به« نیّر») ازشاعران پرآوازه و ازعالمان ژرف اندیش و از افتخارات مذهب تشیع (در نیمه دوم قرن سیزدهم هجری) است.

اشعار نغز و پر محتوای او در واقعهٔ عاشورا بسیار زبانزد است.

آثار گوناگونش حاکی از معرفت، عظمت و تبحر او در علوم مختلف می باشد.

از آثار او کتاب کم نظیر «صحیفة الابرار» است که دریایی از فضایل اهل بیت (علیهم السلام) را در خود گنجانده و در ضمنِ واگویهٔ طُرفه هایی از احادیث امامان (علیهم السلام)، معارف بلند و راه گشایی را به خواننده ارزانی می دارد که کلید شماری از شبهه ها و مسائل اعتقادی و پاسخ بسیاری از سطحی نگری ها و یاوه بافی هاست.

آموزه های سودمند این کتاب اندیشه و دل را صفا می بخشد و اصل بنیادین ولایت و امامت را در عمق جان می نشاند و نهاد انسان را سرشار از عشق و محبت به خاندان عصمت و طهارت (علیهم السلام) می سازد.

انتشارات قدیم الاحسان

تهران - میدان قیام - بلوار قیام

نبش خیابانِ مشهدی رحیم - پلاک ۴۳

فروشگاه اینترنتی : www.dinkala.ir

تلفن: ۰۲۱-۳۳۵۴۶۶۳۱

طراح جلد: محسن مرادی

بسم الله الرحمن الرحیم

صحیفة الابرار

در مناقب معصومین اطهار علیهم السلام

(جزء اول از قسم اول)

از آثار

آقا میرزا محمد تقی مامقانی

ملقب به حجة الاسلام نیر تبریزی

(م ۱۳۱۲ق)

ترجمه فارسی

سید هادی حسینی

جلد دوم

انتشارات قدیم الاحسان

سرشناسه: نیرمامقانی، محمدتقی بن محمد، ۱۲۴۸ - ۱۳۱۲ق.
عنوان و نام پدیدآور: صحیفة الابرار در مناقب معصومین اطهار ﷺ / از آثار آقامیرزامحمدتقی مامقانی؛ ترجمه فارسی سیدهادی حسینی.
مشخصات نشر: تهران: قدیم الاحسان، ۱۳۹۸ -
مشخصات ظاهری: ج.
شابک: دوره: 978-600-7170-40-3؛ ج.۱: 978-600-7170-24-3؛ ج.۲: 978-600-7170-26-7؛ ج. ۳: 978-600-7170-27-4؛ ج.۴: 978-600-7170-28-1؛ ج.۵: 978-600-7170-30-4؛ ج.۶: 978-600-7170-31-1؛ ج.۷: 978-600-7170-55-7؛ ج.۸: 978-600-7170-63-2؛ ج.۹: 978-600-7170-57-1؛ ج.۱۰: 978-600-7170-58-8؛ ج.۱۱: 978-600-7170-59-5؛ ج.۱۲: 978-600-7170-60-1.
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت: فارسی- عربی
یادداشت: ج. ۷ -۱۲ (چاپ اول: ۱۳۹۹) (فیپا).
یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.
مندرجات: ج.۱. مقدمه.- ج.۲. جزء اول از قسم اول.- ج.۳. جزء دوم از قسم اول.- ج.۴. جزء سوم از قسم اول.- ج.۵. جزء چهارم از قسم اول.- ج.۶. جزء پنجم از قسم اول.- ج.۷. جزء اول از قسم دوم.- ج ۱۱ جزء پنجم از قسم سوم
موضوع: احادیث شیعه -- قرن ۱۳ق.
موضوع: Hadith (Shiites) -- Texts -- 19th century
شناسه افزوده: حسینی، سیدهادی، مترجم
رده‌بندی کنگره: BP۱۳۶/۵
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۲۱۲
شماره کتابشناسی ملی: ۵۸۰۵۹۵۶

انتشارات قدیم الاحسان

صحیفة الابرار

در مناقب معصومین اطهار ﷺ

(جزء اول از قسم اول)

از آثار

آقا میرزا محمدتقی مامقانی

ملقب به حجة الاسلام نیر تبریزی

(م ۱۳۱۲ق)

ترجمه فارسی

سید هادی حسینی

ناشر: قدیم الاحسان / **جلد:** دوم / **نوبت چاپ:** اول، ۱۳۹۹
شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه / **چاپخانه:** شمیم / **صحافی:** نوین
دوره: ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۷۰-۴۰-۳
شابک ج۲: ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۷۰-۲۶-۷

مرکز پخش
تهران: میدان قیام، بلوار قیام، نبش بلوار مشهدی رحیم، پلاک ۴۳
تلفن: ۳۳۴۴۲۲۵۴-۰۲۱
تهران: میدان انقلاب، خیابان کارگر جنوبی، خیابان شهدای ژاندارمری، پاساژ کوثر، پلاک ۷
تلفن: ۶۶۹۷۱۶۹۷-۹-۰۲۱
سامانه پیام کوتاه: ۳۰۰۰۰۷۷۷ / WWW.ArameDel.ir

فهرست عناوین

حدیث (۱)

[اهمیتِ بیانِ فضائل علی علیه السلام و نوشتن، گوش دادن به آن و...]

الأمالی، اثر شیخ صدوق رحمه الله.

شیخ صدوق رحمه الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد محمّد بن ابراهیم بن اسحاق رحمه الله، گفت: برای ما حدیث کرد عبدالعزیز بن یحیی بَصْری، گفت: برای ما حدیث کرد محمّد بن زکریّا جوهری، از محمّد بن عُماره، از پدرش، از امام صادق علیه السلام از پدرش (امام باقر علیه السلام) از پدرانش علیهم السلام که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

إنَّ اللَّهَ ـ تَبارَكَ وَتَعالَى ـ جَعَلَ لأَخِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام فَضائِلَ لَا يُحْصِي عَدَدَهَا غَيْرُهُ، فَمَنْ ذَكَرَ فَضِيلَةً مِنْ فَضَائِلِهِ مُقِرّاً بِهَا، غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَأَخَّرَ، وَلَوْ وَافَى الْقِيَامَةَ بِذُنُوبِ الثَّقَلَيْنِ.

وَمَنْ كَتَبَ فَضِيلَةً مِنْ فَضَائِلِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام لَمْ تَزَلِ الْمَلَائِكَةُ تَسْتَغْفِرُ لَهُ مَا بَقِيَ لِتِلْكَ الْكِتَابَةِ رَسْمٌ.

وَمَنِ اسْتَمَعَ إِلَىٰ فَضِيلَةٍ مِنْ فَضَائِلِهِ، غَفَرَ اللَّهُ لَهُ الذُّنُوبَ الَّتِي اكْتَسَبَهَا بِالاسْتِمَاعِ.

وَمَنْ نَظَرَ إِلَىٰ كِتَابَةٍ فِي فَضَائِلِهِ، غَفَرَ اللَّهُ لَهُ الذُّنُوبَ الَّتِي اكْتَسَبَهَا بِالنَّظَرِ.

ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وآله: النَّظَرُ إِلَىٰ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عِبَادَةٌ، وَذِكْرُهُ عِبَادَةٌ،

وَلَا يُقْبَلُ إِيمَانُ عَبْدٍ إِلَّا بِوَلَايَتِهِ وَالْبَرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِهِ؛[۱]

پیامبر ﷺ فرمود: خدای متعال برای برادرم علی بن أبی طالب فضائلی قرار داد که جز خدا نمی‌تواند آنها را بشمارد. هرکه یک فضیلت از فضایل او را ذکر کند و به آن تن دهد، خدا گناهان گذشته و آینده‌اش را می‌آمرزد، هرچند روز قیامت گناه جنّ و انس را با خود بیاورد.

و هرکس یک فضیلت از فضایل او را بنویسد، تا زمانی که اثری از آن نوشته باشد، فرشتگان برایش آمرزش می‌طلبند.

و هرکه به یک فضیلت از فضایل او گوش سپارد، خدا گناهانی را که با شنیدن انجام داده است، می‌آمرزد.

و هرکس به فضایل آن حضرت که نگارش یافته‌اند، بنگرد، خدا گناهی را که با چشم کرده است، می‌آمرزد.

سپس پیامبر ﷺ فرمود: نگاه به علی عبادت است، ذِکرِ علی [یاد آن حضرت به زبان، نوشتار، ذهن و...] عبادت است. ایمان بنده‌ای را نپذیرند مگر به ولایت علی و برائت از دشمنانش.

حدیث (۲)

[پروردگاری برایمان قرار دهید و هرچه خواستید درباره‌مان بگویید]

بصائر الدرجات، اثر صفّار رحمه الله.

محمّد بن حسن صفّار (که شخصی ثقه و شایان اعتماد است) می‌گوید: برای

۱. امالی الصدوق: ۱۳۸، مجلس ۲۸، حدیث ۹؛ بحار الأنوار ۳۸: ۱۹۶ ـ ۱۹۷، حدیث ٤.

ما حدیث کرد حسین [حسن (خ)] بن موسی خَشّاب، از اسماعیل بن مهران، از عثمان بن جَبَلَه، از کامل تَمّار که گفت: روزی نزد امام صادق علیه‌السلام بودم، آن حضرت به من فرمود:

یَا كَامِلُ، اجْعَلُوا [اجعل (خ)] لَنَا رَبّاً نَئُوبُ إِلَيْهِ وَقُولُوا فِينَا مَا شِئْتُمْ.

قَالَ، قُلْتُ: نَجْعَلُ لَكُمْ رَبّاً تَئُوبُونَ إِلَيْهِ وَنَقُولُ فِيكُمْ مَا شِئْنَا ؟!

قَالَ: فَاسْتَوَى جَالِساً فَقَالَ: [۱] وَمَا عَسَى أَنْ تَقُولُوا، مَا خَرَجَ إِلَيْكُمْ مِنْ عِلْمِنَا إِلَّا أَلِفاً غَيْرَ مَعْطُوفَةٍ؛ [۲]

ای کامل، برایمان پروردگاری قرار دهید که سویش بازگردیم و هرچه خواستید دربارهٔ ما بگویید.

کامل، می‌گوید، پرسیدم: برایتان پروردگاری قرار دهیم که سویش بازگردید و آنچه خواستیم دربارهتان قائل شویم؟

امام علیه‌السلام راست نشست و فرمود: چه خیال کردید؟! [۳] [به خدا سوگند] از علم ما جز اَلِفی غیر معطوف [نیم قد] برایتان بیرون نیامد.

---

۱. در «بصائر»، «ثمّ قال» ضبط است.

۲. بصائر الدرجات ۱: ۵۰۷، حدیث ۸؛ مختصر البصائر: ۱۸۷ ـ ۱۸۸، حدیث ۱۶۷.

۳. این جمله، ترجمهٔ مضمونی عبارت «وما عسی أن تقولوا» است. در «بحار الأنوار ۲۵: ۲۸۳» این گونه ضبط است: «وعَسی أن نَقولَ...»؛ می‌توانیم بگوییم از علم ما جز نیمچه الفی در اختیارتان قرار نگرفت.

مجلسی رحمه‌الله در ذیل این روایت می‌گوید: الف غیر معطوف، یعنی نصف حرف، این تعبیر کنایه از نهایت قلّت است؛ زیرا الف در خطّ کوفی، نصفش راست و نیم دیگرش کج و خمیده است (این گونه: لـ) و گفته‌اند یعنی الفی که بعدش چیزی نیست، و گفته شده الفی که پیش آن صفر قرار ندارد، یعنی یک باب.

[پیرامونِ الف نامعطوف]

مصنّف این کتاب (عفی الله عنه) می‌گوید: مراد از «الف نامعطوف» امر مجمل و تفصیل نایافته است؛ زیرا الفِ نامعطوف، خودِ الف می‌باشد، در مقابلِ الفِ معطوف که همان «باء» است و به آن «الف مبسوط» نیز می‌گویند؛ چراکه «باء» از مَیلِ الف مستقبله «ا» به انبساط و انعطاف، این چنین «ـب» پدید می‌آید.

در علم خط، این گونه بیان شده است. اطلاق مذکور، میان اهل حروف شایع می‌باشد. شکل الف، شکل اجمال است و شکل باء (که الف معطوف است) شکل تفصیل می‌باشد؛ زیرا به انبساط و تکثّر گرایش دارد (این نکته را دریاب).

شاید معنای دیگری برای سخن امام علیه‌السلام باشد و آن این است که [می‌خواهد بیان دارد]: برای شما بیرون نیامد مگر یک حرف ابتدایی که سایر حروف بدان نپیوست تا کلمه کامل شود.

با دقّت به دست می‌آید که بازگشت این دو سخن به یک چیز است، گرچه در ابتدا، میان آن دو فرقِ دقیقی هست.

حدیث (۳)

[حکمت‌های پنهان در قیام و قعودِ امامان]

بصائر الدرجات، اثر صفّار رحمه‌الله.

صفّار می‌گوید: برای ما حدیث کرد احمد بن محمّد و محمّد بن حسین، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از ضُرَیْس که گفت: شنیدم امام باقر علیه‌السلام در حالی که مردمانی از اصحابش پیرامونش بودند، می‌فرمود:

أعجب من قوم يتولّونا ويجعلونا أئمّة ويصفون بأنّ طاعتنا مُفْتَرضةٌ[1] كَطاعةِ الله[2] ثُمّ يكسرون حجّتهم ويخصمون أنفسهم بضعفِ قُلوبِهِمْ، فينْقِصون حقّنا ويعيبون ذلك على من أعطاه اللهُ بُرهانَ حقِّ معرفتنا والتّسْليم لأمْرِنا.

أترون أنّ الله ـ تبارك وتعالى ـ فرض طاعة أوْلِيائه على عبادِهِ ثُمَّ يُخْفِي عَنْهُمْ أخبارَ السّماوات والأرض، ويقطعُ عنهم موادّ العلْم فيما يرِدُ عليْهِمْ مِنْ قِوامُ دِينِهِمْ؟!

فقال له حُمْران: جعلت فداك يا أبا جعفرٍ. أرأيْت ما كان مِنْ قِيامِ عليٍّ بْنِ أَبِي طالب والحسن والحسين وخروجهم وقيامهم بدينِ اللّه (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ) وَما أُصيبوا به من قتل الطواغيت إيّاهُمْ والظّفر بهِمْ حتّى قُتِلُوا وغُلِبُوا؟

فقال أبو جعفر عليه السلام: يا حُمران، إنّ الله ـ تبارك وتعالى ـ قدْ كَانَ قدَّرَ ذلِكَ عَلَيْهِمْ وقضاه وحتمه ثمّ أجراه. فبتقدّم علم من رسول الله صلى الله عليه وآله إليهِمْ فِي ذلِكَ قَامَ عَلِيٌّ والحسن والحسين (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ) وبِعلْم صمت مَنْ صمتَ مِنّا.

ولو أنّهم يا حمران حيث نزل بهم ما نزل مِنْ أمْرِ اللّهِ وإظْهارِ الطّواغِيتِ عَلَيْهِمْ، سألوا الله رفع ذلك عنهم وألحّوا عليه في طلب إزالة مُلْك الطّواغيتِ. إذاً لأجابَهُمْ ودفع ذلك عنهم، ثمّ كان انقضاء مدّة الطّواغيتِ وذهابُ مُلْكِهِمْ أَسْرَعَ مِنْ سِلْكٍ منظوم انقطع فتبدّد.

وما كان الذي أصابهم من ذلك يا حمران لذنبٍ اقترفوهُ. ولا لِعُقُوبَةِ معْصِيَةٍ خالَفُوا اللّهَ فِيهَا، وَلٰكِنْ لِمَنَازِلَ وَكَرَامَةٍ أَرَادَ أَنْ يَبْلُغُوهَا.

---

۱. در «بصائر» آمده است: عليهم مفترضةٌ.

۲. در «الكافى ۱: ۲۶۱، حديث ٤»، «كطاعة رسول الله» (مانند طاعت پيامبر) ضبط است.

فَلَا تَذْهَبَنَّ بِكَ الْمَذَاهِبَ ؛ [1]

در شگفتم از قومی که ولایت ما را می‌پذیرند و ما را امام قرار می‌دهند و بیان می‌دارند که طاعت ما (مانند طاعت خدا) واجب است، سپس به سبب ضعف دل‌هاشان حجّت خود را می‌شکنند و با خودشان درمی‌افتند و بر کسی که خدا برهان حقّ معرفت ما و تسلیم در برابر امر ما را ارزانی‌اش داشت، خُرده می‌گیرند.

آیا خدای متعال طاعت اولیای خود را بر بندگانش واجب می‌سازد، سپس اخبار آسمان‌ها و زمین را از آنان می‌پوشاند و ارتباط آنها را با موادّ علم [اصول علم و نیز علم خدایی و آسمانی] قطع می‌کند تا نتوانند پاسخ‌گوی پرسش‌هایی باشند که دینشان را قوام می‌بخشد؟!

حُمران، پرسید: فدایت شوم! علی علیه‌السلام و حسن و حسین علیهما‌السلام برای دین خدا قیام کردند، امّا در زد و بندِ طاغوت‌ها گرفتار آمدند و طاغوت‌ها بر آنان ظفر یافتند تا اینکه کشته شدند و شکست خوردند، چرا چنین شد؟

امام علیه‌السلام فرمود: ای حُمران، این کار به قضا و قَدَرِ حتمی خدای متعال صورت گرفت. خدا این سرنوشت را برای آنان رقم زد و به اجرا درآورد. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آنان را از این ماجرا با خبر ساخت و با این پیش آگاهی، علی علیه‌السلام و حسن و حسین علیهما‌السلام به پا خاستند، و هرکس از ما که خاموش می‌ماند و قیام نمی‌کند به سبب علمی است که [از پیش] ارزانی‌اش داشته‌اند.

---

١. بصائر الدرجات ١: ١٢٤ـ١٢٥، حدیث ٣؛ الکافی ١: ٢٦١ـ٢٦٢، حدیث ٤ (با اندکی اختلاف)؛ بحار الأنوار ٤٤: ٢٧٦ـ٢٧٧، حدیث ٥.

ای حُمران، اگر آنان هنگامی که امر خدا نازل شد و طاغوت‌ها بر ایشان غلبه یافتند، از خدا می‌خواستند این بلا را از آنها برطرف سازد و در زوال فرمانروایی طاغوت‌ها اصرار می‌کردند، خدا اجابت می‌فرمود واین مصیبت‌ها پیش نمی‌آمد. دوران طاغوت‌ها و پادشاهی‌شان سریع‌تر از دانه‌های تسبیحی که بندش بگسلد، به سر می‌آمد و فرو می‌پاشید.

ای حُمران، مصیبتی که به آنان رسید به خاطر ارتکاب گناه و کیفر نافرمانی از خدا نبود، لیکن منزلت‌ها و کرامت‌هایی وجود داشت که خدا خواست آنان به آن مراتب والا دست یابند.

[ای حمران] حرف و حدیث‌ها [نسبت جهل، عجز، گناه و... به امام از سوی افرادِ دون مایه و دشمنانِ نادان] ذهنت را آشفته نسازد.

حدیث (۴)

[عرضهٔ امور بر پیامبرﷺ و امامانعليهم‌السلام]

الغیبة، اثر شیخ طوسی رحمه‌الله.

شیخ طوسی (قدّس الله سرّه القدّوسی) می‌گوید: به من خبر داد حسین بن عُبَیدالله، از ابو عبدالله، حسین بن علی بن سفیان بَزَوْفَری رحمه‌الله، گفت: برایم حدیث کرد شیخ ابوالقاسم، حسین بن روح رضي‌الله‌عنه گفت:

اصحاب ما دربارهٔ «تفویض» (و دیگر مسائل) اختلاف یافتند. پیش ابو طاهر بن بِلال (آن گاه که مذهب راست و درست داشت) رفتم و آن اختلاف را برایش گفتم. مهلت خواست. چند روزی مهلت دادم، سپس سویش بازگشتم. وی به اسنادش حدیثی را از امام صادق عليه‌السلام برایم بیان کرد که امام عليه‌السلام فرمود:

إِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُحْدِثَ أَمْراً[1] عَرَضَهُ عَلىٰ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَوَاحِدٍ بَعْدَ وَاحِدٍ[2] إِلىٰ أَنْ يَنْتَهِيَ إِلىٰ صَاحِبِ الزَّمَانِ عليه السلام ثُمَّ يَخْرُجُ إِلَى الدُّنْيَا.

وَإِذَا أَرَادَ الْمَلَائِكَةُ أَنْ يَرْفَعُوا إِلَى اللَّهِ عزّوجلّ عَمَلاً عُرِضَ عَلىٰ صَاحِبِ الزَّمَانِ ثُمَّ عَلىٰ وَاحِدٍ وَاحِدٍ إِلَى أَنْ يُعْرَضَ عَلىٰ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ يُعْرَضُ عَلَى اللَّهِ.

فَمَا نَزَلَ مِنَ اللَّهِ فَعَلىٰ أَيْدِيهِمْ، وَمَا عَرَجَ إِلَى اللَّهِ فَعَلىٰ أَيْدِيهِمْ، وَمَا اسْتَغْنَوْا عَنِ اللَّهِ عزّوجلّ طَرْفَةَ عَيْنٍ؛[3]

هرگاه خدا بخواهد امری را پدید آورد، آن را بر پیامبر ﷺ سپس بر امیرالمؤمنین علیه السلام و دیگر امامان علیهم السلام یکی پس از دیگری، عرضه می‌کند تا اینکه به صاحب الزمان علیه السلام می‌رسد، سپس آن را ـ در دنیا ـ محقّق می‌سازد.

و هرگاه فرشتگان بخواهند عملی را سوی خدا بالا ببرند، به صاحب الزمان و یکایک امامان پیش از آن حضرت عرضه می‌کنند تا اینکه بر پیامبر ﷺ و آن گاه بر خدا عرضه می‌شود.

از این رو، آنچه از سوی خدا فرود آید و آنچه سوی خدا بالا رود، به دست آنهاست، و آنان چشم برهم زدنی از خدای بزرگ، بی‌نیاز نیستند.

[یاد آوری]

می‌گویم: این، همان حدیثی است که در مقدّمات کتاب وعده دادیم و این،

---

۱. در مأخذ (و نیز در مستدرک الوسائل) ضبط بدین گونه است: إذا أَرادَ اللهُ أَمراً...

۲. در کپی نسخهٔ خطی مؤلف رحمه الله ضبط به همین‌گونه است و در نسخهٔ خطی شاگردش «وواحداً بعد واحدٍ» ثبت می‌باشد و در مأخذ: «واحداً بعد واحد» (بدون واو عطف) هست لیکن در «مستدرک الوسایل» آمده است: وسائِرِ الأئمّة، واحداً بعدَ واحدٍ...

۳. کتاب الغیبة: ۳۸۷، حدیث ۳۵۱؛ مستدرک الوسایل ۱۲: ۱٦٤ ـ ۱٦٥، حدیث ۱۳۷۹.

همان راه میانه‌ای است که هرکه از آن پیش افتاد، در دریای افـراط غـرق شـد و هرکس أز آن پس افتاد، در بیابان تفریط سرگردان ماند.

پس، خود را با ترازوی راست و درست بسنج [و زبانهٔ ترازو را بپای]که این بهتر و نیک فرجام‌تر است.

حدیث (۵)

حدیثی به راستی طریف

تأویل الآیات الظاهرة فی العترة الطاهرة، اثر سیّد شرف الدین نجفی ﷺ.

سیّد شرف الدین نجفی روایت می‌کند از شیخ ابـو جـعفر طـوسی، از ابـو محمّد، فضل بن شاذان ـ به اسناد از رجالش ـ از جابر بن یزید جُعفی، از امام عالم، موسی بن جعفر (صلوات الله علیهما) که فرمود:

إِنَّ اللَّهَ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ـ خَلَقَ نُورَ مُحَمَّدٍ ﷺ مِنْ نُورٍ اخْتَرَعَهُ مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ وَجَلَالِهِ، وَهُوَ نُورُ لَاهُوتِيَّتِهِ الَّذِي تَبَدّىٰ وَتَجَلّىٰ لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ فِي طُورِ سَيْنَاءَ، فَمَا اسْتَقَرَّ لَهُ وَلَا طَاقَ مُوسىٰ لِرُؤْيَتِهِ، وَلَا ثَبَتَ لَهُ حَتّىٰ خَرَّ صَاعِقاً مَغْشِيّاً عَلَيْهِ.

وَكَانَ ذٰلِكَ النُّورُ نُورَ مُحَمَّدٍ ﷺ، فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ مُحَمَّداً ﷺ مِنْهُ قَسَمَ ذٰلِكَ النُّورَ شَطْرَيْنِ، فَخَلَقَ مِنَ الشَّطْرِ الْأَوَّلِ مُحَمَّداً، وَمِنَ الشَّطْرِ الْآخَرِ عَـلِيَّ بْـنَ أَبِـي طَالِبٍ (عَلَيْهِمَا وَآلِهِمَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ)، وَلَمْ يَخْلُقْ مِنْ ذٰلِكَ النُّورِ غَيْرَهُمَا.

خَلَقَهُمَا بِيَدِهِ وَنَفَخَ فِيهِمَا بِنَفْسِهِ مِنْ نَفْسِهِ، وَصَوَّرَهُمَا عَلىٰ صُورَتِهِمَا وَجَعَلَهُمَا أَمْثَالَهُ وَشَاهِداً عَلىٰ خَلْقِهِ، وَخُلَفَائَهُ [1] عَلىٰ خَلِيقَتِهِ، وَعَيْناً لَهُ عَلَيْهِمْ وَلِسَاناً لَهُ إِلَيْهِمْ،

۱. در منابع (تأویل الآیات، تفسیر برهان، بحار، عوالم العلوم)، «وخُلَفاءَ علی ...» ضبط است.

قَدِ اسْتَوْدَعَ فِيهِمَا عِلْمَهُ، وَعَلَّمَهُمَا الْبَيَانَ، وَاسْتَطْلَعَهُمَا عَلىٰ غَيْبِهِ، وَجَعَلَ أَحَدَهُمَا نَفْسَهُ وَالآخَرَ رُوحَهُ، لَا يَقُومُ أَحَدُهُمَا بِغَيْرِ صَاحِبِهِ.

ظَاهِرُهُمَا بَشَرِيَّةٌ وَبَاطِنُهُمَا لَاهُوتِيَّةٌ، ظَهَرَا لِلْخَلْقِ عَلىٰ هَيَاكِلِ النَّاسُوتِيَّةِ حَتّىٰ يُطِيقُوا رُؤْيَتَهُمَا، وَهُوَ قَوْلُهُ تَعَالىٰ: ﴿ وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَا يَلْبِسُونَ ﴾،[1] فَهُمَا مَقَامَا رَبِّ الْعَالَمِينَ وَحِجَابَا خَالِقِ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ، بِهِمَا فَتَحَ بَدْءَ الْخَلَائِقِ،[2] وَبِهِمَا يَخْتِمُ الْمُلْكَ وَالْمَقَادِيرَ.

ثُمَّ اقْتَبَسَ مِنْ نُورِ مُحَمَّدٍ ﷺ فَاطِمَةَ ابْنَتَهُ، كَمَا اقْتَبَسَ نُورَهُ مِنْ نُورِهِ، وَاقْتَبَسَ مِنْ نُورِ فَاطِمَةَ وَعَلِيٍّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ كَاقْتِبَاسِ الْمَصَابِيحِ.

هُمْ خُلِقُوا مِنَ الأَنْوَارِ وَانْتَقَلُوا مِنْ ظَهْرٍ إِلىٰ ظَهْرٍ، وَمِنْ صُلْبٍ إِلىٰ صُلْبٍ، وَمِنْ رَحِمٍ إِلىٰ رَحِمٍ فِي الطَّبَقَةِ الْعُلْيَا مِنْ غَيْرِ نَجَاسَةٍ.

بَلْ نَقْلاً بَعْدَ نَقْلٍ لَا مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ، وَلَا نُطْفَةٍ جَسِرَةٍ كَسَائِرِ خَلْقِهِ، بَلْ أَنْوَارٌ انْتَقَلُوا مِنْ أَصْلَابِ الطَّاهِرِينَ إِلىٰ أَرْحَامِ الْمُطَهَّرَاتِ.

لأَنَّهُمْ صَفْوَةُ الصَّفْوَةِ، اصْطَفَاهُمْ لِنَفْسِهِ، وَجَعَلَهُمْ خُزَّانَ عِلْمِهِ، وَبُلَغَاءَ إِلىٰ خَلْقِهِ.

أَقَامَهُمْ مَقَامَ نَفْسِهِ، لأَنَّهُ لَا يُرىٰ وَلَا يُدْرَكُ، وَلَا تُعْرَفُ كَيْفِيَّتُهُ وَلَا إِنِّيَّتُهُ، فَهَؤُلَاءِ النَّاطِقُونَ الْمُبَلِّغُونَ عَنْهُ، الْمُتَصَرِّفُونَ فِي أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ.

فَبِهِمْ يُظْهِرُ قُدْرَتَهُ، وَمِنْهُمْ يُرىَ[3] آيَاتِهِ وَمُعْجِزَاتِهِ، وَبِهِمْ وَمِنْهُمْ عَرَّفَ عِبَادَهُ نَفْسَهُ، وَبِهِمْ يُطَاعُ أَمْرُهُ.

وَلَوْلَاهُمْ مَا عُرِفَ اللّٰهُ، وَلَا يُدْرىٰ كَيْفَ يُعْبَدُ الرَّحْمَانُ.

---

۱. سورۀ انعام (٦) آيۀ ٩.

۲. در مأخذ (نور ۳/۵) «الخلق» ضبط است.

۳. در «تأويل الآيات» آمده است: فيهم يظهر قدرته ومنهم ترى آياته ....

فَـاللَّهُ يَـجْرِي أَمْـرَهُ كَـيْفَ يَشَـاءُ فِـيمَا يَشَـاءُ، ﴿لَا يُسْـئَلُ عَـمَّا يَـفْعَلُ وَهُـمْ يُسْئَلُونَ﴾ [۱]؛ [۲]

خدای متعال، نور محمّد را از نوری که از عظمت و جلالِ خود اختراع کرد، آفرید؛ همان نور لاهوتی‌اش که [از او] هویدا گشت و در طور سینا برای موسی بن عمران تجلّی یافت و موسی پایدار نماند و دیدن آن را تاب نیاورد و نتوانست در برابر آن استوار بماند تا اینکه از هوش رفت و بر زمین افتاد.

آن نور، نور محمّد بود. چون خدا خواست محمّد را از آن خلق کند، آن نور را دو قسم کرد؛ از قسم اوّل، محمّد را و از قسم دوّم، علی را آفرید و از آن نور، غیر این دو را پدید نیاورد.

خدای متعال، محمّد و علی را به دست خویش آفرید و خود از نفس خویش در آن دو دمید و آن دو را بر صورتشان صورتگری کرد و اُمنای خود ساخت و شاهد بر خلقش نهاد و جانشینان خویش بر خلقش گمارد و این دو، چشم و زبان خدا در میان مخلوقات‌اند، علمش را در آن دو به ودیعت سپرد و بیان را به آن دو آموخت و بر غیبش آگاهشان نمود و یکی را نفس خود و دیگری را روح خویش قرار داد [که] هیچ کدامشان بدون دیگری نپاید.

ظاهرشان بشری و باطنشان لاهوتی است، با هیکل‌های ناسوتی (بـدن‌های دنیایی) برای خلق نمایان شدند تا مردم بتوانند آن دو را ببینند و همین، معنای سخن خدای متعال است که فرمود: «اگر فرشتگان را به صورت آدمی درمی‌آوردیم، همان لباسی را که آدمیان می‌پوشند، بر آنان می‌پوشاندیم».

---

۱. سورة انبياء (۲۱) آية ۲۳.

۲. تأويل الآيات: ۳۹۳ ـ ۳۹۴؛ تفسير البرهان ٤: ۱۹۲.

محمّد و علی، دو مقامِ پروردگار جهانیان و دو حجاب خالقِ همهٔ خلایق‌اند. خدا به آن دو [آفرینش] خلایق را آغازید و به آن دو، مُلک و مقادیر [این جهان] را به پایان می‌برد.

سپس خدای متعال (همان گونه که نور محمّد را از نور خویش برگرفت) نور فاطمه - دخترش - را از نور محمّد ﷺ برگرفت و از نور فاطمه و علی، نور حسن و حسین را (چونان اقتباس نور چراغ‌ها از هم) ستاند.

آنان [همه‌شان] از انوار خلق شدند و از پُشتی به پشتی و از صُلبی به صلبی و از رحمی به رحم دیگر - در بالاترین طبقه - بدون پلیدی، انتقال یافتند.

این نقل‌ها در پی یکدیگر از آب منی و نطفهٔ پست (مانند دیگر خلق) نبود، بلکه نورهایی از پشت پدران پاک به رحم‌های مادران پاکیزه انتقال یافت.

زیرا آنان برگزیدهٔ برگزیدگان‌اند، خدا آنان را برای خویش برگزید و خزانه‌داران علم خویش و مبلّغان سوی خلقش قرار داد.

خدا آنان را قائم مقام خویش ساخت؛ زیرا [ذاتِ] خدا دیده و درک نمی‌شود و چگونگی و اِنّیّت او را نمی‌توان دریافت. اینان سخن‌گویان و مبلّغان خدایند و در امر و نهی خدا تصرّف می‌کنند.

خدا به وسیلهٔ آنها قدرتش را آشکار می‌سازد، و از آنها آیات و معجزاتش را می‌نمایاند، و به وسیلهٔ ایشان و از ناحیهٔ آنها، خدا خود را به بندگان می‌شناساند، و به وسیلهٔ آنان امرش اطاعت می‌گردد.

اگر آنان نبودند، خدا شناخته نمی‌شد و کیفیت پرستش خدای رحمان به دست نمی‌آمد.

خدا امرش را هرگونه که بخواهد و دربارهٔ هرچه مشیّت کند، جاری می‌سازد؛ «او از کاری که انجام می‌دهد پرسش نمی‌شود، بندگان‌اند که بازخواست می‌شوند».

حدیث (۶)

[کنهِ معرفت پنج تن آل عبا علیهم السلام]

تأویل الآیات الظاهرة فی العترة الطاهرة، اثر سیّد شرف الدین نجفی رحمه الله.

در این کتاب (به نقل از **مصباح الأنوار** شیخ طوسی قدس سره) به اسناد از رجال آن مرفوعاً تا مفضّل بن عُمَر آمده است که گفت:

دَخَلْتُ عَلَى الصَّادِقِ علیه السلام ذَاتَ يَوْمٍ فَقَالَ لِي: يَا مُفَضَّلُ، هَلْ عَرَفْتَ مُحَمَّداً وَعَلِيّاً وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ علیهم السلام كُنْهَ مَعْرِفَتِهِمْ؟

فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي وَمَا كُنْهُ مَعْرِفَتِهِمْ؟

قَالَ: يَا مُفَضَّلُ، تَعْرِفُ أَنَّهُمْ فِي طَرَفٍ عَنِ الخَلَائِقِ بِجَنْبِ الرَّوْضَةِ الْخَضْرَاءِ، فَمَنْ عَرَفَهُم كُنْهَ مَعْرِفَتِهِمْ كَانَ معنا [مُؤمناً (خ)] فِي السَّنَامِ الأَعْلىٰ.

قَالَ، قُلْتُ: عَرِّفْنِي ذٰلِكَ يَا سَيِّدِي.

قَالَ: يَا مُفَضَّلُ، تَعْلَمُ أَنَّهُمْ عَلِمُوا مَا خَلَقَ اللّٰهُ عزّوجلّ وَذَرَأَهُ وَبَرَأَهُ وَأَنَّهُمْ كَلِمَةُ التَّقْوَى، وَخُزَنَاءُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرَضِينَ وَالْجِبَالِ وَالرِّمَالِ وَالْبِحَارِ، وَعَرفوا كَمْ فِي السَّمَاءِ مِنْ نَجْمٍ وَفَلَكٍ [مَلَك (خ)]، وَوَزْنَ الْجِبَالِ وَكَيْلَ مَاءِ الْبِحَارِ وَأَنْهَارِهَا وَعُيُونِهَا، وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا عَلِمُوهَا، ﴿وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾ [1] وَهُوَ فِي عِلْمِهِمْ وَقَدْ عَلِمُوا ذٰلِكَ.

---

۱. سورة انعام (٦) آية ٥٩.

قُلْتُ: يَا سَيِّدِي قَدْ عَلِمْتُ ذٰلِكَ وَأَقْرَرْتُ بِهِ وَآمَنْتُ.

قَالَ: نَعَمْ يَا مُفَضَّلُ، نَعَمْ يَا مُكَرَّمُ، نَعَمْ يَا مَحْبُورُ، نَعَمْ يَا طَيِّبُ، طِبْتَ وَطَابَتْ لَكَ الْجَنَّةُ وَلِكُلِّ مُؤْمِنٍ بِهَا؛ (۱)

روزی بر امام صادق علیه‌السلام درآمدم، پرسید: ای مُفضّل، آیا محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین را به حقیقت معرفتشان می‌شناسی؟

پرسیدم: ای آقای من، کنه (و حقیقت) معرفت آنها چیست؟

فرمود: ای مفضّل، بدانی که آنها فراتر از خلایق در کنار روضهٔ خضراء (باغ سبز) اند. هرکه آنها را به کنه معرفتشان بشناسد، با ما در درجات بالای بهشت جای دارد.

پرسیدم: آقایم، آن را به من بشناسان.

فرمود: ای مفضّل، بدانی که آنان هر ریز و درشتی را که خدا آفرید و پدید آورد و شکل داد، می‌دانند، و آنان‌اند کلمهٔ تقوا (۲) و خزانه‌داران آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها و شن‌ها و دریاها.

آنان شمارِ ستاره‌های آسمان و منظومه‌ها و وزن کوه‌ها و کیل آبِ دریاها و نهرها وچشمه‌ها را می‌دانند، هیچ برگی [بر زمین] نمی‌افتد مگر اینکه بدان آگاه‌اند «و هیچ دانه‌ای از تاریکی‌های زمین و هیچ تر و خشکی وجود ندارد مگر اینکه در کتاب مبین (۳) وجود دارد» و در علم ایشان هست و آن را می‌دانند.

---

۱. تأويل الآيات الظاهرة: ٤٧٨؛ بحار الأنوار ٢٦: ١١٦ ـ ١١٧، حديث ٢٢.

۲. در تفسیر «کلمة التقوی» (کلمهٔ تقوا) بیاناتِ مختلفی هست. بیشتر مفسران آن را «کلمهٔ توحید» معنا کرده‌اند. از امام صادق علیه‌السلام روایت است که فرمود: کلمهٔ تقوا، همان ایمان است (مرآة العقول ۷: ۷۳ ـ ۷٤).

۳. از علی علیه‌السلام روایت است که فرمود: کتابِ مُبین، منم.

پرسیدم: ای آقای من، این را دانستم و بدان اقرار می‌کنم و ایمان می‌آورم.

فرمود: آری، ای مُفضَّل، آری ای مکرَّم، آری ای دانشمند، آری ای پاک‌سرشت، پاکیزه‌ای و بهشت گوارایت باد و گوارای هرکه به این معارف ایمان آورد.

حدیث (۷)

مخاطبهٔ خدای متعال با رسول خدا ﷺ به زبان علی علیه‌السلام در شب معراج

الجواهر السنیّة فی الأحادیث القدسیّة، اثر شیخ محدّث، محمّد بن حسن حُرّ عاملی رحمه‌الله.

از **مناقب خوارزمی** به سندی بدین صورت روایت است که: به من خبر داد، مهذّب الأئمّه، ابو مظفّر، عبدالملک بن علی بن محمّد همدانی [گفت:] به من خبر داد ابوالقاسم، نصر بن محمّد بن زیرک مُقْرِی [گفت:] به من خبر داد پدرم، ابو عبدالله محمّد [گفت:] برایم حدیث کرد ابو علی، عبدالرحمان بن محمّد بن احمد نیشابوری [گفت:] برایم حدیث کرد احمد بن محمّد بن عبدالله بایجی [1] بغدادی از محفوظات خویش (در دینور) [گفت:] برایم حدیث کرد محمّد بن جریر طَبَری [گفت:] برایم حدیث کرد محمّد بن حمید رازی [گفت:] برایم حدیث کرد علاء بن حسین همدانی [گفت:] برایم حدیث کرد ابو مِخْنَف لوط بن یحیی اَزْدی، از عبدالله بن عُمَر، گفت:

---

۱. در نسخهٔ جامع الأحادیث ۳/۵ «النارنجی» ضبط است و در «الطرائف ۱: ۱۵۵» واژهٔ «الناںجیّ» ثبت است.

سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: بِأَيِّ لُغَةٍ خَاطَبَكَ رَبُّكَ لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ؟

فَقَالَ: خَاطَبَنِي بِلُغَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَأَلْهَمَنِي أَنْ قُلْتُ يَا رَبِّ، خَاطَبْتَنِي أَمْ عَلِيٌّ؟[1]

فَقَالَ: يَا أَحْمَدُ، أَنَا شَيْءٌ لَا كَالْأَشْيَاءِ، وَلَا أُقَاسُ بِالنَّاسِ وَلَا أُوصَفُ بِالْأَشْيَاءِ[2] خَلَقْتُكَ مِنْ نُورِي، وَخَلَقْتُ عَلِيّاً مِنْ نُورِكَ، فَاطَّلَعْتُ عَلَى سَرَائِرِ قَلْبِكَ فَلَمْ أَجِدْ أَحَداً إِلَىٰ قَلْبِكَ أَحَبَّ مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَخَاطَبْتُكَ بِلِسَانِهِ كَيْمَا يَطْمَئِنَّ قَلْبُكَ؛[3]

از پیامبر ﷺ پرسیدند: پروردگارت در شب معراج به کدام زبان تو را خطاب کرد؟

فرمود: به زبان علی بن ابی طالب، به دلم افتاد که بپرسم: پروردگارا، تو با من سخن می‌گویی یا علی؟

خدای بزرگ فرمود: ای احمد، من شیئی هستم نه همچون دیگر اشیا، با مردم مقایسه نشوم، و با اشیا وصف نمی‌شوم، تو را از نورم آفریدم و علی را از نور تو خلق کردم، بر نهان خانهٔ قلبت نگریستم، احدی را محبوب‌تر از علی در دلت نیافتم، به زبان علی با تو سخن گفتم تا قلبت آرام گیرد.

---

١. در «الجواهر السنيّة» آمده است: خاطَبْتَني يا ربِّ أم علي.

٢. این واژه، در متن مؤلف ﷺ چندان خوانا نیست؛ در «الجواهر السنيّة» و در «بحار الأنوار، جلد ١٨»، «بالأشياء» ضبط است، لیکن در «بحار، جلد ٣٨» آمده است: «ولا أُوصَفُ بالشُّبَهات بالأشياء»، و در «كشف الغمّه ١: ١٠٦» (و نیز در كشف اليقين: ٢٢٩) آمده است: «ولا أُوصَفُ بالأشباه ... ».

٣. الجواهر السنيّه: ٥٧٩؛ الطرائف ١: ١٥٥؛ بحار الأنوار ١٨: ٣٨٦ ـ ٣٨٧ (و جلد ٣٨، ص٣١٢، حديث ١٤).

حدیث (۸)

[صدای زنگِ درِ بهشت]

الأمالی، اثر شیخ صدوق ﷺ.

صدوق ﷺ [می‌گوید:] برای ما حدیث کرد پدرم ﷺ گفت: برای ما حدیث کرد عبدالله بن حسن مُؤَدّب، از احمد بن علی اَصْبهانی، از ابراهیم بن محمّد ثقفی، گفت: برای ما حدیث کرد محمّد بن داود دِیْنَوری، گفت: برای ما حدیث کرد مُنذِر شَعْرانی، گفت: برای ما حدیث کرد سعید بن زید، از ابو قُنْبُل [۱]، از ابو جارود، از سعید بن جُبَیر، از ابن عبّاس، از پیامبر ﷺ که فرمود:

إِنَّ حَلْقَةَ بَابِ الْجَنَّةِ مِنْ يَاقُوتَةٍ حَمْرَاءَ عَلَى صَفَائِحِ الذَّهَبِ، فَإِذَا دُقَّتِ الْحَلْقَةُ عَلَى الصَّفْحَةِ طَنَّتْ وَقَالَتْ يَا عَلِيُّ؛ [۲]

حلقهٔ در بهشت از یاقوتی سرخ بر صفحه‌های طلاست، هرگاه حلقه را بر آن صفحه بکوبند، صدای «یا علی» طنین می‌افکند.

حدیث (۹)

[ذکر امامان ﷺ بر زبان همهٔ مخلوقات]

مقتضب الأثر فی النصّ علی الأئمّة الإثنی عشر، اثر ابو عبدالله، احمد بن محمّد بن عیّاش دوریستی ﷺ.

ابن عیّاش در این کتاب می‌گوید: برایم حدیث کرد محمّد بن جعفر آدمی از

---

۱. در مأخذ، ابی قتیل، ضبط است. در پی‌نوشت «بحار الأنوار ۸: ۱۲۲» آمده است که بسا «ابو قَتیل» و «ابو قُنْبُل» مصحف ابو قَبیل باشد که کنیهٔ «حیی بن هانی بن ناضر» است و شرح حال آن در «التقریب: ۱۳۳» هست.

۲. امالی صدوق: ۵۸۸ ـ ۵۸۹، حدیث ۱۳؛ بحار الأنوار ۸: ۱۲۲، حدیث ۱۳.

کتابِ اصلِ خود[1] (ابن غالبِ حافظ، این کتاب را ستوده است) گفت: برایم حدیث کرد احمد بن عُبَید بن ناصح، گفت: برایم حدیث کرد حسین بن عُلْوان کَلْبی، از هَمَّام بن حارث، از وَهْب بن مُنبِّه، حدیث زیر را.

(ح)[2] حسن بن سلیمان حلّی رحمه‌الله در کتاب **المحتضر** از کتاب سیّد حسن بن کَبْش از وَهْب بن مُنبِّه این حدیث را روایت می‌کند.[3]

متن روایت در اینجا از کتاب **مقتضب الأثر** است.

وَهْب بن مُنبِّه، می‌گوید:

إِنَّ مُوسَى نَظَرَ لَيْلَةَ الْخِطَابِ إِلىٰ كُلِّ شَجَرَةٍ فِي الطُّورِ؛ وَكُلُّ حَجَرٍ وَنَبَاتٍ يَنْطِقُ بِذِكْرِ مُحَمَّدٍ وَاثْنَيْ عَشَرَ وَصِيّاً لَهُ مِنْ بَعْدِهِ.

فَقَالَ مُوسَى: إِلٰهِي لَا أَرَى شَيْئاً خَلَقْتَهُ إِلَّا وَهُوَ نَاطِقٌ بِذِكْرِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وَأَوْصِيَائِهِ الإِثْنَيْ عَشَرَ، فَمَا مَنْزِلَةُ هٰؤُلَاءِ عِنْدَكَ؟

قَالَ: يَابْنَ عِمْرَانَ، إِنِّي خَلَقْتُهُمْ قَبْلَ خَلْقِ الأَنْوَارِ، وَجَعَلْتُهُمْ فِي خِزَانَةِ قُدْسِي يَرْتَعُونَ فِي رِيَاضِ مَشِيئَتِي، وَيَتَنَسَّمُونَ فِي رُوحِ جَبَرُوتِي، وَيُشَاهِدُونَ أَقْطَارَ مَلَكُوتِي، حَتّىٰ إِذَا شِئْتُ مَشِيئَتِي أَنْفَذْتُ قَضَائِي وَقَدَرِي.

يَابْنَ عِمْرَانَ، إِنِّي سَبَقْتُ بِهِمُ السُّبَّاقَ[4] حَتّىٰ أُزَخْرِفَ بِهِمْ جِنَانِي.

---

۱. احادیثی را که به وسیلهٔ شاگردان امام علیه‌السلام نوشته شده‌اند، گاه اصل، گاه نسخه، گاه کتاب، گاه رساله و... نامیده‌اند (ترجمهٔ منع تدوین حدیث، ص۶۷۵).

۲. این علامت، به معنای تحویل در سند حدیث است.

۳. این حدیث در کتاب مذکور یافت نشد.

٤. در «بحار الأنوار ٥١: ١٤٩» آمده است: «سبقتُ بهم استباقی» و در «ریاض الأبرار: ٣: ٤٩» آمده است: «سبقتُ بهم استباقاً».

يَابْنَ عِمْرَانَ، تَمَسَّكْ بِذِكْرِهِمْ فَإِنَّهُمْ خَزَنَةُ عِلْمِي، وَعَيْبَةُ حِكْمَتِي، وَمَعْدِنُ نُورِي.

قَالَ حُسَيْنُ بْنُ عُلْوَانَ: فَذَكَرْتُ ذٰلِكَ لِجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليهما السلام فَقَالَ: حَقٌّ ذٰلِكَ، هُمُ اثْنَا عَشَرَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ؛ عَلِيٌّ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَعَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَمَنْ شَاءَ اللّٰهُ.

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنَّمَا سَأَلْتُكَ لِتُفْتِيَنِي بِالْحَقِّ.

قَالَ: أَنَا وَابْنِي هٰذَا ـ وَأَوْمَأَ إِلَى ابْنِهِ مُوسَى ـ وَالْخَامِسُ مِنْ وُلْدِهِ يَغِيبُ شَخْصُهُ وَلَا يَحِلُّ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ؛[1]

حضرت موسی، در شب خطاب خدای متعال به او، به هر درختی در طور نگریست و دریافت هر سنگ و گیاهی، نام محمّد و دوازده وصی بعد از او را بر زبان می‌آورد.

موسی گفت: خدایا، هیچ یک از آفریده‌هایت را ندیدم مگر اینکه نام محمّد و اوصیای دوازده‌گانهٔ او را گویایند! منزلت اینان نزدت چه اندازه است؟

خدای متعال فرمود: ای پسر عمران، آنان را پیش از خلق انوار آفریدم و در خزانهٔ قدسم قرار دادم، در باغ مشیّتم می‌خرامند و در روح جبروتم نَفَس می‌کشند و فضای ملکوتم را شاهدند حتی زمانی که مشیت کنم، قضا و قدرم را [به وسیلهٔ آنها] جاری می‌سازم.

ای فرزند عمران، آنان را پیشتاز قرار دادم تا بهشتم را به آنان بیارایم.

---

۱. مقتضب الأثر: ٤١؛ بحار الأنوار ٢٦: ٣٠٨ ـ ٣٠٩، حدیث ٧٣.

ای پسر عمران، به ذکرِ آنان چنگ آویز، آنان خزانهٔ علم و گنجهٔ حکمت و معدن نور من‌اند.

حسین بن علوان می‌گوید: این حدیث را برای امام صادق علیه السلام بیان کردم، فرمود: این سخن، حق است. آنان دوازده تن از آل محمّدند: علی، حسن، حسین، علی بن حسین، محمّد بن علی، و هرکه را خدا خواست.

گفتم: فدایت شوم! پرسیدم تا حق را برایم بگویی.

فرمود: من و این فرزندم ـ و به پسرش موسی اشاره کرد ـ و شخص پنجم از نسل او غایب می‌شود و ذکر نامش روا نیست.

تحقیقی در نهی از تسمیهٔ قائم علیه السلام

مُصنّف این کتاب، می‌گوید: در شماری از اخبار، از نام بردن قائم علیه السلام در زمان غیبت نهی کرده‌اند، یکی از آنها همین حدیث است.

در عدّه‌ای از اخبار معتبر، آن حضرت به اسم محمّد بن حسن علیه السلام یاد شده است.

یکی از ناصبی‌ها در این زمینه به شیعه اعتراض می‌کند که قولشان در این امر متناقض است. این ناصبی بیچاره، نمی‌داند که امامان ما القاب و اسامی متعدّد دارند؛ چنان که پیامبر دارای نام‌های گوناگون است: محمّد، احمد و دیگر اسامی و القاب.

حال که این مطلب ثابت شد، ای مسکین، از کجا دانستی آن اسمِ در گنجه و پنهان، همان اسمی است که بدان تصریح شد تا ما را به تناقض‌گویی ملتزم کنی.

اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود آن حضرت همنام من است، مستلزم این نام نیست؛

زیرا نام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز متعدّد است. شاید آن حضرت، به دو نام یا بیش از دو نام از نام‌های پیامبر نامیده شود، یکی را آشکار سازند و دیگری را کتمان کنند (چنان که در واقع چنین است).

اسم در پردهٔ آن حضرت، غیر از این نامی است که در اخبار به آن تصریح شده است.

بسیاری از اصحاب ما نیز از این نکته غفلت کرده‌اند و پنداشته‌اند که میان اخبار از این جهت تعارض است. دفع این تعارض به مطلبی است که آوردیم (پس نیک بیندیش).

این مطلبی را که آوردیم یکی از وجوه جواب از اعتراض مذکور بود. جواب کامل در ذیل حدیث ٤٤، در معجزات قائم علیه‌السلام در قسم دوم کتاب، خواهد آمد.

حدیث (۱۰)

[تفسیر اول وآخر وظاهر وباطن بودنِ علی علیه‌السلام]

بصائر الدرجات، اثر صفّار رحمه‌الله.

صفّار روایت می‌کند از ابراهیم بن هاشم، از برقی، از ابن سنان [و غیر او، از عبد الله بن سنان][1] که گفت، امام صادق علیه‌السلام فرمود:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: لَقَدْ أَسْرىٰ بِي رَبِّي عزّوجلّ فَأَوْحىٰ إِلَيَّ مِنْ وَرَاءِ الْحِجَابِ مَا أَوْحَى وَكَلَّمَنِي، فَكَانَ مِمَّا كَلَّمَنِي أَنْ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ، عَلِيٌّ الأَوَّلُ وَعَلِيٌّ ﴿الآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾.[2]

---

۱. در «مختصر البصائر: ۲۰۰، حدیث ۱۸۵» آمده است: از محمّد بن سنان یا غیر او، از عبدالله بن سنان.

۲. سورهٔ حدید (۵۷) آیهٔ ۳.

فَقُلْتُ: يَا رَبِّ، أَلَيْسَ ذٰلِكَ أَنْتَ؟

قَالَ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنَا ﴿الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ، سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾.[۱]

إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنَا الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ، لِيَ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنىٰ، يُسَبِّحُ لِي مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرَضِينَ، وَأَنَا الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.[۲]

يَا مُحَمَّدُ، إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنَا الأَوَّلُ فَلَا شَيْءَ قَبْلِي، وَأَنَا الْآخِرُ فَلَا شَيْءَ بَعْدِي، وَأَنَا الظَّاهِرُ فَلَا شَيْءَ فَوْقِي، وَأَنَا الْبَاطِنُ فَلَا شَيْءَ تَحْتِي.

وَأَنَا اللَّهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنَا بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.

يَا مُحَمَّدُ، عَلِيٌّ الأَوَّلُ؛ أَوَّلُ مَنْ آخِذُ مِيثَاقه[۳] مِنَ الأَئِمَّةِ.

يَا مُحَمَّدُ، عَلِيٌّ الآخِرُ؛ آخِرُ مَنْ أَقْبِضُ رُوحَهُ مِنَ الأَئِمَّةِ، وَهُوَ الدَّابَّةُ الَّتِي تُكَلِّمُهُمْ.

يَا مُحَمَّدُ عَلِيٌّ الظَّاهِرُ: أُظْهِرُ عَلَيْهِ جَمِيعَ مَا أُوحِيْهِ[٤] إِلَيْكَ، لَيْسَ لَكَ أَنْ تَكْتُمَ مِنْهُ شَيْئاً.

---

۱. سورهٔ حشر (۵۹) آیهٔ ۲۳.
۲. در آیهٔ ۲٤، سورهٔ حشر آمده است: ﴿هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾؛ اوست خدای آفریننده، پدید آور نگارگر، نام‌های نیکو او راست، هرچه در آسمان‌ها و زمین است او را به پاکی می‌ستایند و او پیروزمند فرزانه است (ترجمه گرمارودی).
۳. در «بصائر»، «میثاقی» ضبط است.
٤. در «بصائر»، «أوصَيْتُه» ضبط است؛ و در «بحار، جلد ۱۸»(و نیز در «بحار الأنوار ۹۱: ۱۸۱»)، «أوحَيْتُه» ضبط است.

يَا مُحَمَّدُ، عَلِيٌّ الْبَاطِنُ؛ أَبْطِنُهُ سِرِّيَ الَّذِي أَسْرَرْتُهُ إِلَيْكَ، فَلَيْسَ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَكَ سِرٌّ دُونَهُ.

يَا مُحَمَّدُ، عَلِيٌّ عَلِيمٌ، كُلُّ مَا خَلَقْتُ مِنْ حَلَالٍ أَوْ حَرَامٍ، عَلِيٌّ عَلِيمٌ بِهِ؛ [۱]

پیامبر ﷺ فرمود: پروردگار بزرگ مرا شبانه سیر داد و از ورای حجاب آنچه خواست به من وحی کرد و با من سخن گفت. از چیزهایی که گفت این بود که فرمود: ای محمّد، «علی» اوّل است و «علی» آخر و ظاهر و باطن است و او به هر چیزی داناست.

پرسیدم: ای پروردگارم، مگر تو اول و آخر و ظاهر و باطن نیستی؟

فرمود: ای محمّد، منم خدایی که جز من خدایی نیست؛ فرمان‌روا، قُدّوس، سلام، مُهَیمن، عزیز، جبّار، متکبّر (خدا منزّه است از شریکانی که برایش می‌تراشند).

منم خدایی که جز من خدایی نیست؛ خالق، پدیدآور، صورتگر، نام‌های نیک از آن من است، آنچه در آسمان‌ها و زمین‌هاست مرا تسبیح می‌کنند و منم عزیز و حکیم.

ای محمّد، منم خدایی که جز من خدایی نیست؛ منم اوّل، پیش از من چیزی نبود. منم آخر، بعد من چیزی نیست، منم ظاهر، چیزی فوق من نیست. منم باطن، چیزی تحت من نیست.

منم خدایی که جز من خدایی نیست؛ به هر چیزی دانایم.

ای محمّد، «علی اوّل است»؛ اوّل کسی از ائمّه که از او پیمان گرفتم.

---

۱. بصائر الدرجات ۱: ۵۱۴ ـ ۵۱۵، حدیث ۳۶؛ بحار الأنوار ۱۸: ۳۷۷، حدیث ۸۲.

ای محمّد، «علی آخر است»؛ آخر کسی از ائمّه که جانش را می‌گیرم و اوست دابّه (جنبنده) ای که با ایشان سخن می‌گوید.

ای محمّد، «علی ظاهر است»؛ همهٔ آنچه را به تو وحی کردم بر او آشکار می‌سازم، نباید چیزی را از او کتمان کنی.

ای محمّد، «علی باطن است»؛ رازی را که به تو گفتم در او نهادم، میان من و تو رازی نیست که او نداند.

ای محمّد، «علی داناست»؛ به هر حلال یا حرامی که آفریدم آگاه است.

[معنای ولایت مطلقه]

مُصنّف این کتاب، می‌گوید: در نام‌گذاری علی علیه‌السلام به «دابّة الارض» (جنبندهٔ زمین) اشارت است به اینکه در عالَمِ امکان متحرّکی جز او نیست و حرکتِ هر متحرّکی به یُمن حرکت اوست و این، معنای ولایت مطلقه است (پس نیک بفهم).

اَخبار مناجات خدای متعال با علی علیه‌السلام

حدیث (۱۱)

[مناجات خدای متعال با علی علیه‌السلام در جنگ خیبر]

بصائر الدرجات، اثر صفّار رحمه‌الله.

در این کتاب روایت است از علی بن محمّد، گفت: برایم حدیث کرد حَمْدان بن سلیمان، [1] گفت: برایم حدیث کرد عبدالله بن محمّد یَمانی، از یونس، از علی بن اَعین، از ابو رافع، گفت:

---

۱. در دست خط مؤلف رحمه‌الله (و نیز نسخهٔ شاگردش) حمران بن سلیمان، خوانده می‌شود.

لَمَّا دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلِيّاً ؑ يَوْمَ خَيْبَرَ فَتَفَلَ فِي عَيْنَيْهِ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: إِذَا أَنْتَ فَتَحْتَهَا فَقِفْ بَيْنَ النَّاسِ، فَإِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي بِذٰلِكَ.

قَالَ أَبُو رَافِعٍ: فَمَضَىٰ عَلِيٌّ ؑ وَأَنَا مَعَهُ، فَلَمَّا أَصْبَحَ افْتَتَحَ خَيْبَرَ وَوَقَفَ بَيْنَ النَّاسِ، فَأَطَالَ الْوُقُوفَ، فَقَالَ النَّاسُ: إِنَّ عَلِيّاً يُنَاجِي رَبَّهُ، فَلَمَّا مَكَثَ سَاعَةً أَمَرَ بِانْتِهَابِ الْمَدِينَةِ الَّتِي افْتَتَحَهَا.

قَالَ أَبُو رَافِعٍ: فَأَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ: إِنَّ عَلِيّاً ؑ وَقَفَ بَيْنَ النَّاسِ كَمَا أَمَرْتَهُ، فَقَالَ قَوْمٌ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ نَاجَاهُ.

فَقَالَ: نَعَمْ يَا أَبَا رَافِعٍ، إِنَّ اللَّهَ نَاجَاهُ يَوْمَ الطَّائِفِ وَيَوْمَ عَقَبَةِ تَبُوكَ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ [۱]؛ [۲]

چون پیامبر ﷺ در روز جنگ خیبر علی ؑ را صدا زد، در چشمانش تُفید، سپس به او فرمود: هرگاه خیبر را فتح کردی، میان مردم بایست. همانا خدا مرا بدین کار امر کرد.

ابو رافع می‌گوید: علی ؑ رهسپار شد و من همراهش بودم. چون صبح شد، خیبر را فتح کرد و میان مردم ایستاد و طولش داد. مردم گفتند: علی با پروردگارش نجوا می‌کند. چون ساعتی درنگ کرد، به غارت شهری که فتح کرد فرمان داد.

ابو رافع می‌گوید: پیش پیامبر آمدم و گفتم: علی میان مردم همان گونه که امر فرمودی ایستاد، گروهی از مردم گفتند خدا با او نجوا می‌کند!

---

۱. در «الإختصاص: ۲۳۸» یوم خیبر، ضبط است.
۲. بصائر الدرجات ۱: ۴۱۱، حدیث ۵؛ الإختصاص: ۳۲۷ ـ ۳۲۸ (با اندکی اختلاف).

پیامبر ﷺ فرمود: آری ای ابو رافع، خدا در «جنگ طائف» و در «عقبهٔ تبوک» و در «جنگ حُنین»[1] با علی نجوا کرد.

حدیث (۱۲)

[نجوای خدای متعال با علیؑ در جنگ طائف]

بصائر الدرجات، اثر صفّار ﷺ.

در این کتاب با همین اسناد روایت است از مَنیع، از یونس، از علی بن أعین، از امام صادق ؑ که فرمود:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لأهْلِ الطَّائِفِ: لأَبْعَثَنَّ إِلَيْكُمْ رَجُلاً كَنَفْسِي، يَفْتَحُ اللَّهُ بِهِ الْخَيْرَ،[2] سَوْطُهُ سَيْفُهُ.

فَتَشَرَّفَ النَّاسُ[3] لَهَا، فَلَمَّا أَصْبَحَ دَعَا عَلِيّاً ؑ فَقَالَ: اِذْهَبْ إِلَى[4] الطَّائِفِ.

ثُمَّ أَمَرَ اللَّهُ النَّبِيَّ ﷺ أَنْ يَرْحَلَ إِلَيْهَا بَعْدَ أَنْ دَخَلَهَا[5] عَلِيٌّ ؑ، فَلَمَّا صَارَ إِلَيْهَا كَانَ عَلِيٌّ ؑ عَلىٰ رَأْسِ الْجَبَلِ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: اُثْبُتْ فَثَبَتَ، فَسَمِعْنَا مِثْلَ صَرِيرِ الرَّحىٰ، فَقِيلَ: مَا هٰذَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟

قَالَ: إِنَّ اللَّهَ ﷻ يُنَاجِي عَلِيّاً ؑ؛[6]

پیامبر ﷺ به اهل طائف فرمود: مردی را سوی شما می‌فرستم که همچون خود من است. خدا به وسیلهٔ او خیر [خَیْبَر] را می‌گشاید، تازیانه‌اش شمشیر اوست.

---

۱. با توجه به اینکه جنگ حُنین، بعدها پیش می‌آید، ضبط «جنگ خیبر» (چنان که در بعضی از منابع هست) درست‌تر به نظر می‌آید.

۲ـ۳. در مأخذ، ضبط چنین است: ... الخَيْبَر ... فيُشْرِف النّاسُ ...

٤. در «بصائر»، «بِالطّائف» ضبط است.

٥. در مأخذ، «رَحَلَهُ» ثبت است.

٦. بصائر الدرجات ۱: ٤۱۲، حدیث ۱۰؛ بحار الأنوار ۳۹: ۱٥٥ـ۱٥٦، حدیث ۱٦.

مردم افتخار می‌کردند که مردِ این کار باشند. چون صبح شد، پیامبر ﷺ علی را فراخواند و فرمود: به طائف برو.

سپس خدا به پیامبر امر کرد که پس از ورود علی به طائف، به آنجا رهسپار شود. چون پیامبر به طائف درآمد، علی بالای کوه بود، به او فرمود: همان جا باش. علی در جای خود ماند [در این هنگام] مانند صدای سایشِ سنگ آسیا را شنیدیم. پرسیدند: ای رسول خدا، این صدا چیست؟

پیامبر ﷺ فرمود: خدای ﷻ با علی نجوا می‌کند.

حدیث (۱۳)

[علی علیه‌السلام راه راست است]

بصائر الدرجات، اثر صفّار رحمه‌الله.

در این کتاب آمده است: روایت است از محمّد بن حسین، از نَضْر بن سُوَید، از خالد بن حمّاد ومحمّد بن فُضَیل، از ثُمالی، از امام باقر علیه‌السلام که فرمود:

أَوْحَى اللّٰهُ إِلىٰ نَبِيِّهِ: ﴿فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ [1].

قَالَ: إِنَّكَ عَلىٰ وِلَايَةِ عَلِيٍّ، وَهُوَ [2] الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ؛ [3]

خدا به پیامبرش وحی کرد که: به آنچه سویت وحی شد بچسب، همانا تو بر راه راستی.

فرمود: تو بر ولایت علی هستی و علی صراط مستقیم (راه راست) است.

---

۱. سورة زخرف (٤۳) آیة ٤۳.

۲. در مأخذ، نیز در «الکافی ۱: ٤۱۷» و در «بحار الأنوار ۲٤: ۲۳، حدیث ٤۸» و... آمده است: **وعليٌّ هُو الصراطُ المستقيم**؛ علی، هموست که راه راست است.

۳. بصائر الدرجات ۱: ۷۱، حدیث ۷.

حدیث (۱۴)

[انذارِ مردم از سوی پیامبرﷺ در عالَم ذرّ]

بصائر الدرجات، اثر صفّار ﷺ.

در این کتاب آمده است:

بعضی از اصحاب ما برای ما حدیث کرد از محمّد بن حسین، از علی بن اسباط، از علی بن مَعْمَر، از پدرش که گفت:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ: ﴿هٰذَا نَذِيرٌ مِنَ النُّذُرِ الْأُولَىٰ﴾ [1]، قَالَ: يَعْنِي مُحَمَّداً حَيْثُ دَعَاهُمْ بِالإِقْرَارِ بِاللَّهِ فِي الذَرِّ الأَوَّلِ؛ [2]

از امام صادق عليه السلام دربارهٔ این سخن خدای متعال پرسیدم که می‌فرماید: این نذیری [بیم دهنده‌ای] از نُذُر [انذارگران] نخست است.

فرمود: مقصود محمّد است؛ چراکه در عالَم ذرّ اوّل، مردم را به اقرار به خدا فراخواند.

حدیث (۱۵)

[شفاعتِ فاطمه عليها السلام در صحرای قیامت]

الأمالی، اثر شیخ صدوق ﷺ.

صدوق ﷺ می‌گوید: برای ما حدیث کرد محمّد بن ابراهیم، گفت: برای ما حدیث کرد ابو جعفر، محمّد بن جَریر طَبَری، گفت: برای ما حدیث کرد ابو محمّد، حسن بن عبدالواحد خزّاز، گفت: برایم حدیث کرد اسماعیل بن

---

۱. سورهٔ نجم (٥٣) آیة ٥٦.

۲. بصائر الدرجات ۱: ۸٤ ـ ۸٥، حدیث ٦؛ بحار الأنوار ۱٥: ۳ ـ ٤، حدیث ۲.

علی سِنْدی، از منیع بن الحجّاج، از عیسی بن موسی، از جعفر اَحْمَر، از ابو جعفر، محمّد بن علی، امام باقر علیه‌السلام که فرمود: شنیدم جابر بن عبدالله انصاری می‌گفت: (۱)

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ تُقْبِلُ ابْنَتِي فَاطِمَةُ عَلىٰ نَاقَةٍ مِنْ نُوقِ الْجَنَّةِ مُدَبَّجَةَ الْجَنْبَيْنِ، خِطَامُهَا مِنْ لُؤْلُؤٍ رَطْبٍ، قَوَائِمُهَا مِنَ الزُّمُرُّدِ الْأَخْضَرِ، ذَنَبُهَا مِنَ الْمِسْكِ الْأَذْفَرِ، عَيْنَاهَا يَاقُوتَتَانِ حَمْرَاوَانِ، عَلَيْهَا قُبَّةٌ مِنْ نُورٍ يُرىٰ ظَاهِرُهَا مِنْ بَاطِنِهَا، وَبَاطِنُهَا مِنْ ظَاهِرِهَا، دَاخِلُهَا عَفْوُ اللَّهِ وَخَارِجُهَا رَحْمَةُ اللَّهِ، عَلىٰ رَأْسِهَا تَاجٌ مِنْ نُورٍ، لِلتَّاجِ سَبْعُونَ رُكْناً، كُلُّ رُكْنٍ مُرَصَّعٌ بِالدُّرِّ وَالْيَاقُوتِ، يُضِيءُ كَمَا يُضِيءُ الْكَوْكَبُ الدُّرِّيُّ فِي أُفُقِ السَّمَاءِ.

وَعَنْ يَمِينِهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ، وَعَنْ شِمَالِهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ.

وَجَبْرَئِيلُ آخِذٌ بِخِطَامِ النَّاقَةِ يُنَادِي بِأَعْلىٰ صَوْتِهِ: غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله.

فَلَا يَبْقىٰ يَوْمَئِذٍ نَبِيٌّ وَلَا رَسُولٌ وَلَا صِدِّيقٌ وَلَا شَهِيدٌ إِلَّا غَضُّوا أَبْصَارَهُمْ حَتّىٰ تَجُوزَ فَاطِمَةُ.

فَتَسِيرُ حَتّىٰ تُحَاذِيَ عَرْشَ رَبِّهَا ـ جَلَّ جَلَالُهُ ـ فَتَزِجُّ بِنَفْسِهَا عَنْ نَاقَتِهَا وَتَقُولُ: إِلٰهِي وَسَيِّدِي احْكُمْ بَيْنِي وَبَيْنَ مَنْ ظَلَمَنِي، اللَّهُمَّ احْكُمْ بَيْنِي وَبَيْنَ مَنْ قَتَلَ وُلْدِي.

فَإِذَا النِّدَاءُ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ: يَا حَبِيبَتِي وَابْنَةَ حَبِيبِي سَلِينِي تُعْطَي، وَاشْفَعِي تُشَفَّعِيْ، فَوَ عِزَّتِي وَجَلَالِي لَا جَازَنِي ظُلْمُ ظَالِمٍ.

---

۱. امام باقر علیه‌السلام احادیثی را به نقل از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بیان می‌فرمود. مردم طعن زدند که وی هرگز پیامبر را ندید و از او حدیث می‌کند! از این رو، آن حضرت ناگزیر شد، حدیث از پیامبر را به نقل از جابر بیاورد تا دهان مردم را ببندد.

فَتَقُولُ: إِلٰهِي وَسَيِّدِي، ذُرِّيَّتِي وَشِيعَتِي، وَشِيعَةُ ذُرِّيَّتِي، وَمُحِبِّيَّ وَمُحِبِّي ذُرِّيَّتِي.

فَإِذَا النِّدَاءُ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ، جَلَّ جَلَالُهُ: أَيْنَ ذُرِّيَّةُ فَاطِمَةَ وَشِيعَتُهَا وَمُحِبُّوهَا وَمُحِبُّو ذُرِّيَّتِهَا.

فَيُقْبِلُونَ (وَقَدْ أَحَاطَ بِهِمْ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ) فَتَقْدُمُهُمْ فَاطِمَةُ عليها السلام حَتَّىٰ تُدْخِلَهُمُ الْجَنَّةَ؛[1]

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: روز قیامت که فرا رسد، دخترم فاطمه سوار بر شتری از ناقه‌های بهشت می‌آید که پهلوهایش آذین شده‌اند، افسارش از مروارید تازه، پاهایش از زُمرّد سبز، دُمش از مشک ناب، چشمانش دو یاقوت سرخ است، گنبدی از نور بر آن است که ظاهر آن از باطنش و درون آن از بیرونش هویداست، داخل آن عفو خدا و خارج آن رحمتِ خدا می‌باشد. بر سر فاطمه تاجی از نور است، این تاج، هفتاد طبقه دارد، هر طبقه با دُر و یاقوت زینت یافته‌اند و همچون ستاره‌ای درخشان در اُفق آسمان، نور می‌افشاند.

در هر کدام از سمت راست و چپ آن، هفتاد هزار فرشته قرار دارند.

جبرئیل در حالی که افسار ناقه را به دست دارد، با بلندترین صدایش ندا می‌دهد که چشم‌ها را فرو بندید تا فاطمه ـ دختر محمّد ـ بگذرد.

در این هنگام، هیچ پیامبر و رسول و صدّیق و شهیدی نمی‌ماند مگر اینکه سرها را به زیر می‌اندازند تا فاطمه علیها السلام [از آنجا] عبور کند.

فاطمه علیها السلام حرکت می‌کند تا اینکه در برابر عرش پروردگار بزرگ قرار می‌گیرد، خود را از ناقه‌اش می‌اندازد و می‌گوید: ای خدای من، ای آقای من،

---

۱. امالی صدوق: ۱۷ ـ ۱۸، حدیث ٤؛ بحار الأنوار ٤٣: ۲۱۹ ـ ۲۲۰، حدیث ۱.

میان من و کسانی که به من ستم کردند، حکم کن. خدایا، میان من و کسانی که فرزندم را کشتند، داوری نما.

از جانب خدای بزرگ ندا می‌آید: ای حبیبهٔ من و ای دختر حبیبم، بخواه داده می‌شوی، شفاعت کن پذیرفته می‌شود. به عزّت و جلالم سوگند، از ستم ظالم نمی‌گذرم.

فاطمه علیها السلام می‌گوید: ای خدایم و سیّدم، ذریّه‌ام و شیعه‌ام! شیعیانِ ذریّـه‌ام! محبّانم! محبّانِ ذُریّه‌ام!

از جانب خدای بزرگ ندا می‌آید: ذریّهٔ فاطمه و شیعهٔ او و محبّانِ او و محبّانِ ذریّه‌اش کجایند؟!

آنان در حالی که فرشتگان رحمت احاطه‌شان کرده‌اند، پیش می‌آیند. فاطمه علیها السلام پیشاپیش آنها راه می‌افتد تا اینکه آنان را به بهشت وارد می‌سازد.

حدیث (۱۶)

[گفت وگوی معاویه با عَمْرو بن عاص]

الأمالی، اثر شیخ صدوق رحمه الله.

در این کتاب، آمده است: برای ما حدیث کرد احمد بن حسن قَطّان، گفت: برای ما حدیث کرد احمد بن یحیی بن زکریّا قَطّان، گفت: برای ما حدیث کرد بَکْر بن عبدالله بن حبیب، گفت: برای ما حدیث کرد علی بن زیاد، گفت: برای ما حدیث کرد هَیْثَم بن عبدی [1] از اَعْمَش، از یونس بن اَبی اسحاق، گفت: برای ما حدیث کرد ابو الصَّقْر، از عدی بن اَرْطات، گفت:

۱. در «أمالی صدوق» و «بحار»، «عَدِیّ» ضبط است.

قَالَ مُعَاوِيَةُ يَوْماً لِعَمْرِو بْنِ الْعَاصِ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، أَيُّنَا أَدْهىٰ ؟

قَالَ عَمْرٌو: أَنَا لِلْبَدِيهَةِ وَأَنْتَ لِلرَّوِيَّةِ.

قَالَ مُعَاوِيَةُ: قَضَيْتَ لِي عَلىٰ نَفْسِكَ وَأَنَا أَدْهىٰ مِنْكَ فِي الْبَدِيهَةِ.

قَالَ عَمْرٌو: فَأَيْنَ كَانَ دَهَاؤُكَ يَوْمَ رَفَعْتُ الْمَصَاحِفَ ؟

قَالَ: بِهَا غَلَبْتَنِي يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ.

أَفَلا أَسْأَلُكَ عَنْ شَيْءٍ تَصْدُقُنِي فِيهِ ؟

قَالَ: وَاللَّهِ إِنَّ الْكَذِبَ لَقَبِيحٌ، فَاسْأَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ أَصْدُقْكَ.

فَقَالَ: هَلْ غَشَشْتَنِي مُنْذُ نَصَحْتَنِي ؟

قَالَ: لَا.

قَالَ: بَلَى وَاللَّهِ لَقَدْ غَشَشْتَنِي، أَمَا إِنِّي لَا أَقُولُ فِي كُلِّ الْمَوَاطِنِ وَلٰكِنْ فِي مَوْطِنٍ وَاحِدٍ.

قَالَ: وَأَيُّ مَوْطِنٍ هٰذَا؟

قَالَ: يَوْمَ دَعَانِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ لِلْمُبَارَزَةِ فَاسْتَشَرْتُكَ فَقُلْتُ: مَا تَرَى يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ؟ فَقُلْتَ: كُفْوٌ كَرِيمٌ، فَأَشَرْتَ عَلَيَّ بِمُبَارَزَتِهِ وَأَنْتَ تَعْلَمُ مَنْ هُوَ، فَعَلِمْتُ أَنَّكَ غَشَشْتَنِي.

قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، دَعَاكَ رَجُلٌ إِلىٰ مُبَارَزَتِهِ؛ عَظِيمُ الشَّرَفِ، جَلِيلُ الْخَطَرِ، فَكُنْتَ مِنْ مُبَارَزَتِهِ عَلىٰ إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ: إِمَّا أَنْ تَقْتُلَهُ فَتَكُونَ قَدْ قَتَلْتَ قَتَّالَ الْأَقْرَانِ وَتَزْدَادُ بِهِ شَرَفاً إِلىٰ شَرَفِكَ وَتَخْلُو بِمُلْكِكَ، وَإِمَّا أَنْ تُعَجَّلَ إِلىٰ مُرَافَقَةِ ﴿الشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولٰئِكَ رَفِيقاً﴾.[1]

---

١. سورة نساء (٤) آية ٦٩.

قَالَ: مُعَاوِيَةُ: هٰذِهِ شَرٌّ مِنَ الأُولَى، وَاللَّهِ إِنِّي لأَعْلَمُ أَنِّي لَوْ قَتَلْتُهُ دَخَلْتُ النَّارَ، وَلَوْ قَتَلَنِي دَخَلْتُ النَّارَ.

قَالَ لَهُ عَمْرٌو: فَمَا حَمَلَكَ عَلَى قِتَالِهِ؟!

قَالَ: الْمُلْكُ عَقِيمٌ، وَلَنْ يَسْمَعَهَا مِنِّي أَحَدٌ بَعْدَكَ؛ (۱)

روزی معاویه از عَمْرو بن عاص پرسید: ای ابو عبدالله، کدام یک از ما زیرک‌تر است؟

عَمْرو گفت: من در بدیهت (تصمیم‌گیری فوری) زیرک‌ترم و تو در دوراندیشی.

معاویه گفت: به سود من و به ضرر خود حکم کردی. من در بدیهت [هم] از تو باهوش‌ترم.

عَمْرو گفت: این زیرکی روزی که قرآن‌ها را بر نیزه برافراشتم کجا بود؟!

معاویه گفت: به آن کار، به من چیره شدی.

ای ابو عبدالله، چیزی را می‌خواهم بپرسم به شرط آنکه راستش را بگویی.

عَمْرو گفت: والله، دروغ زشت است. هرچه می‌خواهی بپرس، راستش را می‌گویم.

معاویه پرسید: آیا از وقتی که خیرخواهم بوده‌ای، شده که به من ناراست باشی؟

عَمْرو گفت: نه.

معاویه گفت: آری، به خدا رو راست نبودی. نمی‌گویم در همه جا، لیکن در یک جا.

---

۱. امالی صدوق: ۷۴ ـ ۷۵، حدیث ۵؛ بحار الأنوار ۳۳: ۴۹ ـ ۵۰، حدیث ۳۹۳.

عَمْرو پرسید: آن یک جا کجاست؟

معاویه گفت: روزی که علیّ بن ابی طالب مرا به مبارزه خواند، با تو مشورت کردم و گفتم: ای ابو عبدالله، نظرت چیست؟ گفتی: هماورد کریمی است. مرا به پیکار با او رهنمون شدی در حالی که می‌دانستی او کیست! دانستم که با من رو راست نیستی.

عَمْرو گفت: ای امیر مؤمنان، مردی بزرگ و باشرف و بس مهم تو را به مبارزه خواند، تو در این نبرد به یکی از دو نیکی دست می‌یافتی: یا او را می‌کشتی و کسی می‌شدی که کُشندهٔ پهلوانان را کُشت وشرفت فزونی می‌یافت وفرمانروایی‌ات بی‌رقیب می‌گشت و یا سوی همدمی با شهدا و صالحان می‌شتافتی که همراهانی بس نیک‌اند.

معاویه گفت: این از اوّلی بدتر است. والله می‌دانم که اگر او را می‌کشتم به دوزخ می‌رفتم و اگر او مرا می‌کشت [باز هم] روانهٔ آتش می‌شدم.

عَمْرو پرسید: پس چه چیز تو را به جنگ با او واداشت؟

معاویه گفت: پادشاهی ناز است. اَحَدی ـ بعد از تو ـ این سخن را از من نشنود.

حدیث (۱۷)

[لزوم جدایی ناپذیری از علی علیه السلام]

الأمالی، اثر شیخ صدوق رحمه الله.

در این کتاب، آمده است: برای ما حدیث کرد احمد بن محمّد صایغ عدل، گفت: برای ما حدیث کرد عیسی بن محمّد عَلَوی، گفت: برای ما حدیث کرد

ابو عُوانه، گفت: برای ما حدیث کرد محمّد بن سلیمان بن بَزیع خَزّاز، گفت: برای ما حدیث کرد اسماعیل بن اَبان، از سَلّام بن اَبی عَمْرَه خراسانی، از معروف بن خَرَّبُوذ مکّی، از ابو طُفَیل عامر بن واثله، از حُذَیفة بن اَسِید غفاری که گفت:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا حُذَيْفَةُ، إِنَّ حُجَّةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ بَعْدِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام؛ الْكُفْرُ بِهِ كُفْرٌ بِاللَّهِ، وَالشِّرْكُ بِهِ شِرْكٌ بِاللَّهِ، وَالشَّكُّ فِيهِ شَكٌّ فِي اللَّهِ، وَالإِلْحَادُ فِيهِ إِلْحَادٌ فِي اللَّهِ، وَالإِنْكَارُ لَهُ إِنْكَارٌ لِلَّهِ، وَالإِيمَانُ بِهِ إِيمَانٌ بِاللَّهِ.

لأَنَّهُ أَخُو رَسُولِ اللَّهِ وَوَصِيُّهُ وَإِمَامُ أُمَّتِهِ وَمَوْلَاهُمْ، وَهُوَ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ وَالْعُرْوَةُ الْوُثْقَى الَّتِي لَا انْفِصَامَ لَهَا.

وَسَيَهْلِكُ فِيهِ اثْنَانِ وَلَا ذَنْبَ لَهُ: مُحِبٌّ غَالٍ وَمُقَصِّرٌ.

يَا حُذَيْفَةُ، لَا تُفَارِقَنَّ عَلِيّاً فَتُفَارِقَنِي، وَلَا تُخَالِفَنَّ عَلِيّاً فَتُخَالِفَنِي، إِنَّ عَلِيّاً مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ، مَنْ أَسْخَطَهُ فَقَدْ أَسْخَطَنِي، وَمَنْ أَرْضَاهُ فَقَدْ أَرْضَانِي؛ (۱)

پیامبر ﷺ فرمود: ای حُذَیفه، حجّت خدا بر شما پس از من، علیّ بن ابی طالب است. کفر به او کفر به خداست، و شرک به او شرک به خداست، و شکّ در او شکّ در خداست، و الحاد در او الحاد در خداست، و انکار او انکار خداست، و ایمان به او ایمان به خداست.

زیرا آن حضرت، برادر پیامبر و وصیّ او و امام امّت و مولای ایشان است، او ریسمان محکم الهی و دستگیرهٔ جداناپذیرش می‌باشد.

دو گروه دربارهٔ او هلاک خواهند شد (در حالی که آن حضرت در این میان

---

۱. امالی صدوق: ۱۹۷، حدیث ۲؛ بحار الأنوار ۳۸: ۹۷، حدیث ۱۴.

گناهی ندارد) دوستداری که اهل غلو است و مُقَصِّری [که ویژگی‌های ممتازش را برنمی‌تابد و او را از آنچه هست کمتر می‌انگارد].

ای حُذَیفه، هرگز از علی جدا نشو که از من جدا می‌شوی و با او مخالفت مورزکه بامن مخالفت می‌ورزی، علی از من و من از علی‌ام؛ هرکه او را به خشم آورد مرا به خشم می‌آورد، و هرکه او را خشنود کند مرا راضی می‌سازد.

[معنای کفر به علی علیه‌السلام کفر به خداست]

مُصنّف این کتاب، می‌گوید: اینکه فرمود: کفر به علی کفر به خداست و...

کسانی خود را به زحمت می‌اندازند و در توجیه این حدیث مرتکب مجاز می‌شوند؛ زیرا در اینجا دو کفر را ثابت می‌کنند که یکی از دیگری جداست، در حالی که چنین نیست، بلکه یک کفر است.

توضیح: خدا از ناحیهٔ ذات برای اَحَدی شناخته نمی‌شود وگرنه مُدْرَک و محاط می‌گردد که نشانهٔ حادث بودن است. خدا ـ فقط ـ به وسیلهٔ آنچه خود را بدان وصف کرد، خودش را به بندگان می‌شناساند. هرکه آن وصف را بشناسد، موصوف را درمی‌یابد.

معنای این وصف در عالَم اعیان، هیکل نورانی عَلَوی است. از این رو، فرمود: معرفتِ من به نورانیّت، معرفتِ خداست و معرفتِ خدا معرفتِ من به نورانیّت است.

در این سخن، امام علیه‌السلام، معرفت خدا را در معرفت خویش منحصر ساخت؛ زیرا آن حضرت بر وفق حروف کلمهٔ توحید در الفاظ، قالب یافت.

همان‌گونه که کلمهٔ توحید به «لفظ» بر خدا دلالت دارد، این هیکل به «عین» بر خدا رهنمون است.

کفر به خدا ـ در حقیقت ـ کفر به این وصف عنوانی و نمونهٔ فهوانی [۱] است.

کفر به علی علیه‌السلام کفر به خداست بدین معنا که: برای کفر به خدا معنایی جز کفر به علی علیه‌السلام وجود ندارد.

سایر فقراتِ حدیث هم به همین قیاس است؛ زیرا عنوان در جنب ظهور ذی عنوان لحاظ نمی‌شود. هیچ ذکری برای علی علیه‌السلام (و دیگر خلق) از این نظر که او علی است، در جنب ظهور خدای سبحان به او (هرچند به اندک اثری برای علی نسبت به آن ظهور) وجود ندارد (این مطلب را بفهم و دریاب).

امّا فرق گذاشتن میان دو کفر، درجهٔ ظاهربینان و سطحی‌نگران است و اشکالی ندارد جز اینکه پست‌ترین معانی به شمار می‌آید و به وسیلهٔ آن دری که از آن هزار در بگشایند، باز نمی‌شود (و حساب دست خداست).

---

۱. خطاب الهی به خلق یکی است، اما نام آن با توجه به دگرگونی صفتِ مخاطب یا عالَم وی، تکثّر می‌یابد. اگر صفتِ مخاطب، معدوم باشد، خطاب الهی «قول» و اگر صفت مخاطَب، موجود باشد، خطاب الهی «کلام» نامیده می‌شود.

با توجه به عالَم مخاطب نیز خطاب خدا تکثّر می‌یابد که سه‌تای آنها عبارت انداز: فهوانیه، محادثه، مسامره.

فهوانی از «فاه الرجل» (شخص سخن گفت) اشتقاق یافته است و به دو صیغهٔ اسم و صفت می‌آید.

در صیغهٔ اسم، فهوانی به خطاب مکافحه‌ای حق در عالم مثال اشاره دارد.

در صیغهٔ صفتی، به صفت مشتق از عالم خطاب آن (یعنیَ عالم مثال) نزدیک می‌شود و با «مثالی» مترادف است (بنگرید به، المعجم الصوفی: ۴۰۱ـ۴۰۲).

نیز در «لغت‌نامهٔ دهخدا: ۱۱» در معنای «فهوانیه» آمده است: خطاب مکافحه‌ای حق از طریق مثال.

حدیث (۱۸)

[فضیلت علی علیه السلام از زبان ابلیس]

الأمالی، اثر شیخ صدوق رحمه الله.

در این کتاب، آمده است: برای ما حدیث کرد ابو عبدالله حسین بن احمد عَلَوی (از فرزندان محمّد بن علی بن اَبی طالب) گفت: برای ما حدیث کرد ابوالحسن، علی بن احمد بن موسی، گفت: برای ما حدیث کرد احمد بن علی، گفت: برایم حدیث کرد ابو علی، حسن بن ابراهیم بن علی عبّاسی، گفت: برایم حدیث کرد ابو سعید عُمَیر [1] بن مرداس دَوْلقی [2]، گفت: برایم حدیث کرد جعفر بن بشیر مکّی، گفت: برای ما حدیث کرد وکیع، از مسعودی، مرفوعاً از سلمان [3] فارسی رحمه الله که گفت:

مَرَّ إِبْلِيسُ (لَعَنَهُ اللّٰهُ) بِنَفَرٍ يَتَنَاوَلُونَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، فَوَقَفَ أَمَامَهُمْ، فَقَالَ الْقَوْمُ: مَنِ الَّذِي وَقَفَ أَمَامَنَا؟ فَقَالَ: أَنَا أَبُو مُرَّةَ.

فَقَالُوا: أَمَا تَسْمَعُ كَلَامَنَا؟ [4]

فَقَالَ: سَوْأَةٌ لَكُمْ تَسُبُّونَ مَوْلَاكُمْ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ.

فَقَالُوا لَهُ: مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ أَنَّهُ مَوْلَانَا؟!

---

۱. در «علل الشرایع» به جای «عمیر» نام محمد بن مرداس، ضبط است (مؤلف رحمه الله).

۲. در «علل الشرایع ۱: ۱۴۳ ـ ۱۴۴، حدیث ۹» (نسخهٔ جامع الأحادیث ۳/۵) آمده است: ... برایم حدیث کرد ابو سعید، عُمَیْر بن مِرداس دوانقی [دُونَقی] ...

۳. سند حدیث در «امالی صدوق»، «رَفَعَه عن سلمان الفارسي» (مرفوعاً از سلمان فارسی) و در «علل الشرایع»، «رَفَعَهُ إلی سلمان الفارسي» (آن را به سلمان فارسی می‌رساند).
مؤلف رحمه الله حرف «إلی» را به عنوان نسخه بدل یادآور می‌شود.

۴. در «أمالی صدوق» آمده است: فقالوا: یا أبا مُرَّة، أما تَسمع کلامَنا؟.

فَقَالَ مِنْ قَوْلِ نَبِيِّكُمْ «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ».

فَقَالُوا لَهُ: فَأَنْتَ مِنْ مَوَالِيهِ وَشِيعَتِهِ؟

فَقَالَ: مَا أَنَا مِنْ مَوَالِيهِ وَلَا مِنْ شِيعَتِهِ وَلٰكِنِّي أُحِبُّهُ، وَمَا يُبْغِضُهُ أَحَدٌ إِلَّا شَارَكْتُهُ فِي الْمَالِ وَالْوَلَدِ.

فَقَالُوا لَهُ: يَا أَبَا مُرَّةَ فَتَقُولُ فِي عَلِيٍّ شَيْئاً.

فَقَالَ لَهُمْ: اسْمَعُوا مِنِّي مَعَاشِرَ النَّاكِثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ، عَبَدْتُ اللَّهَ ﷻ فِي الْجَانِّ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَلْفَ سَنَةٍ، فَلَمَّا أَهْلَكَ اللَّهُ الْجَانَّ شَكَوْتُ إِلَى اللَّهِ ﷻ الْوَحْدَةَ، فَعُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا فَعَبَدْتُ اللَّهَ فِي السَّمَاءِ الدُّنْيَا اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَلْفَ سَنَةٍ أُخْرَى فِي جُمْلَةِ الْمَلَائِكَةِ، فَبَيْنَا نَحْنُ كَذَلِكَ نُسَبِّحُ اللَّهَ ﷻ وَنُقَدِّسُهُ إِذْ مَرَّ بِنَا نُورٌ شَعْشَعَانِيٌّ فَخَرَّتِ الْمَلَائِكَةُ لِذَلِكَ النُّورِ سُجَّداً، فَقَالُوا سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ نُورُ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ أَوْ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ.

فَإِذَا النِّدَاءُ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ: لَا نُورُ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ وَلَا نَبِيٍّ مُرْسَلٍ، هٰذَا نُورُ طِينَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ)؛ [1]

ابلیس به گروهی گذشت که از امیرالمؤمنین بدگویی می‌کردند. جلو آنان ایستاد. آنان پرسیدند: چه کسی پیش ما ایستاده است؟! ابلیس گفت: منم ابو مُرَّه.

آنان گفتند: آیا سخن ما را نشنیدی؟

ابلیس گفت: شرمتان باد! به مولاتان علیّ بن اَبی طالب ناسزا می‌گفتید.

پرسیدند: از کجا دانستی او مولای ماست؟!

---

۱. امالی صدوق: ۳۴۷ـ۳۴۸، حدیث ٦؛ بحار الأنوار ۳۹: ۱٦۲، حدیث ۱.

ابلیس گفت: از سخن پیامبرتان که فرمود: هرکه من مولای اویم، علی مولای اوست، بار الها، دوست بدار هرکه او را دوست بدارد، و دشمن بدار هرکه با او دشمنی ورزد، و یاری کن هرکه او را یاری رساند، و خوار کن هرکه او را خوار سازد.

پرسیدند: تو از موالیان و شیعهٔ اویی؟

ابلیس گفت: نه، از دوستداران و شیعیان او نیستم، لیکن دوستش می‌دارم و احدی او را دشمن نمی‌دارد مگر اینکه در مال و فرزند، شریکش می‌شوم.

گفتند: ای ابو مُرَّه، دربارهٔ علی چیزی بگو.

ابلیس گفت: ای ناکثان و قاسطان و مارقان،[1] خدای بزرگ را در میان جنّیان دوازده هزار سال عبادت کردم، چون خدا جنّیان را هلاک ساخت از تنهایی در پیشگاهش شکوه کردم، سپس به آسمان دنیا عُروج یافتم، در آنجا خدا را دوازده هزار سال دیگر در میان فرشتگان پرستیدم، در این بین که به تسبیح و تقدیس خدا مشغول بودم، نور تابانی بر ما گذشت، فرشتگان در برابر آن نور به سجده افتادند، گفتند: تسبیح و تقدیس خدای راست، نور فرشته‌ای مقرّب یا پیامبری مُرسل بود.

از سوی خدا ندا آمد: نور مَلَک مقرّب و پیامبر مرسل نبود، این نور، نور طینتِ علی است (صلوات خدا بر او باد).

---

۱. این سه واژه، در فرهنگ اسلامی معنای خاصّ خود را دارد: ناکثان، اشاره به پیمان شکنان (طلحه و زبیر) است؛ قاسطان، دربارهٔ معاویه و پیروانش به کار می‌رود؛ مارقان، به خوارج نهروان اشاره دارد.

حدیث (۱۹)

[موجود بودن بهشت و دوزخ هم اکنون و ماجرای ورود پیامبر ﷺ به بهشت در معراج]

الأمالی و عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، هر دو اثر شیخ صدوق رحمه‌الله.

در این دو کتاب، آمده است: برای ما حدیث کرد احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رحمه‌الله گفت: برای ما حدیث کرد علیّ بن ابراهیم، از پدرش ابراهیم بن هاشم، از عبدالسلام بن صالح هَرَوی، گفت:

قُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا علیه‌السلام: يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، مَا تَقُولُ فِي الْحَدِيثِ الَّذِي يَرْوِيهِ أَهْلُ الْحَدِيثِ أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ يَزُورُونَ رَبَّهُمْ مِنْ مَنَازِلِهِمْ فِي الْجَنَّةِ؟

فَقَالَ علیه‌السلام: يَا أَبَا الصَّلْتِ، إِنَّ اللَّهَ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ـ فَضَّلَ نَبِيَّهُ مُحَمَّداً ﷺ عَلَىٰ جَمِيعِ خَلْقِهِ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالْمَلَائِكَةِ، وَجَعَلَ طَاعَتَهُ طَاعَتَهُ، وَمُتَابَعَتَهُ مُتَابَعَتَهُ، [1] وَزِيَارَتَهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ زِيَارَتَهُ، فَقَالَ عزّوجلّ: ﴿مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾ [2]، وَقَالَ: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾ [3].

وَقَالَ النَّبِيُّ: مَنْ زَارَنِي فِي حَيَاتِي أَوْ بَعْدَ مَوْتِي، فَقَدْ زَارَ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ.

وَدَرَجَةُ النَّبِيِّ ﷺ فِي الْجَنَّةِ أَرْفَعُ الدَّرَجَاتِ؛ فَمَنْ زَارَهُ إِلَىٰ دَرَجَتِهِ فِي الْجَنَّةِ مِنْ مَنْزِلِهِ، فَقَدْ زَارَ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى.

قَالَ، فَقُلْتُ لَهُ: يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَمَا مَعْنَى الْخَبَرِ الَّذِي رَوَوْهُ أَنَّ ثَوَابَ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللَّهُ، النَّظَرُ إِلَى وَجْهِ اللَّهِ؟

---

۱. در «بحار الأنوار» و نیز در «روضة المتقین ۵: ۳۹۲» آمده است: ومُبايَعَتَهُ مُبايَعَتَه ... .

۲. سورهٔ نساء (۴) آیهٔ ۸۰.

۳. سورهٔ فتح (۴۸) آیهٔ ۱۰.

فَقَالَ عليه السلام: يَا أَبَا الصَّلْتِ، مَنْ وَصَفَ اللَّهَ بِوَجْهٍ كَالْوُجُوهِ، فَقَدْ كَفَرَ، وَلٰكِنَّ وَجْهَ اللَّهِ أَنْبِيَاؤُهُ وَرُسُلُهُ وَحُجَجُهُ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ) هُمُ الَّذِينَ بِهِمْ يُتَوَجَّهُ إِلَى اللَّهِ وَإِلىٰ دِينِهِ وَمَعْرِفَتِهِ.

وَقَالَ اللَّهُ عزّ وجلّ: ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَيَبْقىٰ وَجْهُ رَبِّكَ﴾ [1]، وَقَالَ عزّ وجلّ: ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ [2].

فَالنَّظَرُ إِلىٰ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَحُجَجِهِ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ) فِي دَرَجَاتِهِمْ، ثَوَابٌ عَظِيمٌ لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ صلّى الله عليه وآله: مَنْ أَبْغَضَ أَهْلَ بَيْتِي وَعِتْرَتِي، لَمْ يَرَنِي وَلَمْ أَرَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

وَقَالَ عليه السلام: إِنَّ فِيكُمْ مَنْ لَا يَرَانِي بَعْدَ أَنْ يُفَارِقَنِي.

يَا أَبَا الصَّلْتِ، إِنَّ اللَّهَ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ـ لَا يُوصَفُ بِمَكَانٍ وَلَا يُدْرَكُ بِالْأَبْصَارِ وَالْأَوْهَامِ.

قَالَ، فَقُلْتُ لَهُ: يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ أَهُمَا الْيَوْمَ مَخْلُوقَتَانِ؟

فَقَالَ: نَعَمْ، وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلّى الله عليه وآله قَدْ دَخَلَ الْجَنَّةَ وَرَأَى النَّارَ لَمَّا عُرِجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ.

قَالَ، فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ قَوْماً يَقُولُونَ إِنَّهُمَا الْيَوْمَ مُقَدَّرَتَانِ غَيْرُ مَخْلُوقَتَيْنِ.

فَقَالَ عليه السلام: مَا أُولَئِكَ مِنَّا وَلَا نَحْنُ مِنْهُمْ؛ مَنْ أَنْكَرَ خَلْقَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، فَقَدْ كَذَّبَ النَّبِيَّ صلّى الله عليه وآله وَكَذَّبَنَا، وَلَيْسَ مِنْ وَلَايَتِنَا عَلىٰ شَيْءٍ، وَخُلِّدَ [3] فِي نَارِ جَهَنَّمَ.

---

۱. سورهٔ رحمان (۵۵) آيات ۲۶ ـ ۲۷.

۲. سورهٔ قصص (۲۸) آيهٔ ۸۸.

۳. در «عيون اخبار الرضا عليه السلام» و نيز در «بحار الأنوار ۴: ۴»، و«يُخَلَّدُ» ضبط است.

قَالَ اللَّهُ ﷻ: ﴿هٰذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ * يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آنٍ﴾.[1]

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَمَّا عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ، أَخَذَ بِيَدِي جَبْرَئِيلُ فَأَدْخَلَنِي الْجَنَّةَ فَنَاوَلَنِي مِنْ رُطَبِهَا، فَأَكَلْتُهُ فَتَحَوَّلَ ذٰلِكَ نُطْفَةً فِي صُلْبِي، فَلَمَّا هَبَطْتُ إِلَى الْأَرْضِ وَاقَعْتُ خَدِيجَةَ فَحَمَلَتْ بِفَاطِمَةَ؛ فَفَاطِمَةُ حَوْرَاءُ إِنْسِيَّةٌ، فَكُلَّمَا اشْتَقْتُ إِلَىٰ رَائِحَةِ الْجَنَّةِ، شَمِمْتُ رَائِحَةَ ابْنَتِي فَاطِمَةَ؛[2]

از امام رضا ﷺ پرسیدم: ای فرزند رسول خدا، اهل حدیث روایت می‌کنند که «مؤمنان از منازلشان در بهشت پروردگارشان را زیارت می‌کنند» دربارهٔ این حدیث چه می‌فرمایید؟

امام ﷺ فرمود: ای ابو صلت، خدای متعال پیامبرش محمّد را بر همهٔ خلق (پیامبران و فرشتگان) برتری بخشید و در دنیا و آخرت، طاعت او را طاعت خود، پیروی‌اش را پیروی خود، زیارتش را زیارتِ خود قرار داد و فرمود: «هرکه پیامبر را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است» و «کسانی که با پیامبر بیعت می‌کنند به خدا دست بیعت می‌دهند، دست خدای بالای دست آنهاست».

و پیامبر ﷺ فرمود: هرکه در زمان حیات یا پس از مرگم مرا زیارت کند، خدای بزرگ را زیارت کرده است.

درجهٔ پیامبر ﷺ در بهشت، بالاترین درجات است. هرکه پیامبر را به درجه‌اش در بهشت از منزلش زیارت کند، خدای متعال را زیارت کرده است.

---

۱. سورهٔ رحمان (۵۵) آیات ۴۳ و ٤٤.

۲. عیون اخبار الرضا ﷺ ۱: ۱۱۵ ـ ۱۱٦، باب ۱۱، حدیث ۳؛ امالی صدوق: ٤٦۰ ـ ٤٦۱، مجلس ۷۰، حدیث ۷؛ بحار الأنوار ۸: ۱۱۹ و ۲۸٤، حدیث ٦ و ۸.

پرسیدم: ای فرزند رسول خدا، معنای این خبر چیست که روایت می‌کنند: ثواب «لا إله الاّ الله» (خدایی جز خدا نیست) نظر به وجه خداست؟

امام عليه السلام فرمود: ای ابو صلت، هرکه خدا را به [داشتن] صورت (مانند سایر صورت‌ها) توصیف کند، کافر می‌شود. وجه خدا، انبیا و رسولان و حجّت‌های خداست (صلوات خدا بر آنان باد) به وسیلهٔ آنان می‌توان به خدا و دین و معرفتش روی آورد.

خدای بزرگ می‌فرماید: «هرکه بر روی زمین است از بین می‌رود و وجه پروردگارت باقی ماند» و می‌فرماید: «هر چیزی هلاک می‌شود مگر وجه خدا».

نگاه به انبیای خدا و رسولان و حجّت‌های او (درود خدا بر همه‌شان باد) در درجاتشان، برای مؤمنان ـ در روز قیامت ـ ثواب بزرگی دارد.

پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود: هرکه اهل بیت و عترتم را دشمن بدارد، روز قیامت مرا نمی‌بیند و من او را نمی‌نگرم.

و فرمود: در میان شما کسانی‌اند که بعد آنکه از من جدا شوند، مرا نمی‌بینند.

ای ابو صلت، خدای متعال به [بودن] در مکانی وصف نمی‌شود و با دیده‌ها و اَوهام درک نمی‌شود.

پرسیدم: ای فرزند رسول خدا، از بهشت و دوزخ برایم بگو؟ آیا آن دو، هم اکنون آفریده شده‌اند؟

امام عليه السلام فرمود: آری، رسول خدا صلى الله عليه وآله آن گاه که به آسمان بالا برده شد، به بهشت درآمد و جهنّم را دید.

پرسیدم: گروهی می‌گویند: بهشت و جهنّم، اکنون مُقَدَّرند [در تقدیرند و مفروض گرفته می‌شوند] خلق نشده‌اند!

امام علیه السلام فرمود: آنان از ما نیستند و ما از آنها نیستیم، هرکه خلق بهشت و جهنّم را انکار کند، پیامبر صلی الله علیه و آله را تکذیب کرده است و ما را دروغ‌گوی می‌داند و بهره‌ای از ولایت ما ندارد و در آتش جهنّم جاودان می‌ماند.

خدای بزرگ می‌فرماید: «این جهنّمی است که مجرمان آن را تکذیب می‌کردند، میان آن و آب‌های جوشان می‌چرخند».

و پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: وقتی مرا به آسمان بالا بردند، جبرئیل دستم را گرفت و به بهشت درآورد. از رُطَب (خرماهای) آن به من داد، آن را خوردم، آن خوراک به نطفه‌ای در صُلب من تبدیل شد. چون به زمین آمدم با خدیجه همبستر شدم. خدیجه به فاطمه باردار گشت. از این رو، فاطمه انسانی فرشته‌سان است، هرگاه مشتاق بوی بهشت می‌شوم، رایحهٔ دخترم فاطمه را می‌بویم.

حدیث (۲۰)

[نام‌های فاطمه علیها السلام و بی‌همتایی او]

الأمالی، اثر شیخ صدوق رحمه الله.

در این کتاب، آمده است: برای ما حدیث کرد محمّد بن موسی بن متوکّل رحمه الله گفت: برای ما حدیث کرد علیّ بن حسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبدالله برقی، گفت: برایم حدیث کرد عبدالعظیم بن عبدالله بن حَسَنی، گفت: برایم حدیث کرد حسن بن عبدالله بن یونس، از یونس بن ظَبْیان، گفت:

قَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ علیه السلام: لِفَاطِمَةَ علیها السلام تِسْعَةُ أَسْمَاءَ عِنْدَ اللَّهِ عزّوجلّ: فَاطِمَةُ وَالصِّدِّيقَةُ، وَالْمُبَارَكَةُ، وَالطَّاهِرَةُ، وَالزَّكِيَّةُ، وَالرَّاضِيَةُ، وَالْمَرْضِيَّةُ، وَالْمُحَدَّثَةُ، وَالزَّهْرَاءُ.

ثُمَّ قَالَ: تَدْرِي [۱] لِأَيِّ شَيءٍ سُمِيَّتْ فَاطِمَةُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهَا؟

قُلْتُ: أَخْبِرْنِي يَا سَيِّدِي.

قَالَ: فُطِمَتْ مِنَ الشَّرِّ.

قَالَ، ثُمَّ قَالَ: لَوْلَا أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام تَزَوَّجَهَا لَمَا كَانَ لَهَا كُفْوٌ عَلَىٰ وَجْهِ الْأَرْضِ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ آدَمُ فَمَنْ دُونَهُ؛ [۲]

امام صادق عليه‌السلام فرمود: برای فاطمه عليها‌السلام نزد خدای بزرگ، نُه اسم است: فاطمه، صدّیقه، مبارکه، طاهره، زکیّه، رضیّه، مرضیّه، مُحدَّثه، زهرا.

سپس امام عليه‌السلام پرسید: آیا می‌دانی به خاطر چه چیزی فاطمه (صلوات خدا بر او باد) فاطمه نامیده شد؟

گفتم: سرورم، آگاهم کن.

فرمود: از شرّ (بدی و نادرستی) جدا شد.

آن گاه فرمود: اگر امیرالمؤمنین (صلوات خدا بر او و بر خاندانش باد) با او ازدواج نمی‌کرد، تا روز قیامت همتایی برای آن بانو در روی زمین (از آدم تا به آخر) نبود.

حدیث (۲۱)

حدیث ضِرار بن ضَمْرَة

الأمالی، اثر شیخ صدوق رحمه‌الله.

در این کتاب آمده است: برای ما حدیث کرد محمّد بن موسی بن متوکّل رضی‌الله‌عنه گفت: برای ما حدیث کرد محمّد بن یحیی عطّار، گفت: برای ما حدیث کرد محمّد بن حسین بن اَبی خَطّاب، گفت: برای ما حدیث کرد محمّد بن سنان، از

---

۱. در مآخذ دیگر، «أَتَدْری»، «أَتَدْرین»، «هَلْ تَدری» و... نیز ضبط است.

۲. امالی صدوق: ۵۹۲، مجلس ۸۶، حدیث ۱۸؛ بحار الأنوار ۴۳: ۱۰، حدیث ۱.

مُفَضّل بن عُمَر، از یونس بن ظَبْیان، از سعد بن طَریف، از اَصبغ بن نُباته، گفت:

دَخَلَ ضِرَارُ بْنُ ضَمْرَةَ النَّهْشَلِيُّ عَلىٰ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ، فَقَالَ لَهُ: صِفْ لِي عَلِيّاً. قَالَ: أَوَتُعْفِينِي؟ فَقَالَ: لَا بَلْ صِفْهُ لِي.

قَالَ ضِرَارٌ: رَحِمَ اللَّهُ عَلِيّاً كَانَ وَاللَّهِ فِينَا كَأَحَدِنَا، يُدْنِينَا إِذَا أَتَيْنَاهُ، وَيُجِيبُنَا إِذَا سَأَلْنَاهُ، وَيُقَرِّبُنَا إِذَا زُرْنَاهُ، لَا يُغْلَقُ لَهُ دُونَنَا بَابٌ، وَلَا يَحْجُبُنَا عَنْهُ حَاجِبٌ.

وَنَحْنُ وَاللَّهِ ـ مَعَ تَقْرِيبِهِ لَنَا وَقُرْبِهِ مِنَّا ـ لَا نُكَلِّمُهُ لِهَيْبَتِهِ، وَلَا نَبْتَدِيهِ لِعَظَمَتِهِ.

فَإِذَا تَبَسَّمَ فَمِنْ مِثْلِ اللُّؤْلُؤِ الْمَنْظُومِ.

فَقَالَ مُعَاوِيَةُ: زِدْنِي فِي صِفَتِهِ.

فَقَالَ ضِرَارٌ: رَحِمَ اللَّهُ عَلِيّاً، كَانَ وَاللَّهِ طَوِيلُ السُّهَادِ، قَلِيلُ الرُّقَادِ، يَتْلُو كِتَابَ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ، وَيَجُودُ لِلَّهِ بِمُهْجَتِهِ، وَيَبُوءُ إِلَيْهِ بِعَبْرَتِهِ.

لَا تُغْلَقُ لَهُ السُّتُورُ، وَلَا يَدَّخِرُ عَنَّا الْبُدُورَ، وَلَا يَسْتَلِينُ الاتِّكَاءَ، وَلَا يَسْتَخْشِنُ الْجَفَاءَ.

وَلَوْ رَأَيْتَهُ إِذْ مُثِّلَ فِي مِحْرَابِهِ وَقَدْ أَرْخَى اللَّيْلُ سُدُولَهُ، وَغَارَتْ نُجُومُهُ، وَهُوَ قَابِضٌ عَلىٰ لِحْيَتِهِ يَتَمَلْمَلُ تَمَلْمُلَ السَّلِيمِ، وَيَبْكِي بُكَاءَ الْحَزِينِ، وَهُوَ يَقُولُ: يَا دُنْيَا أَبِي تَعَرَّضْتِ أَمْ إِلَيَّ تَشَوَّقْتِ، هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لَا حَاجَةَ لِي فِيكِ، أَبَتَّتُكِ ثَلَاثاً لَا رَجْعَةَ لِي عَلَيْكِ.

ثُمَّ يَقُولُ: وَاهٍ وَاهٍ لِبُعْدِ السَّفَرِ وَقِلَّةِ الزَّادِ وَخُشُونَةِ الطَّرِيقِ.

قَالَ: فَبَكىٰ مُعَاوِيَةُ وَقَالَ: حَسْبُكَ يَا ضِرَارُ، كَذٰلِكَ وَاللَّهِ كَانَ عَلِيٌّ، رَحِمَ اللَّهُ أَبَا الْحَسَنِ؛[1]

---

۱. امالی صدوق: ۶۲۴ ـ ۶۲۵، مجلس ۹۱، حدیث ۲؛ بحار الأنوار ۴۱: ۱۴ ـ ۱۵، حدیث ۶.

ضِرار بن ضَمْرَهٔ نَهْشَلی بر معاویه درآمد. معاویه به او گفت: علی را بـرایـم توصیف کن. ضرار گفت: آیا [از این کار] معافم نمی‌داری؟ معاویه گفت: نه، او را برایم وصف کن.

ضِرار گفت: خدا علی را رحمت کند! به خدا سوگند، در میان مـا هـمچون یکی از ما بود. وقتی نزدش می‌رفتیم، ما را به خود نزدیک مـی‌ساخت و اگـر پرسشی می‌کردیم، جوابمان می‌داد. هرگاه به دیدارش می‌رفتیم، مـا را احـترام می‌کرد، دری از او به روی ما بسته نمی‌شد و دربانی ما را از او باز نمی‌داشت.

به خدا سوگند، با اینکه با ما گرم می‌گرفت، از هیبتش یـارای سـخن گـفتن نداشتیم و از عظمتش سخن نمی‌آغازیدیم.

هرگاه تبسّم می‌کرد، دندان‌هایش چون مروارید در رشته، نمایان می‌گشت.

معاویه گفت: بیش از این برایم بگو.

ضرار گفت: خدا علی را رحمت کند! به خدا سوگند، بسیار بیدار بود و کم می‌خوابید، در لحظه‌های شب و گوشه و کنار روز قرآن می‌خواند، در راه خدا خون می‌داد و با گریه و اشک به درگاه خدا رو می‌آورد.

برایش پرده‌ها آویز نشد، و سیم و زر را از ما دریغ نمی‌کرد، بستر [بـرای خود] نرم نمی‌کرد و جامهٔ درشت را خشن نمی‌یافت.

وقـتی شب پـرده‌هایش را مـی‌گسست و ستارگان غـروب مـی‌نمود، او را می‌دیدی که در محراب عبادت خشکش زده است، محاسن در دست چون مار گزیده به خود می‌پیچد و زار زار می‌گرید و می‌گوید: ای دنیا، خود را بـه مـن می‌نمایانی یا شیفتهٔ منی؟! آرزوی خامی است، نیازی به تو ندارم، سه طلاقه‌ات کردم، جایی برای رجوع نماند.

سپس می‌فرمود: آه آه از دوری سفر و کمی توشه و سختی راه.

معاویه گریست و گفت: بس است ای ضرار! والله علی این چنین بود. رحمت خدا بر ابوالحسن باد.

[نقل حدیث ضِرار بن ضَمرَة از عدّة الدّاعی]

مُصنّف این کتاب (عفی الله عنه) می‌گوید: این خبر به روایت صدوق رحمه‌الله همین گونه است. در چند کتاب به آن دست یافتم که با آنچه در اینجا هست تفاوت فراوانی دارد و زیادت‌هایی در آن دیده می‌شود. یکی از آنها **ارشاد القلوب** دیلمی رحمه‌الله است و دیگری **عدّة الداعی** اثر احمد بن فهد رحمه‌الله که در بر دارندۀ زیادت‌های بسیاری می‌باشد.

دوست دارم این خبر را به روایت این دو شخص نیز بیاورم؛ چراکه شاعر می‌گوید:

أعِد ذِكرَ نُعمان لنا إنّ ذِكرَه　　هُو المِسك ما كَرَّرْتَهُ يتضوّعُ [1]

- باز هم از نُعمان بگوی که یاد او چون مشک است، هرچه تکرار کنی بیشتر بوی خوش می‌پراکند. [2]

از این دو کتاب، عبارت عدّة الداعی را انتخاب کردیم؛ زیرا زیادت او از کتاب **ارشاد القلوب** [3] اندکی بیشتر است تا به شرطمان در مقدّمه وفا کنیم که از

---

۱. در شماری از منابع (مانند: امثال و حکم ۱: ۱٦۳ و۱۸٤؛ غرر الشام ۲: ٦٥۲ و...) به این بیت تمثّل می‌شود، لیکن در «ذیل وفیات الأعیان ۲: ۲۰۹» آمده است که سرایندۀ آن معلوم نیست.

۲. این بیت، مضمون این ضرب المثل‌ها را در بر دارد: «از هرچه بگذری سخن دوست خوش‌تر است» «یاد یاران، یار را میمون بود» «بازگو از نجد و از یاران نجد» (بنگرید به، امثال و حکم دهخدا ۱: ۱٦۳).

۳. ارشاد القلوب ۲: ۲۱۸؛ بحار الأنوار ٤۱: ۱۲۰ ـ ۱۲۱، حدیث ۲۸.

میان روایات، آن را که جامع‌تر است برمی‌گزینیم.

شیخ احمد بن فهد در **عدّة الداعی** می‌نگارد: آیا به توصیف ضِرار بن ضَمْرَه لیثی از مقامات سیّد اوصیا (درود و سلام خدا بر او باد) آن گاه که بر معاویه درآمد نمی‌نگری؟!

معاویه به او گفت: علی را برایم وصف کن.

ضرار گفت: از این کار معافم نمی‌داری؟

معاویه گفت: معافت نمی‌کنم.

ضِرار گفت:

كَانَ وَاللَّهِ بَعِيدَ الْمُدىٰ، شَدِيدَ الْقُوىٰ، يَقُولُ فَصْلاً، وَيَحْكُمُ عَدْلاً، يَتَفَجَّرُ الْعِلْمُ مِنْ جَوَانِبِهِ، وَيَنْطِقُ[1] الْحِكْمَةُ مِنْ نَوَاحِيهِ، يَسْتَوْحِشُ مِنَ الدُّنْيَا وَزَهْرَتِهَا، وَيَسْتَأْنِسُ بِاللَّيْلِ وَوَحْشَتِهِ.

كَانَ وَاللَّهِ غَزِيرَ الْعَبْرَةِ، طَوِيلَ الْفِكْرَةِ، يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ،[2] وَيُخَاطِبُ نَفْسَهُ، وَيُنَاجِي رَبَّهُ.

يُعْجِبُهُ مِنَ اللِّبَاسِ مَا خَشُنَ، وَمِنَ الطَّعَامِ مَا جَشَبَ.

---

۱. در غالب مآخذ «تَنْطِقُ» ضبط است، در «بحار جلد ۸۴» و نیز در «سفینة البحار ۸: ۴۸۷»، «تَنْطِفُ» ضبط است.

۲. این عبارت در آیهٔ ۴۲ سورهٔ کهف نیز آمده است: ﴿فأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْه﴾؛ صاحب باغ که (رستاخیز را انکار می‌کرد) چون باغش را نیست و نابود یافت، از حسرت، دست بر دست می‌کوفت (با استفاده از ترجمهٔ گرمارودی).

سید علی‌خان مدنی ﷬ در کتاب «الطراز الأول ۲: ۴۱۲» که شیوهٔ خاصی را در تبیین لغات دارد (از جمله کاربرد لغات را در قرآن و روایات می‌آورد) پس از ذکر این آیه، این کلمه را به معنای پشیمان شدن می‌داند و می‌نگارد: زیرا شخص پشیمان غالباً کف دست را به پشت دست دیگر می‌زند.

كَانَ وَاللَّهِ فِينَا كَأَحَدِنَا، يُدْنِينَا إِذَا أَتَيْنَاهُ، وَيُجِيبُنَا إِذَا سَأَلْنَاهُ.

وَكُنَّا مَعَ دُنُوِّهِ مِنَّا وَقُرْبِنَا مِنْهُ، لَا نُكَلِّمُهُ لِهَيْبَتِهِ، وَلَا نَرْفَعُ أَعْيُنَنَا إِلَيْهِ لِعَظَمَتِهِ.

فَإِنْ تَبَسَّمَ فَعَنْ مِثْلِ اللُّؤْلُؤِ الْمَنْظُومِ.

يُعَظِّمُ أَهْلَ الدِّينِ، وَيُحِبُّ الْمَسَاكِينَ، لَا يَطْمَعُ الْقَوِيُّ فِي بَاطِلِهِ، وَلَا يَيْأَسُ الضَّعِيفُ مِنْ عَدْلِهِ.

وَأَشْهَدُ بِاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُهُ فِي بَعْضِ مَوَاقِفِهِ وَقَدْ أَرْخَى اللَّيْلُ سُدُولَهُ، وَغَارَتْ نُجُومُهُ، وَهُوَ قَائِمٌ فِي مِحْرَابِهِ، قَابِضٌ عَلىٰ لِحْيَتِهِ، يَتَمَلْمَلُ تَمَلْمُلَ السَّلِيمِ، وَيَبْكِي بُكَاءَ الْحَزِينِ، فَكَأَنِّي الآنَ أَسْمَعُهُ وَهُوَ يَقُولُ: يَا دُنْيَا يَا دُنْيَا أَبِي تَعَرَّضْتِ أَمْ إِلَيَّ تَشَوَّقْتِ؟! هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لَا حَانَ حِينُكِ، غُرِّي غَيْرِي، لَا حَاجَةَ لِي فِيكِ، قَدْ بَتَلْتُكِ ثَلَاثاً لَا رَجْعَةَ فِيهَا،[1] فَعُمُرُكِ قَصِيرٌ، وَخَطَرُكِ يَسِيرٌ، وَأَمَلُكِ حَقِيرٌ، آهِ آهِ مِنْ قِلَّةِ الزَّادِ وَبُعْدِ السَّفَرِ وَوَحْشَةِ الطَّرِيقِ وَعَظِيمِ الْمَوْرِدِ.

فَوَكَفَتْ دُمُوعُ مُعَاوِيَةَ عَلىٰ لِحْيَتِهِ فَنَشَّفَهَا بِكُمِّهِ، وَاخْتَنَقَ الْقَوْمُ بِالْبُكَاءِ.

ثُمَّ قَالَ: وَاللَّهِ كَانَ أَبُو الْحَسَنِ كَذٰلِكَ، فَكَيْفَ كَانَ حُبُّكَ إِيَّاهُ؟

قَالَ: كَحُبِّ أُمِّ مُوسىٰ لِمُوسىٰ وَأَعْتَذِرُ إِلَى اللَّهِ مِنَ التَّقْصِيرِ.

قَالَ: فَكَيْفَ صَبْرُكَ عَنْهُ يَا ضِرَارُ؟

قَالَ: صَبْرَ مَنْ ذُبِحَ وَلَدُهَا[2] عَلىٰ صَدْرِهَا، فَهِيَ لَا تَرْقىٰ عَبْرَتُهَا وَلَا تَسْكُنُ حَرَارَتُهَا.

ثُمَّ قَامَ وَخَرَجَ وَهُوَ بَاكٍ.

---

۱. در شماری از مآخذ «لا رَجْعَةَ لي فيها» ضبط است.

۲. در شماری از مآخذ «واحدها» ضبط است.

فَقَالَ مُعَاوِيَةُ: أَمَا إِنَّكُمْ لَوْ فَقَدْتُمُونِي، لَمَا كَانَ فِيكُمْ مَنْ يُثْنِي عَلَيَّ مِثْلَ هٰذَا الثَّنَاءِ. فَقَالَ لَهُ بَعْضُ مَنْ كَانَ حَاضِراً: الصَّاحِبُ عَلىٰ قَدْرِ صَاحِبِهِ؛[1]

ضِرار بن ضَمْرَه گفت: به خدا سوگند، علی علیه السلام دورنگر بود و بس نیرومند، سخنش حق را از باطل جدا می‌ساخت و به عدل داوری می‌کرد. علم از پهلوهایش می‌جوشید و حکمت از این سو و آن سویش می‌تراوید. از دنیا و زرق و برق آن می‌ترسید و با شب و تاریکی آن اُنس داشت.

به خدا، اشک‌هایش فراوان بود و بسیار می‌اندیشید. از روی پشیمانی [در از دست دادنِ فرصتِ عمر و...] دست برهم می‌زد[2] و خویش را مخاطب می‌ساخت و با پروردگارش به راز و نیاز می‌پرداخت.

لباس خشن و خوراک نالذیذ را خوش داشت.

به خدا سوگند، او در میان ما همچون یکی از ما بود. وقتی پیش او می‌رفتیم با ما همدم می‌شد و اگر سؤال می‌کردیم پاسخ می‌داد.

با اینکه با ما گرم می‌گرفت و در کنارش بودیم، از هیبتش یارای سخن نداشتیم و به خاطر عظمتش نمی‌توانستیم سرمان را بالا آوریم [و به او چشم دوزیم].

هرگاه تبسّم می‌کرد، مروارید دندان‌هایش نمایان می‌شد.

اهل دین را عظمت می‌داد و بینوایان را دوست می‌داشت. قوی در باطل خویش به طمع نمی‌افتاد و ضعیف از عدلش ناامید نمی‌گشت.

خدا را گواه می‌گیرم که او را در یکی از جاها دیدم (در هنگامه‌ای که شب

---

۱. عدّة الداعی: ۲۰۹؛ بحار الأنوار ٨٤: ١٥٦ ـ ١٥٧، حدیث ٤١.

۲. یعنی کف یک دست را به پشت دست دیگر می‌زد (و به عکس)؛ کاری که انسان هنگام از دست رفتنِ فرصت و اظهارِ افسوس و پشیمانی، انجام می‌دهد.

پرده‌هایش را می‌گسیخت و ستارگان غروب می‌کردند) که در محراب ایستاده بود، دست بر ریش داشت و چون مار گزیده به خود می‌پیچید و اندوهناک می‌گریست و گویا هم اکنون می‌شنوم که می‌گفت: ای دنیا ای دنیا، خود را به من عرضه می‌کنی یا به من مشتاقی؟! هیهات که به این آرزو نرسی، زمان این کار گذشت، دیگران را بفریب، من به تو نیازی ندارم، سه بار طلاقت دادم و رجوعی در آن نیست. عمرت کوتاه است و امرت ناچیز و آرزویت حقیر، آه آه از کمی توشه ودوری سفر و وحشت راه و عظمت جایی که باید در آن درآمد.

[با این سخنانِ ضِرار] اشک‌های معاویه بر ریش او چکید و او آنها را با آستینش زدود و گریه راه گلوی کسانی را که در آنجا بودند فشرد.

سپس معاویه گفت: والله، ابوالحسن این گونه بود. ای ضرار، علاقهٔ تو نسبت به او چگونه است؟

ضِرار گفت: همچون علاقهٔ مادر موسی به موسی، و از تقصیر در این باره، در پیشگاه خدا پوزش می‌طلبم.

معاویه گفت: صبرت در فراق علی چگونه است؟

ضرار گفت: صبر مادرِ داغداری که فرزندش را روی سینه‌اش سر ببرند و اشکش بند نیاید و سوز دلش آرام نگیرد.

سپس ضرار در حالی که می‌گریست برخاست و رفت.

معاویه [به یارانش رو کرد و] گفت: [ضرار در فراقِ امامش این گونه بود] امّا شما اگر مرا از دست دهید، در میانتان کسی نیست که مرا بدین گونه بستاید و ثنا گوید.

یکی از حاضران در آنجا گفت: یار به قدّ و قامت یار است.

حديث (۲۲)

[دل‌گرمی ابراهیم عليه السلام به حجت‌هایی که در صلب وی ودیعت بود]

الأمالی، اثر شیخ صدوق رحمه الله.

در این کتاب، آمده است: برای ما حدیث کرد محمّد بن موسی بن متوکّل رحمه الله گفت: برای ما حدیث کرد محمّد بن اسماعیل بَرْمَکی، گفت: برای ما حدیث کرد عبدالله بن احمد شامی، گفت: برای ما حدیث کرد اسماعیل بن فَضْل هاشمی، گفت:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ الصَّادِقَ عليه السلام عَنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عليه السلام لَمَّا رَأىٰ حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ كَيْفَ أَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً وَلَمْ يُوجِسْهَا إِبْرَاهِيمُ عليه السلام حِينَ وُضِعَ فِي الْمَنْجَنِيقِ وَقُذِفَ بِهِ فِي النَّارِ؟

فَقَالَ عليه السلام: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام حِينَ وُضِعَ فِي الْمَنْجَنِيقِ كَانَ مُسْتَنِداً إِلىٰ مَا فِي صُلْبِهِ مِنْ أَنْوَارِ حُجَجِ اللَّهِ عزّوجلّ وَلَمْ يَكُنْ مُوسَى كَذٰلِكَ، فَلِهٰذَا أَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً وَلَمْ يُوجِسْهَا إِبْرَاهِيمُ عليه السلام؛ (۱)

از امام صادق عليه السلام دربارهٔ حضرت موسی عليه السلام پرسیدم که چون ریسمان‌ها و طناب‌های جادوگران را دید [که مار شدند] در دل ترسید و نگران شد، امّا ابراهیم آن‌گاه که در منجنیق نهاده شد و در آتش پرت گردید، ترسی به دل راه نداد؟

امام عليه السلام فرمود: هنگامی که ابراهیم در منجنیق نهاده شد به انوار حجّت‌های خدای بزرگ که در صُلبش بود، دل‌گرم بود و موسی این حال را نداشت. از این رو، موسی به هول و هراس افتاد و ابراهیم به خود نلرزید.

---

۱. امالی صدوق: ٦٥٥، مجلس ٩٤، حدیث ۲؛ بحار الأنوار ۱۲: ۳۵، حدیث ۱۲.

حدیث (۲۳)

[اِنکار امامتِ علی علیه السلام انکار پروردگاری خداست]

الأمالی، اثر شیخ صدوق رحمه الله.

در این کتاب، آمده است: برای ما حدیث کرد محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رحمه الله گفت: برای ما حدیث کرد احمد بن محمّد بن سعید هَمْدانی (مولای بنی هاشم) گفت: به ما خبر داد مُنْذِر بن محمّد، گفت: برایم حدیث کرد جعفر بن اسماعیل بَزّاز کوفی، گفت: برایم حدیث کرد عبدالله بن فضل، از ثابت بن دینار و سعید بن جُبَیر، از عبدالله بن عبّاس که گفت:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وآله: مَنْ أَنْكَرَ إِمَامَةَ عَلِيٍّ علیه السلام بَعْدِي كَانَ كَمَنْ أَنْكَرَ نُبُوَّتِي فِي حَيَاتِي، وَمَنْ أَنْكَرَ نُبُوَّتِي كَانَ كَمَنْ أَنْكَرَ رُبُوبِيَّةَ رَبِّهِ عزّ وجلّ؛(۱)

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: هرکه امامت علی را پس از من انکار کند، مانند کسی است که نبوّت مرا در زمان حیاتم برنتافت، و هرکه نبوّت مرا انکار کند، همچون کسی است که ربوبیّت پروردگارش را انکار کرد.

[یادآوری لازم]

مُصنّف این کتاب (خدا از او درگذرد) می‌گوید: انکارِ این به منزلهٔ انکارِ آن است؛ زیرا خدای سبحان ولایتش را در پیامبر صلی الله علیه وآله نهاد و پیامبر صلی الله علیه وآله آن را به خلیفه‌اش (که قائم مقام اوست) سپرد.

از این رو، این سخن حقیقتاً درست است که انکار امامت و نبوّت، انکار ربوبیّت است.

---

۱. امالی صدوق: ٦٥٦، مجلس ٩٤، حدیث ٥؛ بحار الأنوار ۳۸: ۱۰۹، حدیث ۳۹.

به نظیر این مطلب در ذیل حدیث ۱۹ اشاره کردیم (بدان جا رجوع کنید).

اگر التزام ما به عدم آوردن بیاناتی در پی اخبار (مگر به ندرت) نبود، به یاری خدا [آنچه را بایسته می‌نمود، بیان می‌کردیم].

افزون بر این، ما با ایجاز (به طور چکیده) در یک خبر، چیزی را روشن ساخته‌ایم که شرح هفتاد هزار حدیث است. پس نیازی به بیان در پی هر یک از اخبار ـ به طور جداگانه ـ نیست.

قفل‌های رمز را بگشا و گنج‌ها را در آر، و همان گونه که خدا به تو نیکی کرد، تو هم هرگاه اهلش را یافتی، نیکی کن (والسلام).

حدیث (۲۴)

[ولایت علی علیه السلام شاه کلید سعادت]

الاختصاص، اثر شیخ مفید رحمه الله.

در این کتاب، آمده است: روایت است از ابن سنان از مُفَضَّل بن عُمَر که گفت:

قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ـ تَوَحَّدَ بِمُلْكِهِ، فَعَرَّفَ عِبَادَهُ نَفْسَهُ، ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِمْ أَمْرَهُ وَأَبَاحَ لَهُمْ جَنَّتَهُ.

فَمَنْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرَ قَلْبَهُ مِنَ الْجِنِّ وَالإِنْسِ عَرَّفَهُ وَلَايَتَنَا، وَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَطْمِسَ عَلىٰ قَلْبِهِ أَمْسَكَ عَنْهُ مَعْرِفَتَنَا.

ثُمَّ قَالَ: يَا مُفَضَّلُ، وَاللَّهِ:

مَا اسْتَوْجَبَ آدَمُ أَنْ يَخْلُقَهُ اللَّهُ بِيَدِهِ وَيَنْفُخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ إِلَّا بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ صلوات الله وسلامه عليه.

وَمَا كَلَّمَ اللَّهُ مُوسىٰ تَكْلِيماً إِلَّا بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ عليه‌السلام.

وَلَا أَقَامَ اللَّهُ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ آيَةً لِلْعَالَمِينَ إِلَّا بِالْخُضُوعِ لِعَلِيٍّ عليه‌السلام.

ثُمَّ قَالَ: أُجْمِلُ الْأَمْرَ: مَا اسْتَأْهَلَ خَلْقٌ مِنَ اللَّهِ النَّظَرَ إِلَيْهِ إِلَّا بِالْعُبُودِيَّةِ لَنَا [۱]؛ [۲]

امام صادق عليه‌السلام به من فرمود: خدای متعال در فرمانروایی یکتایی را برگزید، خویش را به بندگانش شناساند، آنگاه امرش را به آنان سپرد و بهشت را بر ایشان مباح ساخت.

خدا قلب هر جنّ و انسی را که بخواهد پاک سازد، ولایت ما را به او معرّفی می‌کند و دل هر کسی را که بخواهد بمیراند و نابود سازد، معرفت ما را از او باز می‌دارد.

سپس امام عليه‌السلام فرمود: ای مُفَضَّل، به خدا سوگند:

آدم سزامند آنکه خدا او را به دستش بیافریند و از روحش در او بدمد، نشد مگر به خاطر ولایتِ علی (صلوات و سلام خدا بر او باد).

خدا با موسی [بدان گونهٔ خاص] سخن نگفت مگر به خاطر ولایت علی عليه‌السلام.

خدا عیسی بن مریم را آیتی برای جهانیان نیفراشت مگر به سبب خضوع او در برابر علی عليه‌السلام.

آن گاه امام عليه‌السلام فرمود: خلاصهٔ امر [این است که]: هیچ خلقی شایستگی نیافت که از جانب خدا به وی نظر شود مگر به عبودیّت برای ما.

---

۱. در «کتاب سلیم بن قیس ۲: ۸۵۹» و به نقل از آن در «بحار الأنوار ۲۶: ۲۹۴» (و نیز در «بحار الأنوار ۴۰: ۹۶») این عبارت را می‌نگریم: **ولا استأهل (وما استأهل) خلقٌ من الله النّظرَ إليه إلّا بالعبوديّة له والإقرار لعليّ بعدي**؛ هیچ خلقی شایستگی نظرِ خدا را ـ به خود ـ نیافت مگر از راه بندگی برای خدا و اقرار به [ولایت] علی پس از من.

۲. الاختصاص: ۲۵۰؛ بحار الأنوار ۲۶: ۲۹۴، حدیث ۵۶.

حديث (۲۵)

حديثی طريف

كتاب محمّد بن جعفر قرشى، به روايتِ شيخ ثقهٔ جليل، هارون بن موسى بن احمد تَلَّعُكْبَرى رحمه الله.

از محمّد بن همام، از حُمَيد بن زياد و محمّد بن جعفر رَزّاز [1] قرشى، از يحيى بن زكريّا لؤلؤى، گفت: براى ما حديث كرد محمّد بن احمد بن هارون خزّاز، از محمّد بن على صَيْرفى، از محمّد بن سنان، از مُفَضَّل بن عُمَر، از جابر جُعْفى، از شخصى، از جابر بن عبدالله، گفت:

كَانَ لأَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام صَاحِبٌ يَهُودِيٌّ، وَكَانَ كَثِيراً مَا يَأْلَفُهُ، وَإِنْ كَانَتْ لَهُ حَاجَةٌ أَسْعَفَهُ فِيهَا.

فَمَاتَ الْيَهُودِيُّ، فَحَزِنَ عَلَيْهِ وَاشْتَدَّتْ [2] وَحْشَتُهُ لَهُ.

فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله وَهُوَ ضَاحِكٌ، فَقَالَ لَهُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ مَا فَعَلَ صَاحِبُكَ الْيَهُودِيُّ؟

قَالَ، مَاتَ.

قَالَ: اغْتَمَمْتَ بِهِ وَاشْتَدَّتْ [3] وَحْشَتُكَ عَلَيْهِ؟

قَالَ: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللّٰه.

قَالَ: فَتُحِبُّ أَنْ تَرَاهُ؟

قَالَ: نَعَمْ، بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي.

---

۱. در مأخذ، «الزَرّاد» ضبط است.

۲ ـ ۳. در «مستدرک الوسائل ۲: ۴۷۰، حديث ۲۴۸۹» (و نيز در خاتمه مستدرک ۵: ۱۹) آمده: وَاسْتَبَدَتْ ...

قَالَ: ارْفَعْ رَأْسَكَ، وَكُشِطَ لَهُ عَنِ السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ، فَإِذَا هُوَ بِقُبَّةٍ مِنْ زَبَرْجَدَةٍ خَضْرَاءَ مُعَلَّقَةٍ بِالْقُدْرَةِ.

فَقَالَ لَهُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، هٰذَا لِمَنْ يُحِبُّكَ مِنْ أَهْلِ الذِّمَّةِ وَالْيَهُودِ وَالنَّصَارىٰ وَالْمَجُوسِ، وَشيعَتُكَ الْمُؤْمِنُونَ مَعِيَ وَمَعَكَ غَداً فِي الْجَنَّةِ؛[1]

امیرالمؤمنین یک دوست یهودی داشت که فراوان با وی همدم می‌شد و اگر او نیازی داشت، وی را ـ در آن حاجت ـ یاری می‌کرد.

یهودی مُرد. امام علیه السلام بر او غمگین شد و وحشت آن حضرت برای آن یهودی شدّت یافت.

پیامبر صلی الله علیه و آله با حالتی خندان به علی علیه السلام رو کرد و پرسید: ای ابوالحسن، رفیق یهودی‌ات چه می‌کند؟

علی علیه السلام فرمود: از دنیا رفت.

پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: به خاطر مرگ او غُصّه خوردی وترست برای او فزونی یافت؟

علی علیه السلام فرمود: آری، ای رسول خدا.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: دوست داری او را ببینی؟

علی علیه السلام فرمود: بله، پدر و مادرم به فدایت.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سرت را بالا بیاور، برای آن حضرت آسمان چهارم نمایان شد [دید] آن یهودی در [زیر] گنبدی از یاقوت سبز است که به [سراپردهٔ] قدرت [خدا] آویزان می‌باشد.

پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: ای ابوالحسن، این جایگاه برای کسانی از اهل ذمّه (یهود، نصارا، مجوس) است که تو را دوست می‌دارند.

---

۱. الأُصول الستّة عشر: ۲۷۷، حدیث ۳۹۰؛ مستدرک الوسائل (الخاتمه) ۵: ۱۹.

و شیعیان مؤمن تو ـ فردای قیامت ـ همراه من و تو، در بهشت‌اند.

حدیث (۲۶)

[ولایت اهل بیت علیهم السلام ملاک قبولی اعمال]

کتاب سَلّام بن اَبی عَمْرَه (که از کتاب‌های اصول به روایت تَلَّعُکْبَری است).

از احمد بن محمّد بن سعید، از قاسم بن محمّد بن حسین بن حازم، از عبدالله بن جِبِلّه، از سَلّام بن اَبی عَمْره، از سلام بن سعید مخزومی، از یونس بن خُباب[1] از علی بن حسین علیهما السلام [روایت است که] فرمود:

قَامَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنىٰ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: مَا بَالُ أَقْوَامٍ إِذَا ذُكِرَ عِنْدَهُمْ آلُ إِبْرَاهِيمَ وَآلُ عِمْرَانَ فَرِحُوا وَاسْتَبْشَرُوا، وَإِذَا ذُكِرَ عِنْدَهُمْ آلُ مُحَمَّدٍ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُهُمْ ؟!

وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، لَوْ أَنَّ عَبْداً جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِعَمَلِ سَبْعِينَ نَبِيّاً، مَا قَبِلَ اللَّهُ ذٰلِكَ مِنْهُ حَتّىٰ يَلْقَى اللَّهَ بِوَلَايَتِي وَوَلَايَةِ أَهْلِ بَيْتِي؛[2]

پیامبر صلى الله عليه وآله برخاست، خدا را ستود و ثنا گفت، سپس فرمود: اَقوامی را چه شده است که هرگاه نزد آنها از آل ابراهیم و آل عمران یاد می‌شود، شاد و خوش‌حال می‌شوند وآن‌گاه که پیش آنها از آل محمّد یاد می‌شود، دلشان می‌گیرد؟!

سوگند به کسی که جان محمّد به دست اوست، اگر بنده‌ای روز قیامت با عملِ هفتاد پیامبر بیاید، خدا آن اعمال را از او نمی‌پذیرد مگر اینکه خدا را به ولایت من و ولایت اهل بیتم ملاقات کند.

---

۱. در «بحار الأنوار ۲۷: ۱۷۲، حدیث ۱۵» سند حدیث، بدین‌گونه است: ... از سعد بن سعید، از یونس بن عبد الجَبّار، ...
اختلاف‌های دیگری نیز در ضبط سند حدیث، در مآخذ هست.

۲. الأصول السّتة عشر: ۳۳۳، حدیث ۵۵۲؛ امالی طوسی: ۱۴۰، حدیث ۲۲۹.

حدیث (۲۷)

[معیار با کسی بودن دوست داشتن او است]

نوادر علیّ بن اسباط (به روایت هارون بن موسی تَلَّعُکْبَری).

از ابو العبّاس احمد بن محمّد بن سعید هَمْدانی، از علیّ بن حسن بن فَضّال، از علیّ بن اَسباط، گفت: به من خبر داد عبدالله بن راشد، از عُبَید بن زُراره.[۱]

(ح)[۲] برای ما حدیث کرد ابو عَمْرو کشّی در کتابش (در شرح حال فضل بن عبدالملک، بَقْباق) از محمّد بن مسعود، گفت: برای ما حدیث کرد عبدالله بن محمّد، گفت: برای ما حدیث کرد ابو داود مُسْتَرِق، از عبدالله بن راشد، از عُبَید بن زراره (با اندکی اختلاف در بعضی از حروف).[۳]

متن حدیث در اینجا از **نوادر علیّ بن اسباط** است.

عُبَید بن زُراره می‌گوید:

دَخَلْتُ عَلی أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام وَعِنْدَهُ الْبَقْبَاقُ ـ يَعْنِي أَبَا الْعَبَّاسِ ـ فَقُلْتُ لَهُ: رَجُلٌ أَحَبَّ بَنِي أُمَيَّةَ أَهُوَ مَعَهُمْ؟

فَقَالَ لِي: نَعَمْ.

قُلْتُ: فَرَجُلٌ أَحَبَّكُمْ أَهُوَ مَعَكُمْ؟

فَقَالَ لِي: نَعَمْ.

قَالَ، قُلْتُ: وَإِنْ زَنیٰ وَإِنْ سَرَقَ؟

---

۱. در مأخذ، عُبَیْدة بن زُرارة، ثبت است. در «رجال کشی: ۳۳٦، حدیث ٦۱۷» عُبَیْد بن زراره ثبت شده است.

۲. این علامت، نشانهٔ تحویل در سند است.

۳. رجال کشّی: ۳۳٦، حدیث ٦۱۷.

قَالَ: فَالْتَفَتَ إِلَى الْبَقْبَاقِ فَوَجَدَ مِنْهُ غَفْلَةً فَقَالَ بِرَأْسِهِ: نَعَمْ؛ [۱]

بر امام صادق عليه السلام در حالی که بَقْباق (یعنی ابوالعبّاس) نزدش بود، درآمدم. گفتم: مردی بنی‌اُمیّه را دوست دارد آیا با آنهاست [و در زمرهٔ آنها محشور می‌شود]؟

امام عليه السلام فرمود: آری.

پرسیدم: مردی شما را دوست دارد آیا با شماست؟

امام عليه السلام فرمود: آری.

پرسیدم: هرچند زنا و دزدی کند؟

امام عليه السلام به بَقْباق نگاه کرد، دید غفلت دارد، با [اشارهٔ] سر گفت: بله.

[پاک شدن از گناه با بلای جانی و مالی]

مُصنّف این کتاب، می‌گوید: در لابلای دیگر اخبار خواهد آمد که خدا موالیان گنه‌کار را ـ در دنیا ـ به دردها و بیماری‌ها و مصیبت‌هایی در جان و مال و فرزند، گرفتار می‌کند. از این رو، آنان پاک از پلیدی‌ها از دنیا می‌روند؛ زیرا این بلاها کفّارهٔ گناهانشان می‌شود.

از محتوای این روایت وحشت مکن. خدا عهد نسپرد که گناهکاران را جز در آتش آخرت عذاب نکند. دنیا، برزخ، آخرت (همه‌شان) ملک خدایند. بندگانش را از پلیدی در هر کدام از آنها که مشیّتش تعلّق گیرد، پاک می‌سازد.

﴿لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ﴾؛ [۲] خدا از آنچه انجام می‌دهد سؤال نمی‌شود، بندگان‌اند که بازپرسی می‌شوند.

---

۱. الأصول الستّة عشر: ۳٤٤ ح ۵۷٤.

۲. سورهٔ انبیا (۲۱) آیهٔ ۲۳.

حدیث (۲۸)

[وجود روح القُدُس در امام علیه السلام و خواص آن]

منتخب البصائر، سعد بن عبدالله، اثر حسن بن سلیمان رحمه الله.

از اسماعیل بن محمّد بصری، گفت: برایم حدیث کرد ابوالفضل عبدالله بن اِدریس، از محمّد بن سنان، از مُفَضّل بن عُمَر، گفت:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ علیه السلام عَنْ عِلْمِ الإِمَامِ بِمَا فِي أَقْطَارِ الأَرْضِ وَهُوَ فِي بَيْتِهِ مُرْخًى عَلَيْهِ سِتْرُهُ.

فَقَالَ: يَا مُفَضَّلُ، إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ فِي النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله خَمْسَةَ أَرْوَاحٍ: رُوحَ الْحَيَاةِ، فَبِهِ دَبَّ وَدَرَجَ؛ وَرُوحَ الْقُوَّةِ، فَبِهِ نَهَضَ وَجَاهَدَ عَدُوَّهُ؛ وَرُوحَ الشَّهْوَةِ، فَبِهِ أَكَلَ وَشَرِبَ وَأَتَى النِّسَاءَ مِنَ الحَلَالِ؛ وَرُوحَ الإِيمَانِ، فَبِهِ أَمَرَ وَعَدَلَ؛ وَرُوحَ الْقُدُسِ، فَبِهِ حَمَلَ النُّبُوَّةَ.

وَلَمَّا قُبِضَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله انْتَقَلَ رُوحُ الْقُدُسِ، فَصَارَ مَعَ الإِمَامِ؛ وَرُوحُ الْقُدُسِ لَايَنَامُ، وَلَايَغْفُلُ، وَلَايَلْهُوا، وَلَايَسْهُوا، [1] وَالأَرْبَعَةُ الأَرْوَاحُ تَنَامُ وَتَلْهُوا وَتَسْهُوا. [2]

وَبِرُوحِ الْقُدُسِ كَانَ يَرىٰ مَا فِي شَرْقِ الأَرْضِ وَغَرْبِهَا، وَبَرِّهَا وَبَحْرِهَا.

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، يَتَنَاوَلُ الإِمَامُ مَا بِبَغْدَادَ بِيَدِهِ؟

قَالَ: نَعَمْ، وَمَا دُونَ الْعَرْشِ؛ [3]

از امام صادق علیه السلام دربارهٔ علم امام به [دورترین] نواحی زمین پرسیدم در حالی که در خانه‌اش به سر می‌بَرَد و پرده‌اش بر آن فروهشته است.

---

۱. در اغلب منابع، «ولا يَلْهو ولا يَسْهو» ضبط است.

۲. در اغلب منابع، «وتَلْهُو وتَسْهُو» ضبط است.

۳. مختصر البصائر: ۴۷ـ۴۸، حدیث ٤؛ بحار الأنوار ۲۵: ۵۷ـ۵۸، حدیث ۲۵.

امام علیه السلام فرمود: ای مُفَضّل، خدا برای پیامبر صلی الله علیه و آله پنج روح قرار داد: روح حیات (که به وسیلهٔ آن می جنبید و راه می‌رفت) روح قُوّت (که به آن برمی‌خاست و به جهاد با دشمن می‌پرداخت) روح شهوت (که به آن می‌خورد و می‌آشامید و با زنان ـ از راه حلال ـ می‌آمیخت) روح ایمان (که به آن امر می‌کرد و عدالت می‌ورزید) و روح القدس (که با آن نبوّت را بر دوش می‌کشید).

چون پیامبر از دنیا رفت، روح القدس از آن حضرت به امام انتقال یافت. این روح با امام همراه است. روح القدس، نمی‌خوابد، غافل نمی‌ماند، سرگرم نمی‌شود و اشتباه و خطا نمی‌کند (آن چهار روح دیگر، می‌خوابد و دچار لهو و سهو می‌شود).

امام با روح القدس آنچه را در شرق و غرب زمین و خشکی و دریای آن هست، می‌بیند.

پرسیدم: فدایت شویم! امام [می‌تواند] آنچه را در بغداد باشد به دستش بگیرد؟

فرمود: آری، مادون عرش در دسترس امام است.

حدیث (۲۹)

حدیثی دربارهٔ اجرای ارزاق به دست امامان علیهم السلام

بصائر الدرجات، اثر صفّار رحمه الله.

برای ما حدیث کرد محمّد بن عبدالجبّار، از حسن بن حسین لؤلؤی، از احمد بن حسن میثمی، از محمّد بن حسن بن زیاد میثمی، از صالح، از ابو حمزه، گفت:

كُنْتُ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهما السلام وَعَصَافِيرُ عَلَى الْحَائِطِ قُبَالَتَهُ يَصِحْنَ.

فَقَالَ: يَا أَبَا حَمْزَةَ، أَتَدْرِي مَا يَقُلْنَ؟ قَالَ: يَتَحَدَّثْنَ إِنَّهُنَّ فِي وَقْتٍ يَسْأَلْنَ فِيهِ قُوتَهُنَّ.

يَا أَبَا حَمْزَةَ، لَا تَنَامَنَّ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ فَإِنِّي أَكْرَهُهَا لَكَ. إِنَّ اللَّهَ يُقَسِّمُ فِي ذٰلِكَ الْوَقْتِ أَرْزَاقَ الْعِبَادِ، وَعَلَىٰ أَيْدِينَا يُجْرِيهَا؛ [1]

نزد امام سجّاد علیه السلام بودم و گنجشک‌ها بر دیوار ـ رو به روی آن حضرت ـ جیک جیک می‌کردند.

امام علیه السلام پرسید: ای ابو حمزه، می‌دانی اینها چه می‌گویند؟! بیان می‌دارند در وقتی‌اند که در آن خوراکشان را می‌خواهند.

ای ابو حمزه، پیش از طلوع خورشید مخواب، این کار را برای تو مکروه می‌دانم. خدا در این وقت روزی بندگان را تقسیم می‌کند و به دست ما آن را جاری می‌سازد.

[دست خدا گشاده است، نه بسته]

این بندهٔ ضعیف، میرزا محمد تقی (مصنّف این کتاب) می‌گوید: گویا ضعفا را می‌نگرم که وقتی این حدیث را می‌شنوند، در می‌مانند و تاب تحمّل آن را ندارند. به همین خاطر آن را انکار می‌کنند یا به گونه‌ای به تأویل می‌برند که صاحبش بدان راضی نیست.

با اینکه آنان به مثل آن، دربارهٔ میکائیل (فرشتهٔ روزی) بی‌تردید و تشویش، ایمان دارند.

---

۱. بصائر الدرجات: ۳۴۳، حدیث ۹.

وای از دست این بندگان ضعیف! همدست شدند تا دست خدای متعال را از خلقش ببندند و او را از مُلکش برکنار کنند و نگذارند در ملک خویش آنچه را می‌خواهد انجام دهد و امورش را به دست کسانی که می‌خواهد اجرا کند.

اینان برای پروردگارشان حدّ و مرزی نهادند و بر او حرام ساختند که از آن فراتر رود، از آن بکاهد یا ریسمانِ طاعت آل محمّد را (صلوات خدا بر آن حضرت و بر همهٔ خاندانش باد) بیفزاید.

﴿سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ * وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ * وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾؛[1]

منزّه است پروردگارت ـ پروردگار عزّت ـ از آنچه وصف می‌کنند، سلام بر فرستاده شدگان، و ستایش خدای را که پروردگار عالمیان است.

حدیث (۳۰)

[ولایتِ آسمانی علی علیه السلام]

الکافی، اثر کلینی رحمه الله.

عدّه‌ای از اصحاب ما، از احمد بن محمّد، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمّد جوهری، از علیّ بن أبی حمزه، روایت می‌کند که گفت:

سَأَلَ أَبُو بَصِيرٍ أَبَا عَبدِاللَّهِ عليه السلام وَأَنَا حَاضِرٌ، فَقَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، كَم عُرِجَ بِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله؟

فَقَالَ: مَرَّتَينِ، فَأَوقَفَهُ جَبرَئِيلُ مَوقِفاً فَقَالَ لَهُ: مَكَانَكَ يَا مُحَمَّدُ! فَلَقَد وَقَفْتَ مَوقِفاً مَا وَقَفَهُ مَلَكٌ قَطُّ، وَلَا نَبِيٌّ، إِنَّ رَبَّكَ يُصَلِّي.

---

۱. سورهٔ صافّات (۳۷) آیهٔ ۱۸۰ ـ ۱۸۲.

فَقَالَ: يَا جَبْرَئِيلُ، وَكَيفَ يُصَلِّي؟

قَالَ: يَقُولُ: سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ أَنَا رَبُّ المَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ، سَبَقَت رَحْمَتِي غَضَبِي.

فَقَالَ: اللَّهُمَّ عَفوَكَ عَفوَكَ.

قَالَ: وَكَانَ كَمَا قَالَ اللَّهُ: ﴿قَابَ قَوسَينِ أَو أَدنىٰ﴾. (۱)

فَقَالَ لَهُ أَبُو بَصِيرٍ: جُعِلتُ فِدَاكَ، مَا قَابَ قَوسَينِ أَو أَدنىٰ؟

قَالَ: مَا بَيْنَ سِيَتِهَا إِلىٰ رَأْسِهَا.

فَقَالَ: كَانَ بَينَهُمَا حِجَابٌ يَتَلَأْلَأُ يَخفِقُ وَلَا أَعلَمُهُ إِلَّا وَقَد قَالَ زَبَرجَدٌ، فَنَظَرَ فِي مِثْلِ سَمِّ الإِبرَةِ إِلَى مَا شَاءَ اللَّهُ مِن نُورِ العَظَمَةِ.

فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ: يَا مُحَمَّدُ ﷺ، قَالَ: لَبَّيْكَ رَبِّي.

قَالَ: مَن لِأُمَّتِكَ مِن بَعدِكَ؟ قَالَ: اللَّهُ أَعلَمُ.

قَالَ: عَلِيُّ بنُ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرُ المُؤْمِنِينَ وَسَيِّدُ المُسْلِمِينَ وَقَائِدُ الغُرِّ المُحَجَّلِينَ.

قَالَ، ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبدِاللَّهِ عليه السلام لِأَبِي بَصِيرٍ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، وَاللَّهِ مَا جَاءَت وَلَايَةُ عَلِيٍّ مِنَ الأَرضِ وَلٰكِن جَاءَتْ مِنَ السَّمَاءِ مُشَافَهَةً؛ (۲)

ابو بصير از امام صادق عليه السلام سؤال كرد و من [در آنجا] حاضر بودم. پرسيد: فدايت شوم! رسول خدا ﷺ چند بار به معراج رفت؟

امام عليه السلام فرمود: دو بار، جبرئيل او را در جايى نگه داشت و گفت: اى محمّد، مكانت را بپا! در جايى ايستادى كه هيچ فرشته و پيامبرى نايستاد! پروردگارت نماز مى‌گزارد.

---

۱. سورة نجم (۵۳) آية ۹.

۲. الكافى ۱: ٤٤٣، حديث ۱۳؛ بحار الأنوار ۱۸: ۳۰٦، حديث ۱۳.

پیامبر ﷺ پرسید: ای جبرئیل [پروردگارم] چگونه نماز می‌گزارد؟

جبرئیل گفت: می‌گوید: سبّوح قدّوس، منم پروردگار ملائکه و روح، رحمتم بر غضبم سبقت جُست.

پیامبر ﷺ فرمود: بارالها، عفوت را عفوت را خواهانم.

امام علیه‌السلام فرمود: پیامبر در جایی بود که خدا فرمود: «به اندازهٔ دو قوس کمان یا نزدیک‌تر».

ابو بصیر پرسید: فدایت شوم! «قاب قوسین اَو اَدنی» چیست؟

امام علیه‌السلام فرمود: میان قبضه تا گوشهٔ آن.

سپس فرمود: میان آن دو حجابی بود که می‌درخشید و سوسو می‌شد ـ و به نظرم می‌آید که گفت از زَبَرْجَد بود ـ پیامبر از مانندِ سوراخ سوزن، به اندازه‌ای که خدا خواست، نور عظمت الهی را نگریست.

خدای متعال فرمود: ای محمّد، پیامبر پاسخ داد: گوش بفرمانم پروردگارم.

خدای متعال پرسید: بعد تو چه کسی امّتت را سرپرستی می‌کند؟ پیامبر ﷺ پاسخ داد: خدا داناتر است.

خدای فرمود: علیّ بن اَبی طالب، امیرالمؤمنین، سالار مسلمانان و پیشوای پیشانی و پاسفیدان.

امام صادق علیه‌السلام به ابو بصیر فرمود: ای ابو محمّد، والله، ولایتِ علی از زمین نبود، از آسمان آمد [آن هم] دهان به دهان.

حدیث (۳۱)

[شباهتی از عیسی در علی علیه‌السلام]

کتاب **تأويل الآيات**، به نقل از تفسیر محمّد بن عبّاس بن مروان رحمه‌الله.

می‌گوید: برای ما حدیث کرد محمّد بن مَخْلَد دَهَّان، از علی بن احمد عُرَيْضی (در رقّه)، از ابراهیم بن علی بن جَناح، از حسن بن علی بن محمّد بن جعفر بن محمّد، از پدرش، از پدرانش علیهم‌السلام که:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله نَظَرَ إِلىٰ عَلِيٍّ عليه‌السلام (وَأَصْحَابُهُ حَوْلَهُ وَهُوَ مُقْبِلٌ) وَقَالَ: أَمَا إِنَّ فِيكَ لَشَبَهاً مِنْ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ، وَلَوْلَا مَخَافَةُ أَنْ تَقُولَ فِيكَ طَوَائِفُ مِنْ أُمَّتِي مَا قَالَتِ النَّصَارىٰ فِي عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ، لَقُلْتُ فِيكَ الْيَوْمَ مَقَالاً لَا تَمُرُّ بِمَلإٍ مِنَ النَّاسِ إِلَّا أَخَذُوا مِنْ تَحْتِ قَدَمَيْكَ التُّرَابَ يَبْتَغُونَ بِهِ الْبَرَكَةَ.

فَغَضِبَ مَنْ كَانَ حَوْلَهُ وَتَشَاوَرُوا فِيمَا بَيْنَهُمْ وَقَالُوا: لَمْ يَرْضَ [1] إِلَّا أَنْ جَعَلَ [يجعل (خ)] ابْنَ عَمِّهِ مَثَلاً لِبَنِي إِسْرَائِيلَ.

فَأَنْزَلَ اللَّهُ جَلَّ اسْمُهُ: ﴿وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلاً إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ * وَقَالُوا ءَآلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلاً بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ * إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلاً لِبَنِي إِسْرَائِيلَ * وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا﴾ مِنْ بَنِي هَاشِمَ ﴿مِلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ﴾. [2]

قَالَ، فَقُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام: لَيْسَ فِي الْقُرْآنِ «بَنِي هَاشِم».

قَالَ: مُحِيَتْ وَاللَّهِ فِيمَا مُحِيَ، وَلَقَدْ قَالَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ عَلىٰ مِنْبَرِ مِصْرَ: مُحِيَ

---

۱. در شماری از مآخذ آمده است: لَمْ يرضَ مُحمّدٌ ... .

۲. سورهٔ زخرف (۴۳) آیات ۵۷ ـ ۶۰.

مِنْ كِتَابِ اللَّهِ أَلْفُ حَرْفٍ، وَحُرِّفَ مِنْهُ أَلْفُ حَرْفٍ، وَأَعْطَيْتُ مِائَتَيْ أَلْفِ دِرْهَمٍ عَلىٰ أَنْ أَمْحىٰ ﴿إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الأَبْتَرُ﴾ [۱] فَقَالُوا لَا يَجُوزُ ذٰلِكَ.

فَكَيْفَ جَازَ ذٰلِكَ لَهُمْ وَلَمْ يَجُزْ لِي!

فَبَلَغَ ذٰلِكَ مُعَاوِيَةَ فَكَتَبَ إِلَيْهِ: قَدْ بَلَغَنِي مَا قُلْتَ عَلىٰ مِنْبَرِ مِصْرَ وَلَسْتَ هُنَاكَ؛ [۲]

پیامبر ﷺ در حالی که اصحابش پیرامونش بودند و علی ؑ سوی آنها می‌آمد، به علی ؑ نگاه کرد و فرمود: بدان که در تو شباهتی از عیسی هست. اگر بیم آن نبود که گروه‌هایی از امّتم درباره‌ات آنچه را نصارا دربارهٔ عیسی گفتند، بگویند، اکنون سخنی را بر زبان می‌آوردم که به جمعی نمی‌گذشتی مگر اینکه برای برکت، خاکِ زیر پایت را برمی‌گرفتند.

کسانی که پیرامونِ پیامبر بودند به خشم آمدند ومیان خویش گفت وگو کردند وگفتند: راضی نشد مگر اینکه پسر عمویش را مَثَلی برای بنی‌اسرائیل قرار دهد!

خدای بزرگ نازل فرمود: «چون فرزند مریم مَثَل زده شد، قومت داد و فریاد راه انداختند، گفتند: آلههٔ ما بهتر است یا او؟ او را جز از باب جَدَل برایت مَثَل نزدند، بلکه ایشان قومی خصومت پیشه‌اند. عیسی جز بنده‌ای نبود که بر او نعمت دادیم و او را مَثَلی برای بنی اسرائیل قرار دادیم، و اگر می‌خواستیم ـ از بنی هاشم ـ فرشتگانی در زمین قرار می‌دادیم که جانشین [ما] باشند».

راوی می‌گوید: به امام صادق ؑ گفتم: در قرآن واژهٔ «بنی هاشم» نیست!

امام ؑ فرمود: والله، در ضمن چیزهایی که محو گردید، محو شد. عَمْرو بن

۱. سورهٔ کوثر (۱۰۸) آیهٔ ۳.

۲. تأویل الآیات الظاهره: ۵۵۰ ـ ۵۵۱؛ بحار الأنوار ۳۵: ۳۱۵.

عاص بر منبر مصر گفت: از کتاب خدا هزار حرف محو و هزار حرف، تحریف شد. دویست هزار درهم دادم که ﴿إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الأَبْتَرُ﴾ (دشمن تو بی‌دنباله است) را از قرآن پاک کنم، گفتند: این کار جایز نیست.

چگونه [حذف و تحریف] برای آنان رواست و برای من نه!

این ماجرا به معاویه رسید، به او نوشت: آنچه را بر منبر مصر گفتی به من رسید، تو در این قد و اندازه نیستی.

حدیث (۳۲)

حدیث ابن مسعود

مدینة المعاجز، اثر علّامه سیّد توبلی ﷺ (به نقل از سیّد رضی ﷺ در کتاب المناقب الفاخرة فی العترة الطاهره).

قاضی امین (ابو عبدالله، محمّد بن علی بن محمّد جُلّابی مغازلی)[1] می‌گوید: برای ما حدیث کرد پدرم ﷺ گفت: به ما خبر داد ابو عبدالله، حسین بن حسن دبّاس، از علی بن محمّد بن مَخْلَد، از جعفر بن حَفْص، از سواد بن محمّد، از عبدالله بن نجیح، از محمّد بن مسلم بطایحی، از محمّد بن یحیی انصاری، از عمویش حارثه، از یزید [زید (خ)] بن عبدالله بن مسعود، از پدرش، گفت:

دَخَلْتُ يَوْماً عَلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ، أَرِنِي الْحَقَّ حَتّىٰ أَتَّبِعَهُ. فَقَالَ ﷺ: يَابْنَ مَسْعُودٍ، لِجِ الْمِخْدَعَ، فَوَلَجْتُ، فَرَأَيْتُ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام رَاكِعاً وَسَاجِداً، وَهُوَ يَقُولُ عَقِيبَ صَلَاتِهِ: اللّٰهُمَّ بِحُرْمَةِ مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ، اغْفِرْ لِلْخَاطِئِينَ مِنْ شِيعَتِي.

---

۱. معروف به «ابن مَغازلی».

قَالَ ابْنُ مَسْعُودٍ: فَخَرَجْتُ لأُخْبِرَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِذٰلِكَ فَوَجَدْتُهُ رَاكِعاً وَسَاجِداً وَهُوَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ بِحُرْمَةِ عَبْدِكَ عَلِيٍّ، اغْفِرْ لِلْخَاطِئِينَ مِنْ أُمَّتِي.

قَالَ ابْنُ مَسْعُودٍ: فَأَخَذَنِي الْهَلَعُ حَتّىٰ غُشِيَ عَلَيَّ، فَرَفَعَ النَّبِيُّ رَأْسَهُ وَقَالَ: يَابْنَ مَسْعُودٍ، أَكُفْرٌ بَعْدَ إِيمَانٍ؟ فَقُلْتُ: مَعَاذَ اللَّهِ، وَلٰكِنِّي رَأَيْتُ عَلِيّاً يَسْأَلُ اللَّهَ تَعَالىٰ بِكَ وَرَأَيْتُكَ تَسْأَلُ اللَّهَ تَعَالىٰ بِهِ.

فَقَالَ: يَابْنَ مَسْعُودٍ، إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنِي وَعَلِيّاً وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ قَبْلَ الْخَلْقِ بِأَلْفَيْ عَامٍ حِينَ لَا تَسْبِيحَ وَلَا تَقْدِيسَ، وَفَتَقَ نُورِي فَخَلَقَ مِنْهُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ، وَأَنَا أَفْضَلُ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ.

وَفَتَقَ نُورَعَلِيٍّ [1] فَخَلَقَ مِنْهُ الْعَرْشَ وَالْكُرْسِيَّ، وَعَلِيٌّ أَجَلُّ مِنَ الْعَرْشِ وَالْكُرْسِيِّ.

وَفَتَقَ نُورَ الْحَسَنِ فَخَلَقَ مِنْهُ اللَّوْحَ وَالْقَلَمَ، وَالْحَسَنُ أَجَلُّ مِنَ اللَّوْحِ وَالْقَلَمِ.

وَفَتَقَ نُورَ الْحُسَيْنِ فَخَلَقَ مِنْهُ الْجِنَانَ وَالْحُورَ الْعِينَ، وَالْحُسَيْنُ أَفْضَلُ مِنْهُمَا.

فَأَظْلَمَتِ الْمَشَارِقُ وَالْمَغَارِبُ فَشَكَتِ الْمَلَائِكَةُ إِلَى اللَّهِ ﷻ الظُّلْمَةَ، وَقَالَتْ: اللَّهُمَّ بِحَقِّ هٰؤُلَاءِ الأَشْبَاحِ الَّتِي خَلَقْتَ إِلَّا مَا فَرَّجْتَ عَنَّا هٰذِهِ الظُّلْمَةَ، فَخَلَقَ اللَّهُ ﷻ رُوحاً وَقَرَنَهَا بِأُخْرىٰ فَخَلَقَ مِنْهَا نُوراً، ثُمَّ أَضَافَ النُّورَ إِلَى الرُّوحِ فَخَلَقَ مِنْهُمَا الزَّهْرَاءَ عليها السلام، فَمِنْ ذٰلِكَ سُمِّيَتِ الزَّهْرَاءُ.

فَأَضَاءَ مِنْهَا الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ.

يَابْنَ مَسْعُودٍ، إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ يَقُولُ اللَّهُ ﷻ لِي وَلِعَلِيٍّ: أَدْخِلَا النَّارَ مَنْ شِئْتُمَا، وَذٰلِكَ قَوْلُهُ تَعَالىٰ: ﴿أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ﴾ [2].

---

۱. در «الفضائل: ۱۲۹، اثر ابن شاذان» و نیز در «بحار الأنوار ٤٠: ٤٤»، «على بن أبى‌طالب» ضبط است.

۲. سورۀ ق (٥٠) آية ٢٤.

فَالْكَفَّارُ مَنْ جَحَدَ نُبُوَّتِي، وَالْعَنِيدُ مَنْ عَانَدَ عَلِيّاً وَأَهْلَ بَيْتِهِ وَشِيعَتِهِ؛[۱]

روزی بر رسول خدا درآمدم و گفتم: ای رسول خدا، حق را به من بنمایان تا پیروی کنم.

پیامبر ﷺ فرمود: ای ابن مسعود، به اتاق خلوت درآی. به آن اتاق داخل شدم. امیرالمؤمنین علیه‌السلام را در رکوع و سجود دیدم در حالی که در پی نمازش می‌فرمود: بار الها، به حرمت محمّد، بنده و رسولت، شیعیان گنه‌کارم را بیامرز.

ابن مسعود، می‌گوید: بیرون آمدم تا آن را به پیامبر خبر دهم، وی را در رکوع و سجود دیدم در حالی که می‌فرمود: بار الها، به حرمت بنده‌ات علی، گنه‌کاران امّتم را بیامرز.

ابن مسعود می‌گوید: چنان هول مرا فرا گرفت که غش کردم. پیامبر ﷺ سرم را بلند کرد و فرمود: ای ابن مسعود، آیا بعد از ایمان، کفر؟ گفتم: پناه بر خدا، لیکن علی را دیدم به تو از خدا مسئلت می‌کند و تو را دیدم به علی از خدا مسئلت می‌کنی.

پیامبر ﷺ فرمود: ای ابن مسعود، خدا مرا و علی و حسن و حسین را، دو هزار سال پیش از خلق (زمانی که تسبیح و تقدیسی نبود) از نور عظمت خویش آفرید. نورم را شکافت و از آن آسمان‌ها و زمین را خلق کرد، و من از آسمان‌ها و زمین برترم.

و نور علی را شکافت و از آن، عرش و کرسی را آفرید، و علی از عرش و کرسی فراتر است.

---

۱. مدینة المعاجز ۳: ۲۱۹ ـ ۲۲۱، حدیث ۸۳۹ (وص ٤١٧ ـ ٤١٩، حدیث ٩٤٨)؛ بحار الأنوار ٣٦: ٧٣ ـ ٧٤، حدیث ٢٤ (با اندکی اختلاف).

و نـور حسـن را شکـافت و از آن، لوح و قـلم را پـدید آورد، و حسـن، گران‌مایه‌تر از لوح و قلم است.

و نور حسین را شکافت و از آن، بهشت و حور العین را آفرید، و حسین از آن دو برتر است.

سپس مشارق و مغارب، در ظلمت فرو رفتند. فرشتگان پیش خدا از تاریکی شکوه کردند و گفتند: خدایا به حقّ این اشباحی که آفریدی، این ظلمت را از ما برطرف ساز. خدای بزرگ به کلمه‌ای سخن گفت و از آن روحی را آفرید، پس از آن، کلمهٔ دیگری را گفت و از آن نوری را پدید آورد، آنگاه آن نور را به آن روح افزود و از آن دو، زهرا را خلق کرد. از این رو، آن بانو «زهرا» نامیده شد.

بدین سان، از [نور] زهرا علیها السلام مشرق و مغرب روشن گشت.

ای ابن مسعود، هنگامهٔ قیامت، خدای بزرگ به من و علی می‌فرماید: هرکه را خواستید در آتش درآورید و این است [معنای] قول خدای متعال: «شما دو نفر، هر ناسپاس ستیزه‌جوی را در دوزخ افکنید».

[مقصود از] کَفّار [در اینجا] هر کسی است که نبوّتم را انکار کند و [مراد از] «عنید» کسی است که با علی و اهل بیت و شیعهٔ آن حضرت، عناد ورزد.

[یاد آوری]

مُصنّف این کتاب می‌گوید: این حدیث را با حذفِ اسناد، شرف الدین نجفی در کتاب **تأویل الآیات** در تأویل آیهٔ ﴿أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ﴾ [1] روایت می‌کند. [2]

---

۱. سورهٔ ق (۵۰) آیهٔ ٢٤.

۲. تأویل الآیات: ۵۹۱ ـ ۵۹۲.

روایتِ نجفی در دسته‌ای از عبارات اختلاف دارد، امّا در معنا با این حدیث هماهنگ است و در آن اختلافی وجود ندارد. عبارت **المناقب الفاخرة** را برگزیدیم؛ زیرا از نظر سند و متن، أضبط (دقیق‌تر) است.

حدیث (۳۳)

[شفاعت علی‌ علیه‌السلام برای شیعیان]

تفسیر امام همام، ابو محمّد، حسن بن علی عسکری علیهماالسلام.

امام علیه‌السلام فرمود:

أَمَا إِنَّ مِنْ شِيعَةِ عَلِيٍّ لَمَنْ يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَقَدْ وُضِعَ لَهُ فِي كِفَّةِ مِيزَانِ سَيِّئَاتِهِ مِنَ الآثَامِ مَا هُوَ أَعْظَمُ مِنَ الْجِبَالِ الرَّوَاسِي وَالْبِحَارِ التَّيَّارَةِ، تَقُولُ الْخَلَائِقُ: هَلَكَ هٰذَا الْعَبْدُ! فَلَا يَشُكُّونَ أَنَّهُ مِنَ الْهَالِكِينَ وَفِي عَذَابِ اللَّهِ تَعالى مِنَ الْخَالِدِينَ.

فَيَأْتِيهِ النِّدَاءُ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ عزّوجلّ: يَا أَيُّهَا الْعَبْدُ الْجَانِي، هٰذِهِ الذُّنُوبُ الْمُوبِقَاتُ فَهَلْ لَكَ بِإِزَائِهَا حَسَنَاتٌ[1] تُكَافِئُهَا فَتَدْخُلُ جَنَّةَ اللَّهِ بِرَحْمَةِ اللَّهِ، أَوْ يَزِيدُ[2] عَلَيْهَا فَتَدْخُلُهَا بِوَعْدِ اللَّهِ؟

فَيَقُولُ الْعَبْدُ: لَا أَدْرِي.

فَيَقُولُ مُنَادِي رَبِّنَا عزّوجلّ: فإنَّ رَبِّي يَقُولُ: نَادِ فِي عَرَصَاتِ الْقِيَامَةِ أَلَا وإِنِّي فُلَانَ ابْنَ فُلَانَ، مِنْ أَهْلِ بَلَدِ كَذَا وَكَذَا (أَوْ قَرْيَةِ كَذَا وَكَذَا) قَدْ رُهِنْتُ بِسَيِّئَاتٍ كَأَمْثَالِ الْجِبَالِ وَالْبِحَارِ وَلَا حَسَنَاتٍ لِي[3] بِإِزَائِهَا، فَأَيُّ أَهْلِ هٰذَا الْمَحْشَرِ كَانَتْ لِي عِنْدَهُ يَدٌ أَوْ عَارِفَةٌ فَيُغِيثُنِي بِمُجَازَاتِي عَنْهَا، فَهٰذَا أَوَانُ شِدَّةِ حَاجَتِي إِلَيْهَا.

---

۱. در «بحار الأنوار ٦٥: ١٠٧» آمده است: **فَهَل بإزائها حَسَنَةٌ ... ولا حَسَنَةَ لي ...**.

۲. در «تفسیر امام» و «بحار»، «تَزيدُ» ضبط است.

۳. در «بحار الأنوار ٦٥: ١٠٧» آمده است: **فَهَل بإزائها حَسَنَةٌ ... ولا حَسَنَةَ لي ...**.

فَيُنَادِي الرَّجُلُ بِذٰلِكَ، فَأَوَّلُ مَنْ يُجِيبُهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ: لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ أَيُّهَا الْمُمْتَحَنُ فِي مَحَبَّتِي، الْمَظْلُومُ بِعَدَاوَتِي.

ثُمَّ يَأْتِي هُوَ وَمَنْ مَعَهُ عَدَدٌ كَثِيرٌ وَجَمٌّ غَفِيرٌ، وَإِنْ كَانُوا أَقَلَّ عَدَداً مِنْ خُصَمَائِهِ الَّذِينَ لَهُمْ قِبَلَهُ ظُلَامَاتٌ.

فَيَقُولُ ذٰلِكَ الْعَدَدُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، نَحْنُ إِخْوَانُهُ الْمُؤْمِنُونَ، كَانَ بِنَا بَارّاً وَلَنَا مُكْرِماً وَفِي مُعَاشَرَتِهِ إِيَّانَا مَعَ كَثْرَةِ إِحْسَانِهِ إِلَيْنَا مُتَوَاضِعاً، وَقَدْ بَذَلْنَا [1] لَهُ عَنْ جَمِيعِ طَاعَاتِنَا وَبَذَلْنَاهَا لَهُ.

فَيَقُولُ عَلِيٌّ ﷺ: فَبِمَاذَا تَدْخُلُونَ جَنَّةَ رَبِّكُمْ؟

فَيَقُولُونَ: بِرَحْمَتِهِ الْوَاسِعَةِ الَّتِي لَا يَعْدَمُهَا [يُعَدِّدها (ظ)] مَنْ وَالَاكَ وَوَالَى آلَكَ [وَلِيَّكَ (خ)] يَا أَخَا رَسُولِ اللّٰهِ.

فَيَأْتِي النِّدَاءُ مِنْ قِبَلِ اللّٰهِ تَعَالَىٰ: يَا أَخَا رَسُولِ اللّٰهِ، هٰؤُلَاءِ إِخْوَانُهُ الْمُؤْمِنُونَ قَدْ بَذَلُوا لَهُ فَأَنْتَ مَاذَا تَبْذُلُ لَهُ؟ فَإِنِّي أَنَا الْحَكَمُ مَا بَيْنِي وَبَيْنَهُ مِنَ الذُّنُوبِ فَقَدْ غَفَرْتُهَا لَهُ [2] بِمُوَالَاتِهِ إِيَّاكَ، وَمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ عِبَادِي مِنَ الظُّلَامَاتِ فَلَابُدَّ مِنْ فَصْلِ الْحُكْمِ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُمْ.

فَيَقُولُ عَلِيٌّ ﷺ: يَا رَبِّ، أَفْعَلُ مَا تَأْمُرُنِي.

فَيَقُولُ اللّٰهُ تَعَالَىٰ: يَا عَلِيُّ، اضْمَنْ لِخُصَمَائِهِ تَعْوِيضَهُمْ عَنْ ظُلَامَاتِهِمْ قِبَلَهُ، فَيَضْمَنُ لَهُمْ عَلِيٌّ ﷺ ذٰلِكَ وَيَقُولُ لَهُمْ: اقْتَرِحُوا عَلَيَّ مَا شِئْتُمْ أُعْطِيكُمْ عِوَضاً عَنْ ظُلَامَاتِكُمْ قِبَلَهُ.

فَيَقُولُونَ: يَا أَخَا رَسُولِ اللّٰهِ، تَجْعَلُ لَنَا بِإِزَاءِ ظُلَامَاتِنَا قِبَلَهُ ثَوَابَ نَفَسٍ مِنْ

---

١. در «تفسير امام» و «بحار»، «وقد نَزَّلْنا به ...» ضبط است.

٢. در دو مأخذ پيشين «قد غفرتها له ...» ضبط است.

أَنْفاسِكَ لَيْلَةَ بَيْتُوتَتِكَ عَلىٰ فِرَاشِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

فَيَقُولُ عَلِيٌّ عليه السلام: قَدْ وَهَبْتُ ذٰلِكَ لَكُمْ.

فَيَقُولُ اللَّهُ عزّ وجلّ: فَانْظُرُوا يَا عِبَادِيَ الآنَ إِلىٰ مَا تَلْقَوْهُ مِنْ عَلِيٍّ فِدَاءً لِصَاحِبِهِ مِنْ ظُلَامَاتِكُمْ، وَيُظْهِرُ لَهُمْ ثَوَابَ نَفَسٍ وَاحِدٍ فِي الْجِنَانِ مِنْ عَجَائِبِ قُصُورِهَا وَخَيْرَاتِهَا، فَيَكُونُ ذٰلِكَ مَا يُرْضِي اللَّهُ عزّ وجلّ بِهِ خُصَمَائِهِ الْمُؤْمِنِينَ.

ثُمَّ يُرِيهِمْ بَعْدَ ذٰلِكَ مِنَ الدَّرَجَاتِ وَالْمَنَازِلِ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلىٰ بَالِ بَشَرٍ.

فَيَقُولُونَ: يَا رَبَّنَا، هَلْ بَقِيَ مِنْ جَنَّاتِكَ شَيْءٌ إِذَا كَانَ هٰذَا كُلُّهُ لَنَا، فَأَيْنَ تَحِلُّ سَائِرُ عِبَادِكَ الْمُؤْمِنِينَ وَالأَنْبِيَاءِ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ، وَيُخَيَّلُ إِلَيْهِمْ عِنْدَ ذٰلِكَ أَنَّ الْجَنَّةَ بِأَسْرِهَا قَدْ جُعِلَتْ لَهُمْ.

فَيَأْتِي النِّدَاءُ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ: يَا عِبَادِي، هٰذَا ثَوَابُ نَفَسٍ مِنْ أَنْفَاسِ عَلِيٍّ الَّذِي اقْتَرَحْتُمُوهُ عَلَيْهِ قَدْ جَعَلَهُ لَكُمْ، فَخُذُوهُ وَانْظُرُوا.

فَيَنظُرُونَ هُمْ [1] وَهٰذَا الْمُؤْمِنُ الَّذِي عَوَّضَهُ عَلِيٌّ عليه السلام عَنْهُ إِلىٰ تِلْكَ الْجِنَانِ، ثُمَّ يَرَوْنَ مَا يُضِيفُهُ اللَّهُ عزّ وجلّ إِلىٰ مَمَالِكِ عَلِيٍّ عليه السلام فِي الْجِنَانِ مَا هُوَ أَضْعَافُ مَا بَذَلَهُ عَنْ وَلِيِّهِ الْمُوَالِي لَهُ مِمَّا شَاءَ اللَّهُ عزّ وجلّ مِنَ الأَضْعَافِ الَّتِي لَا يَعْرِفُهَا غَيْرُهُ.

ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: ﴿أَذٰلِكَ خَيْرٌ نُزُلاً أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ﴾ [2] الْمُعَدَّةُ لِمُخَالِفِي أَخِي وَوَصِيِّي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام؛ [3]

---

۱. در «تفسير امام» و «بحار»، «فَيَصِيرُون هم» ضبط است.

۲. سورة صافّات (۳۷) آية ۶۳.

۳. تفسير الإمام الحسن العسكري عليه السلام: ۱۲۷ ـ ۱۲۹؛ بحار الأنوار ۶۵: ۱۰۷ ـ ۱۰۸؛ نيز بنگريد به، بحار الأنوار ۸: ۵۹ ـ ۶۱، حديث ۸۲.

از شيعۀ على عليه‌السلام فردى روز قيامت مى‌آيد كه در كفّۀ ترازوى كارهاى بدش گناهانى است كه بزرگ‌تر از كوه‌هاى بلند و درياهاى خروشان است. خلايق گويند: اين بنده هلاک شد و شک نمى‌كنند كه وى از هلاک شدگان است و در عذاب خداى متعال هميشه مى‌ماند.

ندا از سوى خداى بزرگ مى‌آيد: اى بندۀ جانى، اين گناهان، هلاک كننده‌اند. آيا در مقابل آنها كارهاى نيكى دارى كه برابرى كند و به رحمت خدا به بهشت درآيى يا كارهاى نيكت بيش از اينها باشد و به وعدۀ خدا داخل بهشت شوى؟

آن بنده مى‌گويد: نمى‌دانم.

منادى پروردگار مى‌گويد، پروردگارم مى‌گويد: در عرصه‌هاى قيامت ندا بزن كه من، فلان بن فلان بن فلان، از اهل فلان شهر يا فلان قريه‌ام، دربندِ كارهاى بدى شدم كه همچون كوه‌ها و درياهايند، در برابر آنها كارهاى نيكى ندارم. از سوى من بر كدام يک از اهل محشر احسان و كار نيكى است كه با دادنِ پاداش آن، به فريادم برسد [و نجاتم دهد] اكنون سخت بدان نياز دارم.

آن شخص اين ندا را سر مى‌دهد. نخستين كسى كه او را پاسخ مى‌گويد، على بن اَبى طالب عليه‌السلام است [مى‌فرمايد] آماده‌ام، آماده‌ام، آماده‌ام، اى كسى كه در محبّتم آزموده شدى، به خاطر عداوت دشمنانم بر تو ستم رفت.

سپس به همراه آن حضرت، شمار زياد و گروه بسيارى مى‌آيند، هرچند نسبت به طرف‌هاى او (كسانى كه مظلمه‌هايى بر گردنش دارند) كمترند.

اين افراد مى‌گويند: اى اميرالمؤمنين، ما برادران مؤمن اوييم، به ما نيكى كرد، گرامى‌مان داشت، در معاشرت با ما با وجود احسان فراوانش، فروتن بود. همۀ طاعات خويش را به او مى‌بخشيم.

علی ﷷ می‌فرماید: پس با چه عملی به بهشت پروردگارتان درمی‌آیید؟

می‌گویند: به رحمت واسعه‌ای که هرکه تو را و دوستدار تو را ـ ای برادر رسول خدا ـ دوست بدارد، از آن برون نمی‌افتد.

از جانب خدای متعال ندا می‌آید: ای برادر رسول خدا، این برادرانِ مؤمن وی [آنچه را داشتند] بذل کردند، تو چه چیزی را برایش بذل می‌کنی؟ من حاکم [عدل] ام، گناهانی را که میان من و او بود، به خاطر موالاتِ تو آمرزیدم، امّا میان او و بندگانم مظلمه‌هایی است که باید حُکمشان فیصله یابد.

علی ﷷ می‌فرماید: پروردگارم، هر آنچه امرم کنی انجام می‌دهم.

خدای متعال می‌فرماید: ای علی، برای طرف‌های او به جای مظلمه‌هایی که بر او دارند، ضامن شو. علی ﷷ ضمانت می‌کند و می‌فرماید: آنچه را می‌خواهید پیشنهاد دهید که عوض مظلمه‌هایی که بر او دارید، به شما بدهم.

آنان می‌گویند: ای برادر پیامبر، در ازای مظلمه‌های ما ثواب یک نَفَس از نفس‌هایت را در شبی که بر بستر محمّد (پیامبر خدا) به سر بُردی، برای ما قرار ده.

علی ﷷ می‌فرماید: آن را به شما بخشیدم.

خدای بزرگ می‌فرماید: ای بندگانم، اکنون به آنچه از علی ـ از باب فدیه برای دوستدارش نسبت به مظلمه‌هاتان ـ دریافت می‌دارید، بنگرید و [با این سخن] برای آنها ثواب یک نَفَس [آن حضرت] نمایان می‌شود: قصرهای شگفت و خیرات آنها.

این، پاداشی است که خدا به وسیله آن خُصمای مؤمن او را راضی می‌کند.

سپس درجات و منازلی را به آنها نشان می‌دهد که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه به ذهن بشری رسیده است.

آنان می‌گویند: پروردگارا، هرگاه همهٔ اینها برای ما باشد، آیا از بهشت‌هایت چیزی می‌ماند؟ دیگر بندگان مؤمن، انبیا، صدّیقان، شهدا، صالحان کجا جای گیرند؟ (خیال می‌کنند که همهٔ بهشت برای آنها قرار داده شد).

از جانب خدا ندا می‌آید: ای بندگانم، این ثواب یک نَفَس از نَفَس‌های علی بود که بر او پیشنهاد کردید، آن را برایتان قرار دادم، آن را برگیرید و بنگرید.

آنان و آن مؤمنی که علی علیه السلام از جانب او به آنها عوض داد، به آن بهشت‌ها می‌نگرند،[1] سپس آنچه را خدای بزرگ به ممالک علی علیه السلام در [آن] بهشت‌ها می‌افزاید مشاهده می‌کنند و آنها چندین برابر چیزی است که از جانب ولیّ خویش که موالی آن حضرت بود، بذل کرد. چیزهایی که از مشیّت خدای بزرگ است و فزونی آنها را جز خدا نمی‌داند.

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا این بهتر است یا درخت زقّوم» که برای مخالفانِ برادر و وصیّ من، علیّ بن اَبی طالب، آماده شد؟!

حدیث (۳۴)

[حدیث حارث همدانی]

تأویل الآیات و کنز کراجکی (و المحتضر از کشف الغمّه).

همهٔ اینها از اَصبغ بن نُباته روایت کرده‌اند که گفت:

۱. براساس ضبط مآخذ (که در آنها «فَیَصیرون ... » ضبط است، ترجمه چنین است: آنان ... به آن بهشت‌ها درمی‌آیند.

دَخَلَ الْحَارِثُ الْهَمْدَانِيُّ عَلىٰ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ (صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فِي نَفرٍ مِنَ الشِّيعَةِ وَكُنْتُ مَعَهُ فِيمَنْ دَخَلَ، فَجَعَلَ الْحَارِثُ يَتَأَوَّدُ فِي مِشْيَتِهِ وَيَخْبِطُ الأَرْضَ بِمِحْجَنَتِهِ وَكَانَ مَرِيضاً.

فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ (صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ) وَكَانَتْ لَهُ مِنْهُ مَنْزِلَةٌ، فَقَالَ: كَيْفَ تَجِدُكَ يَا حَارُ؟ قَالَ: نَالَ الدَّهْرُ مِنِّي يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ وَزَادَنِي ادواءاً وَعِلَلاً [اَوَداً وَغليلاً (خ)][1] اخْتِصَامُ أَصْحَابِكَ بِبَابِكَ.

قَالَ: فِيمَ؟

قَالَ فِي شَأْنِكَ وَالْبَلِيَّةِ مِنْ قِبَلِكَ؛ فَمِنْ مُفَرِّطٍ غَالٍ، وَمُبْغِضٍ قَالٍ، وَمِنْ مُتَرَدِّدٍ مُرْتَابٍ، فَلَا يَدْرِي أَيُقْدِمُ أَمْ يُحْجِمُ.

قَالَ: فَحَسْبُكَ يَا أَخَا هَمْدَانَ، أَلَا إِنَّ خَيْرَ شِيعَتِي النَّمَطُ الأَوْسَطُ إِلَيْهِمْ يَرْجِعُ الْغَالِي وَبِهِمْ يَلْحَقُ التَّالِي.

قَالَ: لَوْ كَشَفْتَ ـ فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي ـ الرَّيْنَ عَنْ قُلُوبِنَا وَجَعَلْتَنَا فِي ذٰلِكَ عَلىٰ بَصِيرَةٍ مِنْ أَمْرِنَا.

قَالَ: فَذَكِّرْ[2] فَإِنَّكَ امْرُؤٌ مَلْبُوسٌ عَلَيْكَ، إِنَّ دِينَ اللّٰهِ لَا يُعْرَفُ بِالرِّجَالِ، بَلْ بِآيَةِ الْحَقِّ وَالآيَةُ الْعَلَامَةُ؛ فَاعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفْ أَهْلَهُ.

يَا حَارُ، إِنَّ الْحَقَّ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ، وَالصَّادِعَ بِهِ مُجَاهِدٌ، وَبِالْحَقِّ أُخْبِرُكَ فَأَرِعْنِي [فَأَعْرِنِي] سَمْعَكَ، ثُمَّ خَبِّرْ بِهِ مَنْ كَانَتْ لَهُ حَصَاصَةٌ مِنْ أَصْحَابِكَ.

---

۱. در «امالی طوسی: ٦٢٦» این واژه «أواراً وغَليلاً» و در «بحار الأنوار ۲۷: ۱٦۰» به صورت «اَوَداً وغليلاً» و در «ارشاد القلوب ۲: ۲۹٦» به صورتِ «أردانی غليلاً» و در «بشارة المصطفی: ٤» به صورت «وزادني غليلاً» می‌باشد.

۲. در بیشتر مآخذ، «فَذَكِّ» ضبط است.

أَلَا إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ وَأَخُو رَسُولِهِ وَصِدِّيقُهُ الأَوَّلُ؛ صَدَّقْتُهُ وَآدَمُ بَيْنَ الرُّوحِ وَالْجَسَدِ، ثُمَّ إِنِّي صِدِّيقُهُ الأَوَّلُ فِي أُمَّتِكُمْ حَقّاً.

فَنَحْنُ الأَوَّلُونَ وَنَحْنُ الآخِرُونَ.

أَلَا وَأَنَا خَاصَّتُهُ يَا حَارِ وَخَالِصَتُهُ وَصَفْوَتُهُ وَوَصِيُّهُ وَوَلِيُّهُ وَصَاحِبُ نَجْوَاهُ وَسِرِّهِ.

أُوتِيتُ فَهْمَ الْكِتَابِ وَفَصْلَ الْخِطَابِ وَعِلْمَ الْقُرُونِ [الْقُرْآنِ] وَالأَسْبَابَ، وَاسْتُودِعْتُ أَلْفَ مِفْتَاحٍ، يَفْتَحُ كُلُّ مِفْتَاحٍ أَلْفَ أَلْفَ بَابٍ، يُفْضِي كُلُّ بَابٍ إِلَى أَلْفِ أَلْفِ عَهْدٍ، وَأُيِّدْتُ ـ أَوْ قَالَ: أُمْدِدْتُ ـ بِلَيْلَةِ الْقَدْرِ نَفْلاً.

وَإِنَّ ذٰلِكَ لَيَجْرِي لِي وَلِمَنِ اسْتُحْفِظَ مِنْ ذُرِّيَّتِي مَا جَرَى اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ حَتّىٰ يَرِثَ اللّٰهُ الأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا.

وَأُبَشِّرُكَ يَا حَارِ لَيَعْرِفُنِي ـ وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ ـ وَلِيِّي وَعَدُوِّي فِي مَوَاطِنَ شَتّىٰ: عِنْدَ الْمَمَاتِ وَعِنْدَ الصِّرَاطِ وَعِنْدَ الْمُقَاسَمَةِ.

قَالَ: وَمَا الْمُقَاسَمَةُ؟

قَالَ: مُقَاسَمَةُ النَّارِ، أَقْسِمُهَا صِحَاحاً، أَقُولُ هٰذَا وَلِيِّي وَهٰذَا عَدُوِّي.

ثُمَّ أَخَذَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بِيَدِ الْحَارِثِ وَقَالَ: يَا حَارِثُ، أَخَذْتُ[1] كَمَا أَخَذَ بِيَدِي رَسُولُ اللَّهِ فَقَالَ لِي وَقَدْ اشْتَكَيْتُ له [إِلَيْهِ (خ)] حَسَدَةَ قُرَيْشٍ وَالْمُنَافِقِينَ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ أَخَذْتُ بِحُجْزَةٍ مِنْ ذِي الْعَرْشِ تَعَالَى، وَأَخَذْتَ يَا عَلِيُّ بِحُجْزَتِي، وَأَخَذَتْ ذُرِّيَّتُكَ بِحُجْزَتِكَ، وَأَخَذَ شِيعَتُكُمْ بِحُجْزَتِكُمْ.

فَمَا ذَا يَصْنَعُ اللَّهُ بِنَبِيِّهِ؟ وَمَا ذَا يَصْنَعُ نَبِيُّهُ بِوَصِيِّهِ؟ وَمَا ذَا يَصْنَعُ وَصِيُّهُ بِأَهْلِ بَيْتِهِ وَشِيعَتِهِمْ؟

---

۱. در مآخذ، آمده است: «أَخَذْتُ بِيَدِكَ».

خُذْهَا إِلَيْكَ يَا حَارِ قَصِيرَةً مِنْ طَوِيلَةٍ: أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكَ مَا اكْتَسَبْتَ.

فَقَالَ الْحَارِثُ وَقَامَ يَجُرُّ رِداءَهُ جَذلان:[1] مَا أُبَالِي وَرَبِّي بَعْدَ هٰذَا أَلَقِيتُ الْمَوْتَ أَوْ لَقِيَنِي؛[2]

حارث هَمْدانی با گروهی از شیعیان بر علی علیه‌السلام درآمدند و من هم در میان ایشان بودم. حارث مریض بود، در راه رفتن خم و راست می‌شد و عصای سرکجش را محکم به زمین می‌زد.

حارث نزد امیرالمؤمنین علیه‌السلام منزلتی داشت، امام علیه‌السلام به او رو کرد و فرمود: ای حارث، خود را چگونه می‌یابی؟

حارث گفت: ای امیرالمؤمنین، روزگار، سلامتی و توانم را گرفت و مرا فرسود و بگو و مگوی اصحاب در خانه‌ات، بر دردها و بیماری‌هایم افزود.

امام علیه‌السلام پرسید: در چه چیزی [مشاجره دارند]؟

حارث گفت: دربارهٔ تو، و این بلا و گرفتاری از ناحیهٔ تو پدید آمد؛ بعضی افراطی‌اند و دربارهٔ‌ات غلو می‌کنند [و تا حدّ خدایی بالایت می‌برند] و بعضی با تو دشمنی می‌ورزند و کینه‌ات را به دل دارند، و بعضی دل به شک‌اند، نمی‌دانند پا پیش گذارند یا باز ایستند.

امام علیه‌السلام فرمود: ای برادر همدانی، بس است، بدان که بهترین شیعهٔ من گروه میانه است، غالیان به آنها برگردند و عقب‌ماندگان به آنها بپیوندند.

---

۱. در شماری از مآخذ، «جَذِلاً» ضبط است.

۲. کشف الغمّه ۱: ۴۱۱ ـ ۴۱۳؛ تأویل الآیات: ۶۲۵ ـ ۶۲۷؛ المحتضر: ۶۲ ـ ۶۴، حدیث ۷۹؛ امالی طوسی: ۶۲۵ ـ ۶۲۷، حدیث ۱۲۹۲؛ بحار الأنوار ۳۹: ۲۳۹ ـ ۲۴۱، حدیث ۲۸ (و جلد ۶۵، ص ۱۲۰ ـ ۱۲۱، حدیث ۴۱).

حارث گفت: پدر و مادرم به فدایت، کاش زنگار از دلمان بزدایی و در این امر ما را بینا سازی!

امام عليه السلام فرمود: هُشیار باش، [1] امر بر تو مشتبه شده است. دین خدا با اشخاص شناخته نمی‌شود، بلکه با آیتِ حق به دست می‌آید. حق را بشناس، اهل آن را می‌شناسی.

ای حارث، حق، نیکوترین سخن است و آن که حق را آشکارا بگوید مجاهد است. تو را به حق خبر می‌دهم، خوب گوش کن، سپس به یارانِ حق‌جویت خبر بده.

بدان که من بندهٔ خدا و برادر رسول اویم، منم صدّیقِ اوّل، او را تصدیق کردم در حالی که آدم بین روح و جسد بود، اوّل تصدیق کنندهٔ پیامبر، در امّت شما ـ به راستی و حق ـ منم.

ماییم اوّلین و ماییم آخرین [آفرینش را خدا با ما آغاز کرد و با ما به پایان می‌برد].

ای حارث، بدان که خاصّه، تصفیه شده، برگزیده، وصیّ، ولیّ، صاحب نجوا و سِرّ پیامبر صلى الله عليه وآله منم.

فَهْم کتاب، فصل الخطاب [حرف اوّل و آخر و قضاوتِ درست] و علم قرون [قرآن] و اسباب به من داده شد. هزار کلید به من سپردند که هر یک از آنها هزار هزار در را می‌گشاید و هر دری به یک میلیون عهد می‌انجامد و افزون بر این، به شب قدر تأیید شدم (یا فرمود: یاری‌ام رساندند).

---

۱. براساس ضبط «قَدْك» ترجمه چنین است: بس کن!

و این روند برای من و برای امامان از ذریّه‌ام تا روز و شب جاری است، جریان دارد تا اینکه زمین و آنچه را بر آن هست، خدا ارث برد.

ای حارث، سوگند به آن که دانه را شکافت و جانداران را پدید آورد، مژده‌ات می‌دهم که دوست و دشمنم مرا در چند جای مختلف خواهند شناخت: هنگام مرگ، در صراط و زمان تقسیم کردن.

حارث پرسید: تقسیم چه چیز؟

امام علیه السلام فرمود: تقسیم [بهشت و] آتش [دوزخ] آن را درست تقسیم می‌کنم. می‌گویم این دوستِ من است و این دشمن من است.

سپس امیرالمؤمنین علیه السلام دست حارث را گرفت و فرمود: ای حارث، من از حسادت قریش و منافقان پیش پیامبر شکوه کردم، آن حضرت دست مرا گرفت (همان گونه که من دستت را گرفتم) فرمود: هرگاه قیامت فرا رسد، من دست به دامانِ خدای متعال می‌شوم و تو دست به دامنِ من، و ذریّه‌ات دست به دامان تو، و شیعیانتان دست به دامان شما.

خدا با پیامبرش چه می‌کند؟ و پیامبر با وصیّ خویش چه می‌کند؟ و وصیّ با اهل بیتش وشیعیانِ آنها چه می‌کند؟

ای حارث، سخن را کوتاه کنم: تو با کسی می‌باشی که دوستش داری و برای توست آنچه به دست آوری.

حارث (در حالی که شادان بود و ردایش را می‌کشید) گفت: به پروردگارم سوگند، بعد از این باکی ندارم که من مرگ را ملاقات کنم یا مرگ به دیدارم آید.

حديث (۳۵)

[درگيرى علىؑ با شيطان]

عيون اخبار الرضاؑ، اثر شيخ صدوق ؒ.

صدوق ؒ مى‌گويد: براى ما حديث كرد محمّد بن احمد بن حسين بن يوسف بغدادى، گفت: براى ما حديث كرد على بن محمّد بن عُيَيْنَه، گفت: براى ما حديث كرد دارِم بن قَبيضه، گفت: براى ما حديث كرد علىّ بن موسى الرضا گفت: براى ما حديث كرد موسى بن جعفر از پدرش از پدرانش از علىؑ و اخبارى را ذكر كرد، از جمله فرمود:

كُنْتُ جَالِساً عِنْدَ الْكَعْبَةِ فَإِذَا بِشَيْخٍ مُحْدَوْدَبٍ قَدْ سَقَطَ حَاجِبَاهُ عَلىٰ عَيْنَيْهِ مِنْ شِدَّةِ الْكِبَرِ وَفِي يَدِهِ عُكَّازَةٌ وَعَلىٰ رَأْسِهِ بُرْنُسٌ أَحْمَرُ، وَعَلَيْهِ مِدْرَعَةٌ مِنَ الشَّعْرِ، فَدَنَا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَالنَّبِيُّ مُسْنِدٌ ظَهْرَهُ إِلَى الْكَعْبَةِ.

فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، ادْعُ لِي بِالْمَغْفِرَةِ.

فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: خَابَ سَعْيُكَ يَا شَيْخُ وَضَلَّ عَمَلُكَ.

فَلَمَّا تَوَلَّى الشَّيْخُ، قَالَ لِي: يَا أَبَا الْحَسَنِ، أَتَعْرِفُهُ؟ قُلْتُ: لَا، قَالَ: ذٰلِكَ اللَّعِينُ إِبْلِيسُ.

قَالَ عَلِيٌّؑ: فَعَدَوْتُ خَلْفَهُ حَتّىٰ لَحِقْتُهُ وَصَرَعْتُهُ عَلَى الْأَرْضِ وَجَلَسْتُ عَلىٰ صَدْرِهِ وَوَضَعْتُ يَدِي فِي حَلْقِهِ لِأَخْنِقَهُ.

فَقَالَ: لَا تَفْعَلْ يَا أَبَا الْحَسَنِ فَإِنِّي ﴿مِنَ الْمُنْظَرِينَ * إِلىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾ [1]

---

۱. سورهٔ حجر (۶۵) آيهٔ ۳۷ ـ ۳۸؛ سورهٔ ص (۳۸) آيهٔ ۸۰ ـ ۸۱.

وَوَاللَّهِ يَا عَلِيُّ إِنِّي لَأُحِبُّكَ جِدّاً، وَمَا أَبْغَضَكَ أَحَدٌ إِلَّا شَرِكْتُ أَبَاهُ فِي أُمِّهِ فَصَارَ وَلَدَ زِناً.

فَضَحِكْتُ وَخَلَّيْتُ سَبِيلَهُ؛[1]

کنار کعبه نشسته بودم که ناگهان شیخ گوژپشتی که از شدّت پیری ابروها بر چشمش افتاده بود و عصایی در دست و کلاه قرمز و عبایی مویین بر تن داشت، آمد و به پیامبر که پشت را به کعبه تکیه داده بود، نزدیک شد.

گفت: ای رسول خدا، برایم آمرزش بخواه.

پیامبر ﷺ فرمود: ای شیخ، سعیت به جایی نرسید و عملت تباه گردید.

چون آن شیخ برگشت، پیامبر ﷺ به من فرمود: ای ابوالحسن، او را می‌شناسی؟ گفتم: نه. فرمود: او ابلیس لعین بود.

علی علیه‌السلام فرمود: پشت سرش دویدم تا به او رسیدم. او را بر زمین زدم و روی سینه‌اش نشستم و دستم را در حلقش گذاشتم تا خفه‌اش کنم.

ابلیس گفت: ای ابوالحسن، این کار را مکن، من تا زمان معیّنی مهلت داده شده‌ام. والله، یا علی، به راستی تو را دوست می‌دارم و اَحَدی تو را دشمن نمی‌دارد مگر اینکه با پدر و مادرش شریک می‌شوم و در نتیجه، فرزندش زنازاده می‌شود.

امام علیه‌السلام فرمود: [با این حرف ابلیس] خندیدم و رهایش کردم برود.

۱. عیون اخبار الرضا علیه‌السلام ۲: ۷۲، حدیث ۳۳۵؛ بحار الأنوار ۲۷: ۱۴۸ ـ ۱۴۹، حدیث ۱۳.

حدیث (۳۶)

[علی علیه السلام فاروق أعظم و صدّیق اکبر]

عیون اخبار الرضا علیه السلام، اثر شیخ صدوق رحمه الله.

صدوق می‌گوید: برای ما حدیث کرد احمد بن محمّد بن جعفر بن زید بن علی بن حسین بن علیّ بن اَبی طالب علیهم السلام در قم، در رجب سال ۳۳۹ [هجری] گفت: به من خبر داد علیّ بن ابراهیم بن هاشم (در نامه‌ای که در سال ۳۰۹ به من نوشت گفت: برایم حدیث کرد پدرم، از یاسر خادم،[۱] از ابو الحسن، علیّ بن موسی الرضا علیه السلام از پدرش، از پدرانش، از حسین بن علی علیهما السلام که فرمود:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِعَلِيٍّ: يَا عَلِيُّ، أَنْتَ حُجَّةُ اللَّهِ، وَأَنْتَ بَابُ اللَّهِ، وَأَنْتَ طَرِيقُ اللَّهِ، وَأَنْتَ النَّبَأُ الْعَظِيمُ، وَأَنْتَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ، وَأَنْتَ الْمَثَلُ الأَعْلىٰ.

يَا عَلِيُّ، أَنْتَ إِمَامُ الْمُسْلِمِينَ. وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، وَخَيْرُ الْوَصِيِّينَ، وَسَيِّدُ الصِّدِّيقِينَ.

يَا عَلِيُّ، أَنْتَ الْفَارُوقُ الأَعْظَمُ، وَأَنْتَ الصِّدِّيقُ الأَكْبَرُ.

يَا عَلِيُّ، أَنْتَ خَلِيفَتِي عَلىٰ أُمَّتِي، وَأَنْتَ قَاضِي دَيْنِي، وَأَنْتَ مُنْجِزُ عِدَاتِي.

يَا عَلِيُّ، أَنْتَ الْمَظْلُومُ بَعْدِي، يَا عَلِيُّ أَنْتَ مُفَارَقٌ [بَعْدِي]، يَا عَلِيُّ أَنْتَ مَهْجُورٌ [بَعْدِي].

أُشْهِدُ اللَّهَ تَعَالىٰ وَمَنْ حَضَرَ مِنْ أُمَّتِي أَنَّ حِزْبَكَ حِزْبِي وَحِزْبِي، حِزْبُ اللَّهِ،

---

۱. در مأخذ، ثبت سند بدین‌گونه است: برای ما حدیث کرد حمزة بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی بن حسین بن علی بن اَبی طالب علیه السلام (در قم، در رجب سال ۳۳۹) گفت: برایم حدیث کرد پدرم، از یاسر خادم ... .

وَأَنَّ حِزْبَ أَعْدَائِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ؛[۱]

پیامبر ﷺ فرمود: ای علی، تو حجّت خدایی، تو باب خدایی، تو طریق خدایی، تویی آن خبر بزرگ، تویی صراط مستقیم (راه راست)، تویی مَثَلِ اعلای پروردگار.

ای علی، تو امام مسلمانانی و امیر مؤمنانی و بهترین اوصیا و سرور صدّیقان.

ای علی، تویی فاروق أعظم و صدّیق اکبر.[۲]

ای علی، تویی خلیفهٔ من بر امّتم، و اداگرِ دَیْن من، و وفا کننده به وعده‌هایم.

ای علی، تو بعد از من مظلومی، جدا می‌افتی، رهایت می‌کنند.

خدای متعال و حاضران از امّتم را شاهد می‌گیرم که حزب تو حزب من است و حزب من، حزب خداست و حزب دشمنانت حزب شیطان است.

حدیث (۳۷)

[نجوای خدای متعال با علی علیه السلام در طائف]

بصائر الدرجات، اثر صفّار رحمه الله.

[صفّار روایت می‌کند از] احمد بن محمّد، از حسین بن سعید، از فَضالة بن ایّوب، از عَمْرو بن اَبان،[۳] از اَدیم (برادر ایّوب) از حُمران بن اَعْیَن [حدیث ذیل را].

---

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲: ٦، حدیث ۱۳؛ بحار الأنوار ۳۸: ۱۱۱، حدیث ٤٦.

۲. یعنی تو سرآمد کسانی هستی که حق و باطل را از هم تمیز می‌دهند و هیچ راستگو و راست‌کرداری به پای تو نمی‌رسد و از هر نظر تو در اَوجی.

۳. در مأخذ، عُمر بن اَبان، ضبط است.

(ح) از **الإختصاص**، اثر شيخ مفيد رحمه الله.

مفيد [روايت مى‌كند] از محمّد بن حسين بن اَبى الخطّاب، از حسين بن سعيد (به اِسناد مذكور) از حُمران بن اَعْيَن كه گفت:

قُلْتُ لأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ، بَلَغَنِي أَنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - قَدْ نَاجَىٰ عَلِيّاً.

فَقَالَ: أَجَلْ، قَدْ كَانَ بَيْنَهُمَا مُنَاجَاةٌ بِالطَّائِفِ، نَزَلَ بَيْنَهُمَا جَبْرَئِيلُ.[1]

وَزَادَ الْمُفِيدُ وَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَلَّمَ رَسُولَهُ الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ وَالتَّأْوِيلَ، فَعَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله عَلِيّاً عليه السلام ذٰلِكَ كُلَّهُ؛[2]

به امام صادق عليه السلام گفتم: فدايت شوم! به من رسيده است كه خداى متعال با على عليه السلام نجوا كرد.

امام عليه السلام فرمود: آرى، ميان آن دو در «طائف» مناجاتى رخ داد، بين آن دو، جبرئيل فرود آمد.

شيخ مفيد پس از نقل اين سخن، مى‌افزايد: خدا به رسولش حرام و حلال و تأويل را تعليم داد و رسول خدا صلى الله عليه وآله همهٔ آنها را به على آموخت.

حديث (۳۸)

[لطف امامان عليهم السلام نسبت به شيعيان]

بصائر الدرجات، اثر صفّار رحمه الله.

صفّار رحمه الله مى‌گويد: براى ما حديث كرد حسن بن على بن نُعمان، از پدرش،

۱. بصائر الدرجات ۱: ٤۱۰، حديث ۱؛ بحار الأنوار ٤۰: ۲۰۹، حديث ٤.
۲. الإختصاص: ۲۷۸؛ بحار الأنوار ۳۹: ۱۵۳، حديث ۷.

گفت: برایم حدیث کرد شامی، از ابو داود سَبیعی، از ابو سعید خُدری، از رُمَیله [حدیث ذیل را]. (۱)

(ح) **رجال الکشّی**، اثر کَشّی ﷺ.

ابو عمرو کَشّی در کتابش [روایت می‌کند] از جعفر بن معروف، از حسن بن علی بن نُعمان (با اِسناد مذکور) از رُمَیلَه، با اندکی اختلاف در حروف.

متن حدیث در اینجا از **بصائر** است، می‌گوید:

وُعِكْتُ وَعْكاً شَدِيداً فِي زَمَانِ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، فَوَجَدْتُ مِنْ نَفْسِي خِفَّةً فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ وَقُلْتُ: لَا أَعْرِفُ شَيْئاً أَفْضَلَ مِنْ أَنْ أُفِيضَ عَلىٰ نَفْسِي الْمَاءَ وَأُصَلِّيَ خَلْفَ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، فَفَعَلْتُ، ثُمَّ جِئْتُ إِلَى الْمَسْجِدِ، فَلَمَّا صَعِدَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام الْمِنْبَرَ عَادَ عَلَيَّ ذٰلِكَ الْوَعْكُ.

فَلَمَّا انْصَرَفَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَدَخَلَ الْقَصْرَ، دَخَلْتُ مَعَهُ.

وَقَالَ: (۲) يَا رُمَيْلَةُ، رَأَيْتُكَ وَأَنْتَ مُتَشَبِّكٌ بَعْضُكَ فِي بَعْضٍ! فَقُلْتُ: نَعَمْ، وَقَصَصْتُ عَلَيْهِ الْقِصَّةَ الَّتِي كُنْتُ فِيهَا وَالَّذِي حَمَلَنِي عَلَى الرَّغْبَةِ فِي الصَّلَاةِ خَلْفَهُ.

فَقَالَ: يَا رُمَيْلَةُ، لَيْسَ مِنْ مُؤْمِنٍ يَمْرَضُ إِلَّا مَرِضْنَا بِمَرَضِهِ، وَلَا يَحْزَنُ إِلَّا حَزِنَّا بِحُزْنِهِ، وَلَا يَدْعُو إِلَّا أَمَّنَّا لِدُعَائِهِ، وَلَا يَسْكُتُ إِلَّا دَعَوْنَا لَهُ.

فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ جُعِلْتُ فِدَاكَ، هٰذَا لِمَنْ مَعَكَ فِي الْمِصْرِ، (۳) أَرَأَيْتَ مَنْ كَانَ فِي أَطْرَافِ الْأَرْضِ؟

---

۱. بصائر الدرجات ۱: ۲۵۹ ـ ۲۶۰، حدیث ۱؛ بحار الأنوار ۲۶: ۱۴۰، حدیث ۱۱.

۲. در مآخذ، «فَقالَ» ضبط است.

۳. در «بصائر الدرجات» و «بحار الأنوار» آمده است: **هذا لِمَن مَعَك في القَصْر** ....

قَالَ: يَا رُمَيْلَةُ، لَيْسَ يَغِيبُ عَنَّا مُؤْمِنٌ فِي شَرْقِ الأَرْضِ وَلَا فِي غَرْبِهَا؛[۱]

رُمَیْله می‌گوید: در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام تب شدیدی گرفتم. روز جمعه دیدم سبک شده‌ام، با خود گفتم: چیزی با فضیلت‌تر از این عمل را سراغ ندارم که غسل کنم و پشت سر امیرالمؤمنین علیه السلام نماز گزارم. این کار را انجام دادم، سپس به مسجد آمدم. چون امیر المؤمنین علیه السلام به منبر رفت، آن تب به تنم برگشت.

هنگامی که آن حضرت بازگشت و به قصر درآمد، به همراهش داخل [قصر] شدم.

امام علیه السلام فرمود: ای رُمَیله، می‌بینم آشفته و درهم و برهمی! گفتم: آری و ماجرایم را تعریف کردم و اینکه چه چیزی مرا به رغبت به نماز پشت سر آن حضرت واداشت.

امام علیه السلام فرمود: ای رُمَیله، هیچ مؤمنی مریض نمی‌شود مگر اینکه به سبب مرضِ او ما بیمار می‌شویم، و محزون نمی‌شود مگر اینکه به خاطر غم او ما اندوهگین می‌شویم، و دعا نمی‌کند مگر اینکه برای دعایش آمین می‌گوییم، و خاموش و ساکت نمی‌ماند مگر اینکه برایش دعا می‌کنیم.

پرسیدم: ای امیرالمؤمنین ـ فدایت شوم ـ این رفتار [شما] برای کسانی است که با شما در این شهرند، آنها که در گوشه و کنار زمین‌اند، چه؟

امام علیه السلام فرمود: ای رُمیله، هیچ مؤمنی در شرق و غرب زمین، از دید ما پوشیده نمی‌ماند.

---

۱. رجال کشی: ۱۰۲ ـ ۱۰۳، حدیث ۱٦٢.

حدیث (۳۹)

[فرا منزلت بودن علی علیه السلام]

الکافی، اثر شیخ کُلَینی رحمه الله.

[کلینی روایت می‌کند از] محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از محمّد بن خالد، از قاسم بن محمّد، از جمیل بن صالح، از یوسف بن اَبی سعید [1] که گفت:

كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام ذَاتَ يَوْمٍ فَقَالَ لِي: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ وَجَمَعَ اللَّهُ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ ـ الْخَلَائِقَ، كَانَ نُوحٌ أَوَّلَ مَنْ يُدْعَى، فَيُقَالُ لَهُ: هَلْ بَلَّغْتَ؟ فَيَقُولُ: نَعَمْ، فَيُقَالُ لَهُ: مَنْ يَشْهَدُ لَكَ؟ فَيَقُولُ: مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله.

فَيَخْرُجُ نُوحٌ فَيَتَخَطَّى النَّاسَ حَتّىٰ يَجِيءَ إِلىٰ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَهُوَ عَلىٰ كَثِيبِ الْمِسْكِ وَمَعَهُ عَلِيٌّ عليه السلام.

وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عزّ و جلّ: ﴿ فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ﴾ [2].

فَيَقُولُ نُوحٌ لِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ اللَّهَ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ـ سَأَلَنِي هَلْ بَلَّغْتَ، فَقُلْتُ نَعَمْ، فَقَالَ: مَنْ يَشْهَدُ لَكَ، فَقُلْتُ: مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله.

فَيَقُولُ: يَا جَعْفَرُ وَيَا حَمْزَةُ، اذْهَبَا وَاشْهَدَا لَهُ أَنَّهُ قَدْ بَلَّغَ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: فَجَعْفَرٌ وَحَمْزَةُ هُمَا الشَّاهِدَانِ لِلْأَنْبِيَاءِ عليهم السلام بِمَا بَلَّغُوا.

فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَعَلِيٌّ عليه السلام أَيْنَ هُوَ؟

---

۱. در پی‌نوشت «الکافی ۱۵: ۶۰۷، دار الحدیث» آمده است که این نام ناشناخته است و تحریف در آن بعید نمی‌باشد. ضبط درست «یوسف بن ابی سعده» است و مقصود «یوسف بن ثابت بن اَبی سعده» می‌باشد که شرح حال آن در کتاب‌های رجال هست.

۲. سورهٔ ملک (۶۷) آیهٔ ۲۷.

فَقَالَ: هُوَ أَعْظَمُ مَنْزِلَةً مِنْ ذٰلِكَ؛ (۱)

یوسف بن ابی سعید می‌گوید: روزی نزد امام صادق علیه السلام بودم، به من فرمود: هنگامی که قیامت فرا رسد و خدای متعال خلایق را گرد آورد، نوح نخستین کسی است که صدایش می‌زنند و به او می‌گویند: آیا [رسالتت را به مردم] رساندی؟ می‌گوید: آری. می‌پرسند: چه کسی برایت شهادت می‌دهد؟ می‌گوید: محمّد بن عبدالله صلی الله علیه و آله.

نوح بیرون می‌آید و مردم را در می‌نوردد تا پیش محمّد صلی الله علیه و آله (که بر پشته‌ای از مشک قرار دارد و علی علیه السلام با اوست) می‌آید.

و این است [معنای] سخن خدای بزرگ که: «چون آن [لحظهٔ موعود] را نزدیک بینند، چهره‌های کسانی که کافر شده‌اند درهم رود».

نوح می‌گوید: ای محمّد، خدای متعال از من پرسید آیا [رسالتت را] ابلاغ کردی؟ گفتم: بله. فرمود: چه کسی برایت شهادت می‌دهد؟ گفتم: محمّد.

پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: ای جعفر و ای حمزه، بروید و شهادت دهید که او [رسالتِ خویش را] ابلاغ کرد.

امام صادق علیه السلام فرمود: [در عرصهٔ قیامت] شاهدان ابلاغ رسالت انبیا، جعفر و حمزه‌اند.

پرسیدم: فدایت شوم! علی علیه السلام کجاست؟

امام علیه السلام فرمود: منزلت آن حضرت فراتر از این است.

---

۱. الكافي ۸: ۲٦۷، حديث ۳۹۲؛ بحار الأنوار ۷: ۲۸۲ ـ ۲۸۳، حديث ٤.

[یاد آوری]

مُصنّف این کتاب، می‌گوید: این خبر با اخبار فراوانی که بیان می‌دارند ائمّه علیهم السلام بر [انجام رسالت] انبیا شهادت می‌دهند، ناسازگاری ندارد؛ زیرا شهادت جعفر و حمزه (و امثال آن دو) برگرفته از شهادت ایشان علیهم السلام است (این نکته را نیک بفهم و بیندیش).

حدیث (۴۰)

حدیث نورانیّت

کتاب **عوالم العلوم**، اثر محدّث جلیل، شیخ عبدالله بن نورالله بحرانی از شاگردان مولانا محمّد باقر مجلسی رحمه الله.

شیخ عبدالله می‌گوید: استادم علّامهٔ مجلسی (خدا مقامش را رفعت بخشد) بیان می‌دارد:

> پدرم رحمه الله ذکر کرد که در کتاب عتیقی که بعضی از محدّثان اصحاب ما در فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام گرد آوردند، این خبر را دید. من نیز در کتاب عتیقی که اخبار فراوانی را در بر داشت، آن را یافتم.[۱]

می‌گویم: این مطلب، سخن مجلسی رحمه الله بود و نقل شاگردش از او در کتاب امامت **عوالم العلوم**.

در حاشیهٔ نسخه‌ای از کتاب **عوالم العلوم** که نزد من است به خطّ شیخ اجلّ، علّام کبریایی، مولانا شیخ احمد بن زین الدین اَحسائی (خدا برهانش را نورانی

---

۱. بحار الأنوار ۲۶: ۱، حدیث ۱.

سازد) هنگام نقل صاحب **عوالم العلوم** این کلام را از مجلسی ﷺ این عبارت را یافتم:

ظاهر این است که این کتاب، همان کتاب «أنیس السَّمراء وَسَمیر الجُلَساء» است؛ زیرا این حدیث و حدیث «الخیط الأصفر» (نخ زرد) در آن مذکورند (پایان سخن شیخ اَحسائی).

می‌گویم: تحقیق این ظهور این است که صاحب **عوالم العلوم**، پس از این حدیث، حدیث «الخیط الأصفر» را از استادش مجلسی ﷺ از کتاب عتیق مذکور، به سندی نقل می‌کند که عین همان سندی است که شیخ علّام ما در کتاب «شرح زیارة الجامعة الکبیرة» (در شرح فِقْرهٔ «وموضع الرسالة») حدیث «الخیط الأصفر» را از کتاب «أنیس السَّمراء» می‌آورد (چنان که ـ به خواست خدا ـ در قسم دوّم از معجزات امام سجّاد علیه السلام خواهد آمد).

شیخ اَحسائی، در کتاب «شرح زیارة الجامعة الکبیره» در شرح فِقْرهٔ «أَسْأَلُكَ أَنْ تُدْخِلَنِي فِي جُمْلَةِ الْعَارِفِينَ بِهِمْ...» می‌نگارد:

مقصود از عارف به ائمّه، عارف به آنها به معرفتِ نورانیه است؛ چنان که در حدیث علی علیه السلام برای سلمان و ابوذر (بر اساس آنچه در أنیس السَّمْراء هست) آمده است.[1]

این خبر، نزد اهل علم، مشهورتر از آن است که سند آن نیازمند وارسی باشد. افزون بر این، نزد افراد خوش ذوق و پاک سرشت، متن آن، شاهد صدور آن از مصدر ولایت می‌باشد.

---

۱. شرح زیارت جامعه کبیره ٤: ۲۳۱.

﴿ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَكْفُرْ ﴾، [١] ﴿ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ ﴾ ؛ [٢]
هرکه خواهد ایمان آورد و هرکه خواهد کفر ورزد، خدا از جهانیان بی‌نیاز است.

صورت حدیث، این است:

محمّد بن صَدَقَه روایت می‌کند که:

سَأَلَ أَبُوذَرٍّ الْغِفَارِيُّ سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ (رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا) فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِاللَّهِ، مَا مَعْرِفَةُ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بِالنُّورَانِيَّةِ؟

قَالَ: يَا جُنْدَبُ، فَامْضِ بِنَا حَتّىٰ نَسْأَلَهُ عَنْ ذٰلِكَ. قَالَ: فَأَتَيْنَاهُ فَلَمْ نَجِدْهُ.

قَالَ: فَانْتَظَرْنَاهُ حَتّىٰ جَاءَ، قَالَ (صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ): مَا جَاءَ بِكُمَا؟ قَالَا: جِئْنَاكَ يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ نَسْأَلُكَ عَنْ مَعْرِفَتِكَ بِالنُّورَانِيَّةِ.

قَالَ عليه السلام: مَرْحَباً بِكُمَا مِنْ وَلِيَّيْنِ مُتَعَاهِدَيْنِ لِدِينِهِ، لَسْتُمَا بِمُقَصِّرَيْنِ، لَعَمْرِي إِنَّ ذٰلِكَ الْوَاجِبُ عَلىٰ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ.

ثُمَّ قَالَ عليه السلام: يَا سَلْمَانُ وَيَا جُنْدَبُ، قَالَا: لَبَّيْكَ يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ: إِنَّهُ لَا يَسْتَكْمِلُ أَحَدُ الإِيمَانَ حَتّىٰ يَعْرِفَنِي كُنْهَ مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ، فَإِذَا عَرَفَنِي بِهٰذِهِ الْمَعْرِفَةِ، امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلإِيمَانِ وَشَرَحَ صَدْرَهُ لِلإِسْلَامِ، وَصَارَ عَارِفاً مُسْتَبْصِراً، وَمَنْ قَصَّرَ عَنْ مَعْرِفَةِ ذٰلِكَ، فَهُوَ شَاكٌّ مُرْتَابٌ.

يَا سَلْمَانُ وَيَا جُنْدَبُ، قَالَا: لَبَّيْكَ يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ: مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ عزّوجلّ وَمَعْرِفَةُ اللَّهِ عزّوجلّ مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ، وَهُوَ الدِّينُ الْخَالِصُ الَّذِي قَالَ اللَّهُ تَعَالىٰ: ﴿ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ

---

١. سورهٔ کهف (١٨) آیهٔ ٢٩.

٢. سورهٔ آل عمران (٣) آیهٔ ٩٧.

حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذٰلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ ﴾. [١]

يَقُولُ: مَا أُمِرُوا إِلَّا بِنُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَهُوَ الدِّينُ الْحَنِيفِيَّةُ الْمُحَمَّدِيَّةُ السَّمْحَةُ، وَقَوْلُهُ ﴿ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ ﴾؛ فَمَنْ أَقَامَ وَلَايَتِي فَقَدْ أَقَامَ الصَّلَاةَ.

وَإِقَامَةُ وَلَايَتِي صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ، لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلإِيمَانِ.

فَالْمَلَكُ إِذَا لَمْ يَكُنْ مُقَرَّباً لَمْ يَحْتَمِلْهُ، وَالنَّبِيُّ إِذَا لَمْ يَكُنْ مُرْسَلاً لَمْ يَحْتَمِلْهُ، وَالْمُؤْمِنُ إِذَا لَمْ يَكُنْ مُمْتَحَناً لَمْ يَحْتَمِلْهُ.

قُلْتُ: يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ، مَنِ الْمُؤْمِنُ؟ وَمَا نِهَايَتُهُ؟ وَمَا حَدُّهُ حَتَّىٰ أَعْرِفَهُ؟

قَالَ ﷺ: يَا أَبَا عَبْدِاللَّهِ، قُلْتُ: لَبَّيْكَ يَا أَخَا رَسُولِ اللَّهِ.

قَالَ: الْمُؤْمِنُ الْمُمْتَحَنُ، هُوَ الَّذِي لَا يردُ مِنْ أَمْرِنَا إِلَيْهِ شَيْءٌ إِلَّا شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِقَبُولِهِ، وَلَمْ يَشُكَّ وَلَمْ يَرْتَدَّ [ولم يرتب (خ)].

اعْلَمْ يَا أَبَا ذَرٍّ، أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَخَلِيفَتُهُ عَلىٰ عِبَادِهِ، لَا تَجْعَلُونَا أَرْبَاباً وَقُولُوا فِي فَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ فَإِنَّكُمْ لَا تَبْلُغُونَ كُنْهَ مَا فِينَا وَلَا نِهَايَتَهُ؛ فَإِنَّ اللَّهَ ﷻ قَدْ أَعْطَانَا أَكْبَرَ وَأَعْظَمَ مِمَّا يَصِفُهُ وَأَصِفُكُمْ أَوْ يَخْطُرُ عَلىٰ قَلْبِ أَحَدِكُمْ. فَإِذَا عَرَفْتُمُونَا فَأَنْتُمُ الْمُؤْمِنُونَ.

قَالَ سَلْمَانُ، قُلْتُ: يَا أَخَا رَسُولِ اللَّهِ، وَمَنْ أَقَامَ وِلَايَتَكَ أَقَامَ الصَّلَاةَ؟

قَالَ: نَعَمْ يَا سَلْمَانُ، تَصْدِيقُ ذٰلِكَ قَوْلُهُ تَعَالىٰ فِي كِتَابِهِ الْعَزِيزِ: ﴿ وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ ﴾ [٢]؛ فَالصَّبْرُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ،

---

١. سورة بيّنه (٩٨) آية ٥.

٢. سورة بقره (٢) آية ٤٥.

وَالصَّلَاةُ: إِقَامَةُ وَلَايَتِي؛ فَمِنْهَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَىٰ: ﴿ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ ﴾ وَلَمْ يَقُلْ: «وَإِنَّهُمَا لَكَبِيرَةٌ»؛ لِأَنَّ الْوَلَايَةَ كَبِيرٌ حَمْلُهَا إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ، وَالْخَاشِعُونَ هُمُ الشِّيعَةُ الْمُسْتَبْصِرُونَ.

وَذٰلِكَ لِأَنَّ أَهْلَ الْأَقَاوِيلِ مِنَ الْمُرْجِئَةِ وَالْقَدَرِيَّةِ وَالْخَوَارِجِ (وَغَيْرِهِمْ مِنَ النَّاصِبَةِ) يُقِرُّونَ لِمُحَمَّدٍ ﷺ بِالنُّبُوَّةِ[1] لَيْسَ بَيْنَهُمْ خِلَافٌ، وَهُمْ مُخْتَلِفُونَ فِي وَلَايَتِي، مُنْكِرُونَ لِذٰلِكَ، جَاحِدُونَ بِهَا إِلَّا الْقَلِيلُ، وَهُمُ الَّذِينَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ الْعَزِيزِ، فَقَالَ: ﴿ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ ﴾.

وَقَالَ تَعَالَىٰ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ فِي كِتَابِهِ الْعَزِيزِ فِي نُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَفِي وَلَايَتِي. ﴿ وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَشِيدٍ ﴾[2]؛ فَالْقَصْرُ مُحَمَّدٌ ﷺ، «وَالْبِئْرُ [الْمُعَطَّلَةُ (خ)]» وَلَايَتِي؛ عَطَّلُوهَا وَجَحَدُوهَا.

وَمَنْ لَمْ يُقِرَّ بِوَلَايَتِي، لَمْ يَنْفَعْهُ الْإِقْرَارُ بِنُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ ﷺ لِأَنَّهُمَا مَقْرُونَانِ وَذٰلِكَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَهُوَ إِمَامُ الْخَلْقِ، وَعَلِيٌّ مِنْ بَعْدِهِ وَصِيُّهُ إِمَامُ الْخَلْقِ، كَمَا قَالَ لَهُ النَّبِيُّ: أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي، وَأَوَّلُنَا مُحَمَّدٌ وَأَوْسَطُنَا مُحَمَّدٌ وَآخِرُنَا مُحَمَّدٌ.

فَمَنِ اسْتَكْمَلَ مَعْرِفَتِي، فَهُوَ عَلَى الدِّينِ الْقَيِّمِ، كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَىٰ: ﴿ وَذٰلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ ﴾[3]؛ وَسَأُبَيِّنُ ذٰلِكَ بِعَوْنِ اللَّهِ وَتَوْفِيقِهِ.

يَا سَلْمَانُ وَيَا جُنْدَبُ، قَالَا: لَبَّيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَمُحَمَّدٌ نُوراً وَاحِداً مِنْ نُورِ اللَّهِ ﷻ فَأَمَرَ اللَّهُ (تَبَارَكَ وَتَعَالَى) ذٰلِكَ

---

١. در «الكتاب العتيق»، آمده است: يُقِرّون بِنُبوّة محمّد ﷺ.
٢. سورة حجّ (٢٢) آية ٤٥.
٣. سورة بيّنه (٩٨) آية ٥.

النُّورَ أَنْ يُشَقَّ، فَقَالَ لِلنِّصْفِ كُنْ مُحَمَّداً، وَلِلنِّصْفِ كُنْ عَلِيّاً، وَلِذٰلِكَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: عَلِيٌّ مِنِّي وَأَنَا مِنْ عَلِيّ، وَلَا يُؤَدِّي عَنِّي إِلَّا عَلِيٌّ.

وَقَدْ وَجَّهَ أَبَا بَكْرٍ بِبَرَاءَةَ إِلىٰ مَكَّةَ فَنَزَلَ جَبْرَئِيلُ. فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ قَالَ: لَبَّيْكَ، قَالَ: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكَ أَنْ تُؤَدِّي أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْكَ.

فَوَجَّهَنِي فِي اسْتِرْدَادِ أَبِي بَكْرٍ، فَرَدَدْتُهُ، فَوَجَدَ فِي نَفْسِهِ وَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنَزَلَ فِيَّ الْقُرْآنُ؟ قَالَ: لَا وَلٰكِنْ لَا يُؤَدِّي عَنِّي إِلَّا عَلِيٌّ.

يَا سَلْمَانُ وَيَا جُنْدَبُ، قَالَا: لَبَّيْكَ يَا أَخَا رَسُولِ اللَّهِ.

قَالَ: مَنْ لَا يَصْلُحُ لِحَمْلِ صَحِيفَةٍ يُؤَدِّيهَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ، كَيْفَ يَصْلُحُ لِلإِمَامَةِ؟

يَا سَلْمَانُ وَيَا جُنْدَبُ، فَأَنَا وَرَسُولُ اللَّهِ كُنَّا نُوراً وَاحِداً. صَارَ رَسُولُ اللَّهِ الْمُصْطَفَى، وَصِرْتُ أَنَا وَصِيَّهُ الْمُرْتَضىٰ، وَصَارَ مُحَمَّدٌ النَّاطِقَ، وَصِرْتُ أَنَا الصَّامِتَ، وَإِنَّهُ لَابُدَّ فِي كُلِّ عَصْرٍ مِنَ الْأَعْصَارِ أَنْ يَكُونَ فِيهِ نَاطِقٌ وَصَامِتٌ.

يَا سَلْمَانُ، صَارَ مُحَمَّدٌ الْمُنْذِرَ وَصِرْتُ أَنَا الْهَادِيَ، وَذٰلِكَ قَوْلُهُ ﷻ: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾؛[1] فَرَسُولُ اللَّهِ الْمُنْذِرُ وَأَنَا الْهَادِي.

﴿اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثىٰ وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ * عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ * سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ * لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ﴾.[2]

قَالَ: فَضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى الْأُخْرىٰ وَقَالَ: صَارَ مُحَمَّدٌ صَاحِبَ الْجَمْعِ وَصِرْتُ أَنَا

---

١. سورة رعد (١٣) آية ٧.

٢. سورة رعد (١٣) آيات ٨ ـ ١١.

صَاحِبَ النَّشْرِ، وَصَارَ مُحَمَّدٌ صَاحِبَ الْجَنَّةِ وَصِرْتُ أَنَا صَاحِبَ النَّارِ؛ أَقُولُ لَهَا خُذِي هٰذَا وَذَرِي هٰذَا، وَصَارَ مُحَمَّدٌ صَاحِبَ الرَّجْفَةِ وَصِرْتُ أَنَا صَاحِبَ الْهَدَّةِ [الهدئة (بحار)]، وَأَنَا صَاحِبُ اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ؛ أَلْهَمَنِي اللّٰهُ ﷻ عِلْمَ مَا فِيهِ.

يَا سَلْمَانُ وَيَا جُنْدَبُ، صَارَ مُحَمَّدٌ ﴿يس * وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ﴾، [١] وَصَارَ مُحَمَّدٌ ﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾، [٢] وَصَارَ مُحَمَّدٌ ﴿طه * مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ﴾، [٣] وَصَارَ مُحَمَّدٌ صَاحِبَ الدَّلَالَاتِ وَصِرْتُ أَنَا صَاحِبَ الْمُعْجِزَاتِ وَالْآيَاتِ، وَصَارَ مُحَمَّدٌ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَصِرْتُ أَنَا خَاتَمَ الْوَصِيِّينَ.

وَأَنَا ﴿الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ﴾، [٤] وَأَنَا ﴿النَّبَأُ الْعَظِيمُ * الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ﴾، [٥] وَلَا أَحَدٌ اخْتَلَفَ إِلَّا فِي وَلَايَتِي.

وَصَارَ مُحَمَّدٌ صَاحِبَ الدَّعْوَةِ وَصِرْتُ أَنَا صَاحِبَ السَّيْفِ، وَصَارَ مُحَمَّدٌ نَبِيّاً مُرْسَلاً وَصِرْتُ أَنَا صَاحِبَ أَمْرِ النَّبِيِّ ﷺ.

قَالَ اللّٰهُ ﷻ: ﴿يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾ [٦]، وَهُوَ رُوحُ اللّٰهِ لَا يُعْطِيهِ وَلَا يُلْقِي هٰذَا الرُّوحَ إِلَّا عَلَىٰ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ أَوْ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ أَوْ وَصِيٍّ مُنْتَجَبٍ.

فَمَنْ أَعْطَاهُ اللّٰهُ هٰذَا الرُّوحَ، فَقَدْ أَبَانَهُ مِنَ النَّاسِ وَفَوَّضَ إِلَيْهِ الْقُدْرَةَ وَأَحْيَى [وأحياء (خ)] الْمَوْتَىٰ وَعَلِمَ بِمَا كَانَ وَمَا يَكُونُ، وَسَارَ مِنَ الْمَشْرِقِ إِلَى الْمَغْرِبِ

---

١. سورة يس (٣٦) آية ١ـ٢.
٢. سورة قلم (١٨) آية ١.
٣. سورة طه (٢٠) آية ١ـ٢.
٤. سورة فاتحه (١) آية ٦؛ سورة صافّات (٣٧) آية ١١٨.
٥. سورة نبأ (٧٨) آية ٢ـ٣.
٦. سورة غافر (٤٠) آية ١٥.

وَمِنَ الْمَغْرِبِ إِلَى الْمَشْرِقِ فِي لَحْظَةِ عَيْنٍ، وَعَلِمَ مَا فِي الضَّمَائِرِ وَالْقُلُوبِ، وَعَلِمَ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ.

يَا سَلْمَانُ وَيَا جُنْدَبُ، وَصَارَ مُحَمَّدٌ الذِّكْرَ الَّذِي قَالَ اللَّهُ ﷻ: ﴿ قَدْ أَنْـزَلَ اللّـهُ إِلَيْكُمْ ذِكْراً * رَسُولاً يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ ﴾ (۱).

وإِنِّي أُعْطِيتُ عِلْمَ الْمَنَايَا وَالْبَلَايَا، وَفَصْلَ الْخِطَابِ، وَاسْتُودِعْتُ عِـلْمَ الْـقُرْآنِ وَمَا هُوَ كَائِنٌ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

وَمُحَمَّدٌ أَقَامَ الْحُجَّةَ (حجّة الناس) وَصِرْتُ أَنَا حُجَّةَ اللَّهِ ﷻ جَعَلَ اللَّهُ لِي مَا لَمْ يَجْعَلْ لأَحَدٍ مِنَ الأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ؛ لَا لِنَبِيٍّ مُرْسَلٍ وَلَا لِمَلَكٍ مُقَرَّبٍ.

يَا سَلْمَانُ وَيَا جُنْدَبُ، قَالَا: لَبَّيْكَ يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ: أَنَا الَّذِي حَمَلْتُ نُوحاً فِي السَّفِينَةِ بِأَمْرِ رَبِّي، وَأَنَا الَّذِي أَخْرَجْتُ يُونُسَ مِنْ بَطْنِ الْحُوتِ بِإِذْنِ رَبِّي، وَأَنَا الَّذِي جَاوَزْتُ بِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ الْبَحْرَ بِأَمْرِ رَبِّي، وَأَنَا الَّذِي أَخْرَجْتُ إِبْرَاهِيمَ مِنَ النَّارِ بِإِذْنِ رَبِّي، وَأَنَا الَّذِي أَجْـرَيْتُ أَنْـهَارَهَا وَفَـجَّرْتُ عُيُونَهَا وَغَرَسْتُ أَشْجَارَهَا بِإِذْنِ رَبِّي، وَأَنَا عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ، وَأَنَا الْمُنَادِي مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ قَدْ سَمِعَهُ الثَّقَلَانِ الْجِنُّ وَالإِنْسُ، وَفَهِمَهُ قَوْمٌ.

وَإِنِّي لأَسْمَعُ كُلَّ قَوْمِ الْجَبَّارِينَ وَالْمُنَافِقِينَ بِلُغَاتِهِمْ، وَأَنَا الْخَضِرُ عَالِمُ مُـوسىٰ، وَأَنَا مُعَلِّمُ سُلَيْمَانَ، وَأَنَا ذُو الْقَرْنَيْنِ، وَأَنَا قُدْرَةُ اللَّهِ ﷻ.

يَا سَلْمَانُ وَيَا جُنْدَبُ، قَالَا: لَبَّيْكَ يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ: أَنَا مُحَمَّدٌ وَمُحَمَّدٌ أَنَا، أَنَا (۲) مِنْ مُحَمَّدٍ وَمُحَمَّدٌ مِنِّي، قَالَ تَعَالَى: ﴿ مَرَجَ

---

۱. سورة طلاق (٦٥) آيات ۱۰ ـ ۱۱.

۲. در «بحار»، «وأَنَا» ضبط است.

الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ * بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ ﴾. [١]

يَا سَلْمَانُ وَيَا جُنْدَبُ، قَالَا: لَبَّيْكَ يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ: إِنَّ مَيِّتَنَا لَمْ يَمُتْ، وَغَائِبَنَا لَمْ يَغِبْ، وَإِنَّ قَتْلَانَا لَمْ يُقْتَلُوا.

يَا سَلْمَانُ وَيَا جُنْدَبُ، قَالَا: لَبَّيْكَ يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ: أَنَا أَمِيرُ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ مِمَّنْ مَضىٰ وَمِمَّنْ بَقِيَ، وَأُيِّدْتُ بِرُوحِ الْعَظَمَةِ.

وَأَنَا تَكَلَّمْتُ عَلىٰ لِسَانِ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ فِي الْمَهْدِ، أَنَا آدَمُ، وَأَنَا نُوحُ، وَأَنَا إِبْرَاهِيمُ، وَأَنَا مُوسىٰ، وَأَنَا عِيسىٰ، وَأَنَا مُحَمَّدٌ. أَتَقَلَّبُ [٢] فِي الصُّوَرِ كَيْفَ أَشَاءُ، مَنْ رَآنِي فَقَدْ رَآهُمْ، وَمَنْ رَآهُمْ فَقَدْ رَآنِي، وَلَوْ ظَهَرْتُ لِلنَّاسِ فِي صُورَةٍ وَاحِدَةٍ، لَهَلَكَ فِيَّ النَّاسُ وَقَالُوا هُوَ لَا يَزُولُ وَلَا يَتَغَيَّرُ! [٣]

وَإِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ مِنْ عَبِيدِ اللَّهِ ﷻ لَا تُسَمُّونَا أَرْبَاباً وَقُولُوا فِي فَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ، فَإِنَّكُمْ لَنْ تَبْلُغُوا مِنْ فَضْلِنَا كُنْهَ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ لَنَا وَلَا مِعْشَارَ الْعُشْرِ.

لِأَنَّا آيَاتُ اللَّهِ وَدَلَائِلُهُ، وَحُجَجُ اللَّهِ وَخُلَفَاؤُهُ، وَأُمَنَاءُ اللَّهِ وَأَئِمَّتُهُ، وَوَجْهُ اللَّهِ وَعَيْنُ اللَّهِ وَلِسَانُ اللَّهِ، بِنَا يُعَذِّبُ اللَّهُ عِبَادَهُ وَبِنَا يُثِيبُ، وَمِنْ بَيْنِ خَلْقِهِ طَهَّرَنَا وَاخْتَارَنَا وَاصْطَفَانَا، وَلَوْ قَالَ قَائِلٌ لِمَ وَكَيْفَ وَفِيمَ، لَكَفَرَ وَأَشْرَكَ؛ لِأَنَّهُ ﴿لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ ﴾. [٤]

يَا سَلْمَانُ وَيَا جُنْدَبُ، قَالَا لَبَّيْكَ يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ: مَنْ آمَنَ بِمَا قُلْتُ، وَصَدَّقَ بِمَا بَيَّنْتُ وَفَسَّرْتُ وَشَرَحْتُ وَأَوْضَحْتُ وَنَوَّرْتُ

---

١. سورة الرحمان (٥٥) آيات ١٩ و ٢٠.

٢. در «المناقب: ٧٤» واژهٔ «أَنْتَقِلُ» ثبت است.

٣. اين پاراگراف، در «بحار الأنوار ٢٦: ٦» وجود ندارد.

٤. سورهٔ انبيا (٢١) آيهٔ ٢٣.

وَبَرْهَنْتُ، فَهُوَ مُؤْمِنٌ مُمْتَحَنٌ، امْتَحَنَ اللّٰهُ قَلْبَهُ لِلإِيمَانِ وَ ﴿ شَرَحَ صَدْرَهُ لِلإِسْلَامِ ﴾ ،[1] وَهُوَ عَارِفٌ مُسْتَبْصِرٌ قَدِ انْتَهىٰ وَبَلَغَ وَكَمَلَ، وَمَنْ شَكَّ وَعَنَدَ وَجَحَدَ وَوَقَفَ وَتَحَيَّرَ وَارْتَابَ، فَهُوَ مُقَصِّرٌ وَنَاصِبٌ.

يَا سَلْمَانُ وَيَا جُنْدَبُ، قَالَا لَبَّيْكَ يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ: أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ بِإِذْنِ رَبِّي، وَأَنَا ﴿ أُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ ﴾ [2] بِإِذْنِ رَبِّي، وَأَنَا عَالِمٌ بِضَمَائِرِ قُلُوبِكُمْ.

وَالأَئِمَّةُ مِنْ أَوْلَادِي، يَعْلَمُونَ وَيَفْعَلُونَ هٰذَا إِذَا أَحَبُّوا وَأَرَادُوا، لأَنَّا كُلَّنَا وَاحِدٌ، أَوَّلُنَا مُحَمَّدٌ وَآخِرُنَا مُحَمَّدٌ وَأَوْسَطُنَا مُحَمَّدٌ وَكُلُّنَا مُحَمَّدٌ ﷺ، وَلَا تَفَرَّقُوا بَيْنَنَا، فَإِنَّا نَظْهَرُ فِي كُلِّ زَمَانٍ وَوَقْتٍ وَأَوَانٍ فِي أَيِّ صُورَةٍ شِئْنَا بِإِذْنِ اللّٰهِ ﷻ.

وَنَحْنُ إِذَا شِئْنَا شَاءَ اللّٰهُ، وَإِذَا كَرِهْنَا كَرِهَ اللّٰهُ.

الْوَيْلُ كُلُّ الْوَيْلِ، لِمَنْ أَنْكَرَ فَضْلَنَا وَخُصُوصِيَّتَنَا وَمَا أَعْطَانَا اللّٰهُ رَبُّنَا؛ لأَنَّ مَنْ أَنْكَرَ شَيْئاً مِمَّا أَعْطَانَا اللّٰهُ، فَقَدْ أَنْكَرَ قُدْرَةَ اللّٰهِ ﷻ وَمَشِيَّتَهُ فِينَا.

يَا سَلْمَانُ وَيَا جُنْدَبُ، قَالَا: لَبَّيْكَ يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ، صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْكَ.

قَالَ: لَقَدْ أَعْطَانَا اللّٰهُ رَبُّنَا مَا هُوَ أَجَلُّ وَأَعْظَمُ وَأَعْلىٰ وَأَكْبَرُ مِنْ هٰذَا كُلِّهِ.

قُلْنَا: يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ، مَا الَّذِي أَعْطَاكُمْ مَا هُوَ أَعْظَمُ وَأَجَلُّ مِنْ هٰذَا كُلِّهِ؟

قَالَ: قَدْ أَعْطَانَا رَبُّنَا ﷻ وعَلَّمَنَا الاسْمَ الأَعْظَمَ الَّذِي لَوْ شِئْنَا خَرَقْنَا السَّمَاوَاتَ وَالأَرْضَ وَالْجَنَّةَ وَالنَّارَ، وَنَعْرُجُ بِهِ السَّمَاءَ، وَنَهْبِطُ بِهِ الأَرْضَ، وَنَغْرُبُ وَنَشْرُقُ، وَنَنْتَهِي بِهِ إِلَى الْعَرْشِ فَنَجْلِسُ بَيْنَ يَدَيِ اللّٰهِ ﷻ.

---

١. سورة زمر (٣٩) آية ٢٢.

٢. سورة آل عمران (٣) آية ٤٩.

وَيُطِيعُنَا كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَالْبِحَارُ وَالْجَنَّةُ وَالنَّارُ.

أَعْطَانَا اللّٰهُ ذٰلِكَ ـ كُلَّهُ ـ بِالاسْمِ الأَعْظَمِ الَّذِي عَلَّمَنَا وَخَصَّنَا بِهِ.

وَمَعَ هٰذَا كُلِّهِ، نَأْكُلُ وَنَشْرَبُ وَنَمْشِي فِي الأَسْوَاقِ وَنَعْمَلُ هٰذِهِ الأَشْيَاءَ بِأَمْرِ رَبِّنَا.

وَنَحْنُ عِبَادُ اللّٰهِ الْمُكْرَمُونَ الَّذِينَ ﴿لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾.[1]

وَجَعَلَنَا مَعْصُومِينَ مُطَهَّرِينَ، وَفَضَّلَنَا عَلَىٰ كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ.

فَنَحْنُ نَقُولُ ﴿الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدَانَا لِهٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللّٰهُ﴾.[2]

وَحَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ، أَعْنِي الْجَاحِدِينَ بِكُلِّ مَا أَعْطَانَا اللّٰهُ مِنَ الْفَضْلِ وَالإِحْسَانِ.

يَا سَلْمَانُ وَيَا جُنْدَبُ، فَهٰذِهِ مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ، فَتَمَسَّكْ بِهَا رَاشِداً؛ فَإِنَّهُ لَا يَبْلُغُ أَحَدٌ مِنْ شِيعَتِنَا حَدَّ الاسْتِبْصَارِ حَتَّىٰ يَعْرِفَنِي بِالنُّورَانِيَّةِ، فَإِذَا عَرَفَنِي بِهَا كَانَ مُسْتَبْصِراً بَالِغاً كَامِلاً قَدْ خَاضَ بَحْراً مِنَ الْعِلْمِ، وَارْتَقَىٰ دَرَجَةً مِنَ الْفَضْلِ، وَاطَّلَعَ عَلَىٰ سِرٍّ مِنْ سِرِّ اللّٰهِ وَمَكْنُونِ خَزَائِنِهِ؛[3]

ابوذر غفاری از سلمان فارسی (رضی الله عنهما) پرسید: ای ابو عبدالله، معرفت امیرالمؤمنین عليه السلام به نورانیّت چیست؟

سلمان گفت: ای جندب، بیا برویم تا از خودش این را بپرسیم. [به منزل آن حضرت] آمدیم، اما او را نیافتیم.

می‌گوید: منتظر ماندیم تا اینکه آن حضرت آمد. فرمود: چه چیز شما را [به

۱. سورهٔ انبیا (۲۱) آیهٔ ۲۶.
۲. سورهٔ اعراف (۷) آیهٔ ۴۳.
۳. بحار الأنوار ۲۶: ۱ ـ ۷، حدیث ۱؛ المناقب (= الکتاب العتیق): ۶۷ ـ ۷۷.

اینجا] کشاند؟ گفتند: آمدیم تا معرفت به نورانیّت را جویا شویم.

امام علیه السلام فرمود: آفرین بر شما که دو ولی متعهّد به دینید (نه اهل تقصیر) به جانم سوگند، این [معرفت] بر هر مرد و زنِ مؤمنی واجب است.

سپس فرمود: ای سلمان و ای جندب، آن دو گفتند: ای امیرالمؤمنین، گوش به فرمانیم.

امام علیه السلام فرمود: احدی ایمانش را کامل نمی‌سازد تا اینکه حقیقتِ معرفت مرا به نورانیّت دریابد. هرگاه مرا به این معرفت شناخت، خدا قلبش را می‌آزماید و سینه‌اش را برای اسلام می‌گشاید، و عارفی بابصیرت می‌گردد، و هرکه از این معرفت قصور ورزد، در شک و دودلی می‌ماند.

ای سلمان و ای جندب، گفتند: بگوشیم ای امیرالمؤمنین.

فرمود: معرفتِ من به نورانیّت، معرفتِ خداست و معرفت خدا، معرفتِ من به نورانیّت است و این، دین خالصی است که خدای متعال فرمود: «و جز بدین امر نشدند که خدا را بپرستند، با اخلاص دین‌داری کنند و یکتاپرست باشند، نماز را به پا دارند و زکات بپردازند و این است آن دین استوار».

می‌فرماید: امر نشدند مگر به نبوّت محمّد (و آن آیین یکتاپرستی است) و اینکه فرمود: «نماز را به پا دارند» هرکه ولایت مرا به پا دارد، نماز را به پا داشته است.

و اقامهٔ ولایت من، صعب و مستصعب است، آن را تحمّل نمی‌کند مگر فرشته‌ای مُقرّب یا نبیّ مرسل یا مؤمنی که خدا قلبش را برای ایمان آزمود.

فرشته اگر مقرّب نباشد، آن را تحمّل نمی‌کند؛ نبی اگر مرسل نباشد، آن را

تحمّل نمی‌کند، مؤمن اگر آزموده نباشد، آن را تاب نمی‌آورد.

[سلمان می‌گوید] پرسیدم: ای امیرالمؤمنین، مؤمن کیست؟ نهایت آن چیست؟ تعریفِ آن چه می‌باشد [بیان بفرما] تا او را بشناسم.

فرمود: ای ابو عبدالله، گفتم: جانم، ای برادر رسول خدا.

فرمود: مؤمن آزموده، کسی است که از امر ما چیزی به او وارد نمی‌شود مگر اینکه خدا سینه‌اش را برای قبول آن گشاده می‌سازد و شک نمی‌کند و مرتد نمی‌شود.

ای ابوذر، بدان که من بندهٔ خدا و خلیفهٔ او بر بندگانِ اویم. ما را اَربابان (خدایانی) قرار ندهید و در فضل ما هرچه خواستید بگویید؛ چراکه به حقیقت آنچه در ما هست و نهایتِ آن نمی‌رسید. خدای بزرگ، بزرگ‌تر و فراتر از آنچه توصیف کنندگان شما بیان می‌دارند یا بر قلب یکی از شما می‌گذرد، به ما ارزانی داشت. هرگاه به ما معرفت یافتید، مؤمنید.

سلمان می‌گوید، پرسیدم: ای برادر رسول خدا [آیا] «هرکه ولایت تو را به پا داشت، نماز را به پا داشت»؟

فرمود: آری، ای سلمان. تصدیق آن این آیه است: «و از صبر و نماز یاری بخواهید و نماز، گران و سخت است مگر بر فروتنان»؛ صبر، رسول خداست و نماز، اقامهٔ ولایت من است. از این رو، خدا فرمود ﴿ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ ﴾ (و نماز سخت است) و نفرمود «إنّهما لكبيرة» (صبر و نماز سخت‌اند) زیرا تحمّل ولایتِ من جز بر خاشعان (که همان شیعیان اهل بصیرت‌اند) گران می‌آید.

یاوه بافان (مُرجئه،[۱] قدریّه،[۲] خوارج،[۳] ناصبی‌ها[٤] و...) به نبوّت محمّد ﷺ اقرار دارند، در این امر، میانشان اختلافی وجود ندارد، در حالی که در ولایتِ من اختلاف دارند و جز اندکی آن را برنمی‌تابند و ایشان کسانی‌اند که

---

۱. مُرْجِئَه: این کلمه از ریشه «ارجاء» (تأخیر انداختن) است و به گروهی اطلاق می‌شد که پس از شهادت امام علی علیه السلام شکل گرفتند و اینان بر این باور بودند که عقیدهٔ باطنی مردم را نمی‌توان دریافت، ثواب و عقاب آنها را باید تا قیامت به تأخیر انداخت تا خدا دربارهٔ آنها داوری کند. عدم اعتقاد به عصمت امام، تعیین جانشین پیامبر به اجماع و... از اعتقادات آنهاست (بنگرید به، فرهنگ فرق اسلامی: ۳۷).

۲. قدریّه کسانی‌اند که قائل بودند اراده و مشیّت خدا با انسان کاری ندارد، طاعت و معصیت و خیر و شرّ به فعلِ خود شخص برمی‌گردد (نه به قضا و قَدَر خدا) اینان در برابر «جبریّه» قرار داشتند و در زمان بنی امیه ظهور کردند و معاویه و یزید و... از پیروان این عقیده‌اند و براساس روایتی از پیامبر ﷺ اینان، مجوس اُمت اسلام‌اند (از این نظر که زردشتیان، به دو اصل خیر و شر معتقدند و شر را به اهریمن نسبت می‌دهند) نخستین کسی که از قَدْر سخن گفت، معبد بن عبدالله بن عویم جُهَنی بصری بود که می‌گفت خداوند افعال بندگان را به خود آنها وانهاد و هرکس مسئول رفتار و کردار خویش است (بنگرید به، فرهنگ فرق اسلامی: ۲٥٦ـ۲٥۷).

۳. گفته‌اند: عُروة بن حدیر و یزید بن عاصم محاربی و پیروان آنها ـ که ۱۲ هزار تن بودند ـ از لشکر امام علی علیه السلام جدا شدند و به دهی در نزدیکی کوفه روی آوردند و با حضرت علی علیه السلام به مخالفت برخاستند و «حروریّه» نام گرفتند و چون گروهی از کوفه بیرون آمدند و در ناحیه‌ای میان بغداد و واسط مستقر شدند، به «خوارج» معروف شدند که بعدها فرقه‌های مختلفی از آنها پدید آمد.
خوارج، امام علی علیه السلام و عثمان و معاویه و حکمین را کافر می‌دانستند و قائل بودند ضرورتی ندارد که خلیفهٔ پیامبر ﷺ از عرب و از قریش باشد و امامت را مطلقاً واجب نمی‌دانند و فرقه‌ای از آنها میان امامت مرد و زن فرق نمی‌گذارند و نیز فرقه‌ای دیگر از آنها قطعاً خود را اهل بهشت می‌شمارند (فرهنگ فرق اسلامی: ۳٦ـ۳۷ و ٦۸ـ٦۹ و ۹۹).

٤. نواصب (جمع ناصبی) کسانی‌اند که با امام علی علیه السلام دشمنی دارند. گفته‌اند «نواصب» در برابر «روافض» است؛ زیرا اهل سنت ـ برای اهانت ـ شیعیان را روافض می‌نامند و در مقابل، شیعه آنها را نواصب خوانند، به بعضی از آنان نسبت داده‌اند که سنی واقعی را کسی می‌دانند که کینه علی را به دل داشته باشد (فرهنگ فرق اسلامی: ٤٥۲).

خدا در قرآن توصیفشان کرد و فرمود: «و آن، گران و سخت است مگر بر خاشعان».

در جای دیگر، قرآن دربارهٔ نبوّت محمّد ﷺ و ولایتم فرمود: «و چاهی مُعَطّل و قصری استوار» قصر، محمّد ﷺ است و چاه مُعطّل، ولایت من می‌باشد، آن را وانهادند و انکار کردند.

و هرکه به ولایتم تن ندهد، اقرار به نبوّت محمّد او را سود نمی‌بخشد؛ زیرا این دو با هم‌اند؛ چراکه پیامبر ﷺ نبی مُرسل و امام خلق است و علی ـ پس از او ـ وصی آن حضرت و امام خلق است؛ چنان که پیامبر ﷺ فرمود: [ای علی] تو نسبت به من، به منزلهٔ هارون نسبت به موسایی جز اینکه بعد از من پیامبری نیست. اوّل ما محمّد، وسط ما محمّد و آخر ما محمّد است.

پس هرکه معرفت کامل به من یابد، بر دینِ ثابت و پایدار است؛ چنان که خدا فرمود: «این است دین پایدار» به یاری و توفیق خدا این را روشن خواهم ساخت.

ای سلمان و ای جندب، گفتند: بله، ای امیرالمؤمنین.

فرمود: من و محمّد، یک نور از نور خدای بزرگ بودیم. خدای متعال امر کرد آن نور دو نیمه شود، به نصفی فرمود «محمّد باش» و به نصف دیگر فرمود «علی باش». از این رو، رسول خدا ﷺ فرمود: علی از من است و من از علی‌ام، از جانب من ادا نمی‌کند مگر علی.

ابوبکر را برای ابلاغ [آیاتی از سورهٔ] برائت به مکّه فرستاد، جبرئیل نازل شد و فرمود: ای محمّد، آن حضرت پاسخ داد: بگوشم. فرمود: خدا تو را امر می‌کند که [آیاتش را] اَدا نمی‌کند مگر تو یا مردی از خودت.

پیامبر ﷺ مرا فرستاد تا ابوبکر را برگردانم. من هم این کار را کردم. ابوبکر به دلش چیزی آمد و پرسید: ای رسول خدا، آیا قرآنی درباره‌ام نازل شد؟ پیامبر ﷺ فرمود: نه، لیکن از جانب من ادا نمی‌کند مگر علی.

ای سلمان و ای جندب، گفتند: بگوشیم ای برادر پیامبر.

فرمود: کسی که شایستگی ندارد صحیفه‌ای را از جانب پیامبر ادا کند، چگونه برای امامت صلاحیّت دارد؟!

ای سلمان و ای جندب، من و رسول خدا، یک نور بودیم. رسول خدا «مصطفی» شد و من وصیّ او «مرتضی» شدم. محمّد «ناطق» شد و من «صامت» و در هر عصری از دوران‌ها، باید ناطقی باشد و صامتی.

ای سلمان، محمّد «مُنذر» (بیم دهنده) است و من «هادی» (هدایتگر) و این است قول خدای بزرگ که فرمود: «همانا تو بیم دهنده‌ای و برای هر قومی هدایت کننده‌ای هست»؛ پس رسول الله بیم دهنده است و من هدایتگرم. «خدا آنچه را مادر در شکم دارد و آنچه را رحم‌ها سقط می‌کند و آنچه را رحم‌ها می‌افزاید [چند قلو] می‌داند و هر چیزی نزد او به اندازه است. خدا دانای پنهان و آشکار است و بزرگ و بلندمرتبه، برای او فرقی نمی‌کند که شما سرّی حرف بزنید یا آشکارا، در پردهٔ شب راه بروید یا روز، برای هر شخصی فرشتگانی در پیش رو و پشت سر - پی در پی - هست که او را به امر خدا حفظ می‌کنند».

[راوی] می‌گوید: آن حضرت، دستش را برهم زد و فرمود: محمّد صاحب جمع بود و من صاحب نشر، او صاحب بهشت بود و من صاحب دوزخم (می‌گویم این را بگیر و این را واگذار)، محمّد صاحب «رَجْفَه» (صدای آسمانی) است

و من صاحب «هدّه» (صدای زمینی)، من صاحب «لوح محفوظ»[۱] می‌باشم، خدای بزرگ علمی را که در آن هست به من الهام کرد.

ای سلمان و ای جندب، محمّد «یس، سوگند به قرآن حکیم» گردید، محمّد «ن، سوگند به قلم و آنچه می‌نویسند» شد، محمّد «طه، قرآن را نازل نکردیم که به سختی افتی» گشت. محمّد، صاحب دلالت‌ها گردید و من صاحب معجزه‌ها و آیت‌هایم. محمّد، خاتم پیامبران شد و من خاتم اَوصیایم.

من راه راستم، من آن خبر بزرگم که «مردم در آن اختلاف دارند» احدی اختلاف نمی‌کند مگر در ولایت من.

محمّد صاحب دعوت شد و من صاحب شمشیر، محمّد پیامبری مُرسَل شد و من صاحب امر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله.

خدای بزرگ فرمود: «روح را از عالم امر بر هر یک از بندگانش که بخواهد می‌افکند» این روح، همان روح خداست، آن را نمی‌دهد و نمی‌افکند مگر بر فرشته‌ای مُقَرّب یا پیامبری مرسل یا وصیّ برگزیده.

خدا به هرکه این روح را ارزانی دارد، او را از مردم متمایز می‌سازد و قدرتش را به او تفویض می‌کند و [در نتیجه] وی با این قدرت، به آنچه بوده و هست پی می‌برد و در چشم به هم زدنی از مشرق به مغرب (و به عکس) حرکت می‌کند

۱. برای لوح محفوظ، مترادف‌های گوناگونی بیان شده است؛ مانند: قرآن، امیرالمؤمنین علیه‌السلام، نامهٔ اعمال، امام مبین، کتاب مبین، اُمّ الکتاب (مادر کتاب یا کتاب اصلی)، سورهٔ حمد، ذکر حکیم، کتاب آفرینش، کتاب علم الهی، کتاب تغییر ناپذیر (در مقابل کتاب محو و اثبات یا کتاب تغییرپذیر)، کتابی که همهٔ پدیده‌های زمینی و آسمانی و همهٔ احوال عالَم بالا و زیرین، در آن ثبت است و...

و آنچه را در ضمیرها و دل‌هاست می‌داند و به آنچه در آسمان‌ها و زمین است آگاه می‌شود.

ای سلمان و ای جندب، محمّد [همان] ذکری شد که خدا می‌فرماید: «خدا سوی شما ذکری را نازل کرد، رسولی که آیات خدا را بر شما تلاوت می‌کند».

علم مرگ‌ها و بلاها و فصل الخطاب به من داده شد، علم قرآن و آنچه را تا قیامت رخ دهد به من سپردند.

محمّد، حجّت برافراشت (حجّت برای مردم) و من حجّت خدای بزرگم. خدا برای من چیزها [و معارف و توانایی‌هایی] قرار داد که برای هیچ یک از اوّلین و آخرین (نه برای پیامبری مرسل و نه برای فرشته‌ای مقرّب) قرار نداد.

ای سلمان و ای جندب، گفتند: می‌شنویم ای امیرالمؤمنین.

فرمود: منم که نوح را به امر پروردگارم در کشتی سوار کردم، من یونس را به اذن پروردگارم از شکم نهنگ بیرون آوردم، من ـ به امر پروردگارم ـ موسی بن عمران را از دریا گذراندم، من ـ به اذن پروردگارم ـ ابراهیم را از آتش خارج ساختم، من ـ به اذن پروردگارم ـ رودهای زمین را جاری ساختم، چشمه‌ها را خروشاندم، درختان را رویاندم، منم عذاب «یوم الظلّه»، (۱) منم منادی «من مکان قریب» که جنّ و انس آن ندا را شنیدند و قومی آن را فهمیدند.

---

۱. می‌توانیم این کلمه را «ابر آتش بار» معنا کنیم. مجلسی ﷺ در «ملاذ الأخیار ۹: ۱۳۶» (به نقل از هروی) می‌نگارد: ظلّه، ابری بود که بر آنان (قوم شعیب) سایه افکند و از شر گرمای شدید زیر آن پناه آوردند، سپس این ابر آنان را در بر گرفت و از بزرگ‌ترین عذاب‌های دنیا بود.
نیز در «بحار الأنوار ۱۲: ۲۸۳ و ۳۸۷» آمده است که چون آنان از سوز گرما زیر آن ابر گرد آمدند، خدا بر آنان آتش باراند و مانند ملخ بریان، جزغاله و خاکستر شدند.
در «ریاض السالکین ۳: ۲۵۰» آمده است: ابری بود که زیر آن سَمُوم بود.

من [صدای] هر زورگو و منافقی را [به زبان خودشان] می‌شنوم، منم «خضر» عالمِ موسی، منم معلّم سلیمان، منم ذوالقرنین، منم قدرتِ خدای بزرگ.

ای سلمان و ای جندب، گفتند: بگوشیم ای امیرالمؤمنین.

فرمود: من محمّدم و محمّد من است، من از محمّدم و محمّد از من است، خدای متعال می‌فرماید: «دو دریا به هم برمی‌خورند، میانشان برزخی است که از آن نمی‌گذرند».

ای سلمان و ای جندب، گفتند: گوش به فرمانیم ای امیرالمؤمنین.

فرمود: میّت ما نمی‌میرد و غایب ما از نظر پنهان نمی‌شود، و کشته‌های ما به قتل نمی‌رسند.

ای سلمان و ای جندب، گفتند: لبّیک ای امیرالمؤمنین.

فرمود: من امیر مرد و زن مؤمن گذشته و آینده‌ام، به «روح العظمة» تأیید شدم و من بودم که به زبان عیسی بن مریم در گهواره سخن گفتم.

منم آدم، منم نوح، منم ابراهیم، منم موسی، منم عیسی، منم محمّد. به هر صورت که بخواهم در می‌آیم. هرکه مرا بیند، آنان را دیده است و هرکه آنان را دید مرا دیده است. اگر برای مردم در یک صورت ظاهر می‌شدم، مردم در من هلاک می‌شدند و می‌گفتند: زوال نمی‌پذیرد و تغییر نمی‌کند!

من ـ فقط ـ بنده‌ای از بندگان خدای بزرگم. ما را اَرباب ننامید و در فضل ما هرچه خواستید بگویید [چراکه] شما نسبت به فضل ما به کُنه آنچه خدا برایمان قرار داد (و به یک صدم آن) نمی‌رسید.

زیرا ما آیات خدا و دلایل او، حجّت‌های خدا و خلفای او، اُمنای خدا

و امامان او، صورت و چشم و زبان خداییم. خدا بندگانش را به وسیلهٔ ما عذاب می‌کند و پاداش می‌دهد. خدا از میان خلق، ما را پاکیزه ساخت و اختیار کرد و برگزید. اگر گوینده‌ای بگوید «برای چه؟ چگونه؟ در چه؟» کفر می‌ورزد و مشرک می‌شود؛ چون «خدا از آنچه انجام می‌دهد سؤال نمی‌شود، این بندگان‌اند که بازپرسی می‌شوند».

ای سلمان و ای جندب، گفتند: می‌شنویم ای امیرالمؤمنین.

فرمود: هرکه به آنچه گفتم ایمان آورد و آنچه را بیان داشتم و تفسیر و شرح دادم و واضح و روشن ساختم و برهانی کردم، تصدیق کند، مؤمن آزموده‌ای است که خدا قلبش را برای ایمان آزمود و «سینه‌اش را برای اسلام گشاده گردانید». وی عارفی با بصیرت است [که] به نهایت [معرفت] رسید و بالغ و کامل شد.

و هرکه [در آنچه بیان داشتم] شک کند و عناد ورزد و انکار کند و باز ایستد و حیران و مردّد بماند، مُقصّر و ناصبی است.

ای سلمان و ای جندب، گفتند: بگوشیم ای امیرالمؤمنین.

فرمود: من ـ به اذن پروردگارم ـ زنده می‌کنم و می‌میرانم. «من ـ به اذن پروردگارم ـ شما را به آنچه می‌خورید و در خانه‌هاتان ذخیره می‌سازید، خبر می‌دهم». من از درون دل‌هاتان باخبرم.

امامان از اولاد من، هرگاه دوست داشته باشند و اراده کنند [آنچه را من آگاهم] می‌دانند و این کارها را انجام می‌دهند؛ زیرا ما ـ همه ـ یکی هستیم. اوّل ما محمّد، آخر ما محمّد، وسط ما محمّد و همه‌مان محمّدیم. میان ما فرق

نگذارید. ما در هر وقت و زمان و در هر صورت که بخواهیم ـ به اذن خدای بزرگ ـ ظاهر می‌شویم.

هرگاه [چیزی را] ما بخواهیم، خدا [هم] می‌خواهد و هرگاه ما [چیزی را] نپسندیم، خدا [هم] خوش ندارد.

وای و هزاران وای بر کسی که فضل و خصوصیّت ما و آنچه را خدا (پروردگارمان) به ما ارزانی داشت، انکار کند؛ زیرا هرکس چیزی از داده‌های خدا را به ما انکار کند، قدرت خدای بزرگ و مشیّت او را دربارهٔ ما انکار کرده است.

ای سلمان و ای جندب، گفتند: لبّیک ای امیرالمؤمنین، صلوات خدا بر تو باد.

فرمود: خدا (پروردگار ما) چیزی را به ما ارزانی داشت که اجلّ و اعظم و بالاتر و بزرگ‌تر از همهٔ اینهاست!

پرسیدیم: ای امیرالمؤمنین، آنچه از همهٔ اینها باعظمت‌تر و بزرگ‌تر است، چیست؟

فرمود: پروردگار بزرگ ما، اسم اعظم را به ما داد و آموخت. اگر بخواهیم، آسمان‌ها و زمین و بهشت و دوزخ را می‌شکافیم و با آن به آسمان بالا می‌رویم و به زمین فرود می‌آییم و به شرق و غرب می‌رویم و به عرش می‌رسیم و پیش خدای بزرگ می‌نشینیم.

خدا همه چیز را مُطیع ما ساخت، حتّی آسمان‌ها و زمین، خورشید و ماه و ستارگان، کوه‌ها و گیاهان و درخت‌ها و جنبنده‌ها، دریاها و بهشت و دوزخ.

همهٔ اینها را خدا به وسیلهٔ اسم اعظم (که خدا به ما تعلیم داد و ما را بدان ویژه گردانید) به ما داد.

با وجود همهٔ اینها، ما می‌خوریم و می‌آشامیم و در بازارها راه می‌رویم و این چیزها را به امر پروردگارمان انجام می‌دهیم.

ما بندگان گرامی خداییم که «در قول او را سبقت نمی‌گیرند و به امرش عمل می‌کنند».

خدا ما را معصوم و پاک و پاکیزه ساخت و بر بسیاری از بندگان مؤمن خود برتری داد.

از این رو، می‌گوییم: «سپاس خدای را که ما را به این هدایت کرد و اگر خدا هدایتمان نمی‌کرد هدایت نمی‌شدیم».

و کلمهٔ عذاب بر کافران (مقصودم همهٔ کسانی است که فضل و احسانی را که خدا ارزانی‌مان داشت، برنمی‌تابند) راست آمد و ثابت شد.

ای سلمان و ای جندب، معرفت من به نورانیّت این است. با عقل و هدایت به آن چنگ آویز؛ زیرا هیچ یک از شیعیان ما تا مرا به نورانیّت نشناسد، به حدّ بصیرت نمی‌رسد. هرگاه مرا به نورانیّت شناخت، بینا و بالغ و کامل می‌شود، به دریایی از علم درمی‌آید و به درجه‌ای از فضل بالا می‌رود و به رازی از اسرار خدا و خزاینِ نهانِ او اطلاع می‌یابد.

دفع اشکالات حدیث

این بندهٔ ضعیف، میرزا محمد تقی (مُصنّف این کتاب) می‌گوید: این حدیث، عقول قومی را ربود؛ بعضی از آن وحشت کردند و به انکار پرداختند، بعضی

توقّف کردند و حیران ماندند، در این میان، اندکی تسلیم شدند و بصیرت یافتند.

هرکه در دریای اخبار درآید و لابلای این دیار را بجوید، تواتر لفظی یا معنوی فقرات این حدیث را می‌یابد. در آن چیزی که در نگاه نخست موجب حیرت ضعفا گردد، وجود ندارد مگر چند فِقْره که به شمّه‌ای از معانی آنها اشاره می‌کنیم تا معاند را براند، و تأویل خنکِ متوقّف را بزداید.

● امام علیه السلام فرمود: من نوح را در کشتی حمل کردم (و دیگر فقرات مشابه بعد از آن).

حیرت در این سخن، ناشی از عدم تأمّل در اخباری است که آنان نقل کردند و در دیگر جاها ـ بدون انکار ـ آن را پذیرفته‌اند.

و آن این است که خدای متعال انوار معصومان علیهم السلام را پیش از آفرینش خلق (آن گاه که نه آسمانی افراشته بود و نه زمینی گسترده، نه پیامبری، نه فرشته‌ای، نه انسانی، نه جنّی و نه دیگر مخلوقات وجود داشت) آفرید.

اخبار در این زمینه، فراتر از حدّ شمارش‌اند و تاکنون انکار آنها از سوی هیچ کس معهود نیست و تأخّرِ ظهور بشری آنان علیهم السلام با این مطلب منافات ندارد؛ زیرا مدار، بر ظهور وجودی است، نه بشری ظاهری (این نکته را نیک دریاب).

نیز اخبار تواتر دارند که آنان علیهم السلام دست گستردهٔ خدا و زبان گویای او در میان خلق‌اند. هرگاه امر چنین است، چه چیز تو را باز می‌دارد ای مُنکر که خدای متعال دست باسطه‌اش را در عالم انوار برانگیزد و او نوح را در کشتی حمل کند و یونس را از شکم نهنگ خارج سازد و موسی را از دریا عبور دهد و ابراهیم را از آتش بیرون آورد.

و خدای متعال زبان ناطق خویش را بفرستد و بر زبان عیسی در گهواره حرف بزند، و بر زبان خضر، موسی را تعلیم دهد، و بر زبان مورچه، سلیمان را درس آموزد؛ چنان که خدای متعال از [میان] درخت با موسی سخن گفت و دست باسطه‌اش را فرستاد و نهرهای دنیا را جاری ساخت و چشمه‌هایش را خروشاند و درختانش را رویاند (و دیگر کارها).

افزون بر این، اگر گویند: خدا فرشته‌ای را فرستاد و او نوح را در کشتی بُرد، یونس را از شکم نهنگ بیرون آورد، موسی را از دریا عبور داد، ابراهیم را از آتش بیرون آورد، بر زبان عیسی سخن گفت، موسی و سلیمان را علم آموزاند و ندایی سر داد که جنّ و انسِ گذشته و آینده شنیدند و نهرهای زمین را جاری ساخت و چشمه‌هایش را جوشاند و درختانش را رویاند (و نظایر اینها).

اگر این سخن راگویند [ای مُنکر] به انکار هیچ یک از اینها نمی‌پردازی! تو را چه شد که این کارها را از فرشته می‌پذیری و از کسی که اگر او نبود، مَلَکی و فَلَکی یافت نمی‌شد، انکار می‌کنی؟!

• امام علیه السلام فرمود: میّت ما نمی‌میرد.

خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتاً بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾؛[1] گمان مبرید کسانی که در راه خدا کشته شدند مرده‌اند، بلکه آنها زنده‌اند، نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.

• امام علیه السلام فرمود: منم آدم، منم نوح،...

مانند این را دربارهٔ قائم علیه السلام روایت کرده‌اند. آن حضرت هنگام ظهور، پشتش

---

۱. سورهٔ آل عمران (۳) آیهٔ ۱۶۹.

را به کعبه تکیه می‌دهد و می‌فرماید: هرکه می‌خواهد به آدم و شیث بنگرد، هان! منم آدم و شیث (سپس جمعی از انبیا را می‌شمارد).

تا الآن اَحَدی را نیافتم که در این حدیث توقّف کند، چه رسد به انکار آن.

هر تأویلی که در این حدیث جاری شود، مانند آن در سخن علی علیه‌السلام جاری است.

● امام علیه‌السلام فرمود: به هر صورتی که بخواهم درمی‌آیم.

بیان این سخن نیازمند برداشتن بعضی از پرده‌هاست. اکنون اقبالی ـ بر آن ـ برایم نیست. به اجمال، بدان اشاره می‌کنم.

اخبار تواتر دارند که خدای متعال محمّد و آل محمّد را آفرید و از اشعّهٔ انوار و زیادی گِلِ آنها، انبیا و سایر خلق را پدید آورد (این مطلب نیز انکار ناشدنی است).

اگر بخواهیم با تمثیل شهودی این مطلب را تصوّر کنیم [گوییم]:

نور آنان علیهم‌السلام مانند قرصِ خورشید است و دیگر خلق (انبیا و دیگران) مانند شعاع‌هایی‌اند که از خورشید در آینهٔ مقابل قرص خورشید بازتاب می‌یابند. همهٔ این اشعّه، انعکاس اثر نور خورشیدند، نه خود آن؛ زیرا خود خورشید در فلک چهارم است و به زمین فرود نیامد.

بی‌گمان، شعاع‌های بازتاب یافته از آینه، بر حسب اختلاف آینه‌ها (در صافی و تیرگی، کج و راست بودن) مختلف می‌شود.

اختلاف قابلیّت‌های خلق در قبول وجود، از منبع نورانی‌شان [مانند] همین مثال آینه است. هر اندازه آینه صاف‌تر و استوارتر باشد، شعاع واقع در آن به خورشید شبیه‌تر است، و هر اندازه [تیره‌تر] و کج‌تر باشد از شباهت به خورشید

دورتر می‌افتد و نمی‌توان حکم کرد که آن، عکسِ خورشید است؛ زیرا به سبب شدّت کجی و خمیدگی، مشابهت با خورشید، هیچ و پوچ می‌گردد و [به] خارج عالم پرت می‌شود.

مثال اوّل، مثال کسانی است که به مبدأ حق روی می‌آورند و مثال دوّم، مثال روی‌گردانان از مبدأ حق‌اند (هر کدام به حسب قابلیّت خودشان).

از آنجا که انبیا نوعاً به خاطر صافی و پاکی قابلیّت‌هاشان (اگرچه افراد آنها در شدّت و ضعف مختلف‌اند) نزدیک‌ترین خلق به مبدأ نورند، شبیه‌ترین خلق به انوار محمّد و آل آن حضرت (صلوات خدا بر همه‌شان باد) می‌باشند و نوعاً از سایر خلق بیشتر به آنان علیهم‌السلام تعلّق دارند.

به مثال مفروض بازگرد و هر یک از اَشباحِ شعاعی را که در آینهٔ صاف و راست، شبیه قرص خورشید است، به اسمی بنام؛ یکی «آ»، دیگری «ب»، و یکی دیگر «ج» و همین طور «د» و...

روشن است که خورشید می‌تواند صورت‌هایی را که به آن شبیه‌اند اراده کند و بگوید: منم «آ»، منم «ب»، منم «ج»، منم «د» و... نیز بگوید: هرکه آنها را بنگرد، مرا دیده است و هرکه مرا بیند، آنان را دیده است، منم که هرگونه بخواهم به این صورت‌ها درمی‌آیم.

این سخنان از سوی خورشید، درست و صحیح است؛ زیرا همه‌شان از تابیدن خورشید بروز می‌یابند و به نحو قیام صدوری، به خورشید پابرجایند و خورشید به آنها از خودشان اَولی‌تر است؛ چراکه منبع نور از خود شعاع اَوْلیٰ‌تر به شعاع است؛ زیرا بر شعاع، ولایت [و سیطره] دارد.

با وجود این، ذات خورشید از آمیختن با این صورت‌ها منزّه است بدین معنا که خورشید در این صورت‌ها حلول نمی‌کند تا گفته شود خورشید در آنها موجود است و از آنها دور نیست تا گفته شود خورشید با این صورت‌ها مباینت دارد.

چنان که این امور دربارهٔ خورشید درست و صحیح است، دربارهٔ ولیّ الله مطلق (که انبیا از رشحات وجود و اشعّهٔ نور او پدید آمده‌اند) صحیح است که بگوید: منم آدم، منم نوح، منم ابراهیم، منم موسی، منم عیسی، منم ذوالقرنین؛ هرگونه بخواهم به این صورت‌ها درمی‌آیم، هرکه مرا بیند، آنان را دیده است و هرکه آنان را بیند، مرا دیده است.

● امام علیه‌السلام فرمود: اگر برای مردم در یک صورت ظاهر شوم (تا آخر فرمایش آن حضرت).

در این سخن، امام علیه‌السلام می‌خواهد بفرماید: اگر در عالَم شهادت (از اوّل تا آخر دهر) به یک نَفْس و تن ظاهر می‌شدم و خلق را در قالب یک شخص سوی خدا فرا می‌خواندم، به خاطر قصور عقول و ضعف اَفهامشان، می‌گفتند وی، زوال نمی‌پذیرد و تغییر نمی‌کند!

حکمت اقتضا می‌کرد که در عالَم غیب در اوّل امر، به یک نَفْس و تن بمانم و دعوت خدای بزرگ را در هر عهدی به یکی از هیکل‌های نبوّت و آشکارترین آنها بسپارم؛ گاه در آدم، گاه در نوح و...

با وجود این، بر همه سیطره دارم و آنان پرده‌ها وامثال و بدل‌های من‌اند. از آن رو پیامبران مبعوث شدند که در صورت‌های وجودی (که هیکل توحید است و خطوط انسانی بر تن دارد که از نظر استواری، متعادل‌ترین هیکل‌ها و نیکوترین

آنهاست) با من شباهت دارند و در نتیجه، امرشان امر من است و حکم آنها حکم من و رؤیت آنها رؤیت من (ای برادرم، آنچه را سویت افکندم، نیک دریاب و هیچ کس مانند خبره و آگاه تو را باخبر نمی‌سازد).[1]

● امام علیه السلام فرمود: منم که زنده می‌کنم و می‌میرانم.

این سخن دو معنا را در بر دارد [و] هر دوشان صحیح‌اند.

۱. مقصود این باشد که من هرگاه بخواهم بر زنده ساختن و میراندن قدرت دارم. در این معنا هیچ مسلمانی شک ندارد؛ زیرا از لوازم مقام نبوّت و ولایت است؛ چراکه از معجزات می‌باشد و از آنان علیهم السلام کم صادر نشد، و قرآن بـه آن گویاست.

۲. مقصود این باشد که امر زنده ساختن و میراندن ـ به طور کلّی ـ در اختیار من است. توقّف در این نیز برای فرد شیعی شایسته نیست؛ زیرا ترکیبی از سخن دو فرشته (اسرافیل و عزرائیل) است.

چنان که اسرافیل می‌تواند بگوید «من نفوس را زنده مـی‌سازم» و عـزرائـیل می‌تواند بگوید «من نفوس را می‌میرانم» و از این دو سخن لازم نمی‌آید که آن دو، دو خدا (جز اللّه) باشند؛ چراکه حاملان امر خدایند و در این زمینه از خود استقلال ندارند، برای کسی که خدا فرشتگان را خادمان و بـندگان او قـرار داد (و آنان به قول او سبقت نمی‌گیرند و به امرش عمل می‌کنند)[2] به اولویّت صحیح است که مانند این سخن را بر زبان آورد و این افعال را به خویش نسبت دهد.

---

۱. برگرفته از آیهٔ ۱٤، سورهٔ فاطر: ﴿وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ﴾؛ هیچ‌کس مانند (خداوند آگاه و) خبیر تو را (از حقایق) با خبر نمی‌سازد (ترجمهٔ مکارم).

۲. تضمین آیهٔ ۲۷ سورهٔ انبیاء: ﴿لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾.

زیرا وی در این زمینه، واسطهٔ کبراست. خدا قلبش را ظرف مشیّت و محلّ فرود اراده‌اش قرار داد و به آن، آنچه را مشیّت کند انجام می‌دهد و آنچه را اراده نماید حکم می‌کند.

دربارهٔ درستی و تحقیق این مطلب، به عناوینی که پیش از این آوردیم بنگرید و به تکرار ناگزیرمان نسازید.

کاش می‌دانستم وجه تحیّر در امثال این اخبار و تأویل آنها به چیزهایی که داغدیده را می‌خنداند، چیست؟

مانند سخن بعضی از محدّثان[1] که پس از آوردن خبر مذکور، می‌نگارد:

> امام علیه السلام فرمود: من نوح را [در کشتی] حمل کردم (تا آخر).
> می‌گویم: اگر صدور این خبر درست باشد، احتمال دارد مراد از آن (و امثال آن) این باشد که انبیا به ما، شفاعت می‌خواهند و با توسّل به انوار ما، مکاره و فتنه‌ها از آنها برطرف می‌شود (چنان که اخبار صحیح، آشکارا بر آن دلالت دارد).[2]

به این محدّث فاضل نیک بنگرید! وی پس از تردید در اصل خبر (بی‌انگیزه‌ای که وی را بدین کار فرا خواند) کلام را از ظاهر آن به کلّی خارج می‌سازد و این کار بی‌نهایت زشت است.

به جانم سوگند، وی از کسانی است که در کتابش اخبار صحیح متواتری را روایت می‌کند در اینکه آنان علیهم السلام دوران‌هایی پیش از آفرینش خلق (که جز خدا

---

١. مقصود علامه مجلسی رحمه الله است.
٢. بحار الأنوار ٢٦: ٧ـ٨.

نمی‌تواند آنها را بشمارد) آفریده شدند و آنان علیهم السلام زمانی که نه آسمانی افراشته بود و نه زمینی گسترده و نه آدم و حوّایی وجود داشت، در عالَم انوار موجود بودند.[۱]

خدا ما و برادران [ایمانی ما] را از خطا و چرند مصون دارد.

این امور از غفلت نسبت به میزان تصحیح اخبار (که در آغاز کتاب آوردیم) برمی‌خیزد.

شگفتا کسی که در آغاز خلقِ ملائکه، آنان را تسبیح و تقدیس می‌آموزد (چنان که خود این محدّث اخبار مسلّمی را که تواتر معنوی دارند نقل کرده است) چرا جایز نباشد که نوح را در کشتی حمل کند و یونس را از شکم نهنگ بیرون آورد؟

چه کسی او را [در آغاز] بر آن قادر ساخت، سپس او را از آن عاجز نمود؟ [آن کس] مُرد یا هلاک شد؟ در کدام وادی رفت؟

ولیّ خدا راست گفت، ونماز [یعنی ولایت] سنگین و دشوار است مگر بر خاشعان.

حدیث (۴۱)

[شهادت (هستی) به امارتِ علی علیه السلام]

کتاب الیقین، از مناقب ابن شاذان رحمه الله.

می‌گوید: برای ما حدیث کرد محمّد بن عبدالله بن عُبَیدالله، از محمّد بن قاسم،

---

۱. سعدی شیرازی، در ستایش پیامبر صلی الله علیه و آله ـ در حد معرفت خویش ـ به همین امر اشاره دارد، آنجا که در دیباچهٔ بوستان می‌سراید:

بلند آسمان پیش قدرت خجل تو مخلوق و آدم هنوز آب و گِل

از عَبّاد بن یعقوب، از عَمْرو بن اَبی مقدام، از پدرش، از سعید بن جُبَیر، از ابن عبّاس، گفت:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيراً، مَا اسْتَقَرَّ الْعَرْشُ وَالْكُرْسِيُّ وَلَا الْفَلَكُ وَلَا قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ إِلَّا بِأَنْ كُتِبَ عَلَيْهَا لَا إِلٰهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ.

وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَىٰ لَمَّا عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ وَاخْتَصَّنِي بِلَطِيفِ نِدَائِهِ،[1] قَالَ: يَا مُحَمَّدُ، قُلْتُ لَبَّيْكَ رَبِّي وَسَعْدَيْكَ.

قَالَ: أَنَا الْمَحْمُودُ وَأَنْتَ مُحَمَّدٌ، شَقَقْتُ اسْمَكَ مِنْ اسْمِي، وَفَضَّلْتُكَ عَلىٰ جَمِيعِ بَرِيَّتِي، فَانْصِبْ أَخَاكَ عَلِيّاً عَلَماً لِعِبَادِي يَهْدِيهِمْ إِلىٰ دِينِي.

يَا مُحَمَّدُ، إِنِّي قَدْ جَعَلْتُ عَلِيّاً أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؛ فَمَنْ تَأَمَّرَ عَلَيْهِ لَعَنْتُهُ، وَمَنْ خَالَفَهُ عَذَّبْتُهُ.

يَا مُحَمَّدُ، إِنِّي جَعَلْتُ عَلِيّاً إِمَامَ الْمُسْلِمِينَ؛ فَمَنْ تَقَدَّمَ عَلَيْهِ أَخْزَيْتُهُ، وَمَنْ عَصَاهُ سَجَنْتُهُ،[2] إِنَّ عَلِيّاً سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ، وَقَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ، وَحُجَّتِي عَلَى الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ؛[3]

رسول خدا ﷺ فرمود: سوگند به آن که مرا به حق [به عنوان] بشارت دهنده فرستاد، عرش و کرسی و فلک استقرار نیافت و آسمان و زمین برافراشته نشد

---

١. در پی‌نوشت «الیقین» ضبط این واژه، به گونه‌های مختلف ـ در منابع ـ یادآور شده است: لطیف ندائه، اللطیف بندائه، اللطیف بذاته، باللطیف ندائه.

٢. ضبط این واژه (در منابع) چندگونه است: انتحیته، اشجیته، اسجنته، استجفیته.

٣. الیقین: ٢٣٩ ـ ٢٤٠؛ مائة منقبة: ٤٩ ـ ٥٠، منقبة ٢٤؛ بحار الأنوار ٣٨: ١٢١، حدیث ٦٩ (و جلد ٢٧، ص٨، حدیث ١٦).

مگر به اینکه بر آن نوشته شد: خدایی جز اللّه نیست، محمّد رسول خداست، علی امیرالمؤمنین است.

و خدای متعال چون مرا به آسمان بالا بُرد و به ندای لطیف خویش ویژه گردانید، فرمود: ای محمّد، گفتم: گوش بفرمانم پروردگارم، در خدمتم.

فرمود: منم محمود و تویی محمّد، نام تو را از اسم خویش برگرفتم و بر همهٔ خلقم برتری‌ات دادم، برادرت علی را برای بندگانم بگمار [تا] آنان را به دینم هدایت کند.

ای محمّد، علی را امیرالمؤمنین قرار دادم؛ هرکه بر وی فرمان راند، لعنش می‌کنم و هرکه با او مخالفت ورزد، عذابش می‌کنم.

ای محمّد، علی را امام مسلمانان قرار دادم، هرکه بر او پیشی گیرد خوارش می‌سازم، هرکه نافرمانی‌اش کند به زندانش افکنم. همانا علی سیّد اوصیاست و رهبر پیشانی و پاسفیدان و حجّتم بر همهٔ خلق.

حدیث (۴۲)

[علمِ غیب امام علیه السلام]

بصائر الدرجات، اثر صفّار رحمه الله.

برای ما حدیث کرد محمّد بن عبدالله بن احمد رازی، از اسماعیل بن موسی، از پدرش، از جدّش، از عمویش عبدالصّمد بن علی، گفت:

دَخَلَ رَجُلٌ عَلیٰ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ: مَنْ أَنْتَ؟ قَالَ: أَنَا مُنَجِّمٌ، قَالَ: فَأَنْتَ عَرَّافٌ.

قَالَ: فَنَظَرَ إِلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: هَلْ أَدُلُّكَ عَلیٰ رَجُلٍ قَدْ مَرَّ مُذْ دَخَلْتَ عَلَيْنَا فِي أَرْبَعَ

عَشَرَ (١) عَالَماً، كُلُّ عَالَمٍ أَكْبَرُ مِنَ الدُّنْيَا ثَلاثَ مَرَّاتٍ لَمْ يَتَحَرَّكْ مِنْ مَكَانِهِ؟

قَالَ: مَنْ هُوَ؟

قَالَ: أَنَا، وَإِنْ شِئْتَ أَنْبَأْتُكَ بِمَا أَكَلْتَ وَمَا ادَّخَرْتَ فِي بَيْتِكَ؛ (٢)

شخصی بر امام سجّاد علیه‌السلام درآمد. امام علیه‌السلام به او فرمود: چه کاره‌ای؟ گفت: منجّم [غیب‌گویم]. امام علیه‌السلام فرمود: پس تو عرّافی [ادّعای پیش‌گویی وکهانت داری].

سپس امام علیه‌السلام به وی نگاه کرد و فرمود: می‌خواهی شخصی را نشانت دهم که از وقتی که بر ما وارد شدی، در چهارده عالَم (که هر کدام از آنها سه برابر دنیا بود) سیر کرد و از جایش نجنبید؟!

آن مرد پرسید: او کیست؟

امام علیه‌السلام فرمود: آن شخص منم. اگر بخواهی تو را به آنچه [امروز] خوردی وآنچه را در خانه‌ات ذخیره ساختی خبر می‌دهم.

حدیث (۴۳)

[تحفهٔ بهشتی برای علی علیه‌السلام]

کتاب **الفضائل**، اثر شیخ ثقهٔ جلیل، ابوالفضل، سدیدالدین، شاذان بن جبرئیل قمی رحمه‌الله.

شاذان می‌گوید:

حَضَرْتُ الْجَامِعَ بِوَاسِطٍ يَوْمَ الْجُمُعَةِ سَابِعَ عَشَرِ ذِي الْقِعْدَةِ (٣) سَنَةَ إِحْدَىٰ

---

١. در «بصائر» و شماری از مآخذ، «أربعة عشر» ضبط است.

٢. بصائر الدرجات ١: ٤٠٠ ـ ٤٠١، حدیث ١٣؛ بحار الأنوار ٤٦: ٢٦ ـ ٢٧، حدیث ١٢ (و جلد ٥٤، ص٣٢٨ ـ ٣٢٩، حدیث ١٠).

٣. در شماری از مآخذ، «سابع شهر ذی القعده» ضبط است.

وَخَمْسِينَ وَسِتِّمَائَةٍ، وَتَاجُ الدِّينِ نَقِيبُ الْهَاشِمِيِّينَ يَخْطُبُ بِالنَّاسِ عَلىٰ أَعْوَادِهِ، فَقَالَ بَعْدَ حَمْدِ اللَّهِ تَعَالىٰ وَالشُّكْرِ عَلَيْهِ، وَذِكْرِ الْـخُلَفَاءِ بَـعْدَ الرَّسُـولِ، قَـالَ فِـي حَـقِّ عَلِيٍّ عليه السلام:

إِنَّ جَبْرَئِيل نَزَلَ عَلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله وَبِيَدِهِ أُتْرُجَّةٌ، فَقَالَ لَهُ: يَا رَسُـولَ اللّـهِ، الْـحَقُّ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ: قَدْ أَتْحَفْتُ بِهَا ابْنَ عَمِّكَ عَلِيَّ بْنَ أَبِـي طَـالِبٍ [بِـهٰذِهِ التُّحْفَةِ فَسَلِّمْهَا إِلَيْهِ فَسَلَّمَهَا إِلَى عَلِيٍّ].

فَأَخَذَهَا بِيَدِهِ وَشَقَّهَا نِصْفَيْنِ، فَظَهَرَ [فطلع (خ)] فِي نِـصْفٍ مِـنْهَا حَـرِيرَةٌ مِـنْ سُنْدُسِ الْجَنَّةِ عَلَيْهَا مَكْتُوبٌ: تُحْفَةٌ مِنَ الطَّالِبِ الْغَالِبِ، لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؛ [۱]

روز جمعه، هفدهم ذی قعده [۲] سال ٦٥١ [هجری] در«واسط» به مسجد جامع حاضر شدم. تاج الدین، نقیب هاشمیان بر منبرش برای مردم سخنرانی می‌کرد. پس از ستایش خدای متعال و ثنای او و ذکر خلفای پس از پیامبر صلى الله عليه وآله، دربارهٔ علی علیه السلام فرمود:

جبرئیل در حالی که در دستش تُرنجی بود، بـر پـیامبر صلى الله عليه وآله فـرود آمـد. بـه پیامبر صلى الله عليه وآله گفت: ای رسول خدا، حضرت حق تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید: این تُرنج را به پسر عمویت علی هدیه کردم، آن را به علی ده. پیامبر صلى الله عليه وآله آن را به علی داد.

علی علیه السلام آن را به دست گرفت و دو نیم کرد. در نیمی از آن بر حـریری از دیبای بهشت [پارچهٔ ابریشمی بهشتی] این نوشته به چشم می‌خورد: تحفه‌ای از طالب غالب، برای علی بن أبی طالب.

---

۱. کتاب الفضائل: ۹۲؛ الروضة: ۲۱ ـ ۲۲؛ بحار الأنوار ۳۹: ۱۲۰ ـ ۱۲۱، حدیث ۲.

۲. براساس ضبطِ «سابع شهر ذی القعده»، ترجمه چنین است: هفتم ماه ذی قعده.

حدیث (۴۴)

[حبّ علی علیه السلام معیار حلال‌زادگی]

علل الشرایع، اثر شیخ صدوق رحمه الله.

[صدوق می‌گوید:] برای ما حدیث کرد حسین بن محمّد بن سعید هاشمی، گفت: برای ما حدیث کرد فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی، گفت: برای ما حدیث کرد محمّد بن علی بن مُعْتَمر، گفت: برای ما حدیث کرد ابو عبدالله، احمد بن علی بن محمّد رملی، گفت: برای ما حدیث کرد احمد بن موسی، گفت: برای ما حدیث کرد یعقوب بن اسحاق مَرْوَزی، گفت: برای ما حدیث کرد عُمَر بن منصور، گفت: برای ما حدیث کرد اسماعیل بن اَبان، از یحیی بن کثیر، از پدرش، از ابو هارون عبدی، از جابر بن عبدالله انصاری، گفت: [1]

كُنَّا بِمِنًى مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذْ بَصُرْنَا بِرَجُلٍ سَاجِدٍ وَرَاكِعٍ وَمُتَضَرِّعٍ، فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا أَحْسَنَ صَلَاتَهُ!

فَقَالَ علیه السلام: هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ أَبَاكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ.

فَمَضىٰ إِلَيْهِ عَلِيٌّ علیه السلام غَيْرَ مُكْتَرِثٍ فَهَزَّهُ هَزَّةً أَدْخَلَ أَضْلَاعَهُ الْيُمْنىٰ فِي الْيُسْرىٰ وَالْيُسْرىٰ فِي الْيُمْنىٰ، ثُمَّ قَالَ: لَأَقْتُلَنَّكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

فَقَالَ: لَنْ تَقْدِرَ عَلىٰ ذٰلِكَ إِلىٰ أَجَلٍ مَعْلُومٍ مِنْ عِنْدِ رَبِّي، مَالَكَ تُرِيدُ قَتْلِي فَوَ اللَّهِ مَا أَبْغَضَكَ أَحَدٌ إِلَّا سَبَقَتْ بِنُطْفَتِي [2] إِلىٰ رَحِمِ أُمِّهِ قَبْلَ نُطْفَةِ أَبِيهِ، وَلَقَدْ شَارَكْتُ

---

۱. این سند، مطابق نقل «بحار الأنوار ۱۸: ۸۸ـ۸۹، حدیث ٦» (و نیز جلد ۹۷، ص ۱۵۱، حدیث ۲) می‌باشد. در «علل الشرایع» سند حدیث، بدین‌گونه می‌باشد: برای ما حدیث کرد حسن بن محمد، ... محمّد بن علی بن مَعْمَر ... عَمْرو بن منصور ... .

۲. در «روضة المتقين ۸: ٦٤٥» همین‌گونه ضبط است، لیکن در «علل» و دیگر مآخذ آمده است: سَبَقَتْ نُطْفَتي ... .

مُبْغِضِيكَ فِي الأَمْوَالِ وَالأَوْلَادِ، وَهُوَ قَوْلُ اللّهِ ﷻ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ: ﴿وَشَارِكْهُمْ فِي الأَمْوَالِ وَالأَوْلَادِ﴾ [1].

قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: صَدَقَ يَا عَلِيُّ، لَا يُبْغِضُكَ مِنْ قُرَيْشٍ إِلَّا سِفَاحِيٌّ، وَلَا مِنَ الأَنْصَارِ إِلَّا يَهُودِيٌّ، وَلَا مِنَ الْعَرَبِ إِلَّا دَعِيٌّ، وَلَا مِنْ سَائِرِ النَّاسِ إِلَّا شَقِيٌّ، وَلَا مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا سَلَقْلَقِيَّةٌ (وَهِيَ الّتي تَحيضُ مِنْ دُبُرِها) ثُمَّ أَطْرَقَ مَلِيّاً ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ: مَعَاشِرَ الأَنْصَارِ اعْرِضُوا أَوْلَادَكُمْ عَلىٰ مَحَبَّةِ عَلِيٍّ.

قَالَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللّهِ: فَكُنَّا نَعْرِضُ حُبَّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلىٰ أَوْلَادِنَا؛ فَمَنْ أَحَبَّ عَلِيّاً عَلِمْنَا أَنَّهُ مِنْ أَوْلَادِنَا، وَمَنْ أَبْغَضَ عَلِيّاً انْتَفَيْنَا مِنْهُ؛ [2]

در «مِنا» با پیامبر ﷺ بودیم. ناگهان شخصی را دیدیم که در حال سجود و رکوع و آه و زاری است. گفتیم: ای رسول خدا، چقدر نماز این شخص نیکوست!

پیامبر ﷺ فرمود: او کسی است که پدرتان را از بهشت بیرون آورد!

علی ﷺ بی‌اعتنا سوی او رفت و چنان تکانش داد که دنده‌های چپ و راستش درهم فرو رفت، سپس فرمود: ان شاء الله، تو را می‌کشم.

[شیطان] گفت: تا زمان معلومی که نزد پروردگارم مشخص است، این کار را نمی‌توانی، از قتل من چه می‌خواهی؟! والله، کسی تو را دشمن نمی‌دارد مگر اینکه نطفه‌ام پیش از نطفهٔ پدرش به رحم مادرش سبقت می‌گیرد، و در اموال و اولاد دشمنانت شرکت می‌جویم. سخن خدای متعال همین را گویاست: «در اموال و اولاد با آنان شریک شو».

---

١. سورهٔ اسراء (١٧) آیهٔ ٦٤.

٢. علل الشرایع ١: ١٤٢ ـ ١٤٣، حدیث ٧؛ بحار الأنوار ٦٠: ٢٣٦ ـ ٢٣٧، حدیث ٨٠.

پیامبر ﷺ فرمود: یا علی، او راست گفت. از قریش جز زناکار تو را دشمن نمی‌دارد، و از انصار جز یهودی، و از عرب جز زنازاده، و از دیگر مردم جز بدبخت، و از زنان جز آن که از پشت حیض می‌شود.[۱] سپس پیامبر ﷺ مدّتی سرش را پایین انداخت، آن گاه سر را بالا آورد و فرمود: ای گروه انصار، اولادتان را بر محبّتِ علی عرضه کنید؛ اگر پذیرفتند، از شمایند و اگر سرباز زدند، از شما نیستند.

جابر بن عبدالله می‌گوید: ما حُبّ علی را بر فرزندانمان عرضه می‌کردیم؛ هرکس علی را دوست داشت، می‌دانستیم وی اولاد ماست و هرکه علی را دشمن می‌داشت [نَسَب] خویش را از او نفی می‌کردیم.

حدیث (۴۵)

حدیثی در این باره که امام ؑ به منزلهٔ قلب است

علل الشرایع، اثر شیخ صدوق ؒ.

[صدوق می‌گوید:] برای ما حدیث کرد محمّد بن موسی برقی، گفت: برای ما حدیث کرد علی بن محمّد ماجِیْلَوَیه، از احمد بن اَبی عبدالله، از پدرش، از محمّد بن سِنان، به اسنادش که آن را به امیرالمؤمنین می‌رساند و حدیث ذیل را دربارهٔ قلب می‌آورد.

---

۱. خون حیض وقتی از مقعد (وهم از واژن) بیرون می‌آید که بر اثر نوعی آسیب و اختلال، دیواره روده و واژن، به هم راه یابد. این پدیده، نوعی بیماری به شمار می‌آید که گاه ضایعاتی در دیگر اندام‌ها موجب آن می‌گردد. پیداست که این عارضه، نمی‌تواند در این حدیث مقصود باشد. از این‌رو، باید علم آن را به اهلش وانهاد.

سپس می‌گوید: به همین اسناد، از محمّد بن سنان، از بعضی از اصحابش روایت است که گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام به شخصی می‌فرمود:

اعْلَمْ يَا فُلَانُ إِنَّ مَنْزِلَةَ الْقَلْبِ مِنَ الْجَسَدِ بِمَنْزِلَةِ الإِمَامِ مِنَ النَّاسِ، الْوَاجِبِ الطَّاعَةِ عَلَيْهِمْ، أَلَا تَرىٰ أَنَّ جَمِيعَ جَوَارِحِ الْجَسَدِ شُرَطٌ لِلْقَلْبِ وَتَرَاجِمَةٌ [لَهُ] مُؤَدِّيَةٌ عَنْهُ؛ الأُذُنَانِ وَالْعَيْنَانِ وَالأَنْفُ والفَم وَالْيَدَانِ وَالرِّجْلَانِ وَالْفَرْجُ.

فَإِنَّ الْقَلْبَ إِذَا هَمَّ بِالنَّظَرِ، فَتَحَ الرَّجُلُ عَيْنَيْهِ؛ وَإِذَا هَمَّ بِالاسْتِمَاعِ، حَرَّكَ أُذُنَيْهِ وَفَتَحَ مَسَامِعَهُ فَسَمِعَ؛ وَإِذَا هَمَّ الْقَلْبُ بِالشَّمِّ، اسْتَنْشَقَ بِأَنْفِهِ فَأَدَّىٰ تِلْكَ الرَّائِحَةَ إِلَى الْقَلْبِ؛ وَإِذَا هَمَّ بِالنُّطْقِ، تكَلَّمَ اللِّسَانُ؛[1] وَإِذَا هَمَّ بِالْحَرَكَةِ، سَعَتِ الرِّجْلَانِ؛ وَإِذَا هَمَّ بِالشَّهْوَةِ، تَحَرَّكَ الذَّكَرُ.

فَهٰذِهِ كُلُّهَا مُؤَدِّيَةٌ عَنِ الْقَلْبِ بِالتَّحْرِيكِ، وَكَذٰلِك يَنْبَغِي لِلإِمَامِ أَنْ يُطَاعَ لِلأَمْرِ مِنْهُ؛[2]

ای فلانی، بدان که جایگاه قلب نسبت به بدن، به منزلهٔ امام نسبت به مردم است، فرمان‌بری او بر ایشان واجب است. مگر نمی‌بینی که همهٔ اعضای جسد مأموران قلب و ترجمان پیام اویند. گوش و چشم و بینی، دهان، دست و پا و دستگاه تناسلی، فرمان قلب را اجرا می‌کنند.

هرگاه قلب قصد دیدن کند، شخص چشم را بگشاید؛ هرگاه قلب بخواهد بشنود، شخص گوش‌ها را می‌جنباند و مراکز شنوایی را باز کند و بشنود؛ هرگاه قلب بخواهد ببوید، شخص با بینی بو کشد و بینی بو را به دل رساند؛ و هرگاه

---

۱. در «علل» و دیگر مآخذ، «باللّسان» ضبط است.

۲. علل الشرایع ۱: ۱۰۹ـ ۱۱۰، حدیث ۷ـ۸؛ بحار الأنوار ۵۸: ۳۰٤، حدیث ۹(و جلد ٦۷، ص۵۲ ـ۵۳، حدیث ١٤).

قلب بخواهد حرف بزند، سخن بر زبان آید؛ و هرگاه قصد حرکت کند، پاها به راه افتد؛ و هرگاه قصد شهوت نماید، آلت مردی برخیزد.

همهٔ اینها با تحریک قلب، به کار افتد و امرش را اجرا کند. امر امام نیز باید همین‌گونه اطاعت شود.

حدیث (۴۶)

[نگاه به سیمای علی‌علیه‌السلام از برترین عبادت‌هاست]

الأمالی، اثر شیخ صدوق رحمه‌الله.

[صدوق رحمه‌الله می‌گوید:] برای ما حدیث کرد محمّد بن قاسم استرآبادی، گفت: برای ما حدیث کرد عبدالملک بن احمد بن هارون، گفت: برای ما حدیث کرد عمّار بن رجاء، گفت: برای ما حدیث کرد یزید بن هارون، گفت: به ما خبر داد محمّد بن عَمْرو، از ابو سَلَمَه، از ابو هُرَیره که:

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله جَاءَهُ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَمَا رَأَيْتَ فُلَاناً رَكِبَ الْبَحْرَ بِبِضَاعَةٍ يَسِيرَةٍ فَخَرَجَ [1] إِلَى الصِّينِ، فَأَسْرَعَ الْكَرَّةَ وَأَعْظَمَ الْغَنِيمَةَ حَتَّىٰ قَدْ حَسَدَهُ أَهْلُ وُدِّهِ وَأَوْسَعَ قَرَابَاتِهِ وَجِيرَانِهِ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: إِنَّ مَالَ الدُّنْيَا كُلَّمَا ازْدَادَ كَثْرَةً وَعِظَماً ازْدَادَ صَاحِبُهُ بَلَاءً، فَلَا تَغْتَبِطُوا أَصْحَابَ الْأَمْوَالِ إِلَّا بِمَنْ جَادَ بِمَالِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَلٰكِنْ أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِمَنْ هُوَ أَقَلُّ مِنْ صَاحِبِكُمْ بِضَاعَةً، وَأَسْرَعُ مِنْهُ كَرَّةً، وَأَعْظَمُ مِنْهُ غَنِيمَةً، وَمَا أُعِدَّ لَهُ مِنَ الْخَيْرَاتِ مَحْفُوظٌ لَهُ فِي خَزَائِنِ عَرْشِ الرَّحْمَانِ؟

قَالُوا: بَلَىٰ يَا رَسُولَ اللَّهِ.

---

۱. در «امالی صدوق» و شماری از مآخذ دیگر، «وَخَرَجَ» ضبط است.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: اُنْظُرُوا إِلىٰ هٰذَا الْمُقْبِلِ.

فَنَظَرْنَا فَإِذَا رَجُلٌ مِنَ الأَنْصارِ رَثُّ الْهَيْئَةِ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ هٰذَا لَقَدْ صَعِدَ لَهُ فِي هٰذَا الْيَوْمِ إِلَى الْعُلُوِّ مِنَ الْخَيْرَاتِ وَالطَّاعَاتِ، مَا لَوْ قُسِّمَ عَلىٰ جَمِيعِ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ لَكَانَ نَصِيبُ أَقَلِّهِمْ مِنْهُ غُفْرَانَ ذُنُوبِهِ وَوُجُوبَ الْجَنَّةِ لَهُ.

قَالُوا: بِمَاذَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟

فَقَالَ: سَلُوهُ يُخْبِرْكُمْ عَمَّا صَنَعَ فِي هٰذَا الْيَوْمِ.

فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ وَقَالُوا لَهُ: هَنِيئاً لَكَ مَا بَشَّرَكَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ، فَمَاذَا صَنَعْتَ فِي يَوْمِكَ هٰذَا حَتّىٰ كُتِبَ لَكَ مَا كُتِبَ؟

فَقَالَ الرَّجُلُ: مَا أَعْلَمُ أَنِّي صَنَعْتُ شَيْئاً غَيْرَ أَنِّي خَرَجْتُ مِنْ بَيْتِي وَأَرَدْتُ حَاجَةً كُنْتُ أَبْطَأْتُ عَنْهَا فَخَشِيتُ أَنْ تَكُونَ فَاتَتْنِي، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: لَأَعْتَاضَنَّ مِنْهَا بِالنَّظَرِ إِلىٰ وَجْهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام، فَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: النَّظَرُ إِلىٰ وَجْهِ عَلِيٍّ عِبَادَةٌ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِي وَاللَّهِ عِبَادَةٌ وَأَيُّ عِبَادَةٍ، إِنَّكَ يَا عَبْدَ اللَّهِ ذَهَبْتَ تَبْتَغِي أَنْ تَكْتَسِبَ دِينَاراً لِقُوتِ عِيَالِكَ فَفَاتَكَ ذٰلِكَ، فَاعْتَضْتَ مِنْهُ النَّظَرَ إِلىٰ وَجْهِ عَلِيٍّ وَأَنْتَ لَهُ مُحِبٌّ وَلِفَضْلِهِ مُعْتَقِدٌ، وَذٰلِكَ خَيْرٌ لَكَ مِنْ أَنْ لَوْ كَانَتِ الدُّنْيَا كُلُّهَا لَكَ ذَهَبَةً حَمْرَاءَ فَأَنْفَقْتَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَلَتَشْفَعَنَّ بِعَدَدِ كُلِّ نَفَسٍ تَنَفَّسْتَهُ فِي مَصِيرِكَ إِلَيْهِ فِي أَلْفِ رَقَبَةٍ يُعْتِقُهُمُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ بِشَفَاعَتِكَ؛[1]

شخصی پیش پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا، فلانی را ندیدی! با

---

۱. امالی صدوق: ۳۶۱ ـ ۳۶۲، مجلس ۵۸، حدیث ۲؛ بحار الأنوار ۳۸: ۱۹۷ ـ ۱۹۸، حدیث ۵.

سرمایهٔ اندکی رهسپار دریا شد و به چین رفت، سپس با سود فراوانی زود بازگشت تا آنجا که دوستان و توانمندترین خویشان و همسایگانش به او حَسَد بردند.

پیامبر ﷺ فرمود: مال دنیا هر اندازه بیشتر و فراوان‌تر شود، بلا و گرفتاری صاحبش فزونی می‌یابد. به صاحبان اموال غبطه نخورید مگر کسی که مالش را در راه خدا ببخشد، لیکن آیا باخبرتان نسازم به کسی که سرمایه‌اش از رفیق شما کمتر بود، زودتر از او برگشت و بیشتر از وی سود برد و خیراتی برای او در خزائن عرش خدا فراهم آمد؟

گفتند: بله، ای رسول خدا.

پیامبر ﷺ فرمود: به این شخص که می‌آید بنگرید!

نگاه کردیم، دیدیم مرد ژنده‌پوشی از انصار است.

پیامبر ﷺ فرمود: این مرد، امروز چنان در خیرات و طاعات بالا رفت که اگر بر همهٔ اهل آسمان‌ها و زمین تقسیم شود، نصیب کمترین آنها ـ از آن ـ آمرزش گناهان و وجوب بهشت است.

پرسیدند: ای رسول خدا، به چه چیزی [این همه غنیمت به دست آورد]؟

پیامبر ﷺ فرمود: از خودش بپرسید، از کاری که امروز کرد باخبرتان می‌سازد.

اصحاب پیامبر به او روی آوردند و گفتند: بشارتی که رسول خدا تو را داد گوارایت باد! امروز چه کاری کردی که این همه [ثواب] برایت نوشته شد؟

آن شخص گفت: سراغ ندارم کاری کرده باشم جز اینکه از خانه بیرون آمدم،

خواستم حاجتی را برآورم امّا دیر شده بود. ترسیدم آن حاجت از دست برود، با خود گفتم: به جای آن به صورت علی علیه السلام می‌نگرم! چرا که شنیدم پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نگاه به سیمای علی عبادت است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری والله، آن هم چه عبادتی! ای بندهٔ خدا، راه افتادی دیناری برای قوت و خوراک عیالت به دست آوری، آن دینار از دستت رفت، به جای آن (در حالی که دوستدار علی بودی و فضل او را باور داشتی) به صورت علی نگاه کردی. این برایت بهتر شد از اینکه همهٔ دنیا طلای سرخ می‌بود و ارزانی‌ات می‌گشت و آنها را در راه خدا انفاق می‌کردی، به شمار هر نَفَسی که در رفتن سوی علی کشیدی، هزار نفر را شفاعت می‌کنی، خدا به شفاعتت آنان را از آتش آزاد می‌سازد.

حدیث (۴۷)

حدیثی طریف

منتخب البصائر، از کتاب الواحده، اثر محمّد بن حسن بن جمهور عَمی بصری.

[روایت می‌کند] از حسن بن عبدالله اُطروش کوفی، از جعفر بن محمّد بَجَلی، از احمد بن محمّد بن خالد برقی، از عبدالرَّحمان بن أَبی نجران، از عاصم بن حُمَید، از ابو حمزهٔ ثمالی، از امام باقر علیه السلام که فرمود:

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ - أَحَدٌ وَاحِدٌ، تَفَرَّدَ فِي وَحْدَانِيَّتِهِ، ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فَصَارَتْ نُوراً، ثُمَّ خَلَقَ مِنْ ذٰلِكَ النُّورِ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله وَخَلَقَنِي وَذُرِّيَّتِي.

ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فَصَارَتْ رُوحاً فَأَسْكَنَهُ اللَّهُ فِي ذٰلِكَ النُّورِ وَأَسْكَنَهُ فِي أَبْدَانِنَا.

فَنَحْنُ رُوحُ اللَّهِ وَكَلِمَاتُهُ، فَبِنَا احْتَجَّ عَلىٰ خَلْقِهِ [احْتَجَبَ عَنْ خَلْقِه (خ)].

فَمَا زِلْنَا فِي ظُلَّةٍ خَضْرَاءَ حَيْثُ لَا شَمْسَ وَلَا قَمَرَ وَلَا لَيْلَ وَلَا نَهَارَ وَلَا عَيْنَ تَطْرِفُ، نَعْبُدُهُ وَنُقَدِّسُهُ وَنُسَبِّحُهُ.

وَذٰلِكَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ خَلْقَهُ.

وَأَخَذَ مِيثَاقَ الْأَنْبِيَاءِ بِالإِيمَانِ وَالنُّصْرَةِ لَنَا، وَذٰلِكَ قَوْلُهُ ﷻ: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ﴾ [1].

يَعْنِي لَتُؤْمِنُنَّ بِمُحَمَّدٍ، وَلَتَنْصُرُنَّ وَصِيَّهُ، فَقَدْ آمَنُوا بِمُحَمَّدٍ ﷺ وَلَمْ يَنْصُرُوا وَصِيَّهُ وَسَيَنْصُرُونَهُ جَمِيعاً.

وَإِنَّ اللَّهَ أَخَذَ مِيثَاقِي مَعَ مِيثَاقِ مُحَمَّدٍ بِالنُّصْرَةِ بَعْضِنَا لِبَعْضٍ، فَقَدْ نَصَرْتُ مُحَمَّداً ﷺ وَجَاهَدْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَقَتَلْتُ عَدُوَّهُ، وَوَفَيْتُ لِلَّهِ بِمَا أَخَذَ عَلَيَّ مِنَ الْمِيثَاقِ وَالْعَهْدِ وَالنُّصْرَةِ لِمُحَمَّدٍ ﷺ، وَلَمْ يَنْصُرْنِي أَحَدٌ مِنْ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَرُسُلِهِ، وَذٰلِكَ لِمَا قَبَضَهُمُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَسَوْفَ يَنْصُرُونَنِي وَيَكُونُ لِي مَا بَيْنَ مَشْرِقِهَا وَمَغْرِبِهَا، وَلَيَبْعَثَنَّ اللَّهُ أَحْيَاءً مِنْ آدَمَ إِلَىٰ مُحَمَّدٍ ﷺ كُلَّ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ يَضْرِبُونَ بَيْنَ يَدَيَّ بِالسَّيْفِ هَامَ الْأَمْوَاتِ وَالْأَحْيَاءِ مِنَ الثَّقَلَيْنِ جَمِيعاً.

فَيَا عَجَبَا وَكَيْفَ لَا أَعْجَبُ مِنْ أَمْوَاتٍ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ أَحْيَاءً، يُلَبُّونَ زُمْرَةً زُمْرَةً: لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ.

قَدْ تَخَلَّلُوا سِكَكَ الْكُوفَةِ [2] وَقَدْ شَهَرُوا سُيُوفَهُمْ عَلَىٰ عَوَاتِقِهِمْ لِيَضْرِبُوا [3] بِهَا

---

١. سورة آل عمران (٣) آية ٨١.

٢. در حديثى در «مختصر البصائر: ٤٦٨» (و شمارى از مآخذ) ضبط به همين‌گونه است، ليكن در «مختصر البصائر: ١٣٢» (و شمار ديگرى از مآخذ) آمده است: قَد انْطَلَقُوا بِسِكَكِ الكوفة.

٣. در «تفسير برهان ٤: ٩٥» و «الزام الناصب ٢: ٣٠٢» ضبط به همين‌گونه است و در بحار و مختصر البصائر «لَيَضْرِبونَ بها» ضبط شده است و در بعضى از مآخذ «بضربون بها...» ثبت است.

هَامَ الْكَفَرَةِ وَجِبَاهَهُمْ [وجبابرتهم (خ)] وَأَتْبَاعِهِمْ مِنْ جَبَابِرَةِ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ، حَتّىٰ يُنْجِزَ اللَّهُ مَا وَعَدَهُمْ فِي قَوْلِهِ ﷻ: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً﴾[1].

أَيْ يَعْبُدُونَنِي آمِنِينَ لَا يَخَافُونَ أَحَداً فِي عِبَادَتِي، لَيْسَ عِنْدَهُمْ تَقِيَّةٌ.

وَإِنَّ لِي الْكَرَّةَ بَعْدَ الْكَرَّةِ، وَالرَّجْعَةَ بَعْدَ الرَّجْعَةِ، وَأَنَا صَاحِبُ الرَّجَعَاتِ وَالْكَرَّاتِ، وَصَاحِبُ الصَّوْلَاتِ وَالنَّقِمَاتِ، وَالدُّولَاتِ الْعَجِيبَاتِ.

وَأَنَا قَرْنٌ مِنْ حَدِيدٍ، وَأَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَأَخُو رَسُولِ اللَّهِ، وَأَنَا أَمِينُ اللَّهِ وَخَازِنُهُ وَعَيْبَةُ سِرِّهِ وَحِجَابُهُ وَوَجْهُهُ وَصِرَاطُهُ وَمِيزَانُهُ، وَأَنَا الْحَاشِرُ إِلَى اللَّهِ، وَأَنَا كَلِمَةُ اللَّهِ الَّتِي يَجْمَعُ بِهَا الْمُفْتَرِقَ، وَيُفَرِّقُ بِهَا الْمُجْتَمِعَ، وَأَنَا أَسْمَاءُ اللَّهِ الْحُسْنىٰ وَأَمْثَالُهُ الْعُلْيَا وَآيَاتُهُ الْكُبْرىٰ.

وَأَنَا صَاحِبُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ؛ أُسْكِنُ أَهْلَ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ، وَأَهْلَ النَّارِ النَّارَ.

وَإِلَيَّ تَزْوِيجُ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَإِلَيَّ عَذَابُ أَهْلِ النَّارِ، وَإِلَيَّ إِيَابُ الْخَلْقِ جَمِيعاً.

وَأَنَا الْمَآبُ[2] الَّذِي يَئُوبُ إِلَيْهِ كُلُّ شَيْءٍ بَعْدَ الْقَضَاءِ،[3] وَإِلَيَّ حِسَابُ الْخَلْقِ جَمِيعاً.

---

۱. سورهٔ نور (۲٤) آیهٔ ۵۵.

۲. در «تفسیر برهان ۱: ۹۵» همین‌گونه ضبط است، لیکن در «مختصر البصائر» و شماری از مآخذ، آمده است: وَأَنَا الإيابُ ... .

۳. در بعضی از مآخذ، «بعد الفناء» ضبط است.

وَأَنَا صَاحِبُ الْهَنَاتِ،[١] وَأَنَا الْمُؤَذِّنُ عَلَى الأَعْرَافِ، وَأَنَا بَارِزُ الشَّمْسِ، وَأَنَا دَابَّةُ الأَرْضِ، وَأَنَا قَسِيمُ النَّارِ، وَأَنَا خَازِنُ الْجِنَانِ، وَأَنَا صَاحِبُ الأَعْرَافِ.

وَأَنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَيَعْسُوبُ الْمُتَّقِينَ، وَآيَةُ السَّابِقِينَ، وَلِسَانُ النَّاطِقِينَ، وَخَاتَمُ الْوَصِيِّينَ، وَوَارِثُ النَّبِيِّينَ، وَخَلِيفَةُ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَصِرَاطُ رَبِّيَ الْمُسْتَقِيمُ وَقسطاسه [وفسطاطه (خ)]، وَالْحُجَّةُ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالأَرَضِينَ وَمَا فِيهِمَا وَمَا بَيْنَهُمَا.

وَأَنَا الَّذِي احْتَجَّ اللَّهُ بِهِ عَلَيْكُمْ فِي ابْتِدَاءِ خَلْقِكُمْ، وَأَنَا الشَّاهِدُ يَوْمَ الدِّينِ، وَأَنَا الَّذِي عَلِمْتُ عِلْمَ الْمَنَايَا وَالْبَلَايَا وَالْقَضَايَا وَفَصْلَ الْخِطَابِ وَالأَنْسَابِ، وَاسْتُحْفِظْتُ آيَاتِ النَّبِيِّينَ الْمُسْتَحْفَظِينَ.

وَأَنَا صَاحِبُ الْعَصَا وَالْمِيسَمِ، وَأَنَا الَّذِي سُخِّرَتْ لِيَ السَّحَابُ وَالرَّعْدُ وَالْبَرْقُ وَالظُّلَمُ وَالأَنْوَارُ وَالرِّيَاحُ وَالْجِبَالُ وَالْبِحَارُ وَالنُّجُومُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ.

وَأَنَا الَّذِي أَهْلَكْتُ عاداً الأُولىٰ وَثَمُودَ وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُوناً بَيْنَ ذٰلِكَ كَثِيراً، وَأَنَا الَّذِي ذَلَّلْتُ الْجَبَابِرَةَ.

وَأَنَا صَاحِبُ مَدْيَنَ، وَمُهْلِكُ فِرْعَوْنَ، وَمُنْجِي مُوسىٰ، وَأَنَا الْقَرْنُ الْحَدِيدُ، وَأَنَا فَارُوقُ الأُمَّةِ، وَأَنَا الْهَادِي.

وَأَنَا الَّذِي أَحْصَيْتُ كُلَّ شَيْءٍ عَدَداً بِعِلْمِ اللَّهِ الَّذِي أَوْدَعَنِيهِ وَبِسِرِّهِ الَّذِي أَسَرَّهُ إِلَى مُحَمَّدٍ ﷺ وَأَسَرَّهُ النَّبِيُّ إِلَيَّ.

وَأَنَا الَّذِي أَنْحَلَنِي رَبِّي اسْمَهُ وَكَلِمَتَهُ وَحِكْمَتَهُ وَعِلْمَهُ وَفَهْمَهُ.

---

١. در «تفسير برهان ۲: ۷۳٤» (و جلد ٤، ص٩٦) به جاى «الهنات» واژهٔ «المهمّات» (امور مهم) ثبت است. در «بحار الأنوار ٥٣: ٤٨» واژهٔ «الهبات» (بخشش‌ها) مى‌باشد. در پى‌نوشت «مختصر البصائر: ١٣٣» خاطرنشان شده است كه در بعضى از نسخه‌ها «الهنتات» (چيزهاى گوارا و شيرين) ثبت است.

يَا مَعَاشِرَ النَّاسِ، اسْأَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي.

اللَّهُمَّ إِنِّي أُشْهِدُكَ وَأَسْتَعْدِيكَ عَلَيْهِمْ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ مُتَّبِعِينَ أَمْرَه؛ [۱]

اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود: خدای متعال، یکتا، یگانه بود. در وحدانیّت همتا نداشت. سپس کلمه‌ای سخن گفت، آن کلمه «نور» شد و از آن نور، محمّد و مرا و ذریّه‌ام را آفرید.

آن گاه به کلمهٔ [دیگری] تکلّم کرد، آن کلمه «روح» شد. خدا این روح را در آن نور جای داد و آن را در بدن‌های ما ساکن ساخت.

ماییم روح خدا و کلمات او، خدا به ما بر خلق احتجاج می‌کند.

ما پیوسته در ایوان سبزی بودیم (جایی که نه خورشیدی بود، نه ماهی، نه شب و روزی، ونه چشمی که پلک زند) خدا را عبادت وتسبیح وتقدیس می‌کردیم.

این کار، پیش از آن بود که خدا خلق را بیافریند.

خدا از انبیا میثاق ایمان و یاری ما را ستاند و آن این سخن خدای بزرگ است که فرمود: «و [یاد کن] هنگامی را که پروردگارت از پیامبران پیمان گرفت که هرگاه شما را کتاب و حکمتی دادم، سپس شما را فرستاده‌ای آمد که آنچه را با شماست تصدیق کرد، به او ایمان بیاورید و حتماً یاری‌اش کنید».

یعنی به محمّد ایمان بیاورید و وصیّ او را یاری رسانید. به محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله ایمان آوردند و وصیّ او را یاری نکردند و در آینده همه‌شان او را یاری خواهند کرد.

خدا از من و محمّد پیمان گرفت که یکدیگر را یاری رسانیم؛ من محمّد را

---

۱. مختصر البصائر: ۱۳۰ ـ ۱۳۷؛ بحار الأنوار ۵۳: ٤٦ ـ ٤٩، حدیث ۲۰.

یاری کردم، پیش رویش جنگیدم، دشمنش را کشتم و به میثاق و عهد و یاری محمّد ـ که خدا از من ستاند ـ وفا کردم [امّا] هیچ یک از انبیا و رسولان خدا مرا یاری نکردند؛ چرا که خدا جانشان را گرفت و سوی خود بُرد [لیکن] در آینده مرا یاری می‌رسانند و میان شرق و غرب زمین ملک من می‌شود و خدا از آدم تا محمّد ﷺ را زنده برمی‌انگیزد. هر پیامبر مُرسلی پیشاپیشِ من با شمشیر، سرِ زنده و مردهٔ آدمی و پری [همه] را می‌زند.

شگفتا! و چگونه در شگفت نباشم از مرده‌هایی که خدا آنها را زنده مبعوث می‌کند، گروه گروه، شعار می‌دهند: «لبّیک لبّیک یا داعی الله»؛ آماده وگوش بفرمان و در خدمتیم ای دعوتگر خدا.

به کوچه‌های کوفه درمی‌آیند در حالی که شمشیرهای کشیده بر گردن آنهاست تا با آن شمشیرها سر و پیشانی کافران و پیروان آنها (زورگویان اوّلین و آخرین) را بزنند تا اینکه خدا وعده‌ای را که در این آیه داد وفا کند: «خدا به کسانی از شما که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، وعده داد که آنها را جانشینان زمین گرداند (چنان که قبل از ایشان را جانشین ساخت) و آنان را به دینی که برایشان می‌پسندد، سیطره می‌دهد و امن و امان را جایگزین ترس و هراس آنها می‌سازد [تا] مرا بپرستند و چیزی را با من شریک نسازند».

یعنی در امن و اَمان مرا بپرستند و در عبادتم از هیچ کس نترسند. نزد آنها تقیه‌ای نیست.

برای من بازگشتی پس از بازگشتی و رجعتی پس از رجعتی است و من صاحب رجعت‌ها و باز پس آمدن‌هایم و صاحب حمله‌ها و نقمت‌ها و بازپس گیری‌های عجیب.

منم شاخی از آهن، منم بندهٔ خدا و برادر رسولش، منم امین خدا و خزینه‌دار و گنجهٔ سِرّ و حجاب و وجه و صراط و میزان خدا، من گردآورنده سوی خدایم، منم کلمهٔ خدا که با آن پراکنده‌ها جمع و جمع‌ها متفرّق می‌شوند، منم نام‌های نیک خدا و نمونه‌های برتر و آیات بزرگ او.

من صاحب بهشت و دوزخم، اهل بهشت را در بهشت و دوزخیان را در جهنّم جای می‌دهم.

تزویج بهشتیان، شکنجهٔ دوزخیان با من است و بازگشت همهٔ خلق، سوی من می‌باشد.

من آن مرجع و پایگاهی‌ام که هر چیزی پس از قضای الهی بدان باز می‌گردد و حساب همهٔ خلق با من است.

منم صاحب هنات [1]، منم مؤذّنِ اَعراف، منم آشکار سازِ خورشید، منم جنبدهٔ زمین، منم قسمت کنندهٔ آتش، منم خزینه‌دارِ بهشت، منم صاحب اعراف.

منم امیرالمؤمنین و پادشاه پرهیزکاران و آیت سابقان و زبان ناطقان و خاتم اوصیا و وارث انبیا و خلیفهٔ پروردگار عالَم‌ها و راه راست و ترازوی خدا و حجّت خدا بر زمین و آسمان‌ها و آنچه در آن دو است و میان آنها.

منم آن که خدا در آغاز خلقتان به او بر شما احتجاج کرد، منم شاهد روز جزا، منم کسی که علم مرگ‌ها و بلاها و ماجراها و فصل الخطاب و اَنساب را می‌دانم، [2] و حفظ آیاتِ پیامبران مُستحفِظ [کسانی که امامت را حفظ کردند

---

۱. هَنَات (که جمع آن هَنَوات است) به معنای زیرکی است؛ یعنی منم خداوندِ هوش.

۲. اگر «عُلِّمتُ» خوانده شود (چنان که در برخی از منابع در این راستا «أعطیت» آمده است) ترجمه چنین است: علم مرگ‌ها و... به من ارزانی شد.

یا خدا حفظ امامت را به آنها سپرد] به من واگذار شد.

منم صاحب عصا و سُمبه، [1] منم آن که ابر و رعد و برق و تاریکی‌ها و نورها و بادها و کوه‌ها و دریاها وستاره‌ها و خورشید و ماه، برایم مسخّر گشت [و به فرمانم درآمد].

منم که عاد اُولی و ثمود و اصحاب رَسّ و اهل روزگارهای فراوانی میان آن را هلاک کردم، منم کسی که جبّاران را ذلیل ساختم.

منم صاحب مَدْیَن، منم هلاک کنندهٔ فرعون، منم نجات دهندهٔ موسی، منم شاخِ آهنین، منم فاروق امّت و هدایتگر.

منم آن که با علم خدایی (که به من سپرد) و با سِرّ خدایی (که خدا رازگونه به پیامبر گفت و آن حضرت پنهانی به من فرمود) عدد هر چیزی را می‌شمارم.

منم آن که پروردگارم، نام و کلمه و حکمت و علم و فهمش را به من بخشید.

ای گروه مردم، از من بپرسید پیش از آنکه از دستم دهید.

بار الها، تو را شاهد می‌گیرم و به تو از ایشان شکایت می‌کنم، و هیچ توان و نیرویی جز به خدای بلند مرتبه و بزرگ نیست، و ستایش خدای راست در حالی که امرش را می‌پیرویم.

---

۱. بسا مراد از این تعبیر، عصای موسی و انگشتر سلیمان باشد (بنگرید به پی‌نوشت الکافی ۱: ٤٣٨، دار الحدیث) و یا معنای واقعی سُمبه را در بر داشته باشد که وسیلهٔ نشانه‌گذاری و میله‌ای است که برای شکنجه و در چشم فرو کنند.
در «تفسیر قمی ۲: ۱۳۰» آمده است که پیامبر ﷺ به علی علیه السلام فرمود: یا علی، إذا کان آخر الزّمان أَخْرَجَكَ اللهُ في أَحسن صورة وَمَعَكَ مِيْسَمٌ تَسِمُ به أعداءَكَ؛ ای علی، آخر الزمان که فرا رسد، خدا تو را در نیکوترین صورت بیرون می‌آورد و با تو سمبه‌ای است که با آن دشمنانت را داغ می‌نهی.

حدیث (۴۸)

قصهٔ ایّوب از زبان سلمان

کتاب **تأویل الآیات**، اثر شرف الدین نجفی.

در تأویل این سخن خدای متعال ﴿ وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ ﴾ ؛[۱] بندهٔ ما ایّوب را یاد کن، هنگامی که پروردگارش را صدا زد [و گفت: خدایا] شیطان مرا گرفتار رنج و عذاب ساخت...

می‌گوید: چیزهایی از قصّهٔ ایّوب در بعضی اخبار آمده است، دوست دارم آن را در اینجا بیاورم. آن را از خطّ شیخ طوسی (خدا روحش را پاکیزه گرداند) از کتاب «مسائل البلدان» نقل می‌کنم.

وی آن را ـ به اسنادش ـ از ابو محمّد، فضل بن شاذان روایت می‌کند. ابن شاذان سند آن را به جابر بن یزید جُعفی می‌رساند از شخصی از اصحاب امیرالمؤمنین که گفت:

دَخَلَ سَلْمَانُ عَلَىٰ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ فَسَأَلَهُ عَنْ نَفْسِهِ.

فَقَالَ: يَا سَلْمَانُ، أَنَا الَّذِي دَعَوْتُ [دُعيت (خ)][۲] الْأُمَمَ كُلَّهَا إِلَىٰ طَاعَتِي فَكَفَرَتْ فَقُذِفَت[۳] فِي النَّارِ وَأَنَا خَازِنُهَا عَلَيْهِمْ.

حَقّاً أَقُولُ يَا سَلْمَانُ، إِنَّهُ لَا يَعْرِفُنِي أَحَدٌ حَقَّ مَعْرِفَتِي إِلَّا كَانَ مَعِي فِي الْمَلَإِ الْأَعْلَىٰ.

قَالَ: ثُمَّ دَخَلَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ، فَقَالَ: يَا سَلْمَانُ، هٰذَانِ شَنْفَا عَرْشِ رَبِّ

---

۱. سورهٔ ص (۳۸) آیهٔ ٤١.

۲. در مآخذ، این واژه «دُعِيَتْ» ضبط است. مصنّف این ضبط را در نسخه بدل می‌آورد.

۳. در مآخذ «فَعُذِّبَتْ» ضبط است.

الْعَالَمِينَ، بِهِمَا تُشْرِقُ الْجِنَانُ، وَأُمُّهُمَا خِيَرَةُ النِّسْوَانِ.

أَخَذَ اللَّهُ عَلَى النَّاسِ الْمِيثَاقَ بِي، فَصَدَّقَ مَنْ صَدَّقَ وَكَذَّبَ مَنْ كَذَّبَ فَهُوَ فِي النَّارِ.

وَأَنَا الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ، وَالْكَلِمَةُ الْبَاقِيَةُ، وَأَنَا سَفِيرُ السُّفَرَاءِ.

قَالَ سَلْمَانُ: يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ، لَقَدْ وَجَدْتُكَ فِي التَّوْرَاةِ كَذٰلِكَ، وَفِي الإِنْجِيلِ كَذٰلِكَ، بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا قَتِيلَ كُوفَانَ، وَاللَّهِ لَوْلَا أَنْ يَقُولَ النَّاسُ وَاشِ واه، [١] رَحِمَ اللَّهُ قَاتِلَ سَلْمَانَ، لَقُلْتُ فِيكَ مَقَالاً تَشْمَئِزُّ مِنْهُ النُّفُوسُ، لأَنَّكَ حُجَّةُ اللَّهِ الَّذِي بِهِ تَابَ عَلَىٰ آدَمَ، وَبِكَ أَنْجىٰ يُوسُفَ مِنَ الْجُبِّ، وَأَنْتَ قِصَّةُ أَيُّوبَ، وَسَبَبُ تَغَيُّرِ نِعْمَةِ اللَّهِ عَلَيْهِ.

فَقَالَ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: أَتَدْرِي مَا قِصَّةُ أَيُّوبَ وَسَبَبُ تَغَيُّرِ نِعْمَةِ اللَّهِ عَلَيْهِ؟

فَقَالَ: اللَّهُ أَعْلَمُ وَأَنْتَ يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ: لَمَّا كَانَ عِنْدَ الانْبِعَاثِ لِلْمَنْطِقِ [٢] شَكَّ أَيُّوبُ فِي مُلْكِي، فَقَالَ هٰذَا خَطْبٌ جَلِيلٌ وَأَمْرٌ جَسِيمٌ.

قَالَ اللَّهُ عزّوجلّ: يَا أَيُّوبُ، أَتَشُكُّ فِي صُورَةٍ أَقَمْتُهُ أَنَا، إِنِّي ابْتَلَيْتُ آدَمَ بِالْبَلَاءِ فَوَهَبْتُهُ لَهُ وَصَفَحْتُ عَنْهُ بِالتَّسْلِيمِ عَلَيْهِ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ، فَأَنْتَ تَقُولُ خَطْبٌ جَلِيلٌ وَأَمْرٌ جَسِيمٌ، فَوَعِزَّتِي لأُذِيقَنَّكَ مِنْ عَذَابِي أَوْ تَتُوبَ إِلَيَّ بِالطَّاعَةِ لأَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، ثُمَّ أَدْرَكَتْهُ السَّعَادَةُ بِي. [٣]

---

١. محقق كتاب «مدينة المعاجز ١: ٣١» ضبط درست را «واشوقاه» می‌داند و «واش واه» را تصحيف می‌انگارد.

٢. در «بحار الأنوار ٢٦: ٢٩٣» آمده است: عند الإنبعاث لِلنُّطق ...

٣. تأويل الآيات: ٤٩٣ ـ ٤٩٥؛ بحار الأنوار ٢٦: ٢٩٢ ـ ٢٩٣، حديث ٥٢.

يَعْنِي أَنَّهُ تَابَ إِلَى اللَّهِ، وَأَذْعَنَ بِالطَّاعَةِ لأَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وآلِهِ وَذُرِّيَّتِهِ الطَّيِّبِينَ)[١]؛ [٢]

سلمان بر علی علیه‌السلام درآمد. از امیرالمؤمنین علیه‌السلام دربارهٔ خود آن حضرت پرسید.

امام علیه‌السلام فرمود: ای سلمان، من کسی‌ام که همهٔ امّت‌ها را به طاعتِ خویش فراخواندم، آنها کفر ورزیدند ودر آتش افتادند. من خزینه‌دار آتش امّت‌ها بر آنهایم.

راست می‌گویم ای سلمان، هیچ کس حقّ معرفت مرا نمی‌شناسد مگر کسی که در «مَلَأ الأعلی»[٣] با من بود.

می‌گوید: سپس حسن و حسین وارد شدند. امام علیه‌السلام فرمود: این دو، دو گوشوارهٔ عرش پروردگار جهانیان‌اند، به آن دو، بهشت می‌درخشد و مادرشان بهترین زنان است.

خدا مردم را به میثاق من واداشت؛ هرکه اهل تصدیق بود، تصدیق کرد و هرکه اهل تکذیب بود، به تکذیب پرداخت و در آتش افتاد.

منم حجّت رسای [خدا] و کلمهٔ ماندگار و سرآمدِ سفیران [الهی].

سلمان گفت: ای امیرالمؤمنین، در تورات و انجیل تو را همین گونه یافتم. ای کشتهٔ کوفه، پدر و مادرم فدایت باد! اگر مردم نمی‌گفتند: «وا شوقاه! خدا قاتل سلمان را رحمت کند»[٤] دربارهٔ‌ات سخنی می‌گفتم که جان‌ها از آن بِرَمَد؛ چراکه تو

---

١. همان.

٢. این عبارت، سخن صاحب «تأویل الآیات» است.

٣. در «الطراز الأول ١: ٢٠١» آمده است. ملأ الأعلی، أشراف ملائکه یا کاتبان یا مُطلقِ فرشتگان‌اند. به نظر می‌رسد مقصود در اینجا «عالَم بالا» است.

٤. این ترجمه، براساس ضبط شماری از مآخذ است که در آنها به جای «واشِ واه»، واژه «واشوقاه» ضبط است.

آن حجّت خدایی که به تو خدا توبهٔ آدم را پذیرفت و یوسف را از چاه نجات داد و تو قصّهٔ ایّوب و سبب تغییر نعمت خدا بر اویی.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آیا داستان ایّوب و سبب تغییر نعمت خدا بر او را می‌دانی؟

سلمان گفت: ای امیرالمؤمنین، خدا و تو داناترید.

امام علیه السلام فرمود: چون زمان انجام مأموریّت فرا رسید، اَیّوب درفرمانروایی‌ام دو دل شد و گفت: این، شأنی سترگ و امری بزرگ است.

خدای متعال فرمود: ای ایّوب، آیا در [مقام و] صورتی شک کردی که من او را گماردم؟! آدم را به گرفتاری و بلا آزمودم و بدان خاطر که امارت مؤمنان را بر علی تبریک گفت، از او گذشتم و او را بخشیدم [آن وقت] تو می‌گویی این، کاری مهم و امری سنگین است! به عزّتم سوگند، عذابم را به تو می‌چشانم مگر اینکه به اطاعت در برابر امیرالمؤمنین سویم بازگردی.

سپس به سبب من، سعادت او را در رسید.

یعنی در پیشگاه خدا توبه کرد و به طاعت امیرالمؤمنین ـ صلوات خدا بر او و ذریّهٔ پاکش باد ـ گردن نهاد.

حدیث (۴۹)

رؤیتِ پیامبر صلی الله علیه و آله صورت علی علیه السلام را در شب معراج

تأویل الآیات، اثر شرف الدین نجفی رحمه الله.

در این کتاب در تفسیر آیهٔ ﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلّٰى﴾[1] آمده است:

۱. سورهٔ نجم (۵۳) آیهٔ ۸.

محمّد بن عبّاس رحمه الله (يعنی ابن مروان) گفت: برای ما حديث كرد احمد بن محمّد نَوفَلی، از احمد بن هلال، از حسن بن محبوب، از عبدالله بن بُكَير، از حُمران بن اَعْيَن، گفت:

سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عزّ وجلّ فِي كِتَابِهِ: ﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ﴾ [۱].

قَالَ: أَدْنَى اللَّهُ مُحَمَّداً صلّی الله علیه وآله مِنْهُ فَلَمْ يَكُنْ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ إِلَّا قَفَصُ لُؤْلُؤَة [۲] فِيهِ فِرَاشٌ مِنْ ذَهَبٍ يَتَلَأْلَأُ، فَأُرِيَ صُورَةً، فَقِيلَ لَهُ: يَا مُحَمَّدُ، أَتَعْرِفُ هٰذِهِ الصُّورَةَ؟

فَقَالَ: نَعَمْ، هٰذِهِ صُورَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْ زَوِّجْهُ فَاطِمَةَ وَاتَّخِذْهُ وَصِيّاً [۳]؛ [۴]

از امام باقر عليه السلام دربارهٔ اين سخن خدای بزرگ پرسيدم: «سپس نزديک و نزديک‌تر شد، به اندازهٔ دو كمان يا نزديک‌تر از آن».

فرمود: خدا محمّد را نسبت به خود [به اندازه‌ای] نزديک ساخت كه ميان خدا و او نماند مگر سبد مرواريدی كه در آن پروانه‌ای از طلا بود و می‌درخشيد. صورتی نمايانده شد، به پيامبر گفته شد: ای محمّد، آيا اين صورت را می‌شناسی؟

پيامبر صلّی الله علیه وآله فرمود: آری، صورت علیّ بن اَبی طالب است.

خدا به وی وحی كرد: فاطمه را به او تزويج كن و او را وصیّ خود ساز.

---

۱. سورهٔ نجم (۵۳) آيات ۸ و ۹.
۲. در شماری از مآخذ، آمده است: إلّا قَفَصٌ مِن لُؤلُؤ ... .
۳. در «بحار الأنوار» آمده است: وَاتّخِذهُ وليّاً؛ او را ولی برگير.
٤. تأويل الآيات: ٦٠٥؛ بحار الأنوار ١٨: ٣٠٢ ـ ٣٠٣، حديث ٦.

حدیث (۵۰)

[نور کنیزِ علی در بهشت]

کتاب الیقین، اثر سیّد جلیل، دانشمند بزرگ، علیّ بن طاووس علوی فاطمی به نقل از کتاب «کفایة الطالب فی مناقب علیّ بن اَبی طالب» اثر حافظ، محمّد بن یوسف قرشی گنجی شافعی، به اسنادی که صورتِ آن، این است:

به ما خبر داد عدل، محمّد بن طَرْخان دمشقی ـ در دمشق ـ از حافظ اَبی‌العلاء حسن بن احمد عطّار [گفت:] برای ما حدیث کرد نور الهدی، ابوطالب، حسن بن محمّد بن علی وَشّاء، از امام محمّد بن احمد، از علیّ بن حسن بن شاذان [گفت:] برای ما حدیث کرد طلحة بن احمد بن محمّد [گفت:] برای ما حدیث کرد ابو زکریّا نیشابوری، از شاپور بن عبدالرّحمان، از علی بن عبدالله بن عبدالحَمید، از هَیْثَم [هیشم][1] از سعید بن جُبَیر، از ابن عبّاس که گفت:

سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَرَأَيْتُ نُوراً ضَرَبَ بِهِ وَجْهِي، فَقُلْتُ لِجَبْرَئِيلَ: مَا هٰذَا النُّورُ الَّذِي رَأَيْتُهُ؟

قَالَ: يَا مُحَمَّدُ، لَيْسَ هٰذَا نُورُ الشَّمْسِ وَلَا نُورُ الْقَمَرِ وَلٰكِنْ جَارِيَةٌ مِنْ جَوَارِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام طَلَعَتْ مِنْ قَصْرِهَا فَنَظَرَتْ إِلَيْكَ وَضَحِكَتْ، وَهٰذَا النُّورُ خَرَجَ مِنْ فِيهَا، وَهِيَ تَدُورُ فِي الْجَنَّةِ إِلىٰ أَنْ يَدْخُلَهَا أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام؛[2]

---

۱. در پی‌نوشت (مائة منقبة: ۱۳۳) آمده است که در «المناقب» و «کفایة الطالب» این واژه، «هُشَیم» ضبط است و همین ضبط درست می‌باشد.
در «الیقین: ۲٤۸» نیز «هُشَیم بن بشیر» ضبط است و محقق نسخه، در پی‌نوشت، خاطرنشان می‌سازد که در نسخه‌ای «هیثم» ضبط است.

۲. الیقین باختصاص مولا عليّ عليه السلام بإمرة المؤمنین: ٤۳۸، باب ١٦٦ (وص۲٤۸، باب ۸۳).

شنیدم پیامبر ﷺ فرمود: شبی که به آسمان بالا برده شدم، به بهشت درآمدم، نوری را دیدم که چشمم را زد، از جبرئیل پرسیدم: این نوری که دیدم چه بود؟

جبرئیل گفت: ای محمّد، این نور، نور خورشید و ماه نبود، لیکن کنیزی از کنیزان علی [حوریه‌ای از حوریان علی] از قصرش سَرَک کشید، به تو نگریست و خندید و این نور از دهانش بیرون تراوید. این کنیز تا زمانی که امیرالمؤمنین به بهشت درآید، در آن می‌گردد.

حدیث (۵۱)

[اهمیتِ حُبّ اهل بیت علیهم السلام]

معانی الأخبار، اثر شیخ محمّد بن بابویه صدوق رحمه الله.

[صدوق می‌گوید:] برای ما حدیث کرد محمّد بن علی ماجِیلَوَیه، از عمویش محمّد بن ابی القاسم، از محمّد بن علی کوفی، از حَکَم بن مِسکین، از ثعلبة بن میمون، از جعفر بن محمّد علیهما السلام که فرمود:

إِنَّ الرَّجُلَ لَيَخْرُجُ مِنْ مَنْزِلِهِ إِلىٰ حَاجَتِهِ فَيَرْجِعُ وَمَا ذَكَرَ اللّٰهَ عزّ وجلّ فَتَمْلأُ صَحِيفَتَهُ حَسَنَاتٍ.

قَالَ، فَقُلْتُ: وَكَيْفَ ذٰلِكَ جُعِلْتُ فِدَاكَ؟

قَالَ: يَمُرُّ بِالْقَوْمِ وَيَذْكُرُونَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَيَقُولُونَ كُفُّوا فَإِنَّ هٰذَا يُحِبُّهُمْ.

فَيَقُولُ الْمَلَكُ لِصَاحِبِهِ: اكْتُبْ هِبَةَ آلِ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعين) فِي فُلَانٍ الْيَوْمَ؛[1]

مردی از منزلش سوی حاجتی بیرون می‌آید و در حالی که ذکر خدای بزرگ

---

۱. معانی الأخبار: ۱۸۳، حدیث ۱؛ بحار الأنوار ۲۷: ۸۷ـ۸۸، حدیث ۳۴.

را نگفته است [به خانه] برمی‌گردد [امّا] صحیفهٔ [اعمال] او پر از حَسَنات (کارهای نیک) می‌شود.

پرسیدم: فدایت شوم، این کار چگونه صورت می‌گیرد؟

امام علیه السلام فرمود: به قومی می‌گذرد که بدگویی از ما اهل بیت را بر زبان می‌آورند [تا او را می‌بینند] گویند: بس کنید! این شخص آنان را دوست می‌دارد!

در پی این سخن، یکی از دو فرشته به دیگری می‌گوید: امروز، هبهٔ آل محمّد را برای فلانی بنویس.[1]

حدیث (۵۲)

[پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام پدران امّت]

معانی الأخبار، اثر شیخ صدوق رحمه الله.

[صدوق می‌گوید:] برایم حدیث کرد ابو محمّد، عمّار بن حسین، گفت: برایم حدیث کرد علی بن محمّد بن عِصْمَه، گفت: برای ما حدیث کرد احمد بن محمّد طبری ـ در مکّه ـ گفت: برای ما حدیث کرد محمّد بن فضل، از محمّد بن عبدالله بن أبی شوارب قُرَشی، از ابو سلیمان، از عبد طَویل،[2] از انس بن مالک، گفت:

كُنْتُ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام فِي الشَّهْرِ الَّذِي أُصِيبَ فِيهِ ـ وَهُوَ شَهْرُ رَمَضَانَ ـ فَدَعَا بِابْنِهِ الْحَسَنِ علیه السلام فَقَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، أُعْلُ الْمِنْبَرَ فَاحْمَدِ اللَّهَ كَثِيراً وَأَثْنِ عَلَيْهِ وَاذْكُرْ جَدَّكَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِأَحْسَنِ الذِّكْرِ، وَقُلْ: لَعَنَ اللَّهُ وَلَداً عَقَّ أَبَوَيْهِ، لَعَنَ اللَّهُ عَبْداً أَبَقَ مِنْ مَوَالِيهِ، لَعَنَ اللَّهُ غَنَماً ضَلَّتْ عَنِ الرَّاعِي، وَانْزِلْ.

---

۱. یعنی بنویس: امروز فردی که به واسطهٔ محبت اهل بیت خداوند گناهان او را بخشید، این فرد بود(ق).

۲. این نام، در «بحار الأنوار ۳۲: ۵» حُمَید بن طَوِیل، ضبط است.

فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ خُطْبَتِهِ وَنَزَلَ، اجْتَمَعَ النَّاسُ إِلَيْهِ وَقَالُوا: يَابْنَ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ، يَابْنَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، نَبِّئْنَا.

فَقَالَ: الْجَوَابُ عَلىٰ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ.

فَقَالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: إِنِّي كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي صَلَاةٍ صَلَّاهَا، فَضَرَبَ بِيَدِهِ الْيُمْنىٰ إِلىٰ يَدِيَ الْيُمْنىٰ فَاجْتَهَدَ بِهَا[۱] فَضَمَّهَا إِلىٰ صَدْرِهِ ضَمّاً شَدِيداً، ثُمَّ قَالَ لِي: يَابْنَ عَمِّي! فَقُلْتُ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ.

قَالَ: أَنَا وَأَنْتَ أَبَوَا هٰذِهِ الْأُمَّةِ، فَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ عَقَّنَا، قُلْ آمِينَ، قُلْتُ آمِينَ.

قَالَ: أَنَا وَأَنْتَ مَوْلَيَا هٰذِهِ الْأُمَّةِ، فَلَعَنَ اللَّهُ مَنَ أَبَقَ مِنَّا، قُلْ آمِينَ، قُلْتُ آمِينَ.

ثُمَّ قَالَ: أَنَا وَأَنْتَ رَاعِيَا هٰذِهِ الْأُمَّةِ، فَلَعَنَ اللَّهُ مَنَ ضَلَّ عَنَّا، قُلْ آمِينَ، قُلْتُ آمِينَ.

قَالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: وَسَمِعْتُ قَائِلَيْنِ يَقُولَانِ مَعِي آمِينَ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَنِ الْقَائِلَانِ مَعِي آمِينَ؟

قَالَ: جَبْرَئِيلُ وَمِيكَائِيلُ؛[۲]

در همان ماهی که علی عليه السلام ضربت خورد (ماه رمضان) نزد آن حضرت بودم. فرزندش حسن را صدا زد و فرمود: ای ابو محمّد، به منبر برو، حمد و ثنای خدا را فراوان بر زبان جاری ساز، جدّت پیامبر را به نیکوترین صورت یاد کن و بگو: «خدا لعنت کند فرزندی را که پدر و مادرش را فرمان نبرد، نفرین خدا بر بنده‌ای باد که از موالی‌اش بگریزد، لعنت خدا بر گوسفندی باد که از پیش چوپان برود و گم شود» و [از منبر] فرود آی.

---

۱. در «معانی الأخبار» و «بحار الأنوار»، «فَاجْتَذَبَها» ضبط است، ضبط مؤلف رحمه الله تصحیف به نظر می‌آید.

۲. معانی الأخبار: ۱۱۸، حدیث ۱؛ بحار الأنوار ۳۶: ۵ ـ ۶، حدیث ٤.

چون حسن علیه‌السلام از خطبه‌اش فارغ شد و فرود آمد، مردم پیش او گرد آمدند و گفتند: ای فرزند امیرالمؤمنین، ای فرزند دُخت رسول خدا [از معنای این جملات] باخبرمان ساز.

حسن علیه‌السلام فرمود: جواب بر عهدهٔ امیرالمؤمنین است.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: در یکی از نمازها که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گزارد، با او بودم. با دست راستش به دست راستم زد و آن را فشار داد و محکم به سینه‌اش چسباند، سپس به من فرمود: ای پسر عمو! گفتم: جانم ای رسول خدا.

فرمود: من و تو، دو پدر این امّتیم، خدا لعنت کند کسی را که ما را بیازارد، بگو: «آمین»، گفتم: «آمین» (خدایا اجابت کن).

فرمود: من و تو، دو مولای این اُمّتیم، خدا لعنت کند کسی را که از ما بگریزد، بگو: «آمین»، گفتم: «آمین».

فرمود: من و تو، دو شبانِ این امّتیم، خدا لعنت کند کسی را که از پیش ما برود و به بیراهه افتد، بگو: «آمین»، گفتم: «آمین».

امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: دو صدای دیگر را شنیدم که با من «آمین» می‌گفتند. پرسیدم: ای رسول خدا، این دو آمین‌گوی ـ با من ـ کیستند؟

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: جبرئیل و میکائیل.

حدیث (۵۳)

[ویژگی‌های ممتاز امام علی علیه‌السلام]

تفسیر فرات، اثر فرات بن ابراهیم کوفی رحمه‌الله.

فرات می‌گوید: برایم حدیث کرد جعفر بن محمّد بن سعید اَحْمَسی به طور مُعَنْعَن، از ابوذر غفاری رضی‌الله‌عنه گفت:

كُنْتُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ فِي مَنْزِلِ أُمِّ سَلَمَةَ (رَضِيَ اللهُ عَنْهَا) وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُحَدِّثُنِي، وَأَنَا لَهُ مُسْتَمِعٌ إِذْ دَخَلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ؑ، فَلَمَّا أَنْ بَصُرَ بِهِ النَّبِيُّ أَشْرَقَ وَجْهُهُ نوراً فرحاً وَسُرُوراً بِأَخِيهِ وَابْنِ عَمِّهِ، ثُمَّ ضَمَّهُ إِلَى صَدْرِهِ وَقَبَّلَ مَا بَيْنَ عَيْنَيْهِ، ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَيَّ فَقَالَ: يَا أَبَاذَرِّ، تَعْرِفُ هَذَا الدَّاخِلَ عَلَيْنَا حَقَّ الْمَعْرِفَةِ؟

قَالَ أَبُوذَرٍّ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هُوَ أَخُوكَ وَابْنُ عَمِّكَ وَزَوْجُ فَاطِمَةَ وَأَبُو الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، سَيِّدَيْ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا أَبَاذَرِّ، هٰذَا الإِمَامُ الأَزْهَرُ، وَرُمْحُ اللَّهِ الأَطْوَلُ، [1] وَبَابُ اللَّهِ الأَكْبَرُ؛ فَمَنْ أَرَادَ اللَّهَ فَلْيَدْخُلْ مِنَ الْبَابِ.

يَا أَبَاذَرِّ، هٰذَا الْقَائِمُ بِقِسْطِ اللَّهِ، وَالذَّابُّ عَنْ حَرِيمِ اللَّهِ، وَالنَّاصِرُ لِدِينِ اللَّهِ، وَحُجَّةُ اللَّهِ عَلىٰ خَلْقِهِ، إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَزَلْ يَحْتَجُّ بِهِ عَلىٰ جَمِيعِ خَلْقِهِ فِي الأُمَمِ كُلِّهَا، كُلُّ أُمَّةٍ فِيهَا نَبِيٌّ [2]. [3]

يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّ لِلَّهِ ﷻ [4] عَلىٰ كُلِّ رُكْنٍ مِنْ أَرْكَانِ عَرْشِهِ سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ لَيْسَ لَهُمْ تَسْبِيحٌ وَلَا عِبَادَةٌ إِلَّا الدُّعَاءَ لِعَلِيٍّ، وَالدُّعَاءَ عَلَى أَعْدَائِهِ.

يَا أَبَا ذَرٍّ، لَوْلَا عَلِيٌّ، مَا بَانَ حَقٌّ مِنْ بَاطِلٍ، وَلَا مُؤْمِنٌ مِنْ كَافِرٍ، وَلَا عُبِدَ اللَّهُ، لِأَنَّهُ ضَرَبَ عَلىٰ رُؤُوسِ الْمُشْرِكِينَ حَتّىٰ أَسْلَمُوا وَعَبَدُوا اللَّهَ؛ وَلَوْ لَا ذَاكَ، لَمَا كَانَ

---

١. از سخن علّامه مجلسی ؒ در «مرآة العقول ٢٢: ٣١» می‌توان دریافت که تشبیه امام ؑ به نیزه، برای آن است که به وسیلهٔ آن حضرت، خدا بلاها را دفع می‌کند.

٢. در منقول از «کتاب الواحده» آمده است: **كُلُّ أُمَّةٍ يَبْعَثُ فيها نبيّاً** (مؤلف ؒ).

٣. در «المحتضر» [درادامه] آمده است: **اَخَذَ عليهم العهد بولايته** (مؤلف ؒ).

٤. در شماری از مآخذ، آمده است: يا أباذر، إنّ الله (عزّ وجلّ) وكّلَ (جَعَلَ) عَلَى كُلِّ رُكْنٍ... .

ثَوابٌ وَلا عِقَابٌ، وَلا يَسْتُرُهُ مِنَ اللَّهِ سِتْرٌ، وَلا يَحْجُبُهُ عَنِ اللَّهِ حِجَابٌ، بَلْ هُوَ الْحِجَابُ وَالسِّتْرُ.

ثُمَّ قَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: ﴿ شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحاً وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ ﴾.[1]

يَا أَبَا ذَرٍّ، إِنَّ اللَّهَ تَفَرَّدَ بِمُلْكِهِ، وَوَحْدَانِيَّتِهِ فِي فَرْدَانِيَّتِهِ، وَفَرْدَانِيَّتِهِ فِي وَحْدَانِيَّتِهِ، فَعَرَّفَ عِبَادَهُ الْمُخْلَصِينَ نَفْسَهُ، فَأَبَاحَ لَهُمْ جَنَّتَهُ: فَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَهْدِيَهُ، عَرَّفَهُ وَلَايَتَهُ؛ وَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَطْمِسَ عَلَىٰ قَلْبِهِ، أَمْسَكَ عَنْهُ مَعْرِفَتَهُ.

يَا أَبَا ذَرٍّ، هٰذَا رَايَةُ الْهُدَىٰ، وَكَلِمَةُ التَّقْوَىٰ، وَالْعُرْوَةُ الْوُثْقَىٰ، وَإِمَامُ أَوْلِيَائِي، وَنُورُ مَنْ أَطَاعَنِي.

وَهُوَ الْكَلِمَةُ الَّتِي أَلْزَمَهَا اللَّهُ الْمُتَّقِينَ؛ فَمَنْ أَحَبَّهُ كَانَ مُؤْمِناً، وَمَنْ أَبْغَضَهُ كَانَ كَافِراً. وَمَنْ تَرَكَ وَلَايَتَهُ كَانَ ضَالّاً مُضِلّاً، وَمَنْ جَحَدَ حَقَّهُ كَانَ مُشْرِكاً.

يَا أَبَا ذَرٍّ، يُؤْتَىٰ بِجَاحِدِ حَقِّ عَلِيٍّ وَوِلَايَتِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَصَمَّ وَأَعْمَىٰ وَأَبْكَمَ، يَتَكَبْكَبُ فِي ظُلُمَاتِ الْقِيَامَةِ يُنَادِي: ﴿ يَا حَسْرَتَىٰ عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ ﴾.[2]

وَيُلْقَىٰ فِي عُنُقِهِ طَوْقٌ مِنْ نَارٍ، وَلِذٰلِكَ الطَّوْقِ ثَلَاثُمِائَةِ شُعْبَةٍ، عَلَىٰ كُلِّ شُعْبَةٍ شَيْطَانٌ يَتْفُلُ فِي وَجْهِهِ الْكَلِحَ الْعَبُوسَ[3] مِنْ جَوْفِ قَبْرِهِ إِلَى النَّارِ.

فَقَالَ أَبُوذَرٍّ، قُلْتُ: فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي، مَلَأْتَ قَلْبِي فَرَحاً وَسُرُوراً، فَزِدْنِي.

---

١. سورهٔ شوری (٤٢) آيهٔ ١٣.

٢. سورهٔ زمر (٣٩) آيهٔ ٥٦.

٣. در مأخذ، واژهٔ «العبوس» نيست و «يَكْلَحُ» به عنوان نسخه بدل ثبت است. در «بحار الأنوار ٤٠: ٥٦» آمده است: **يَتْفُلُ في وجهه ويَكْلَحُ من جوفِ قَبْرِه...**.

فَقَالَ: يَا أَبَا ذَرٍّ، لَمَّا عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا، فَصِرْتُ فِي السَّمَاءِ الدُّنْيَا، أَذَّنَ مَلَكٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَأَقَامَ لِلصَّلَاةِ،[1] فَأَخَذَ بِيَدِي جَبْرَئِيلُ فَقَدَّمَنِي، فَقَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ، صَلِّ بِالْمَلَائِكَةِ فَقَدْ طَالَ شَوْقُهُمْ إِلَيْكَ.

فَصَلَّيْتُ بِسَبْعِينَ صَفّاً، الصَّفُّ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، لَا يَعْلَمُ عَدَدَهُمْ إِلَّا الَّذِي خَلَقَهُمْ، فَلَمَّا انْفَتَلْتُ مِنْ صَلَاتِي وَأَخَذْتُ فِي التَّسْبِيحِ وَالتَّقْدِيسِ، أَقْبَلَتْ إِلَيَّ شِرْذِمَةٌ بَعْدَ شِرْذِمَةٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ فَسَلَّمُوا عَلَيَّ وَقَالُوا: يَا مُحَمَّدُ ﷺ، لَنَا إِلَيْكَ حَاجَةٌ[2] تَقْضِيهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟

فَظَنَنْتُ أَنَّهُمْ يَسْأَلُونِّي الشَّفَاعَةَ عِنْدَ رَبِّ الْعَالَمِينَ، لِأَنَّ اللَّهَ فَضَّلَنِي بِالْحَوْضِ وَالشَّفَاعَةِ عَلَىٰ جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ.

قُلْتُ: مَا حَاجَتُكُمْ مَلَائِكَةَ رَبِّي؟

قَالُوا: يا نَبِيَّ اللَّه إِذَا رَجَعْتَ إِلَى الْأَرْضِ فَاقْرَأْ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ مِنَّا السَّلَامَ، وَأَعْلِمْهُ بِأَنَّا قَدْ طَالَ شَوْقُنَا إِلَيْهِ.

قُلْتُ: مَلَائِكَةَ رَبِّي، تَعْرِفُونَنَا حَقَّ مَعْرِفَتِنَا؟

فَقَالُوا: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، وَكَيْفَ لَا نَعْرِفُكُمْ وَأَنْتُمْ أَوَّلُ خَلْقِ اللَّهِ،[3] خَلَقَكُمُ اللَّهُ أَشْبَاحَ نُورٍ مِنْ نُورٍ فِي نُورٍ مِنْ سَنَاءِ عِزِّهِ وَمِنْ سَنَاءِ مُلْكِهِ، وَمِنْ نُورِ وَجْهِهِ الْكَرِيمِ، وَجَعَلَ لَكُمْ مَقَاعِدَ فِي مَلَكُوتِ سُلْطَانِهِ وَعَرْشِهِ عَلَى الْمَاءِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَكُونَ السَّمَاءُ مَبْنِيَّةً،

---

١. در «تفسير فرات»، «أقامَ الصَّلاة» ضبط است.

٢. در «تأويل الآيات: ٨٣٢» و در «بحار الأنوار ٤٠: ٥٦» عبارت بدين‌گونه است: **فَلَمَّا قَضَيْتُ الصَّلَاةَ، أَقْبَلَ إِلَيَّ شِرذِمةٌ من الملائكة، يُسَلِّمون عَلَيَّ ويقولون لنا إليك حاجة ...**

٣. در «بحار الأنوار ٤٠: ٥٩» (و نيز جلد ٥٤، ص١٧٦) آمده است: **وَأَنْتُم أَوّلُ ما خَلَقَ اللّه...**

وَالأَرْضُ مَدْحِيَّةٌ، وَهُوَ فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي بَنَوا فِيهِ.[١]

ثُمَّ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرَضِينَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ، ثُمَّ رَفَعَ الْعَرْشَ إِلَى السَّمَاءِ السَّابِعَةِ، فَاسْتَوىٰ عَلىٰ عَرْشِهِ، وَأَنْتُمْ أَمَامَ عَرْشِهِ تُسَبِّحُونَ وَتُقَدِّسُونَ وَتُكَبِّرُونَ.

ثُمَّ خَلَقَ الْمَلَائِكَةَ مِنْ بُدُوِّ مَا أَرَادَ[٢] مِنْ أَنْوارٍ شَتّىٰ، وَكُنَّا نَمُرُّ بِكُمْ وَأَنْتُمْ تُكَبِّرُونَ وَتُقَدِّسُونَ وَتُهَلِّلُونَ وَتُسَبِّحُونَ وَتمجِّدُونَ،[٣] فَنُكَبِّرُ وَنُقَدِّسُ وَنُهَلِّلُ وَنُسَبِّحُ وَنُمَجِّدُ بِتَكْبِيرِكُمْ وَتَقْدِيسِكُمْ وَتَهْلِيلِكُمْ وَتَسْبِيحِكُمْ وَتَمْجِيدِكُمْ.

فَمَا نَزَلَ مِنَ اللَّهِ تَعَالىٰ، فَإِلَيْكُمْ وَمَا صَعِدَ إِلَى اللَّهِ تَعَالىٰ، فَمِنْ عِنْدِكُمْ؛ فَلِمَ لَا نَعْرِفُكُمْ؟!

إِقْرَأْ عَلِيّاً مِنَّا السَّلَامَ فَأَعْلِمْهُ بِأَنَّا قَدْ طَالَ شَوْقُنَا إِلَيْهِ.

ثُمَّ عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الثَّانِيَةِ، فَتَلَقَّتْنِي الْمَلَائِكَةُ، فَسَلَّمُوا عَلَيَّ، وَقَالُوا لِي مِثْلَ مَقَالَةِ أَصْحَابِهِمْ، فَقُلْتُ: يَا مَلَائِكَةَ رَبِّي، هَلْ تَعْرِفُونَا حَقَّ مَعْرِفَتِنَا؟

فَقَالُوا: كَيْفَ لَا نَعْرِفُكُمْ وَأَنْتُمْ صَفْوَةُ اللَّهِ مِنْ خَلْقِهِ، وَخُزَّانُ عِلْمِهِ، وَأَنْتُمُ الْعُرْوَةُ، وَأَنْتُمُ الْحُجَّةُ، وَأَنْتُمُ الْجَانِبُ وَالْجَنْبُ، وَأَنْتُمُ الْكُرْسِيُّ، وَأَنْتُمْ أُصُولُ الْعِلْمِ، قَائِمُكُمْ خَيْرُ قَائِمٍ، وَنَاطِقُكُمْ خَيْرُ نَاطِقٍ، بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ دِينَهُ، وَبِكُمْ يَخْتِمُهُ.

---

١. در مأخذ، آمده است: «وهو في الموضع الذي يَتوفّاه» و به عنوان نسخه بدل «ينوى فيه» و«ابنوا فيه» خاطرنشان شده است.

٢. در «تفسير فرات» و نيز در «بحار الأنوار ٥٤: ١٧٦» اين عبارت «بَدْوِ ما أراد» اعراب‌گذارى شده است. در «بحار الأنوار ١٥: ٨» واژه «بَدْء» ثبت است و در «بحار الأنوار ٤٠: ٥٩» آمده است: «مِن نُور ما أراد ...» و در «تأويل الآيات: ٨٣٣» مى‌خوانيم: ممّا أرادَ من أنوار ... . در «غاية المرام: ١٤٠» آمده است: ممّا أراهُ من أنوار شتّى ... .

٣. در يكى از نسخه‌هاى «تفسير فرات»، ضبط بدين‌گونه است: وأنتم تُسَبِّحون وتحمَّدون وتهلِّلون وتكبّرون وتمجُّدونَ وتقدّسون، فنُسبِّح ... بِتَسْبيحكم و ... .

فَاقْرَأْ عَلِيّاً مِنَّا السَّلَامَ وَأَخْبِرْهُ بِشَوقِنَا إِلَيْهِ.

ثُمَّ عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الثَّالِثَةِ، فَتَلَقَّتْنِي الْمَلَائِكَةُ، فَسَلَّمُوا عَلَيَّ، وَقَالُوا لِي مِثْلَ مَقَالَةِ أَصْحَابِهِمْ، فَقُلْتُ: مَلَائِكَةَ رَبِّي، هَلْ تَعْرِفُونَا حَقَّ مَعْرِفَتِنَا؟

فَقَالُوا: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، لِمَ لَا نَعْرِفُكُمْ وَأَنْتُمْ بَابُ الْمَقَامِ، وَحُجَّةُ الْخِصَامِ، وَعَلِيٌّ دَابَّةُ الْأَرْضِ، وَفَاصِلُ الْقَضَاءِ، وَصَاحِبُ الْعَصَا، وَقَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، وَسَفِينَةُ النَّجَاةِ: مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا فِي النَّارِ يَتَرَدَّىٰ، لَمْ تَقُمِ الدَّعَائِمُ مِنْ أَقْطَارِ الْأَكْنَافِ. وَلَا أَعْمِدَةُ فَسَاطِيطِ السِّجَافِ إِلَّا عَلَىٰ كَوَاهِلِ أَنْوَارِكُمْ، فَلِمَ لَا نَعْرِفُكُمْ؟

فَاقْرَأْ عَلِيّاً مِنَّا السَّلَامَ وَأَعْلِمْهُ بِشَوْقِنَا إِلَيْهِ.

ثُمَّ عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ، فَتَلَقَّتْنِي الْمَلَائِكَةُ، فَسَلَّمُوا عَلَيَّ، وَقَالُوا لِي مِثْلَ مَقَالَةِ أَصْحَابِهِمْ، فَقُلْتُ: مَلَائِكَةَ رَبِّي هَلْ تَعْرِفُونَا حَقَّ مَعْرِفَتِنَا؟

فَقَالُوا: لِمَ لَا نَعْرِفُكُمْ وَأَنْتُمْ شَجَرَةُ النُّبُوَّةِ، وَبَيْتُ الرَّحْمَةِ، وَمَعْدِنُ الرِّسَالَةِ، وَمُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ، وَعَلَيْكُمْ يَنْزِلُ جَبْرَئِيلُ بِالْوَحْيِ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

فَاقْرَأْ عَلِيّاً مِنَّا السَّلَامَ وَأَعْلِمْهُ بِطُولِ شَوْقِنَا إِلَيْهِ.

ثُمَّ عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الْخَامِسَةِ، فَتَلَقَّتْنِي الْمَلَائِكَةُ، فَسَلَّمُوا عَلَيَّ، فَقَالُوا لِي مِثْلَ مَقَالَةِ أَصْحَابِهِمْ، فَقُلْتُ: مَلَائِكَةَ رَبِّي هَلْ تَعْرِفُونَا حَقَّ مَعْرِفَتِنَا؟

فَقَالُوا: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، لِمَ لَا نَعْرِفُكُمْ وَنَحْنُ نَغْدُو وَنَرُوحُ عَلَى الْعَرْشِ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ، فَنَنْظُرُ إِلَىٰ سَاقِ الْعَرْشِ مَكْتُوبٌ: لَا إِلٰهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، أَيَّدَهُ اللَّهُ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَلِيِّ اللَّهِ وَالْعَلَمُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ، وَهُوَ دَافِعُ الْمُشْرِكِينَ وَمُبِيرُ الْكَافِرِينَ، فَعَلِمْنَا عِنْدَ ذٰلِكَ أَنَّ عَلِيّاً وَلِيٌّ مِنْ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ.

فَاقْرَأْهُ عَلِيّاً مِنَّا السَّلَام وَأَعْلِمْهُ بِشَوْقِنَا إِلَيْهِ.

ثُمَّ عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ السَّادِسَةِ فَتَلَقَّتْنِي الْمَلَائِكَةُ، فَسَلَّمُوا عَلَيَّ، وَقَالُوا لِي مِثْلَ مَقَالَةِ أَصْحَابِهِمْ، فَقُلْتُ: مَلَائِكَةَ رَبِّي هَلْ تَعْرِفُونَنَا حَقَّ مَعْرِفَتِنَا؟

فَقَالُوا: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، لِمَ لَا نَعْرِفُكُمْ وَقَدْ خَلَقَ اللَّهُ جَنَّةَ الْفِرْدَوْسِ وَعَلَى بَابِهَا شَجَرَةٌ لَيْسَ فِيهَا وَرَقَةٌ إِلَّا عَلَيْهَا مَكْتُوبَةٌ بِالنُّورِ: لَا إِلٰهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عُرْوَةُ اللَّهِ الْوَثِيقَةُ، وَحَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ، وَعَيْنُهُ عَلَى الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ، وَسَيْفُ نِقْمَتِهِ عَلَى الْمُشْرِكِينَ.

فَاقْرَأْهُ مِنَّا السَّلَامَ وَقَدْ طَالَ شَوْقُنَا إِلَيْهِ.

ثُمَّ عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ السَّابِعَةِ، فَسَمِعْتُ الْمَلَائِكَةَ يَقُولُونَ لَمَّا أَنْ رَأَوْنِي: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ﴾ [١] ثُمَّ تَلَقَّوْنِي فَسَلَّمُوا عَلَيَّ وَقَالُوا لِي مِثْلَ مَقَالَةِ أَصْحَابِهِمْ، فَقُلْتُ: مَلَائِكَةَ رَبِّي سَمِعْتُ وَأَنْتُمْ تَقُولُونَ: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ﴾ [٢] فَمَا الَّذِي صَدَقَكُمْ؟

قَالُوا: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ـ لَمَّا أَنْ خَلَقَكُمْ أَشْبَاحَ نُورٍ مِنْ سَنَا نُورِهِ وَمِنْ سَنَا عِزِّهِ وَجَعَلَ لَكُمْ مَقَاعِدَ فِي مَلَكُوتِ سُلْطَانِهِ وَأَشْهَدَكُمْ عَلَى عِبَادِهِ، عَرَضَ وَلَايَتَكُمْ عَلَيْنَا وَرَسَخَتْ فِي قُلُوبِنَا، فَشَكَوْنَا مَحَبَّتَكَ إِلَى اللَّهِ فَوَعَدَنَا رَبُّنَا أَنْ يُرِيَنَاكَ فِي السَّمَاءِ مَعَنَا وَقَدْ صَدَقَنَا وَعْدَهُ، وَهُوَ ذَا أَنْتَ مَعَنَا فِي السَّمَاءِ، فَجَزَاكَ اللَّهُ مِنْ نَبِيٍّ خَيْراً.

ثُمَّ شَكَوْنَا [مَحَبَّةَ] عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ إِلَى اللَّهِ، فَخَلَقَ لَنَا فِي صُورَتِهِ مَلَكاً، وَأَقْعَدَهُ عَنْ يَمِينِ عَرْشِهِ عَلَى سَرِيرٍ مِنْ ذَهَبٍ مُرَصَّعٍ بِالدُّرِّ وَالْجَوَاهِرِ، قَوَائِمُهُ مِنَ

---

١ ـ ٢. سورة زمر (٣٩) آية ٧٤.

الزَبَرْجَدِ الأَخْضَرِ، عَلَيْهِ قُبَّةٌ مِنْ لُؤْلُؤَةٍ بَيْضَاءَ، يُرىٰ بَاطِنُهَا مِنْ ظَاهِرِهَا، وَظَاهِرُهَا مِنْ بَاطِنِهَا، بِلَا دِعَامَةٍ مِنْ تَحْتِهَا وَلَا عِلَاقَةٍ مِنْ فَوْقِهَا، قَالَ لَهَا صَاحِبُ الْعَرْشِ قُومِي بِقُدْرَتِي، فَقَامَتْ بِأَمْرِ اللَّهِ، فَكُلَّمَا اشْتَقْنَا إِلىٰ رُؤْيَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فِي الأَرْضِ، نَظَرْنَا إِلىٰ مِثَالِهِ فِي السَّمَاءِ؛ (۱)

روزی ـ در منزل اُمّ سلمه ـ پیش پیامبر ﷺ بودم. آن حضرت سخن می‌گفت و من می‌شنیدم. در این هنگام، علی علیه السلام درآمد. چون چشم پیامبر ﷺ به علی علیه السلام افتاد، صورتش ـ به دیدن برادر و پسر عمویش ـ غرق در نور و شادی و سرور شد. سپس آن حضرت را در آغوش گرفت و پیشانی‌اش را بوسید. آن گاه رو به من کرد و فرمود: ای ابوذر، آیا شخصی را که بر ما درآمد، آن گونه که بایسته است می‌شناسی؟

ابوذر می‌گوید، گفتم: ای رسول خدا، او برادر و پسر عمو و همسر فاطمه و پدر حسن و حسین (دو سرور جوانان اهل بهشت) است.

پیامبر ﷺ فرمود: ای ابوذر، این شخص، امامِ نورانی و نیزهٔ بلند و کشیدهٔ خدا و دروازهٔ بزرگ اوست. هرکه خواهان خداست، باید از این در درآید.

ای ابوذر، این علی، عدل خدا را به پا می‌دارد و از حریم خدا دفاع می‌کند و یاریگر دین خدا و حجّت او بر خلق است.

خدا همواره، بر همهٔ خلق در همهٔ اُمّت‌ها، به او احتجاج کرد. خدا به ولایت او از آنان پیمان گرفت (در حالی که در میان هر امّتی پیامبری هست).

---

۱. تفسیر فرات کوفی: ۳۷۰ ـ ۳۷۵، حدیث ۵۰۳؛ بحار الأنوار ۴۰: ۵۵ ـ ۵۸، حدیث ۹۰ (با اختلاف در بعضی از الفاظ و عبارات).

ای ابوذر، خدا در هر پایه از ارکان عرش، هفتاد هزار فرشته دارد که تسبیح و عبادتی جز دعا برای علی، و نفرین بر دشمنانش، ندارند.

ای ابوذر، اگر علی نبود، حق از باطل و مؤمن از کافر تمایز نمی‌یافت و خدا پرستش نمی‌شد؛ زیرا او بر سر مشرکان زد تا اینکه اسلام آوردند و خدا را پرستیدند. اگر او نبود، ثواب و عقابی نبود، بین او و خدا ستر و حجابی نیست و حجابی خدا را از او پنهان نمی‌دارد، بلکه او [خود] حجاب و پرده است.

سپس پیامبر ﷺ [این آیه را] خواند: «همان دینی را برایتان تشریع کرد که نوح را بدان سفارش کرد و دینی که سویت وحی کردیم و آنچه را از ابراهیم و موسی و عیسی خواست؛ اینکه دین را به پا دارید و در آن پراکنده نشوید. بر مشرکان این دعوت، گران می‌آید. خدا از رسولانش هرکه را خواهد برمی‌گزیند و هرکه را از در توبه درآید، سویش راه می‌نماید».

ای ابوذر، خدا به مُلک خویش فردانیّت خواست، وحدانیّت خدا در فردانیّت او و فردانیّتش در وحدانیّت اوست. خدا به بندگان مخلص خویش، خود را شناساند، بهشت خود را بر ایشان مباح ساخت. هرکه را خدا بخواهد هدایت کند، ولایت علی را به او می‌شناساند و هرکه را خدا بخواهد قلبش را تباه سازد، معرفت علی را از او باز می‌دارد.

ای ابوذر، این علی، پرچم هدایت و کلمهٔ تقوا و دستگیرهٔ محکم [خدا] و امام اولیای من و نور کسی است که مرا فرمان برد.

علی علیه‌السلام کلمه‌ای است که خدا اهل تقوا را بدان ملزم ساخت؛ هرکه او را دوست بدارد، مؤمن و هرکه او را دشمن بدارد، کافر و هرکه ولایتش را رها

سازد، گمراه و گمراهگر، و هرکه حقّش را برنتابد، مشرک است.

ای ابوذر، روز قیامت، کسی که حقّ علی و ولایت او را انکار کرده است، کر و کور و گنگ می‌آورند، در ظلمت‌ها واژگون می‌شود. ندا می‌دهد: «دریغا بر کوتاهی که در جنب الله کردم!».

در گردن وی حلقه‌ای از آتش می‌افکنند که سیصد شاخه دارد، بر هر شاخه‌ای شیطانی است که بر روی او با اَخم و تَخْم ـ از تهِ قبرش تا دوزخ ـ تُف می‌اندازد.[۱]

ابوذر می‌گوید، گفتم: پدر و مادرم به فدایت! دلم را آکنده از شادی و سرور کردی، برایم بیفزا.

پیامبر ﷺ فرمود: ای ابوذر، چون به آسمان بالا برده شدم و به آسمان دنیا رسیدم، فرشته‌ای اذان داد و برای نماز اقامه گفت. جبرئیل دستم را گرفت و مرا مقدّم داشت و گفت: ای محمّد با ملائکه نماز گزار، شوق آنان به تو طولانی شد.

به هفتاد صف از ملائکه (که هر صفّی از مشرق تا مغرب بود و شمار آنها را جز آن که آفریدشان نمی‌داند) نماز گزاردم. چون از نماز فارغ شدم و به تسبیح و تقدیس خدا پرداختم، گروه گروه از فرشتگان پیشم آمدند و بر من سلام کردند و گفتند: ای محمّد، حاجتی به تو داریم، ای رسول خدا آن را برمی‌آوری؟

گمان کردم آنان شفاعت نزد خدا را از من می‌خواهند؛ چراکه خدا مرا به حوض و شفاعت بر همهٔ انبیا برتری داد.

پرسیدم: ای فرشتگان پروردگارم، حاجت شما چیست؟

---

۱. در بحار الأنوار، آمده است: «يَتْفُلُ في وجهه ويَكْلَحُ من جوف قَبْره»؛ شیطان به رویش تف می‌اندازد و از دل قبرش تا دوزخ، بر او اخم می‌کند.

گفتند: ای نبیّ خدا، هرگاه به زمین بازگشتی، از ما به علیّ بن اَبی طالب سلام برسان و به او بگو اشتیاق ما به او طولانی شد.

پرسیدم: ای ملائکهٔ پروردگارم، حقیقت معرفت ما را می‌شناسید؟

گفتند: ای نبیّ خدا، چگونه شما را نشناسیم؟! شما اَوَّلْ خلق خدایید. شما را به صورت شبح‌های نور، از نور در نور (از بلندای عزّت و از فراز مُلک و از نور وجه کریم خود) آفرید. برای شما ـ در حالی که عرش خدا بر آب بود ـ پیش از آنکه آسمانی برافراشته و زمینی گسترده باشد، نشستنگاه‌هایی در ملکوت سلطنتش قرار داد (و او در جایی بود که در آن بنا کردند).

سپس خدا آسمان‌ها و زمین‌ها را در شش روز آفرید، آن گاه عرش را به آسمان هفتم بالا بُرد و بر عرش خویش استقرار یافت و شما پیشاپیش عرش او تسبیح و تقدیس و تکبیر می‌گفتید.

پس از آن، خدا فرشتگان را (از سرآغاز آنچه خواست) از انوار مختلف آفرید.[1] ما بر شما می‌گذشتیم، در حالی که شما به تکبیر و تقدیس و تهلیل و تسبیح و تمجید می‌پرداختید و با تکبیر و تقدیس و تهلیل و تسبیح و تمجید شما، تکبیر می‌گفتیم و خدا را تقدیس و تهلیل و تسبیح و تمجید می‌کردیم.

آنچه از خدا فرود آید، سوی شماست و آنچه سوی خدا بالا رود از نزد شماست؛ چرا شما را نشناسیم؟!

علی را از جانب ما سلام برسان و او را باخبر ساز که شوق دیدار ما به او به درازا کشید.

---

۱. براساس ضبط برخی از منابع، می‌توان در ترجمهٔ این عبارت بیان داشت: سپس خدا با ارادهٔ بدایی فرشتگان را از نورهای گوناگون آفرید.

سپس مرا به آسمان دوّم بالا بردند، فرشتگان مرا دیدار کردند، بر من سلام فرستادند و مانند سخن اصحابشان را به من گفتند، گفتم: ای ملائکهٔ پروردگارم، آیا ما را آن گونه که بایسته است می‌شناسید؟

گفتند: چگونه شما را نشناسیم در حالی که شما برگزیدگان خلق خدا و خزینه‌داران علم اویید، شما ریسمان و حجّت خدایید، شما جانب و جنب خدا و کُرسی اویید، شمایید اصول علم؛ قائم شما بهترین قائم و ناطق شما بهترین ناطق است. خدا دینش را به شما آغازید و به شما ختم می‌کند.

علی را از جانب ما سلام برسان و شوق ما را به او خبر ده.

سپس به آسمان سوّم بالا برده شدم، فرشتگان دیدارم کردند، بر من سلام فرستادند و مانند گفتار اصحابشان را بیان داشتند، پرسیدم: ای فرشتگان پروردگارم، آیا حقّ معرفت ما را می‌شناسید؟

گفتند: ای نبیّ خدا، چرا شما را نشناسیم در حالی که شما باب مقام و حجّت بر دشمنانید. علی دابّه (جنبندهٔ) زمین و فیصله دهندهٔ حکم و صاحب عصا و تقسیم کنندهٔ بهشت و دوزخ است. و شما کشتی نجاتید، هرکه آن را سوار شد نجات یافت و هرکه از آن تخلّف ورزید در آتش فرو افتاد.

ستون‌های کاینات و ستارگان و اَبرها برافراشته نشدند مگر بر دوش انوار شما. چرا علی را نشناسیم؟!

علی را از ناحیهٔ ما سلام برسان و شوق دیدار ما را به او بگو.

آن گاه مرا به آسمان چهارم بالا بردند، ملائکه دیدارم کردند و بر من سلام فرستادند و مانند سخن اصحابشان را گفتند، پرسیدم: ای فرشتگان پروردگارم، آیا حقّ معرفت ما را می‌شناسید؟

گفتند: چرا شما را نشناسیم در حالی که شما درخت نبوّت و بیتِ رحمت و معدنِ سالت و محلّ رفت و آمد ملائکه‌اید. جبرئیل با وحی از آسمان (از نزد پروردگار جهانیان) بر شما فرود آمد.

علی را از طرف ما سلام برسان و به او بگو که چقدر مشتاق دیدار اوییم.

پس از آن به آسمان پنجم بالا برده شدم، ملائکه دیدارم کردند و بر من سلام فرستادند و مانند سخن اصحابشان را گفتند، پرسیدم: ای ملائکهٔ پروردگارم، آیا ما را آن گونه که بایسته است می‌شناسید؟

گفتند: ای نبیّ خدا، چرا شما را نشناسیم در حالی که هر صبح و شام بر عرش می‌گذریم و بر ساق عرش می‌نگریم که نوشته‌اند: خدایی جز خدای یکتا نیست، محمّد رسول خداست، خدا او را به علیّ بن ابی طالب (ولیّ خدا و شاخص میان او و خلق) تأیید کرد و او پس زنندهٔ مشرکان و نابود کنندهٔ کافران است.

از این رو، دانستیم که علی از اولیای خداست. از جانب ما او را سلام برسان و اشتیاق ما را به او اعلام کن.

آن گاه مرا به آسمان ششم بردند. فرشتگان دیدارم کردند و بر من سلام فرستادند و مانند سخن اصحابشان را به من گفتند، پرسیدم: ای فرشتگان پروردگارم، آیا حقّ معرفت ما را می‌شناسید؟

گفتند: ای نبیّ خدا، چرا شما را نشناسیم در حالی که خدا وقتی بهشت برین را آفرید، بر درِ آن درختی وجود داشت که بر هر برگِ آن با نور نوشته شده بود: خدایی جز اللّه نیست، محمّد رسول خداست، علیّ بن ابی طالب دستگیرهٔ محکم خدا و ریسمان استوار و چشم خدا بر همهٔ خلائق می‌باشد و شمشیر او [مانند] بلا بر مشرکان [فرود می‌آید].

از جانب ما او را سلام برسان، اشتیاق ما برای [دیدار] او به طول انجامید.

پس از آن، به آسمان هفتم بالا برده شدم، شنیدم فرشتگان با دیدن من، می‌گویند: «سپاس خدای را که وعده‌اش را به ما راست کرد» سپس مرا دیدار کردند و بر من سلام فرستادند و مانند سخن اصحابشان را گفتند.

پرسیدم: ای ملائکهٔ پروردگارم، شنیدم می‌گفتید: «سپاس خدای را که وعده‌اش را به ما راست کرد» وعده‌ای را که خدا راست ساخت چه بود؟

گفتند: ای نبیّ خدا، خدای متعال چون اشباح نور شما را از بلندای نور و عزّت خویش آفرید و برایتان در ملکوت سلطانش تخت‌هایی قرار داد و شما را بر بندگانش شاهد گرفت، ولایت شما را بر ما عرضه داشت و ولایت شما در قلوب ما نفوذ کرد. ما از محبّت به تو پیش خدا نالیدیم [و خواستار دیدارت شدیم] پروردگارمان به ما وعده داد که تو را در آسمان با ما نشانمان دهد. خدا وعده‌اش را راست ساخت، تو با ما در آسمانی. خدا تو را از جانب هر پیامبری خیر دهد.

سپس از محبّت علیّ بن أبی طالب پیش خدا شکوه کردیم. خدای به صورتِ علی فرشته‌ای را آفرید و او را در (طرف) راست عرش بر تختی از طلا (که آراسته به دُر و جواهر و پایه‌هایش از یاقوت سبز است و بر آن گنبدی از مروارید سفید می‌باشد، درون آن از بیرون و بیرون آن از درون پیداست، ستونی در زیر و آویزی در بالا ندارد، صاحب عرش به آن می‌گوید: «به قدرتم برافراشته باش» و آن به امر خدا برپاست) نشاند.

هرگاه مشتاق دیدن علی علیه‌السلام در زمین می‌شویم، به تمثال او در آسمان، می‌نگریم.

[یاد آوری]

این بندهٔ ناتوان، میرزا محمد تقی (مصنّف این کتاب) می‌گوید: این روایت در **تأویل الآیات** از کتاب «الواحده» با بعضی تغییرات در عبارت‌ها، به سند ذیل آمده است:

ابوالحسن، علیّ بن محمّد بن جُمهور، از حسن بن عبدالله اُطْروش، گفت: برای ما حدیث کرد محمّد بن اسماعیل اَحْمَسی سرّاج، گفت: برای ما حدیث کرد وَکیع بن جَرّاح، گفت: برای ما حدیث کرد اَعْمَش، از مُوَرّق عِجْلی، از ابوذر غفاری (سپس حدیث را می‌آورد).[1]

همچنین سیّد توبلی در باب ۷۸ از مقصد دوّم کتاب **غـایة المـرام** از کـتاب «الواحدة» به سند مذکور آن را روایت می‌کند.[2]

از آنجا که روایت فرات، جامع‌تر و فراگیرتر بود، آن را برگزیدیم.

[ظهور ولیّ برای هر نوع به صورتی شبیه آنها]

باری، بدان که انبیا و اوصیا با مردم جز به انـدازهٔ تـحمّل عـقولشان سـخن نگفتند. روایات آشکارا بر این امر دلالت دارد و عقل‌های بلندپرواز به تصدیق آن گواهی می‌دهد.

از آنجا که درجات عقول مردم ـ به راستی ـ متفاوت‌اند. آنان علیهم‌السلام به کلمات جامعی سخن گفتند که به منزلهٔ مغزهای نهفته در پوست و تن‌های پوشیده در قبورند تا هرکس بهرهٔ خویش ببرد.

---

۱. تأویل الآیات: ۸۳۱ ـ ۸۳٤.

۲. غایة المرام ٦: ۱۳۹ ـ ۱٤۰، حدیث الثامن (هشتم).

از این باب است سخن فرشتگان در این خبر که: خدا فرشته‌ای را به صورت علی برای ما آفرید (تا آخر).

با این سخن، وحشت ظاهر بینان را زدود و کسانی را که دقایق کلام آنان علیهم السلام را می‌شناسند، رهنمون شد به اینکه ولیّ خدا میان هر نوع به صورتی که شبیه آنهاست ظاهر می‌شود به حکم این سخن خدای متعال که فرمود:

﴿ وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكاً لَجَعَلْنَاهُ رَجُلاً وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَا يَلْبِسُونَ ﴾؛[۱] اگر پیامبر را فرشته‌ای قرار می‌دادیم او را به صورت شخصی درمی‌آوردیم و بر او آنچه را آنها می‌پوشند، می‌پوشاندیم.

هرگاه خدا بخواهد در عالَم ملائکه، ولیّ خویش را ظاهر می‌سازد، او را به صورت مَلَک درمی‌آورد. فرشتگان ـ در عالم خویش ـ او را فرشته و آدمیان او را [به صورت] انسان می‌بینند بی آنکه میان این دو ظهور تزاحمی باشد.

زیرا خدا به او آسمان‌ها و زمین را پُر ساخت (چنان که امام حجّت علیه السلام در دعای ماه رجب ـ که در مصباح شیخ طوسی رحمه الله روایت است ـ فرمود) تا آشکار شود که خدایی جز او نیست.

اشارات کلام امامانت را بفهم، به گنجی فناناپذیر پی می‌بری.

حدیث (۵۴)

[ویژگی‌های منحصر به فرد امامان علیهم السلام]

معانی الأخبار، اثر شیخ صدوق رحمه الله.

[صدوق می‌گوید:] برای ما حدیث کرد پدرم رحمه الله گفت: برای ما حدیث کرد

---

۱. سورهٔ انعام (٦) آیهٔ ۹.

علیّ بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از محمّد بن سنان، از مُفَضَّل بن عُمَر، گفت: برایم حدیث کرد ثابت ثُمالی، از سیّد العابدین، علیّ بن الحسین علیهما السلام که فرمود:

لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ تَعَالَىٰ وَبَيْنَ حُجَّتِهِ حِجَابٌ، وَلَا وَاللَّهِ[1] دُونَ حُجَّتِهِ سِتْرٌ.

نَحْنُ أَبْوَابُ اللَّهِ، وَنَحْنُ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ، وَنَحْنُ عَيْبَةُ عِلْمِ اللَّهِ، وَنَحْنُ تَرَاجِمَةُ وَحْيِهِ، وَنَحْنُ أَرْكَانُ تَوْحِيدِهِ، وَنَحْنُ مَوْضِعُ سِرِّهِ؛[2]

میان خدای متعال و حجّت او حجابی نیست، و به خدا سوگند، غیر از حجّتش پرده‌ای نیست.

ما درهای [ورود، ... رحمت و شناختِ] خداییم، ماییم راه راست خدا، ماییم صندوقچهٔ علم خدا، ما مترجمان وحی و ارکان توحید و موضعِ [جای نهادن] سِرّ خداییم.

حدیث (۵۵)

[علم همه چیز در علی علیه السلام رقم خورد]

معانی الأخبار، اثر شیخ صدوق رحمه الله.

[صدوق می‌گوید:] برای ما حدیث کرد محمّد بن صَقْر صایغ، گفت: برای ما حدیث کرد عیسی بن محمّد علوی، گفت: برای ما حدیث کرد احمد بن سَلّام کوفی، گفت: برای ما حدیث کرد حسن بن عبدالواحد، گفت: برای ما حدیث کرد حارث بن حسن، گفت: برای ما حدیث کرد احمد بن اسماعیل بن صَدَقَه، از ابو جارود، از ابو جعفر، محمّد بن علی، امام باقر از پدرش از جدّش علیهم السلام که گفت:

---

۱. در «معانی الأخبار» و «بحار»، «فلا للّه» ضبط است.

۲. معانی الأخبار: ۳۵، حدیث ۵؛ بحار الأنوار ۲۴: ۱۱، حدیث ۵.

لَمَّا نَزَلَتْ هٰذِهِ الْآيَةُ عَلىٰ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: ﴿وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ﴾[1] قَامَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ مِنْ مَجْلَسَيْهِمَا[2] وَقَالَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هُوَ التَّوْرَاةُ؟ قَالَ: لَا، قَالَا: هُوَ الْإِنْجِيلُ؟ قَالَ: لَا، قَالَا: هُوَ الْقُرْآنُ؟ قَالَ: لَا.

وَأَقْبَلَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: هُوَ هٰذَا، إِنَّهُ الإِمَامُ الَّذِي أَحْصَى اللَّهُ تَعَالىٰ فِيهِ عِلْمَ كُلِّ شَيْءٍ؛[3]

چون این آیه بر پیامبر ﷺ نازل شد: «هر چیزی را در امام مُبین گرد آوردیم»، ابوبکر و عُمَر از جایشان برخاستند و گفتند: ای رسول خدا، آن [امام مبین] تورات است؟ پیامبر ﷺ فرمود: نه. پرسیدند: انجیل است؟ فرمود: نه. پرسیدند: قرآن است؟ فرمود: نه.

امیرالمؤمنین [بدانجا] روی آورد. پیامبر ﷺ فرمود: آن، این شخص است. او امامی است که خدای متعال علم هر چیزی را در او جمع‌آوری و ضبط کرد.

حدیث (۵۶)

[ویژگی‌های شگرف علی عليه السلام]

تفسیر فرات کوفی، اثر فرات بن ابراهیم.

فرات می‌گوید: برای ما حدیث کرد جعفر بن محمّد فَزاری، گفت: برای ما حدیث کرد احمد بن میثم میثمی، گفت: برای ما حدیث کرد احمد بن مُحْرِز خراسانی، از عبدالواحد بن علی، گفت:

---

۱. سورة يس (٣٦) آية ١٢.

۲. در همهٔ مآخذ (به جز «مناقب آل ابی طالب ۳: ٦٤» و «تفسیر برهان» ٤: ٥٦٩)، «مَجْلِسِهما» ضبط است.

۳. معانی الأخبار: ۹۵، حدیث ۱؛ بحار الأنوار ۳۵: ٤٢٧ ـ ٤٢٨، حدیث ۲.

قَالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: أَنَا أُؤَدِّي مِنَ النَّبِيِّينَ إِلَى الْوَصِيِّينَ وَمِنَ الْوَصِيِّينَ إِلَى النَّبِيِّينَ، وَمَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيّاً إِلَّا وَأَنَا أَقْضِي دِينَهُ، وَأُنْجِزُ عِدَاتَهُ، وَلَقَدِ اصْطَفَانِي رَبِّي بِالْعِلْمِ وَالظَّفَرِ، وَلَقَدْ وَفَدْتُ إِلَىٰ رَبِّي إِثْنَى عَشَرَ[1] وِفَادَةً فَعَرَّفَنِي نَفْسَهُ، وَأَعْطَانِي مَفَاتِيحَ الْغَيْبِ.

ثُمَّ قَالَ: يَا قَنْبَرُ، مَنْ بِالْبَابِ؟ قَالَ: مِيثَمُ التَّمَّارِ، قَال: أَدْخِلْهُ، فَلَمَّا أَدْخَلَهُ قَالَ: مَا تَقُولُ إِنْ أُحَدِّثْكَ، فَإِنْ أَخَذْتَهُ كُنْتَ مُؤْمِناً، وَإِنْ تَرَكْتَهُ كُنْتَ كَافِراً؟

قَالَ: أَنَا الْفَارُوقُ الَّذِي أَفْرُقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ، وَأَنَا أُدْخِلُ أَوْلِيَائِي الْجَنَّةَ وَأَعْدَائِي النَّارَ.

أَنَا قَالَ [اللَّه][2]: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ﴾[3]؛[4]

اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود: من از پيامبران به اوصيا و از اوصيا به پيامبران مى‌رسانم [و واسطهٔ بين آنها مى‌باشم]، خدا پيامبرى را برنينگيخت مگر اينكه من دَيْنَش را پرداختم و وعده‌هايش را وفا كردم. خدا مرا به علم و ظفر برگزيد. دوازده بار پيش پروردگار رفتم، خدا خودش را به من شناساند و كليدهاى غيب را ارزانى‌ام داشت.

سپس آن حضرت فرمود: اى قنبر، دمِ در كيست؟ قنبر پاسخ داد: ميثم تمّار. [امام عليه السلام فرمود: او را [به منزل] درآور. چون قنبر ميثم را وارد [منزل] ساخت

---

١. در «تفسير فرات» و «بحار»، «إثنتي عَشْرَة» ضبط است.
٢. در مأخذ «أَنَا قال الله» ضبط است، به نظر مى‌رسد در عبارت مصنّف رحمه الله واژهٔ «الله» از قلم افتاده است. در «بحار الأنوار ٣٩: ٣٥٠» آمده است: أنا الّذي قال الله ...
٣. سورهٔ بقره (٢) آيهٔ ٢١٠.
٤. تفسير فرات كوفى: ٦٧، حديث ٣٧؛ بحار الأنوار ٣٩: ٣٥٠، حديث ٢٣ (با اندكى اختلاف).

امام عليه السلام فرمود: چه می‌گویی اگر برایت سخنی بگویم که اگر آن را برگیری مؤمنی و اگر رهایش کنی کافری؟!

منم فاروقی که حق و باطل را از هم جدا می‌سازم. من دوستانم را به بهشت و دشمنانم را به دوزخ درمی‌آورم.

منم [که خدا درباره‌ام] فرمود: «آیا جز این را انتظار ندارند که خدا و فرشتگان سوار بر ابرها پیش آنها آیند و امر به انجام رسد، و بازگشت امور سوی خداست».

حديث (۵۷)

[علی عليه السلام خزینه‌دارِ آسمان‌ها و زمین]

بصائر الدرجات، اثر صفّار رحمه الله.

[صفّار می‌گوید:] برای ما حدیث کرد عبدالله بن عامر، از ابو عبدالله برقی، از حسین بن عثمان، از محمّد بن فُضَیل، از ابو حمزهٔ ثُمالی:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ: ﴿ صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الأَرْضِ أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الأُمُورُ﴾ [۱]؛[۲] يَعْنِي: عَلِيّاً، أَنَّهُ جَعَلَ عَلِيّاً خَازِنَهُ عَلىٰ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الأَرْضِ مِنْ شَيْءٍ وَائْتَمَنَهُ عَلَيْهِ؛[۳]

امام باقر عليه السلام دربارهٔ این سخن خدای متعال: «راه خدایی که آنچه در آسمان‌ها و زمین است، ملک اوست. هان! امور سوی خدا باز می‌گردد» فرمود: [خدا در این سخن] علی عليه السلام را در نظر دارد. خدا علی عليه السلام را خزینه‌دار خود بر همهٔ چیزهایی قرار داد که در آسمان‌ها و زمین هست و آنها را بدو سپرد.

---

۱. سورهٔ شورا (۴۲) آیهٔ ۵۳.

۲. در مآخذ، ﴿أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الأُمورُ﴾ در پایان روایت، ضبط است.

۳. بصائر الدرجات: ۱۰۶، باب ۱۹، حدیث ۱۶؛ بحار الأنوار ۲۶: ۱۰۸، حدیث ۱۴.

حدیث (۵۸)

[حضور یافتن علی‌علیه‌السلام در مواطن هفتگانه در کنار پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله]

تأویل الآیات، اثر سید شرف الدین نجفی رحمه‌الله

در تفسیر این سخن خدای متعال ﴿ وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي ﴾ [1](او را در امر من شریک ساز) از شیخ طوسی‌قدس‌سره از رجال وی ـ با اِسناد ـ از فضل بن شاذان، که آن را به بُریدهٔ اَسلمی می‌رساند، حدیث ذیل روایت شده است.

(ح) **منتخب بصائر سعد**، اثر حسن بن سلیمان حلّی (شاگرد شهید اوّل) [روایت است از] محمّد بن عیسی بن عُبَید، از ابو عبدالله، زکریّا بن محمّد مؤمن، گفت: برایم حدیث کرد ابو علی، حَسّان بن مهران جَمّال، از ابو داود سَبیعی، از بُرَیدهٔ اَسْلَمی.

متن حدیث در اینجا از **تأویل الآیات** است، می‌گوید:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله لِعَلِيٍّ علیه‌السلام: يَا عَلِيُّ، إِنَّ اللَّهَ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ ـ أَشْهَدَكَ مَعِي سَبْعَةَ مَوَاطِنَ:

أَمَّا أَوَّلُهُنَّ فَلَيْلَةَ أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ، قَالَ لِي جَبْرَئِيلُ: أَيْنَ أَخُوكَ؟ قُلْتُ: وَدَّعْتُهُ خَلْفِي، قَالَ: فَادْعُ اللَّهَ فَلْيَأْتِكَ بِهِ، فَدَعَوْتُ اللَّهَ فَإِذَا أَنْتَ مَعِيَ، وَإِذَا الْمَلَائِكَةُ صُفُوفٌ وُقُوفٌ.

فَقُلْتُ: مَنْ هٰؤُلَاءِ يَا جَبْرَئِيلُ؟ فَقَالَ: هؤلاءِ الْمَلَائِكة، يُبَاهِيهِمُ اللَّهُ بِكَ، فَأَذِنَ لِي فَنَطَقْتُ بِمَنْطِقٍ لَمْ يَنْطِقِ الْخَلَائِقُ بِمِثْلِهِ، نَطَقْتُ بِمَا خَلَقَ وَبِمَا هُوَ خَالِقٌ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

---

۱. سورهٔ طه (۲۰) آیهٔ ۳۲.

وَالْمَوْطِنُ الثَّانِي: أَتَانِي جَبْرَئِيلُ فَأَسْرىٰ بِي إِلَى السَّمَاءِ، فَقَالَ: أَيْنَ أَخُوكَ؟ قُلْتُ: وَدَّعْتُهُ خَلْفِي، قَالَ: فَادْعُ اللَّهَ فَلْيَأْتِكَ بِهِ، فَدَعَوْتُ اللَّهَ ﷻ فَإِذَا أَنْتَ مَعِي، فَكُشِطَ لِي عَنِ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَالْأَرَضِينَ السَّبْعِ حَتّىٰ رَأَيْتُ سُكَّانَهَا وَعُمَّارَهَا، وَمَوْضِعَ كُلِّ مَلَكٍ بِهَا، فَلَمْ أَرَ مِنْ ذٰلِكَ شَيْئاً إِلَّا وَقَدْ رَأَيْتَهُ.

وَالْمَوْطِنُ الثَّالِثُ: ذَهَبْتُ إِلَى الْجِنِّ وَلَسْتَ مَعِي، فَقَالَ لِي جَبْرَئِيلُ: أَيْنَ أَخُوكَ؟ قُلْتُ: وَدَّعْتُهُ خَلْفِي، فَقَالَ: فَادْعُ اللَّهَ فَلْيَأْتِكَ بِهِ، فَدَعَوْتُ اللَّهَ ﷻ فَإِذَا أَنْتَ مَعِي، فَلَمْ أَقُلْ لَهُمْ شَيْئاً، وَلَمْ يَرُدُّوا عَلَيَّ شَيْئاً إِلَّا وَقَدْ سَمِعْتَهُ وَعَلِمْتَهُ كَمَا سَمِعْتُهُ وَعَلِمْتُهُ.

وَالْمَوْطِنُ الرَّابِعُ: إِنِّي لَمْ أَسْأَلِ اللَّهَ شَيْئاً إِلَّا أَعْطَانِيهِ فِيكَ إِلَّا النُّبُوَّةَ، فإِنَّهُ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ خَصَصْتُكَ بِهَا.

وَالْمَوْطِنُ الْخَامِسُ: خُصِّصْنَا بِلَيْلَةِ الْقَدْرِ وَلَيْسَتْ لِغَيْرِنَا.

وَالْمَوْطِنُ السَّادِسُ: أَتَانِي جَبْرَئِيلُ فَأَسْرىٰ بِي إِلَى السَّمَاءِ، فَقَالَ: أَيْنَ أَخُوكَ؟ فَقُلْتُ: وَدَّعْتُهُ خَلْفِي، قَالَ: فَادْعُ اللَّهَ فَلْيَأْتِكَ بِهِ، فَدَعَوْتُ اللَّهَ ﷻ فَإِذَا أَنْتَ مَعِي، فَأَذَّنَ جَبْرَئِيلُ وَصَلَّيْتُ بِأَهْلِ السَّمَاوَاتِ جَمِيعاً وَأَنْتَ مَعِي.

وَالْمَوْطِنُ السَّابِعُ: إِنَّا نَبْقىٰ حِينَ لَا يَبْقىٰ أَحَدٌ، وَهَلَاكُ الْأَحْزَابِ بِأَيْدِينَا؛ (۱)

پیامبر ﷺ به علی ﷺ فرمود: ای علی، خدای متعال، تو را با من در هفت جا حاضر ساخت:

جای اوّل: شبی که به آسمان بالا برده شدم، جبرئیل از من پرسید: برادرت کجاست؟ گفتم: او را پشت سرم وانهادم. جبرئیل گفت: از خدا بخواه او را

۱. تأویل الآیات: ۳۰٦ـ۳۰۷؛ مختصر البصائر: ۲۱۵ـ۲۱٦، حدیث ۲۰٦.

نزدت می‌آورد. از خدا [این را] خواستم، ناگهان تو را کنار خود دیدم در حالی که فرشتگان به صف ایستاده بودند.

پرسیدم: ای جبرئیل، اینها کیانند؟ گفت: اینان ملائکه‌اند، خدا بر ایشان به تو افتخار می‌کند.

خدا به من اجازه داد، نُطقی کردم که خلایق مانند آن را به یاد نداشت؛ آنچه را خدا آفرید و آنچه را تا قیامت خلق می‌کند، بر زبان آوردم.

جای دوّم: جبرئیل آمد و مرا به آسمان بالا برد. پرسید: برادرت کجاست؟ گفتم: او را پشت سر [در زمین] برجای نهادم. گفت: از خدا بخواه، او را نزدت می‌آورد. دعا کردم و بی‌درنگ تو را در کنارم دیدم. از آسمان‌ها و زمین‌های هفت‌گانه برایم پرده‌ها برداشته شد تا اینکه ساکنان و آبادگران آنها و جای هر فرشته را در آنها دیدم. چیزی از اینها را ندیدم مگر اینکه تو هم آن را دیدی.

جای سوّم: سوی جنّیان رفتم و تو با من نبودی. جبرئیل پرسید: برادرت کجاست؟ گفتم: پشت سرم او را وانهادم. گفت: از خدا بخواه، او را پیش تو می‌آورد. از خدای بزرگ خواستم و تو با من همراه شدی. چیزی به جنّیان نگفتم و جوابی به من ندادند مگر اینکه تو مانند من شنیدی و دانستی.

جای چهارم: از خدا چیزی را مسئلت نکردم مگر اینکه آنچه را به من داد به تو ارزانی داشت جز نبوّت را؛ چراکه فرمود: ای محمّد، تو را بدان ویژه ساختم.

جای پنجم: ما به‌شب قدر اختصاص یافتیم، این شب برای غیر ما نیست.

جای ششم: جبرئیل آمد و مرا به آسمان بالا بُرد، پرسید: برادرت کجاست؟ گفتم: او را پشت سر وانهادم. گفت: از خدا بخواه او را برایت می‌آورد. از خدا

[این را] خواستم، ناگهان تو را همراه خود دیدم. جبرئیل اذان داد و با همهٔ اهل آسمان‌ها نماز گزاردم در حالی که تو با من بودی.

جای هفتم: زمانی که هیچ کس نمی‌ماند، ما باقی خواهیم ماند و هلاکت اَحزاب به دست ماست.

حدیث (۵۹)

[همسانی علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله در کرامت‌ها به جز نبوّت]

تفسیر فرات کوفی، اثر فرات بن ابراهیم رحمه الله.

فرات می‌گوید: برای ما حدیث کرد جعفر بن محمّد فزاری (به طور مُعَنْعَن) از ابو جعفر، محمّد بن علی [امام باقر] علیهما السلام که گفت:

خَرَجَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله ذَاتَ يَوْمٍ وَهُوَ رَاكِبٌ، وَخَرَجَ عَلِيٌّ علیه السلام وَهُوَ يَمْشِي، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: يَا أَبَا الْحَسَنِ، إِمَّا أَنْ تَرْكَبَ وَإِمَّا أَنْ تَنْصَرِفَ؛ فَإِنَّ اللّٰهَ أَمَرَنِي أَنْ تَرْكَبَ إِذَا رَكِبْتُ وَتَمْشِيَ إِذَا مَشَيْتُ وَتَجْلِسَ إِذَا جَلَسْتُ، إِلَّا أَنْ يَكُونَ حَدّاً مِنْ حُدُودِ اللّٰهِ[1] لَا بُدَّ لَكَ مِنَ الْقِيَامِ وَلِيَ الْقُعُودِ فِيهِ.

وَمَا أَكْرَمَنِي اللّٰهُ بِكَرَامَةٍ إِلَّا وَقَدْ أَكْرَمَكَ بِمِثْلِهَا؛ خَصَّنِي بِالنُّبُوَّةِ وَالرِّسَالَةِ وَجَعَلَكَ وَلِيِّي فِي ذٰلِكَ، تَقُومُ فِي حُدُودِهِ وَفِي صَعْبِ أُمُورِهِ.

وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيّاً مَا آمَنَ بِي مَنْ أَنْكَرَكَ، وَلَا أَقَرَّ بِي مَنْ جَحَدَكَ، وَلَا آمَنَ بِاللّٰهِ مَنْ كَفَرَ بِكَ، وَإِنَّ فَضْلَكَ لَمِنْ فَضْلِي، وَإِنَّ فَضْلِي لَفَضْلُ اللّٰهِ، وَهُوَ قَوْلُ رَبِّي: ﴿قُلْ بِفَضْلِ اللّٰهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذٰلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ﴾.[2]

---

۱. این عبارت، در مآخذ به دو صورت دیگر نیز ضبط است: «حَدٌّ مِن حُدود الله»، «في حَدٍّ مِن حُدود الله».

۲. سورهٔ یونس (۱۰) آیهٔ ۵۸.

وَاللَّهِ يَا عَلِيُّ، مَا خُلِقْتَ إِلَّا لِيُعْرَفَ بِكَ مَعَالِمُ الدِّينِ، وَيُصْلَحَ بِكَ دَارِسُ السَّبِيلِ.

وَلَقَدْ ضَلَّ مَنْ ضَلَّ عَنْكَ، وَلَمْ يَهْتَدِ إِلَى اللَّهِ مَنْ لَمْ يَهْتَدِ إِلَيْكَ وَإِلى وَلايَتِك، وَهُوَ قَوْلُ رَبِّي: ﴿وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً ثُمَّ اهْتَدىٰ﴾ [١] يَعْنِي إِلىٰ وَلَايَتِكَ.

وَقَدْ أَمَرَنِي رَبِّي أَنْ أَفْتَرِضَ مِنْ حَقِّكَ مَا أَمَرَنِي أَنْ أَفْتَرِضَهُ مِنْ حَقِّي؛ فَحَقُّكَ مَفْرُوضٌ عَلىٰ مَنْ آمَنَ بِي كَافْتِرَاضِ حَقِّي عَلَيْهِ، وَلَوْلَاكَ لَمْ يُعْرَفْ حِزْبُ اللَّهِ، وَبِكَ يُعْرَفُ عَدُوُّ اللَّهِ، وَلَوْ لَمْ يَلْقَوْهُ بِوَلَايَتِكَ مَا يَلْقَوْهُ بِشَيْءٍ.

وَإِنَّ مَكَانِي لَأَعْظَمُ مِنْ مَكَانِ مَنْ تَبِعَنِي.

وَلَقَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ فِيكَ: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ يَعْنِي: مِنْ وِلَايَتِكَ يَا عَلِيُّ ﴿وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾. [٢]

فَلَوْ لَمْ أُبَلِّغْ مَا أُمِرْتُ بِهِ لَحَبِطَ عَمَلِي، مَا أَقُولُ لَكَ إِلَّا مَا يَقُولُ رَبِّي، وَإِنَّ الَّذِي أَقُولُ لَكَ لَمِنَ اللَّهِ نَزَلَ فِيكَ. فَإِلَى اللَّهِ أَشْكُوا تَظَاهُرَ أُمَّتِي عَلَيْكَ، وَإِلَى اللَّهِ أَشْكُوا مَا يَرْكَبُونَكَ بِهِ بَعْدِي.

أَمَا إِنَّهُ يَا عَلِيُّ مَا تَرَكَ قِتَالِي مَنْ قَاتَلَكَ، وَلَا سَلِمَ لِي مَنْ نَصَبَ لَكَ، وَإِنَّكَ لَصَاحِبُ الْأَكْوَابِ، وَصَاحِبُ الْمَوَاقِفِ الْمَحْمُودَةِ فِي ظِلِّ الْعَرْشِ أَيْنَمَا أُوقِفُ، فَتُدْعىٰ إِذَا دُعِيتُ، وَتُحَيَّا إِذَا حُيِّيتُ، وَتُكْسَى إِذَا كُسِيتُ.

وحَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلىٰ مَنْ لَمْ يُصَدِّقْ قَوْلِي فِيكَ، وَحَقَّتْ كَلِمَةُ الرَّحْمَةِ لِمَنْ صَدَّقَنِي.

---

١. سورة طه (٢٠) آية ٨٢.

٢. سورة مائده (٥) آية ٦٧.

وَمَا رَكِبْتُ بِأَمْرٍ إِلّا وَقَدْ رَكِبْتَ.

وَمَا اغْتَابَكَ مُغْتَابٌ أَوْ أَعَانَ عَلَيْكَ إِلَّا وَهُوَ فِي حِزْبِ إِبْلِيسَ.

وَمَنْ وَالاكَ وَوَالىٰ مَنْ هُوَ مِنْكَ مِنْ بَعْدِكَ، كَانَ مِنْ حِزْبِ اللّهِ؛ وَحِزْبُ اللّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ؛ [۱]

روزی رسول خدا صلى الله عليه وآله سواره و علی عليه السلام پیاده بیرون آمد. پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود: ای ابوالحسن، یا سوار شو یا برگرد؛ چراکه خدا امرم کرد که هرگاه سواره حرکت کنم، تو هم سواره باشی و هرگاه پیاده راه روم، تو هم پیاده باشی، و هرگاه بنشینم تو هم بنشینی، مگر اینکه حدّی از حدود خدا باشد که باید من بنشینم و تو برخیزی.

خدا مرا به کرامتی گرامی نداشت مگر اینکه به مثلِ آن تو را اکرام کرد. نبوّت و رسالت را ویژهٔ من ساخت و تو را ـ در این راستا ـ ولیّ من قرار داد، در حدود خدا و امور دشوارش به پا می‌خیزی.

سوگند به آن که مرا به حقّ ـ به پیامبری ـ برانگیخت، هرکه تو را انکار کرد، به من ایمان نیاورد، و هرکه [ولایت] تو را برنتافت، [نبوّت] مرا برنمی‌تابد، و هرکه به تو کفر ورزید، به خدا ایمان ندارد.

فضل تو از فضل من است وفضل من فضل خداست وآن این سخن خداست: «بگو به فضل و رحمت خدا باید شاد بود، این از آنچه گرد می‌آورند، بهتر است».

والله ای علی، خلق نشدی مگر اینکه به تو معالم دین شناخته شود و راه محو شده اصلاح گردد.

---

۱. تفسیر فرات کوفی: ۱۸۰ ـ ۱۸۱، حدیث ۲۳۳؛ بحار الأنوار ۳۶: ۱۳۹ ـ ۱۴۰، حدیث ۹۹.

هرکه از تو منحرف شد، گمراه گشت و هرکه به تو و ولایتت رهنمون نشود، سوی خدا راه نمی‌یابد، و این است معنای سخن پروردگارم: «آمرزندهٔ کسانی‌ام که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، سپس هدایت یابند»؛ یعنی به ولایت تو، هدایت یابند.

پروردگارم به من امر کرد که از حقّ تو واجب سازم آنچه را که امر کرد از حقّ خودم واجب نمایم، از این رو، هرکه به من ایمان آورد، حقّت بر او واجب است (چنان که حقّ من بر او واجب می‌باشد) و اگر تو نبودی، حزب خدا شناخته نمی‌شد. به تو دشمن خدا را شناسند.[1] اگر مردم با ولایت تو خدا را ملاقات نکنند، به هیچ چیز دیگر به ملاقات خدا نرسند.

جایگاه من بالاتر از جایگاه پیروان من است.

خدا دربارهٔ‌ات این سخن را نازل کرد: «ای رسول [ما] آنچه را از پروردگارت به تو نازل شد، ابلاغ کن» یعنی ولایت تو را ای علی «و اگر این کار را نکنی، رسالتت را نرسانده‌ای».

اگر آنچه را بدان امر شدم ابلاغ نمی‌کردم، عملم از بین می‌رفت. جز آنچه را پروردگارم می‌گوید برای تو بر زبان نمی‌آورم. آنچه را می‌گویم از سوی خدا دربارهٔ تو نازل شد. از همدستی امّت علیه تو و آنچه را بعد از من به تو تحمیل کنند، پیش خدا شکوه برم.

بدان ای علی، هرکه با تو درافتد، با من می‌جنگد و هرکه با تو دشمنی می‌ورزد با من سر آشتی ندارد.

---

۱. یعنی به واسطهٔ نپذیرفتن ولایت تو، دشمنان خدا شناخته می‌شوند (ق).

تو صاحب خُم‌های بی‌دسته‌ای [یا جام‌های بی‌دسته و چُرنه] و صاحب مواقف محمود در سایهٔ عرش، هرجا که موقف من باشد. هر وقت مرا فراخوانند تو را هم صدا زنند و هرگاه به من تحیّت گویند بر تو هم درود فرستند و هرگاه بر من خلعت پوشانند بر تو هم خلعت پوشند.

کلمهٔ عذاب حق است بر کسی که سخنم را دربارهٔ تو راست نداند، و کلمهٔ رحمت حق است برای کسی که مرا تصدیق کند.

به امری دست نیازیدم مگر اینکه تو بدان دست یازیدی.

هیچ کس از تو بدگویی نمی‌کند یا علیه تو [دشمنت را] یاری نمی‌رساند مگر اینکه در حزب ابلیس جای دارد.

و هرکه تو را دوست بدارد و دوستدار امامان بعد از تو ـ که از نسل تواَند ـ باشد، در حزب خداست و حزب خدا همان رستگاران‌اند.

حدیث (۶۰)

[داستان درخت طوبی]

بحار الأنوار، کتاب ایمان و کفر، تألیف مولانا محمّد باقر مجلسی ﷺ.

مجلسی ﷺ به نقل از کتاب «سعد السعود»[۱] اثر سیّد السّلیل، علیّ بن طاووس ﷺ [و او] به نقل از تفسیر ثقهٔ جلیل، محمّد بن عبّاس بن مروان ﷺ حدیث ذیل را با این سند می‌آورد:

برای ما حدیث کرد احمد بن محمّد بن موسی نوفَلی و جعفر بن محمّد حسینی و محمّد بن احمد کاتب و محمّد بن حسین بَزّاز، گفتند: برای ما حدیث

۱. بدان که کتاب «سعد السعود» هنگام نقل این حدیث نزدم نبود، سپس به دستم افتاد، حدیث را بر آن عرضه داشتم و آن را چنان که نقل کردم، یافتم (مؤلف ﷺ).

کرد عیسی بن مهران، گفت: به ما خبر داد محمّد بن بَکّار هَمْدانی، از یوسف سَرّاج، گفت: برایم حدیث کرد ابو هُبَیْرَهٔ عَمّاری (از فرزندان عمّار بن یاسر) از جعفر بن محمّد، از پدرانش، از امیرالمؤمنین، علیّ بن اَبی‌طالب علیه‌السلام که فرمود: ..

(ح) تفسیر فرات بن ابراهیم.

فرات می‌گوید: برایم حدیث کرد حسین بن قاسم و حسین بن محمّد بن مُصْعَب و علیّ بن حُمْدُون (بعضی از اینها یک یا دو حرف افزودند و بعضی یک یا دو حرف کاستند ـ ان شاء الله ـ معنا یکی است)[1] گفتند: برای ما حدیث کرد عیسی بن مهران ـ به طور مُعَنْعَن ـ از امیرالمؤمنین، علی بن اَبی‌طالب علیه‌السلام که فرمود:

متن حدیث ـ در اینجا ـ از کتاب «بحار الأنوار» است.

لَمَّا نَزَلَتْ عَلىٰ رَسُولِ اللَّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله: ﴿طُوبىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ﴾[2] أَتىٰ مِقْدَادُ بْنُ الأَسْوَدِ الْكِنْدِيُّ إِلىٰ رَسُولِ اللَّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا طُوبىٰ؟

قَالَ: يَا مِقْدَادُ، شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ، لَوْ سَارَ الرَّاكِبُ الْجَوَادُ لَسَارَ فِي ظِلِّهَا مِائَةَ عَامٍ قَبْلَ أَنْ يَقْطَعَهَا، وَرَقُهَا بُرُود خُضْرٌ، وَزَهْرُهَا رِيَاش [رياط (ظ)] صُفْرٌ، وَأَفْنَانُهَا سُنْدُسٌ[3] وَإِسْتَبْرَقٌ، وَثَمَرُهَا حُلَلٌ خُضْرٌ، وَصَمْغُهَا زَنْجَبِيلٌ وَعَسَلٌ، وَبَطْحَاؤُهَا يَاقُوتٌ أَحْمَرُ، وَزُمُرُّدٌ أَخْضَرُ، وَتُرَابُهَا مِسْكٌ وَعَنْبَرٌ، وَحَشِيشُهَا زَعْفَرَانٌ وَأَلَنْجُوجٌ[4]

---

۱. چنان که مؤلف رحمه‌الله خاطر نشان می‌سازد، بعضی از الفاظ و عباراتِ این روایت، در سه مأخذی که آمده است (سعد السعود، بحار، تفسیر فرات) دارای تفاوت‌هایی است که گاه از بعضی از آنها معنای روشنی به دست نمی‌آید، هرچند محتوای کلی در هر سه مأخذ، یکی می‌باشد. نیز مؤلف رحمه‌الله پس از نقل روایت از بحار، در آن (با توجه به مآخذ دیگر) اصلاحاتی را اعمال می‌کند که در نسخهٔ دست خط وی مشهود است.

۲. سورهٔ رعد (۱۳) آیهٔ ۲۹.

۳. در «بحار» آمده است: وزَهْرُها رياضٌ صُفْرٌ وأَفْناؤُها سندسٌ و...

۴. اَلَنْجوج: عودُ البُخور (مؤلف رحمه‌الله).

يَتَأَجَّجُ مِنْ غَيْرِ وَقُودٍ، وَيَتَفَجَّرُ مِنْ أَصْلِهَا السَّلْسَبِيلُ وَالرَّحِيقُ وَالْمَعِينُ.

وَظِلُّهَا مَجْلِسٌ مِنْ مَجَالِسِ شِيعَةِ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ، عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام تَجْمَعُهُمْ.[1]

فَبَيْنَا هُمْ فِي ظِلِّهَا يَتَحَدَّثُونَ إِذْ جَاءَتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَقُودُونَ نُجُباً قَدْ جُبِلَتْ مِنَ الْيَاقُوتِ ثُمَّ نُفِخَ الرُّوحُ فِيهَا، مَزْمُومَةً بِسَلَاسِلَ مِنْ ذَهَبٍ، كَأَنَّ وُجُوهَهَا الْمَصَابِيحُ نَضَارَةً وَحُسْناً، وَبَرُهَا خَزٌّ أَحْمَرُ وَمِرغزى[2] أَبْيَضُ مُخْتَلِطَانِ، لَمْ يَنْظُرِ النَّاظِرُونَ إِلىٰ مِثْلِهَا حُسْناً وَبَهَاءً.

وَذُلِّلَتْ مِنْ غَيْرِ مَهَانَةٍ، يُحْتَلَب[3] مِنْ غَيْرِ رِيَاضَةٍ، عَلَيْهَا رِحَالٌ أَلْوَاحُهَا مِنَ الدُّرِّ وَالْيَاقُوتِ، مُفَضَّضَةً بِاللُّؤْلُؤِ وَالْمَرْجَانِ، صَفَائِحُهَا مِنَ الذَّهَبِ الأَحْمَرِ، مُلَبَّسَةً بِالْعَبْقَرِيِّ وَالأُرْجُوَانِ.

فَأَنَاخُوا تِلْكَ الْبَخَاتِي إِلَيْهِمْ ثُمَّ قَالُوا لَهُمْ: رَبُّكُمْ يُقْرِئُكُمُ السَّلَامَ فَتَزُورونَه وَيُريكم، وَيَنْظُرُ إِلَيْكُمْ وَيُحَيِّيكُمْ وَتُحَيّونَهُ،[4] وَيَزِيدُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَسَعَتِهِ، فَإِنَّهُ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ وَفَضْلٍ عَظِيمٍ.

---

۱. در تفسير «سعد السعود: ۱۰۹» عبارت همين‌گونه است، ليكن در نسخهٔ شاگرد مؤلف و نيز در «بحار الأنوار ۸: ۱۵۲» آمده است: **«يأْلَفُونَه ويَتَحَدَّثونَ بجمعهم»** و در «تفسير فرات كوفى» مى‌خوانيم: **«يَأْلَفُونَه ويُتَحَدَّثُ بِمَجْمَعِهِم... »**.

البته به نظر مى‌رسد عبارت مؤلف، مانند بحار بوده است، سپس وى آن را خط مى‌زند و اصلاح مى‌كند.

۲. در مآخذ، «مِرْعِزى» ضبط است.

۳. اين واژه در متن مؤلف رحمه الله خوانا نيست، در مآخذ «نُجُب»، «نَجَتْ»، «نُجَباء»، «نجبت» و... ضبط است.

۴. در «بحار الأنوار ۶۵: ۷۲» آمده است: فَتَزُورُونَه فَيَنْظُر إليكم وَيُحييكم و... ؛ و در «سعد السعود: ۱۱۰» آمده است: ... وَيُجيبكم ... .

و در «تفسير فرات: ۲۱۳» عبارت بدين‌گونه است: وَينْظُرُ إليكم ويُحِبُّكُم وتُحِبُّونَهُ ... .

قَالَ: فَيَتَحَوَّلُ كُلُّ رَجُلٍ مِنْهُمْ عَلىٰ رَاحِلَتِهِ فَيَنْطَلِقُونَ صَفّاً وَاحِداً مُعْتَدِلاً، لَا يَفُوتُ مِنْهُمْ شَيءٌ شَيْئاً، وَلَا يَفُوتُ أُذُنُ نَاقَةٍ نَاقَتَهَا، وَلَا بِرْكَةُ نَاقَةٍ بِرْكَتَهَا.

وَلَا يَمُرُّونَ بِشَجَرَةٍ مِنْ أَشْجَارِ الْجَنَّةِ إِلَّا أَتْحَفَتْهُمْ بِثِمَارِهَا، وَ رَحَلَتْ لَهُمْ عَنْ طَرِيقِهِمْ كَرَاهِيَةَ أَنْ تَنْثَلِمَ طَرِيقُهُمْ، وَأَنْ يُفَرَّقَ بَيْنَ الرَّجُلِ وَرَفِيقِهِ.

فَلَمَّا رُفِعُوا إِلَى الْجَبَّارِ ـ جَلَّ جَلَالُهُ ـ قَالُوا: رَبَّنَا أَنْتَ السَّلَامُ، وَمِنْكَ السَّلَامُ، وَلَكَ يَحِقُّ الْجَلَالُ وَالإِكْرَامُ.

فَيَقُولُ اللَّهُ: أَنَا السَّلَامُ، وَمِنِّي السَّلَامُ، وَلِي يَحِقُّ الْجَلَالُ وَالإِكْرَامُ، فَمَرْحَباً بِعِبَادِيَ الَّذِينَ حَفِظُوا وَصِيَّتِي فِي أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّي، وَرَعَوْا حَقِّي، وَخَافُونِي بِالْغَيْبِ، وَكَانُوا مِنِّي عَلىٰ كُلِّ حَالٍ مُشْفِقِينَ.

قَالُوا أَمَا وَعِزَّتِكَ وَجَلَالِكَ، مَا قَدَرْنَاكَ حَقَّ قَدْرِكَ، وَمَا أَدَّيْنَا إِلَيْكَ كُلَّ حَقِّكَ. فَأْذَنْ لَنَا فِي السُّجُودِ.

قَالَ لَهُمْ رَبُّهُمْ: إِنِّي قَدْ وَضَعْتُ عَنْكُمْ مَئُونَةَ الْعِبَادَةِ، وَأَرَحْتُ لَكُمْ أَبْدَانَكُمْ وَطَالَ مَا أَنْصَبْتُمْ لِيَ الأَبْدَانَ، وَعَنَتُّمْ لِيَ الْوُجُوهَ، فَالآنَ أَفَضْتُمْ إِلىٰ رَوحِي وَرَحْمَتِي، فَاسْأَلُونِي مَا شِئْتُمْ، وَتَمَنَّوْا عَلَيَّ أُعْطِكُمْ أَمَانِيَّكُمْ، فَإِنِّي لَنْ أُجْزِيَكُمُ الْيَوْمَ بِأَعْمَالِكُمْ وَلٰكِنْ بِرَحْمَتِي وَكَرَامَتِي وَطَوْلِي وَارْتِفَاعِ مَكَانِي وَعِظَمِ شَأْنِي، وَبِحُبِّكُمْ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّي.

فَلَا يَزَالُونَ يَا مِقْدَادُ مُحِبُّو عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فِي الْعَطَايَا وَالْمَوَاهِبِ حَتّىٰ إِنَّ الْمُقَصِّرَ مِنْ شِيعَتِهِ لَيَتَمَنَّىٰ فِي أُمْنِيَّتِهِ مِثْلَ جَمِيعِ الدُّنْيَا، مُنْذُ يَوْمَ خَلَقَهَا اللَّهُ إِلىٰ يَوْمِ إِفْنَائِهَا [القيامة «خ»].

قَالَ لَهُمْ: لَقَدْ قَصَّرْتُمْ فِي أَمَانِيِّكُمْ، وَرَضِيتُمْ بِدُونِ مَا يَحِقُّ لَكُمْ، فَانْظُرُوا إِلىٰ مَوَاهِبِ رَبِّكُمْ.

فَإِذَا بِقُبَابٍ وَقُصُورٍ فِي أَعْلَىٰ عِلِّيِّينَ مِنَ الْيَاقُوتِ الأَحْمَرِ وَالأَخْضَرِ وَالأَصْفَرِ وَالأَبْيَضِ يَزْهَرُ نُورُهَا، فَلَوْلَا أَنَّهُ مُسَخَّرٌ لَلُمِعَتِ مِنْهُ الأَبْصَارُ.

فَمَا كَانَ مِنْ تِلْكَ الْقُصُورِ مِنَ الْيَاقُوتِ الأَحْمَرِ فَهُوَ مَفْرُوشٌ بِالْعَبْقَرِيِّ الأَحْمَرِ، وَمَا كَانَ مِنْهَا مِنَ الْيَاقُوتِ الأَخْضَرِ فَهُوَ مَفْرُوشٌ بِالسُّنْدُسِ الأَخْضَرِ، وَمَا كَانَ مِنْهَا مِنَ الْيَاقُوتِ الأَصْفَرِ فَهُوَ مَفْرُوشٌ بِالرِّيَاطِ الأَصْفَرِ.

مَبْثُوثَةً بِالزَّبَرْجَدِ الأَخْضَرِ وَالْفِضَّةِ الْبَيْضَاءِ وَالذَّهَبِ الأَحْمَرِ، قَوَاعِدُهَا وَأَرْكَانُهَا مِنَ الْجَوْهَرِ، يُنَوِّرُ مِنْ أَبْوَابِهَا وَأَعْرَاصِهَا نُورٌ، شُعَاعُ الشَّمْسِ عِنْدَهُ مِثْلُ الْكَوْكَبِ الدُّرِّيِّ فِي النَّهَارِ الْمُضِيءِ.

وَإِذَا عَلَىٰ بَابِ كُلِّ قَصْرٍ مِنْ تِلْكَ الْقُصُورِ جَنَّتَانِ ﴿مُدْهَامَّتَانِ﴾،[1] ﴿فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ﴾،[2] ﴿فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ﴾.[3]

فَلَمَّا أَرَادُوا أَنْ يَنْصَرِفُوا [الإنصراف (خ)] إِلَىٰ مَنَازِلِهِمْ رَكِبُوا وَحُوِّلُوا عَلَىٰ بَرَاذِينَ مِنْ نُورٍ، بِأَيْدِي وِلْدَانٍ مُخَلَّدِينَ، بِيَدِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ حَكَمَةُ بِرْذَوْنٍ مِنْ تِلْكَ الْبَرَاذِينِ، لُجُمُهَا وَأَعِنَّتُهَا مِنَ الْفِضَّةِ الْبَيْضَاءِ، وَأَثْفَارُهَا مِنَ الْجَوْهَرِ.

فَلَمَّا دَخَلُوا مَنَازِلَهُمْ وَجَدُوا الْمَلَائِكَةَ يُهَنِّئُونَهُمْ بِكَرَامَةِ رَبِّهِمْ، حَتَّىٰ إِذَا اسْتَقَرُّوا قَرَارَهُمْ قِيلَ لَهُمْ: ﴿هَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا﴾[4]؟ قَالُوا: نَعَمْ رَبَّنَا رَضِينَا فَارْضَ عَنَّا.

---

۱. سورة الرحمان (٥٥) آية ٦٤.
۲. همان آية ٦٦.
۳. همان، آية ٥٢.
٤. سورة اعراف (٧) آية ٤٤.

قَالَ: بِرِضَايَ عَنْكُمْ وَبِحُبِّكُمْ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّي حَلَلْتُمْ دَارِي. وَصَافَحْتُمُ[1] الْمَلَائِكَةَ، فَهَنِيئاً هَنِيئاً عَطَاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ لَيْسَ فِيهِ تَنْغِيصٌ.[2]

فَعِنْدَهَا قَالُوا: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ﴾،[3] وَ﴿أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ﴾،[4] ﴿إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ﴾[5]؛[6]

چون این آیه بر پیامبر ﷺ نازل شد: «طوبی برای آنهاست و چه نیک جایگاه بازگشتی است» مِقداد بن اسود کِنْدی پیش پیامبر ﷺ آمد و پرسید: ای رسول خدا، طوبی چیست؟

پیامبر ﷺ فرمود: ای مِقْداد «طوبی» درختی در بهشت است که اگر سوار تندرو [و تیز تک] صد سال در سایهٔ آن بتازد آن را در نمی‌وردد. برگ‌های آن بُردهای سبزند، شکوفه‌هایش جامه‌های زرد، خوشه‌هایش ابریشم و دیبا، میوه‌هایش زیورهای سبز، صمغ (و شیرهٔ) آن زنجبیل و عسل، دشت آن یاقوت سرخ و زمرّد سبز، خاکش مشک و عنبر، گیاهش زعفران و عود است که بی‌افروختن برمی‌افروزد و از بُن آن، [چشمهٔ] «سلسبیل» و «رحیق» و «مَعین» می‌جوشد.

---

۱. در «تفسیر فرات کوفی» صافحتکم، ثبت است (مؤلف ﷺ).
۲. در مآخذ، «تَنْغیص» ضبط است.
۳. سورهٔ فاطر (٣٤) آیهٔ ٣٤.
٤. همان، آیهٔ ٣٥.
٥. همان، آیهٔ ٣٤.
٦. سعد السعود: ١٠٩ ـ ١١١؛ بحار الأنوار ٦٥: ٧١ ـ ٧٤، حدیث ١٣١ (به نقل از سعد السعود)؛ تفسیر فرات کوفی: ٢١١ ـ ٢١٥، حدیث ٢٨٧ (بحار الأنوار ٨: ١٥٢ ـ ١٥٤، حدیث ٩١، به نقل از تفسیر فرات).

سایهٔ این درخت، یکی از مجالس شیعیان علی علیه‌السلام است که آنها را گرد هم می‌آورد.[۱]

روزی در همان هنگام که در سایهٔ آن گفت و شنود دارند، فرشتگان پیش آنها می‌آیند. این فرشته‌ها ناقه‌های نجیبی را می‌رانند که از یاقوت سرشته شده‌اند، سپس در آنها روح دمیده شد، با زنجیرهای طلا به هم وصل‌اند، صورت‌هاشان از نظر طراوت و زیبایی به چراغ‌هایی [درخشان] می‌ماند، کُرکشان مخلوطی از لایه‌های سرخ و سفید است، هیچ بیننده‌ای مثل آن زیبایی و روشناییّ را ندیده است.

این ناقه‌ها، بدون زبون شدن، رام‌اند و بی‌آنکه تمرین داده شوند، دوشیده می‌شوند.[۲] بر آنها جهازهایی است که رنگشان از دُر و یاقوت است و با مروارید و مرجان زینت یافته‌اند. رویه‌های آنها از طلای سرخ است با پوشش عَبْقری و ارغوانی.

فرشتگان این ناقه‌ها را پیش شیعیان علی می‌خوابانند و به آنان می‌گویند: پروردگارتان به شما سلام می‌رساند، به زیارتش روید تا به شما بنگرد و خوشامد گوید و فضل و گشاده دستی‌اش را بر شما افزون سازد که او دارای رحمتی گسترده و فضلی بزرگ است.

هریک از آنها بر ناقهٔ خویش سوار می‌شوند و در یک صف راست به راه

---

۱. براساس متن بحار الأنوار و نسخهٔ شاگرد مؤلف رحمه‌الله، ترجمهٔ عبارت چنین است: [در آنجا] با آن حضرت اُنس می‌یابند و امام علیه‌السلام در جمع ایشان سخن می‌گوید.

۲. این ترجمه براساس واژه‌ای است که مؤلف رحمه‌الله ظاهراً در بازبینی نسخه می‌آورد. وگرنه، براساس نسخه بحار، ترجمه چنین است: بی‌آنکه تمرین داده شوند، نجیب و رام‌اند.

می‌افتند به گونه‌ای که هیچ کدامشان جلو و عقب نمی‌افتد و گوش‌ها و سینه‌های ناقه‌ها به موازات هم است.

به هیچ یک از درخت‌های بهشت نمی‌گذرند مگر اینکه از میوه‌هاشان به آنها پیشکش می‌کنند و از راهشان کنار می‌روند تا مبادا صف آنان به هم خورد و میان شخص و رفیقش جدایی افتد.

چون سوی خدای جبّار متعال بالا برده شوند، گویند: پروردگارا، تو سلامی و سلام از توست و جلال و اکرام زیبندهٔ توست.

خدای متعال می‌فرماید: منم سلام و سلام از من است و شکوه و احترام شایستهٔ من می‌باشد. آفرین بر [شما] بندگانم که سفارش مرا دربارهٔ اهل بیتم حفظ کردید و حقّم را پاس داشتید و در غیب و نهان از من ترسیدید و نسبت به من در هر حالی در بیم و اُمید بودید.

آنان می‌گویند: بدان که به عزّت و جلالت سوگند، قَدْرَت را آن گونه که باید قدر نشناختیم و همهٔ حقّت را ادا نکردیم، اجازه ده برایت به سجده رویم.

پروردگار بزرگ به ایشان می‌فرماید: زحمت عبادت را از شما برداشتم و بدن‌هاتان را آسایش دادم ،زمان درازی تن‌ها برایم فرسودید وصورت‌هایتان را به رنج افکندید، اکنون به سرای رَوْح و رحمتم درآمدید، هرچه می‌خواهید از من مسئلت کنید و آرزوهاتان را بر من عرضه دارید تا آنها را ارزانی‌تان دارم. امروز شما را به اعمالتان پاداش نمی‌دهم، لیکن [پاداشم اکنون] بر اساس رحمت و کرامت و توانایی و عظمت شأنم و به خاطر محبّت شما نسبت به اهل بیت پیامبرم می‌باشد.

ای مقداد [در آن روز] مُحبّان علیّ بن ابی طالب، غرق در عطایا و موهبت‌ها می‌شوند، حتّی شیعیان تقصیرکارش، مانند همهٔ دنیا را (از زمانی که خدا آن را آفرید تا روز نابودسازی آن) آرزو می‌کنند.

پروردگار متعال به آنان می‌فرماید: در آرزوهاتان کوتاه آمدید و به کمتر از شایستگی‌تان خرسند شدید [اکنون] به موهبت‌های پروردگارتان بنگرید.

در این هنگام، نورِ گنبدها و قصرهایی در «اَعْلیٰ علیّین»[1] از یاقوت سرخ و سبز و سفید و زرد می‌درخشد که اگر کنترل شده و تحتِ فرمان نبودند، نور چشم‌ها از درخشش آنها از بین می‌رفت.

از این قصرها، آنها که از یاقوت سرخ‌اند، با دیبای سرخ فرش شده‌اند، و آنها که از یاقوت سبزند، با ابریشم سبز فرش شده‌اند، و آنها که از یاقوت زردند، با رویه‌های زرد فرش شده‌اند.

این قصرها، با زبرجد سبز و نقرهٔ سفید و طلای سرخ آذین یافته است.

پایه‌ها و ستون‌های این قصرها از گوهر است. از درها و عرصه‌های آنها نوری می‌درخشد که نور خورشید در مقابل آن، همچون نور ستارهٔ درخشان در روز روشن است.

---

۱. اعلی علّیین، در برابر «اَسْفَل السّافلین» است. این کلمه، در ترجمه‌های فارسی «به بالاترین دفتر فرشتگان مقرب»، «دفتر کردارهای مقربان الهی» ترجمه شده است.
در «شرح اصول کافی (مازندرانی) ۸: ۷» آمده است: «اعلی علیین، بالاترین مکان‌های بهشت و رفیع‌ترین درجات آن است، یا بالاترین و والاترین مراتب و نزدیک‌ترین آنها به خدای بزرگ.
علامه مجلسی رحمه‌الله در «مرآة العقول ٤: ۲۷۷» می‌نگارد: مفسران در تفسیر عِلّیین اختلاف دارند: ... مراتب عالیه محفوف به جلالت ... آسمان هفتم ... سدرة المنتهی ... بهشت ... لوحی از زبرجد سبز که زیر عرش آویزان است و اعمال بندگان در آن نوشته شده است.
فراء می‌گوید: یعنی در ارتفاعی پس از ارتفاعی، نهایتی ندارد.

بر در هر یک از این قصرها دو بوستان سبز است که دو چشمه در آن می‌جوشد و در آن دو، از هر میوه‌ای دو گونه وجود دارد.

چون این شیعیان بخواهند به منزل‌هاشان برگردند بر اسب‌های [اصیلی] از [جنس] نور سوار می‌شوند که [مهار آنها] به دست «ولدان مخلّدون»[1] (خوش پسرها) است. هر کدام از آنان دهنهٔ یکی از این اسب‌ها را به دست دارد. لجام و افسار این اسبان از نقرهٔ سفید و پاردُم آنها از جواهر است.

وقتی این شیعیان به منزل‌هاشان درمی‌آیند، فرشتگان را آنجا می‌یابند که کرامت پروردگار را به ایشان تبریک می‌گویند تا اینکه در جایشان استقرار می‌یابند [وقتی آنان در جای خود مستقر شدند] از آنها می‌پرسند: «آیا وعدهٔ پروردگارتان را حق [و درست] یافتید؟» آنان پاسخ می‌دهند: آری، پروردگارا ما خرسندیم، تو هم از ما خشنود باش.

خدای متعال می‌فرماید: به خاطر رضایتم از شما و به سبب محبّت شما به اهل بیت پیامبرم، به سرایم درآمدید و با ملائکه مصافحه کردید. گوارا باد، گوارا باد عطایی که قطع نشود و تلخ و ملال‌آور نگردد.

---

۱. تعبیر «ولدان مُخَلّدون» در آیهٔ ۱۷ سورهٔ واقعه و آیهٔ ۱۹ سورهٔ انسان آمده است و به معنای جاوید پسرانی است که خدمتکاران بندگان ویژهٔ خدا (کسانی که به نذر خویش وفا می‌کنند و از قیامت و حساب و کتاب بیم دارند و بر سختی‌ها بردبار می‌مانند و نیازمندان را مدد می‌رسانند و ...) در بهشت‌اند و براساس آیات سورهٔ واقعه، خدمتکارانِ بندگانِ مقرّب الهی‌اند.

در مآخذ، تفسیرهای متفاوتی از این کلمه آمده است: مانند: غلامان بهشت، پسران گوشواره‌دار، پسرانی که در هیئت کودکانه باقی می‌مانند و پیر نمی‌شوند و نمی‌میرند و همواره طراوت و لطافت کودکی را دارند، اَطفال کافران و مشرکان، پسران فرامادی و روحانی، اسیران و خدمتکاران مسلمانان در دنیا، و ...

در «مجمع البیان ۹: ۳۲۷» (و شماری از تفاسیر دیگر) آمده است که اینان اَولاد اهل دنیایند که حسناتی ندارند که برای آنها پاداش دریافت دارند و سیئاتی ندارند که کیفر شوند.

در این هنگام گویند: «سپاس خدای را که غم ما را زدود» و«از فضل خویش ما را به سرای جاوید منزل داد، جایی که در آن درد و رنجی به ما نرسد و خسته و فرسوده نشویم»، «به درستی که پروردگار ما آمرزنده و قدردان است».

[سخن سید بن طاووس]

[سید بن طاووس، پس از نقل این روایت، می‌نگارد:]

ابو محمّد نَوفَلی (احمد بن محمّد بن موسی) از عیسی بن مِهران برای ما نقل کرد که گفت: روزی این حدیث را بر قومی از اصحاب حدیث خواندم، گفتم: درستی این حدیث را برعهده نمی‌گیرم؛ زیرا یوسف سرّاج را نمی‌شناسم.

چون شب شد در خواب انسانی را دیدم که گویا نزدم آمد و با وی کتابی [نوشته‌ای]بود و در آن این عبارت وجود داشت: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ﴾ (به نام خداوند بخشندهٔ مهربان)، از محمود بن ابراهیم و حسن بن حسین و یحیی بن حسن قَزّاز و علی بن قاسم کندی، از زیر درخت «طوبی»، پروردگارمان آنچه را به ما وعده داد وفا کرد، آنچه از این آیه در دستت هست حفظ کن؛ چراکه از آن نوشته‌ای را نخواندی مگر اینکه بهشت برای آن درخشید [۱]. [۲]

۱. در «تفسیر فرات کوفی: ۲۱۵» آمده است: ... **فاستمسك بهذه الكتب، فإنّك لن تقرأكتاباً إلّا اَشرقت له الجنّة**؛ به این کتاب‌ها بچسب؛ چرا که کتابی از آنها را نمی‌خوانی مگر اینکه بهشت برای آن می‌درخشد.

۲. سعد السعود: ۱۱۱.

[یاد آوری]

مصنّف این کتاب، می‌گوید: در تفسیر فرات [کوفی] مانند این حکایت هست که در معنا با آن هماهنگ و در لفظ مغایرت دارد. در آن به جای «محمود بن ابراهیم» نام «محمّد بن ابراهیم» و به جای «یحیی بن حسن قَزّاز» اسم «یحیی بن حسن بن فُرات» آمده است[1] (و دانای واقعی خداست).

حدیث (۶۱)

[ماجرای دوازده حجاب و پیراهنِ محمد ﷺ]

الخصال، اثر شیخ صدوق ؒ.

صدوق می‌گوید: برای ما حدیث کرد احمد بن محمّد بن عبدالرَّحمان بن عبدالله بن حسین بن ابراهیم بن یحیی بن عَجْلان مروزی مُقرِئ، گفت: برای ما حدیث کرد ابوبکر، محمّد بن ابراهیم جُرجانی، گفت: برای ما حدیث کرد ابوبکر، عبدالصّمد بن یحیی واسطی، گفت: برای ما حدیث کرد حسن بن علی مُقرئ،[2] از عبدالله بن مبارک، از سُفیان ثَوری، از جعفر بن محمّد صادق، از پدرش، از جدّش، از علیّ بن ابی طالب ؑ که فرمود:

إِنَّ اللَّهَ ـ تَبارَكَ وَتَعالىٰ ـ خَلَقَ نُورَ مُحَمَّدٍ ﷺ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ وَالْعَرْشَ وَالْكُرْسِيَّ وَاللَّوْحَ وَالْقَلَمَ وَالْجَنَّةَ وَالنّارَ، وَقَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ وَنُوحاً وَإِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَمُوسىٰ وَعِيسىٰ وَداوُدَ وَسُلَيْمَانَ، وَكُلَّ مَنْ قَالَ اللَّهُ ﷻ فِي قَوْلِهِ: ﴿وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ﴾ إِلىٰ قَوْلِهِ: ﴿وَهَدَيْنَاهُمْ إِلىٰ

---

۱. تفسیر فرات کوفی: ۲۱۵.

۲. در مأخذ (و نیز در «معانی الأخبار: ۳۰۶» و در «بحار الأنوار») حسن بن علی مَدَنی، ضبط است.

صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴾ [۱]، وَقَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الأَنْبِيَاءَ كُلَّهُمْ بِأَرْبَعِمِائَةِ أَلْفٍ وَأَرْبَعٍ وَعِشْرِينَ [أَلْفَ] سَنَةٍ.

وَخَلَقَ اللَّهُ ﷻ مَعَهُ اثْنَيْ عَشَرَ حِجَاباً: حِجَابَ الْقُدْرَةِ، وَحِجَابَ الْعَظَمَةِ، وَحِجَابَ الْمِنَّةِ، وَحِجَابَ الرَّحْمَةِ، وَحِجَابَ السَّعَادَةِ، وَحِجَابَ الْكَرَامَةِ، وَحِجَابَ الْمَنْزِلَةِ، وَحِجَابَ الْهِدَايَةِ، وَحِجَابَ النُّبُوَّةِ، وَحِجَابَ الرِّفْعَةِ، وَحِجَابَ الْهَيْبَةِ، وَحِجَابَ الشَّفَاعَةِ.

ثُمَّ حَبَسَ نُورَ مُحَمَّدٍ ﷺ فِي حِجَابِ الْقُدْرَةِ اثْنَيْ عَشَرَ أَلْفَ سَنَةٍ، وَهُوَ يَقُولُ: سُبْحَانَ رَبِّيَ الأَعْلَى.

وَفِي حِجَابِ الْعَظَمَةِ أَحَدَ عَشَرَ أَلْفَ سَنَةٍ وَهُوَ يَقُولُ: سُبْحَانَ عَالِمِ السِّرِّ.

وَفِي حِجَابِ الْمِنَّةِ عَشْرَةَ آلَافِ سَنَةٍ وَهُوَ يَقُولُ: سُبْحَانَ مَنْ هُوَ قَائِمٌ لَا يَلْهُو.

وَفِي حِجَابِ الرَّحْمَةِ تِسْعَةَ آلَافِ سَنَةٍ وَهُوَ يَقُولُ: سُبْحَانَ رَبِّيَ الرَّفِيعِ الأَعْلَىٰ.

وَفِي حِجَابِ السَّعَادَةِ ثَمَانِيَةَ آلَافِ سَنَةٍ وَهُوَ يَقُولُ: سُبْحَانَ مَنْ هُوَ دَائِمٌ لَا يَسْهُو.

وَفِي حِجَابِ الْكَرَامَةِ سَبْعَةَ آلَافِ سَنَةٍ وَهُوَ يَقُولُ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ غَنِيٌّ لَا يَفْتَقِرُ.

وَفِي حِجَابِ الْمَنْزِلَةِ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ وَهُوَ يَقُولُ: سُبْحَانَ الْعَلِيِّ الْكَرِيمِ.

وَفِي حِجَابِ الْهِدَايَةِ خَمْسَةَ آلَافِ سَنَةٍ وَهُوَ يَقُولُ: سُبْحَانَ ذِي الْعَرْشِ الْعَظِيمِ.

وَفِي حِجَابِ النُّبُوَّةِ أَرْبَعَةَ آلَافِ سَنَةٍ وَهُوَ يَقُولُ: ﴿سُبْحَانَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾ [۲].

وَفِي حِجَابِ الرِّفْعَةِ ثَلَاثَةَ آلَافِ سَنَةٍ وَهُوَ يَقُولُ: سُبْحَانَ ذِي الْمُلْكِ وَالْمَلَكُوتِ.

---

۱. سورهٔ انعام (٦) آيات ٨٤ـ٨٧.

۲. برگرفته از آيهٔ ۱۸۰ سورهٔ صافات.

وَفِي حِجَابِ الْهَيْبَةِ أَلْفَيْ سَنَةٍ وَهُوَ يَقُولُ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ.

وَفِي حِجَابِ الشَّفَاعَةِ أَلْف سَنَةٍ وَهُوَ يَقُولُ: سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ.

ثُمَّ أَظْهَرَ ﷻ اسْمَهُ عَلَى اللَّوْحِ فَكَانَ عَلَى اللَّوْحِ مُنَوَّراً أَرْبَعَةَ آلافِ سَنَةٍ.

ثُمَّ أَظْهَرَهُ عَلَى الْعَرْشِ فَكَانَ عَلىٰ سَاقِ الْعَرْشِ مُثْبَتاً سَبْعَةَ آلافِ سَنَةٍ إِلَى أَنْ وَضَعَهُ اللَّهُ ﷻ فِي صُلْبِ آدَمَ، ثُمَّ نَقَلَهُ مِنْ صُلْبِ آدَمَ إِلىٰ صُلْبِ نُوحٍ، ثُمَّ يُخْرِجُهُ مِنْ صُلْبٍ إِلىٰ صُلْبٍ حَتّىٰ أَخْرَجَهُ مِنْ صُلْبِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ.

فَأَكْرَمَهُ بِستِّ كِرَامَاتٍ: أَلْبَسَهُ قَمِيصَ الرِّضَا، وَرَدَّاهُ رِدَاءَ الْهَيْبَةِ، وَتَوَّجَهُ تَاجَ[1] الْهِدَايَةِ، وَأَلْبَسَهُ سَرَاوِيلَ الْمَعْرِفَةِ، وَجَعَلَ تِكَّتَهُ تِكَّةَ الْمَحَبَّةِ يَشُدُّ بِهَا سَرَاوِيلَهُ، وَجَعَلَ نَعْلَهُ نَعْلَ الْخَوْفِ، وَنَاوَلَهُ عَصَا الْمَنْزِلَةِ.

ثُمَّ قَالَ اللَّهُ ﷻ: يَا مُحَمَّدُ اذْهَبْ إِلَى النَّاسِ فَقُلْ لَهُمْ: قُولُوا لَا إِلٰهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ.

وَكَانَ أَصْلُ ذٰلِكَ الْقَمِيصِ مِنْ سِتَّةِ أَشْيَاءَ: قَامَتُهُ مِنَ الْيَاقُوتِ، وَكُمَّاهُ مِنَ اللُّؤْلُؤِ، وَدِخْرِيصُهُ مِنَ الْبِلَّوْرِ الْأَصْفَرِ، وَإِبْطَاهُ مِنَ الزَّبَرْجَدِ، وَجُرُبَّانُهُ مِنَ الْمَرْجَانِ الْأَحْمَرِ، وَجَيْبُهُ مِنْ نُورِ الرَّبِّ (جَلَّ جَلَالُهُ).

فَقَبِلَ اللَّهُ تَوْبَةَ آدَمَ بِذٰلِكَ الْقَمِيصِ، وَرَدَّ خَاتَمَ سُلَيْمَانَ بِهِ، وَرَدَّ يُوسُفَ إِلىٰ يَعْقُوبَ بِهِ، وَنَجّىٰ يُونُسَ مِنْ بَطْنِ الْحُوتِ بِهِ، وَكَذٰلِكَ سَائِرُ الْأَنْبِيَاءِ عليهم السلام نَجَّاهُمْ مِنَ الْمِحَنِ بِهِ، وَلَمْ يَكُنْ ذٰلِكَ الْقَمِيصُ إِلَّا قَمِيصَ مُحَمَّدٍ ﷺ؛[2]

---

١. در «بحار الأنوار» و«معانى الأخبار»، «تَوَّجَهُ بتاج الهداية ...» ضبط است.

٢. كتاب الخصال ٢: ٤٨١ ـ ٤٨٣، حديث ٥٥؛ بحار الأنوار ١٥: ٤ ـ ٥ حديث ٤.

خدای متعال، پیش از آنکه آسمان‌ها و زمین، عرش و کرسی، لوح و قلم، بهشت و دوزخ را بیافریند و قبل از آنکه آدم، نوح، ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، موسی، عیسی، داود، سلیمان و همهٔ کسانی راکه در این آیه نام برد: «به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم... و آنان را به راه راست هدایت کردیم» خلق کند و چهارصد وبیست چهار هزار سال پیش از خلق همهٔ انبیا، نور محمّد ﷺ را آفرید.

خدای بزرگ به همراه نور محمّد ﷺ دوازده حجاب پدید آورد: حجاب قدرت، حجاب عظمت، حجاب منّت، حجاب رحمت، حجاب سعادت، حجاب کرامت، حجاب منزلت، حجاب هدایت، حجاب نبوّت، حجاب رفعت، حجاب هیبت، حجاب شفاعت.

سپس دوازده هزار سال، نور محمّد ﷺ را در «حجاب قدرت» نگه داشت، در حالی که می‌فرمود: منزّه است پروردگارم که بالاترین است.

و یازده هزار سال در «حجاب عظمت» نگه داشت، در حالی که می‌فرمود: منزّه است دانای راز.

و ده هزار سال در «حجاب منّت» نگه داشت، در حالی که می‌فرمود: منزّه است آن که پایدار است و به کار بیهوده دست نیازد.

و نُه هزار سال در «حجاب رحمت» نگه داشت، در حالی که می‌فرمود: منزّه است پروردگارم که بلند مرتبه و والاست.

و هشت هزار سال در «حجاب سعادت» نگه داشت، در حالی که می‌فرمود: منزّه است آن که پایدار است و خطا نمی‌کند.

و هفت هزار سال در «حجاب کرامت» نگه داشت، در حالی که می‌فرمود: منزّه است خدایی که بی‌نیاز است و فقیر نمی‌شود.

و شش هزار سال در «حجاب منزلت» نگه داشت، در حالی که می‌فرمود: منزّه است پروردگارم که دانا و کریم است.

و پنج هزار سال در «حجاب هدایت» نگه داشت، در حالی که می‌فرمود: منزّه است پروردگار عرش بزرگ.

و چهار هزار سال در «حجاب نبوّت» نگه داشت، در حالی که می‌فرمود: «منزّه است پروردگار عزّت از آنچه توصیف می‌کنند».

و سه هزار سال در «حجاب رفعت» نگه داشت، در حالی که می‌فرمود: منزّه است صاحب مُلک و ملکوت.

و دو هزار سال در «حجاب هیبت» نگه داشت، در حالی که می‌فرمود: منزّه است خدا و ستایش او راست.

و هزار سال در «حجاب شفاعت» نگه داشت، در حالی که می‌فرمود: منزّه است پروردگارم که باعظمت است و او را می‌ستایم.

آن گاه خدای متعال، نام محمّد ﷺ را بر «لوح» آشکار ساخت و چهار هزار سال بر «لوح» می‌درخشید.

سپس نام او را بر «عرش» نمایاند، هفت هزار سال بر ساق عرش ثابت بود تا اینکه خدای بزرگ او را در صُلب آدم نهاد، پس از آن، از صُلب آدم به صُلب نوح انتقال داد و همین گونه از صُلبی به صُلب دیگر منتقل ساخت تا اینکه او را از صُلب عبدالله بن عبدالمُطّلب درآورد.

خدای متعال، محمّد ﷺ را به شش کرامت گرامی داشت، پیراهن رضا را بر او پوشاند و ردای هیبت را بر دوشش انداخت و تاج هدایت را بر سرش نهاد و زیر جامهٔ معرفت را بر تنش کرد و بند آن را بند محبّت قرار داد که با آن زیر جامه‌اش را ببندد، و پاپوش او را پاپوش خوف (ترس) قرار داد و عصای منزلت را به دستش داد.

سپس خدای بزرگ فرمود: ای محمّد، سوی مردم برو و به آنان بگو: خدایی جز «اللّه» نیست، محمّد رسول خداست.

این پیراهن از شش تکّه پدید آمد: قامتِ آن از یاقوت، آستینش از مروارید، دستک آن از بلور زرد، زیر پهلوها از زبرجد، گریبانش از مرجان سرخ، یقّه‌اش از نور پروردگار بزرگ.

خدا توبهٔ آدم را با این پیراهن پذیرفت، انگشتر سلیمان را با آن برگرداند، یوسف را با آن به یعقوب بازگرداند، یونس را با آن از شکم نهنگ نجات داد، دیگر انبیا را با آن از محنت‌ها رهانید.

این پیرهن جز پیراهن محمّد ﷺ نبود.

حدیث (۶۲)

[معرفت خدا در معرفت امام زمان]

علل الشرایع، اثر شیخ صدوق رحمه‌الله.

صدوق می‌گوید: برای ما حدیث کرد پدرم رحمه‌الله گفت: برای ما حدیث کرد احمد بن ادریس، از حسین بن عبدالله،[1] از حسن بن علی بن ابی عثمان،

---

۱. در مأخذ (و نیز در «بحار الأنوار») حسین بن عُبَیدالله، ضبط است.

از عبدالکریم بن عبیدالله، از سَلَمَة بن عطا، از امام صادق علیه السلام که فرمود:

خَرَجَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليهما السلام عَلىٰ أَصْحَابِهِ فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ اللَّهَ ـ جَلَّ ذِكْرُهُ ـ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ، فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ. فَإِذَا عَبَدُوهُ اسْتَغْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَنْ سِوَاهُ.

فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي، فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ؟

قَالَ: مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامَهُمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ؛[1]

امام حسین علیه السلام بر اصحابش درآمد و فرمود: ای مردم، خدای بزرگ بندگان را نیافرید مگر برای اینکه او را بشناسند؛ هرگاه خدا را شناختند، او را بپرستند؛ آن گاه که او را پرستیدند، به عبادت او از عبادت دیگران بی‌نیاز شوند.

شخصی پرسید: ای فرزند رسول خدا، پدر و مادرم به فدایت! معرفتِ خدا چیست؟

امام علیه السلام فرمود: معرفت اهل هر زمانی امامی را که طاعتش بر ایشان واجب است.

[امام علیه السلام بزرگ‌ترین آیتِ خدا]

میرزا محمّد تقی (مصنّف این کتاب) می‌گوید: در عبارت این حدیث، وحشت جا ندارد؛ چراکه ذات خدا را نمی‌توان شناخت و بدان احاطه یافت. خدا به آیاتی که برای خلق ظاهر ساخت، شناخته می‌شود و آیتی بزرگ‌تر از وجود امام علیه السلام برای خدای متعال نیست.

چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: کدام آیت بزرگ‌تر از من است و کدام خبر از من باعظمت‌تر است؟!

---

۱. علل الشرایع ۱: ۹، حدیث ۱؛ بحار الأنوار ۵: ۳۱۲، حدیث ۱ (و جلد ۲۳، ص۸۳، حدیث ۲۲).

باری، هرکه امام را شناخت، خدا را دریافت؛ زیرا خدا را به آنچه او در عالم امکان با ظهور وصفی آشکار ساخت، شناخت، نه ظهور ذاتی، آن گونه که بعضی از کوته‌فکران ـ که به اهل معرفت منسوب‌اند ـ پنداشته‌اند (این نکته را نیک دریاب).

حدیث (۶۳)

در این باره که طفل امام علیه السلام را می‌بیند

علل الشرایع، اثر شیخ صدوق رحمه الله.

صدوق رحمه الله می‌گوید: به ما خبر داد علی بن حاتم، گفت: برای ما حدیث کرد اسماعیل بن علی بن قُدامه، ابو السَّرَی، گفت: برایم حدیث کرد احمد بن علی بن ناصح، گفت: برایم حدیث کرد جعفر بن محمّد اَزْمَنی، گفت: برای ما حدیث کرد حسن بن عبدالوهّاب، گفت: برای ما حدیث کرد علی بن حدید مدائنی، از کسی که برای او حدیث کرد، از مُفَضَّل بن عُمَر، گفت:

سَأَلْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عليهما السلام عَنِ الطِّفْلِ يَضْحَكُ مِنْ غَيْرِ العَجَبِ وَيَبْكِي مِنْ غَيْرِ أَلَم!

فَقَالَ: يَا مُفَضَّلُ، مَا مِنْ طِفْلٍ إِلَّا وَهُوَ يَرَى الإِمَامَ وَيُنَاجِيهِ، فَبُكَاؤُهُ لِغَيْبَةِ الإِمَامِ عَنْهُ، وَضَحِكُهُ إِذَا أَقْبَلَ إِلَيْهِ، حَتّىٰ إِذَا أُطْلِقَ لِسَانُهُ أُغْلِقَ ذٰلِكَ الْبَابُ عَنْهُ وَضُرِبَ عَلىٰ قَلْبِهِ النِّسْيَانُ [1]؛ [2]

---

۱. در مآخذ، «بالنِّسْيان» ضبط است.

۲. علل الشرايع ۲: ۵۸۴، حديث ۲۸؛ بحار الأنوار ۲۵: ۳۸۲، حديث ۳۶.

از امام صادق عليه السلام دربارۀ کودک پرسیدم که بدون [دیدن چیز] شگفت‌آور می‌خندد و بی‌آنکه او را دردی باشد، می‌گرید!

امام عليه السلام فرمود: ای مفضّل، هیچ طفلی نیست مگر اینکه امام را می‌بیند و با او نجوا می‌کند. گریه‌اش به خاطر ناپدید شدن امام از چشم اوست، و خنده‌اش زمانی است که امام به او رو می‌آورد تا اینکه وقتی زبان درآورد این باب را به رویش ببندند و بر قلبش مُهر نسیان زنند [تا این خاطرات را به یاد نیاورد].

حدیث (۶۴)

حدیثی به راستی طریف

كامل الزيارات اثر شیخ فقیه، جعفر بن محمّد بن قولویه رحمه الله.

ابن قولویه روایت می‌کند از محمّد بن حمیری،[1] از پدرش، از علی بن محمّد بن سلیمان، از محمّد بن خالد، از عبدالله بن عبدالرحمان اَصم،[2] از عبدالله بن بَکْر اَرَّجانی، گفت:

صَحِبْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ عليه السلام فِي طَرِيقِ مَكَّةَ مِنَ [إلى(خ)] الْمَدِينَةِ، فَنَزَلْنَا مَنْزِلاً يُقَالُ لَهُ عُسْفَانُ،[3] ثُمَّ مَرَرْنَا بِجَبَلٍ أَسْوَدَ عَنْ يَسَارِ الطَّرِيقِ وَحْشٍ، فَقُلْتُ: يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، مَا أَوْحَشَ هَذَا الْجَبَلَ! مَا رَأَيْتُ فِي الطَّرِيقِ مِثْلَ هٰذَا.

فَقَالَ لِي: يَابْنَ بَكْرٍ، تَدْرِي[4] أَيُّ جَبَلٍ هٰذَا؟ قُلْتُ: لَا، قَالَ: هٰذَا جَبَلٌ يُقَالُ لَهُ

---

۱. ضبط «بحار الأنوار» همین‌گونه است. در مأخذ، محمد بن جعفر حمیری، ثبت است.
۲. در مأخذ (و نیز در «بحار الأنوار») آمده است: از عبدالله بن حَمّاد، از عبدالله اَصَمّ، ...
۳. در مأخذ، «عَسْفان» ضبط است.
٤. در شماری از مآخذ، «أتَدْري» ضبط است.

الْكَمَدُ، وَهُوَ عَلىٰ وَادٍ مِنْ أَوْدِيَةِ جَهَنَّمَ، وَفِيهِ قَتَلَةُ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ الْحُسَيْنِ عليه السلام اسْتَوْدَعَهُمُ اللّٰهُ فِيهِ، تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ مِيَاهُ جَهَنَّمَ؛ مِنَ الْغِسْلِينِ وَالصَّدِيدِ وَالْحَمِيمِ.

وَمَا يَخْرُجُ مِنْ جُبِّ الْحَوىٰ، وَمَا يَخْرُجُ مِنَ الْفَلَقِ، وَمَا يَخْرُجُ مِنْ أَثَامٍ، وَمَا يَخْرُجُ مِنْ طِينَةِ الْخَبَالِ، وَمَا يَخْرُجُ مِنْ جَهَنَّمَ، وَمَا يَخْرُجُ مِنْ لَظىٰ، وَمَا يَخْرُجُ مِنَ الْحُطَمَةِ، وَمَا يَخْرُجُ مِنْ سَقَر، وَمَا يَخْرُجُ مِنَ الْجَحِيمِ، وَمَا يَخْرُجُ مِنَ الْهَاوِيَةِ، وَمَا يَخْرُجُ مِنَ السَّعِيرِ.

(وَفِي نُسْخَةٍ أُخْرىٰ: وَمَا يَخْرُجُ مِنْ جَهَنَّمَ، وَمَا يَخْرُجُ مِنْ لَظىٰ، وَمَا يَخْرُجُ مِنَ الْحُطَمَةِ، وَمَا يَخْرُجُ مِنْ سَقَرَ، وَمَا يَخْرُجُ مِنَ الْحَمِيمِ).

وَمَا مَرَرْتُ بِهٰذَا الْجَبَلِ فِي سَفَرِي فَوَقَفْتُ بِهِ إِلَّا رَأَيْتُهُمَا يَسْتَغِيثَانِ إِلَيَّ، وَإِنِّي لَأَنْظُرُ إِلىٰ قَتَلَةِ الْحُسَيْنِ أَبِي فَأَقُولُ لَهُمَا: هٰؤُلَاءِ إِنَّمَا فَعَلُوا مَا فَعَلُوا بِمَا أَسَّسْتُمَا لَهُمْ، لَمْ تَرْحَمُونَا إِذْ وُلِّيتُمْ، وَقَتَلْتُمُونَا، وَحَرَمْتُمُونَا، وَوَثَبْتُمْ عَلىٰ حَقِّنَا، وَاسْتَبْدَدْتُمْ بِالأَمْرِ دُونَنَا، فَلَا رَحِمَ اللّٰهُ مَنْ يَرْحَمُكُمَا، ذُوقَا وَبَالَ مَا قَدَّمْتُمَا، وَمَا اللّٰهُ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ.[1]

وَأَشَدُّهُمَا تَضَرُّعاً وَاسْتِكَانَةً الثَّانِي، فَرُبَّمَا وَقَفْتُ عَلَيْهِمَا لِيَسْلِيَ عَنِّي بَعْضَ مَا يَعْرِضُ فِي قَلْبِي، وَرُبَّمَا طَوَيْتُ الْجَبَلَ الَّذِي هُمَا فِيهِ وَهُوَ جَبَلُ الْكَمَدِ.

قَالَ، قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَإِذَا طَوَيْتَ الْجَبَلَ فَمَا تَسْمَعُ؟

---

١. اين مضمون، بارها در قرآن خاطرنشان شده است. در آية ١٨٢ سورة آل عمران (و نيز در آية ٥١ سورة انفال و آية ١٠ سورة حج) آمده است: ﴿وَإِنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ﴾؛ خدا نسبت به بندگان خويش ستم روا نمی‌دارد.

در آية ٤٦ سورة فصّلت، می‌خوانيم: ﴿وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ﴾؛ پروردگارت بر بندگان ستمكار نيست.

در آية ٢٩ سورة ق، آمده است: ﴿وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ﴾؛ من به بندگان، بيدادگر نيستم.

قَالَ: أَسْمَعُ أَصْوَاتَهُمَا يُنَادِيَانِ عَرِّجْ عَلَيْنَا نُكَلِّمَكَ فَإِنَّا نَتُوبُ، وَأَسْمَعُ مِنَ الْجَبَلِ صَارِخاً يَصْرُخُ بِي أَجِبْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا اخْسَؤُا فِيهِمَا وَلَا تُكَلِّمَانِ. (١)

قَالَ، قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، وَمَنْ مَعَهُمَا؟

قَالَ: كُلُّ فِرْعَوْنٍ عَتَا عَلَى اللَّهِ وَحَكَى اللَّهُ عَنْهُ فِعَالَهُ، وَكُلُّ مَنْ عَلَّمَ الْعِبَادَ الْكُفْرَ.

قُلْتُ: مَنْ هُمْ؟

قَالَ: نَحْوُ بُولَسَ، الَّذِي عَلَّمَ الْيَهُودَ أَنَّ يَدَ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ.

وَنَحْوُ نَسْطُورَ، الَّذِي عَلَّمَ النَّصَارىٰ أَنَّ الْمَسِيحَ ابْنُ اللَّهِ، وَقَالَ لَهُمْ إِنَّهُ ثَالِثُ ثَلاثَةٍ.

وَنَحْوُ فِرْعَوْنِ مُوسَى، الَّذِي قَالَ: ﴿أَنَا رَبُّكُمُ الأَعْلىٰ﴾. (٢)

وَنَحْوُ نُمْرُودَ، الَّذِي قَالَ: قَهَرْتُ أَهْلَ الأَرْضِ وَقَتَلْتُ مَنْ فِي السَّمَاءِ.

وَقَاتِلُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَقَاتِلُ فَاطِمَةَ وَمُحَسِنٍ، وَقَاتِلُ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ.

وَأَمَّا مُعَاوِيَةُ وَعَمْرُو بْنِ الْعَاصِ، فَمَا يَطْمَعَانِ فِي الْخَلَاصِ وَمَعَهُمْ كُلُّ مَنْ نَصَبَ لَنَا الْعَدَاوَةَ وَأَعَانَ عَلَيْنَا بِلِسَانِهِ وَيَدِهِ وَمَالِهِ.

قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَأَنْتَ تَسْمَعُ ذَا كُلَّهُ وَلَا تَفْزَعُ؟

قَالَ: يَابْنَ بَكْرٍ، إِنَّ قُلُوبَنَا غَيْرُ قُلُوبِ النَّاسِ، إِنَّا مُصَفَّوْنَ مُصْطَفَوْنَ، نَرىٰ مَا لَا يَرَى النَّاسُ، وَنَسْمَعُ مَا لَا يَسْمَعُونَ، وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ تَتَنَزَّلُ عَلَيْنَا فِي رِحَالِنَا،

---

١. در «كامل الزيارات: ٣٢٧» (و ديگر منابع) به جاى اين عبارت، متن آية ١٠٨ سورة مؤمنون، آمده است: ﴿اخْسَئُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ﴾؛ در آن گم شويد و با من سخن نگوييد.

٢. سورة نازعات (٧٩) آية ٢٤.

وَتَتَقَلَّبُ[1] عَلىٰ فُرُشِنَا، وَتَشْهَدُ طَعَامَنا، وَتَحْضُرُ مَوْتَانَا، وَتَأْتِينَا بِأَخْبَارِ مَا يَحْدُثُ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ، وَتُصَلِّي مَعَنَا وَتَدْعُو لَنَا، وَتُلْقِي عَلَيْنَا أَجْنِحَتَهُمْ، وَتَتَقَلَّبُ عَلىٰ أَجْنِحَتِهَا صِبْيَانُنَا، وَتَمْنَعُ الدَّوَابَّ أَنْ تَصِلَ إِلَيْنَا، وَتَأْتِينَا بِمَا فِي الأَرْضِ مِنْ كُلِّ نَبَاتٍ فِي زَمَانِهِ، وَتَسْقِينَا مِنْ مَاءِ كُلِّ أَرْضٍ نَجِدُ ذٰلِكَ فِي آنِيَتِنَا.

وَمَا مِنْ يَوْمٍ وَلَا سَاعَةٍ وَلَا وَقْتِ صَلَاةٍ إِلَّا وَهِيَ تُنَبِّهُنَا لَهَا، وَمَا مِنْ لَيْلَةٍ تَأْتِي عَلَيْنَا إِلَّا وَأَخْبَارُ كُلِّ أَرْضٍ عِنْدَنَا، وَمَا يَحْدُثُ فِيهَا، وَأَخْبَارُ الْجِنِّ، وَأَخْبَارُ أَهْلِ الْهَوَاءِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ.

وَمَا مَلِكٌ يَمُوتُ فِي الأَرْضِ وَيَقُومُ غَيْرُهُ إِلَّا أَتَتْنَا بِخَبَرِهِ، وَكَيْفَ سِيرَتُهُ فِي الَّذِينَ قَبْلَهُ.

وَمَا مِنْ أَرْضٍ مِنْ سِتَّةِ أَرَضِينَ إِلَى السَّابِعَةِ إِلَّا وَنَحْنُ نُؤْتىٰ بِخَبَرِهِمْ.

فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَيْنَ مُنْتَهىٰ هٰذَا الْجَبَلِ؟

قَالَ: إِلَى الأَرْضِ السَّادِسَةِ، وَفِيهَا جَهَنَّمُ عَلىٰ وَادٍ مِنْ أَوْدِيَتِهَا، عَلَيْهِ حَفَظَةٌ أَكْثَرُ مِنْ نُجُومِ السَّمَاءِ وَقَطْرِ الْمَطَرِ وَعَدَدِ مَا فِي الْبِحَارِ وَعَدَدِ الثَّرىٰ، وَقَدْ وُكِّلَ كُلُّ مَلَكٍ مِنْهُمْ بِشَيْءٍ وَهُوَ مُقِيمٌ عَلَيْهِ لَا يُفَارِقُهُ.

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِلَيْكُمْ جَمِيعاً يُلْقُونَ الأَخْبَارَ؟

قَالَ: لَا إِنَّمَا يُلْقَى ذٰلِكَ إِلىٰ صَاحِبِ الأَمْرِ، وَإِنَّا لَنَحْمِلُ مَا لَا يَقْدِرُ الْعِبَادُ عَلىٰ حَمْلِهِ وَلَا عَلَى الْحُكُومَةِ.

فَمَنْ لَمْ يَقْبَلْ حُكُومَتَنَا أَجْبَرَتْهُ الْمَلَائِكَةُ عَلىٰ قَوْلِنَا، وَأَمَرَتِ الَّذِينَ يَحْفَظُونَ

---

۱. در «بحار الأنوار ۲۵: ۳۷٤» واژهٔ «تَقَلَّبُ» ضبط است.

نَاحِيَتَهُ أَنْ يُصَيِّرُوهُ عَلىٰ قَوْلِنَا، فَإِنْ كَانَ مِنَ الْجِنِّ مِنْ أَهْلِ الْخِلَافِ وَالْكُفْرِ أَوْثَقَتْهُ وَعَذَّبَتْهُ حَتّىٰ تَصِيرَ إِلىٰ مَا حَكَمْنَا بِهِ.

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَهَلْ يَرى الإِمَامُ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ؟

قَالَ: يَابْنَ بَكْرٍ، فَكَيْفَ يَكُونُ حُجَّةً عَلىٰ مَا بَيْنَ قُطْرَيْهَا وَهُوَ لَا يَرَاهُمْ وَلَا يَحْكُمُ فِيهِمْ؟

وَكَيْفَ يَكُونُ حُجَّةً عَلىٰ قَوْمٍ غُيَّبٍ لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِمْ وَلَا يَقْدِرُونَ عَلَيْهِ؟

وَكَيْفَ يَكُونُ مُؤَدِّياً عَنِ اللَّهِ وَشَاهِداً عَلَى الْخَلْقِ وَهُوَ لَا يَرَاهُمْ؟

وَكَيْفَ يَكُونُ حَجَّةً عَلَيْهِمْ وَهُوَ مَحْجُوبٌ عَنْهُمْ، وَقَدْ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَهُ أَنْ يَقُومَ بِأَمْرِ رَبِّهِ فِيهِمْ.

وَاللَّهُ يَقُولُ: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ﴾ [1] يَعْنِي بِهِ مَنْ عَلَى الأَرْضِ.

وَالْحُجَّةُ مِنْ بَعْدِ النَّبِيِّ يَقُومُ مَقَامَهُ، وَهُوَ الدَّلِيلُ عَلىٰ مَا تَشَاجَرَتْ فِيهِ الأُمَّةُ وَالآخِذُ بِحُقُوقِ النَّاسِ وَالْقَائِمُ بِأَمْرِ اللَّهِ، وَالْمُنْصِفُ لِبَعْضِهِمْ مِنْ بَعْضٍ.

فَإِذَا لَمْ يَكُنْ مَعَهُمْ مَنْ يَنْفُذُ قَوْلُهُ وَهُوَ يَقُولُ: ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ﴾ [2].

فَأَيُّ آيَةٍ فِي الآفَاقِ غَيْرُنَا أَرَاهَا اللَّهُ أَهْلَ الآفَاقِ؟

وَقَالَ: ﴿مَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا﴾ [3].

فَأَيُّ آيَةٍ أَكْبَرُ مِنَّا؟

---

١. سورة سبأ (٣٤) آية ٢٨.

٢. سورة فصّلت (٤١) آية ٥٣.

٣. سورة زخرف (٤٣) آية ٤٨.

وَاللَّهِ إِنَّ بَنِي هَاشِمٍ وَقُرَيْشاً لَتَعْرِفُ مَا أَعْطَانَا اللَّهُ وَلَكِنَّ الْحَسَدَ أَهْلَكَهُمْ كَمَا أَهْلَكَ إِبْلِيسَ، وَإِنَّهُمْ لَيَأْتُونَا إِذَا اضْطُرُّوا وَخَافُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ فَيَسْأَلُونَّا فَنُوَضِّحُ لَهُمْ فَيَقُولُونَ: نَشْهَدُ أَنَّكُمْ أَهْلُ الْعِلْمِ، ثُمَّ يَخْرُجُونَ فَيَقُولُونَ: مَا رَأَيْنَا أَضَلَّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هواه [1] وَيَقْبَلُ مَقَالَاتِهِمْ.

في الحسين عليه السلام لَو نُبِشَ وُجِدَ في قبره أم لا؟

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَخْبِرْنِي عَنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام لَوْ نُبِشَ كَانُوا يَجِدُونَ فِي قَبْرِهِ شَيْئاً؟

قَالَ: يَابْنَ بَكْرٍ، مَا أَعْظَمَ سُؤْلَكَ!

الْحُسَيْنُ مَعَ أَبِيهِ وَأُمِّهِ وَأَخِيهِ الْحَسَنِ فِي مَنْزِلِ رَسُولِ اللَّهِ، يَحْيَوْنَ كَمَا يَحْيَا، وَيُرْزَقُونَ، [2] فَلَوْ نُبِشَ فِي أَيَّامِهِ لَوُجِدَ، فَأَمَّا الْيَوْمَ فَهُوَ حَيٌّ عِنْدَ رَبِّهِ يَنْظُرُ إِلَىٰ مُعَسْكَرِهِ، وَيَنْظُرُ إِلَى الْعَرْشِ مَتَى يُؤْمَرُ أَنْ يَحْمِلَهُ.

وَإِنَّهُ لَعَلَىٰ يَمِينِ الْعَرْشِ مُعَلَّقٌ [3] يَقُولُ: يَا رَبِّ أَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي.

وَإِنَّهُ لَيَنْظُرُ إِلَىٰ زُوَّارِهِ وَهُوَ أَعْرَفُ بِهِمْ وَبِأَسْمَائِهِمْ وَبِأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ وَبِدَرَجَاتِهِمْ وَمَنْزِلَتِهِمْ [4] عِنْدَ اللَّهِ مِنْ أَحَدِكُمْ بِوَلَدِهِ وَمَا فِي رَحْلِهِ.

وَإِنَّهُ لَيَرَىٰ مَنْ يَبْكِيهِ فَيَسْتَغْفِرُ لَهُ رَحْمَةً لَهُ، وَيَسْأَلُ أَبَاهُ الاسْتِغْفَارَ لَهُ، وَيَقُولُ: لَوْ تَعْلَمُ أَيُّهَا الْبَاكِي مَا أُعِدَّ لَكَ لَفَرِحْتَ أَكْثَرَ مِمَّا جَزِعْتَ.

---

۱. در «بحار الأنوار ۲۵: ۳۷۶» آمده است: مِمَّن اتَّبَعَ هؤُلاء؛ گمراه‌تر از کسانی که اینان را بپیروند، ندیدیم.

۲. در «کامل الزیارات» و «بحار» آمده است: ويُرْزَقون كما يُرْزَق... .

۳. در دو مأخذ پیشین، «مُتَعلِّق» ضبط است.

۴. در دو مأخذ پیشین، «بِمَنْزِلَتهم» ضبط است.

وَيَسْتَغْفِرُ لَهُ ـ رَحْمَةً لَهُ ـ كُلُّ مَنْ سَمِعَ بُكَاءَهُ مِنَ الْـمَلَائِكَةِ فِـي السَّـمَاءِ وَفِـي الْحَائِرِ، وَيَنْقَلِبُ وَمَا عَلَيْهِ مِنْ ذَنْبٍ؛ [۱]

با امام صادق علیه السلام در راه مکّه از مدینه همراه شدم. به منزلی فرود آمدیم کـه «عُسْفان» [۲] نامیده می‌شد، سپس از سمت چپ به کوه سیاهی گذشتیم که وحشتناک بود. گفتم: ای فرزند رسول خدا، چقدر این کوه ترسناک است! در راه مثل این را ندیدم.

امام علیه السلام فرمود: ای فرزند بَکْر، می‌دانی این کوه، چه کـوهی است؟ گـفتم: نه. فرمود: این کوه را «کَمَد» گویند. این کوه بر یکی از وادی‌های جهنّم است و قاتلان حسین علیه السلام را خدا به آن سپرد. از زیر آن آب‌هـای جـهنّم «غسـلین»، «صدید»، «حمیم» جاری است.

آنچه از چاه «حـوی»، [۳] «فَـلَق»، [٤] «أثـام»، [٥] «طـینة الخَـبال»، [٦] «جـهنّم»،

۱. کامل الزیارات: ۳۲٦ ـ ۳۲۹، باب ۱۰۸، حدیث ۲؛ بحار الأنوار ۲۵: ۳۷۲ ـ ۳۷٦، حدیث ۲٤.

۲. عُسْفان: مکانی میان مدینه و مکه؛ و گفته‌اند: آبشخوری میان جُحفه و مکه، در دو منزلی مکه (از راه مدینه) (بنگرید به، مجمع البحرین ٥: ۱۰۰؛ معجم البلدان ٤: ۱۲۱ ـ ۱۲۲).

۳. علّامه مجلسی رحمه الله می‌گوید: ممکن است «جُبّ الحوی» تصحیف «جبّ الحَزن» بـاشد کـه نـام چاهی در جهنم است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: تَعَوَّذُوا بالله مِن جُبِّ الحَزْن (بحار الأنوار ٦: ۲۸۸)؛ از چاه حَزْن، به خدا پناه ببرید.

٤. فَلَق، نام چاهی در طبقه هفتم جهنم که هرگاه سرش را بردارند، آتش از آن شعله‌ور می‌شود و از شدیدترین عذاب‌هاست (تفسیر قمی ۱: ۳۷۷).

٥. أثام، بیابانی از سُرب مذاب می‌باشد که پیرامون کوهی سُربین در وسط جهنم، جاری است (همان).

٦. از امام صادق علیه السلام روایت است که در معنای «طینة الخَبال» فرمود: صَـدیدٌ یَـخْرُجُ مِـن فُـروجِ المُومِسات (الکافی ۲: ۳۵۷ ـ ۳۵۸، حدیث ٥)؛ خونابه‌ای است که از شـرمگاه زنـان فـاحشه، بیرون می‌آید.

«لَظی»، [1] «حُطَمه»، [2] و«سَقَر»، «جحیم» [3]، «هاویه»، [4] «سعیر» [5] بیرون می‌آید [در این کوه است].

در نسخهٔ دیگری است: آنچه از «جهنّم»، [6] «لَظی»، «حُطَمه»، «سَقَر»، [7] «حمیم» [8] خارج می‌شود [در این کوه است].

در هیچ سفرم به این کوه نگذشتم و در [کنار] آن نایستادم مگر اینکه آن دو

---

۱. لَظی: از نام‌های جهنم است (مجمع البحرین ۱: ۳۷۵).

۲. حُطَمَه: طبقهٔ چهارم دوزخ که از آن شراره‌های قصرمانند فوران می‌کند، گویا شترانی زرد رنگ‌اند که هرکه را سویش رود می‌کوبند و همچون سرمه نرم می‌کنند، روح [در آن] نمی‌میرد و هرگاه مثل سُرمه نرم شد، به حالت نخست برمی‌گردد (تفسیر قمی ۱: ۳۷۷ ـ ۳۷۸؛ بحار الأنوار ۸: ۲۸۹، حدیث ۲۷).

۳. جَحیم: بالاترین طبقهٔ دوزخ است، اهل آن بر سنگی صاف می‌ایستند که از حرارت آن، مغز آنها (مانند آب درون دیگ) غلیان می‌کند (همان).

٤. هاویه: طبقهٔ پنجم دوزخ است. در آن گروهی‌اند که گویند ای مالک به فریادمان برس! مالک ظرف‌هایی از سرب و آتش راکه در آن مایع چرکینی است که از پوستشان جاری می‌شود (و مانند شُرب مذاب است) برای آنها می‌آورد و هنگامی که آن را بالا برند تا بیاشامند، گوشت صورت‌هاشان ـ از شدت حرارت آن ـ در آن می‌ریزد. هرکه در آن افتد، هفتاد سال در آتش پایین می‌رود و هرگاه پوستش سوخت، پوست دیگر جایگزین آن می‌شود (همان).

۵. سَعیر: طبقهٔ ششم دوزخ است که سیصد سراپردهٔ آتشین در آن هست و در هریک از آنها سیصد قصر آتشین وجود دارد و در هر قصری سیصد خانهٔ آتشین می‌باشد و در هر خانه‌ای سیصد رنگ از عذاب‌های دوزخ هست، مارها و عقرب‌های آتشین و غُل و زنجیرهای آتشین در آن است... (همان).

٦. جهنّم: طبقهٔ هفتم دوزخ است که در آن چاه فَلَق وجود دارد (همان).

۷. سَقَر: طبقهٔ سوم دوزخ می‌باشد که قرآن (سورهٔ مدّثر (٧٤) آیات ۲۸ ـ ۳۰) در وصف آن می‌فرماید: ﴿لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ * لَوَّاحَةٌ لِلْبَشَرِ * عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ﴾؛ سقر کسی را باقی نمی‌گذارد و رها نمی‌کند، پوست‌ها را سیاه می‌سازد، بر آن نوزده نگهبان است (همان).

۸. حمیم: آب بسیار داغ که از آن به اهل دوزخ می‌آشامانند یا بر بدن‌های آنها می‌ریزند (مجمع البحرین ۵: ٤٨٢).

[ابوبکر و عمر] را دیدم از من فریادرسی می‌خواهند. من به قاتلان پدرم حسین علیه‌السلام می‌نگرم و به آن دو می‌گویم: اینان آن کارهای پلید را به سبب آنچه شما برایشان بنیان نهادید، انجام دادند. آن گاه که ولایت یافتید به ما رحم نکردید، ما را کشتید، محروممان ساختید، بر حقّ ما جهیدید و با زور، حکومت را (به جای ما) در اختیار گرفتید. خدا رحم نکند بر کسی که به شما رحم کند. وبال آنچه را از پیش فرستادید بچشید «و پروردگار به بندگان ظلم روا نمی‌دارد».

آن که بیش از دیگری ناله و زاری می‌کند، دوّمی [عُمَر] است. گاه در برابر ایشان می‌ایستم تا داغِ دلم تسلّی یابد و گاه این کوه را که همان کوه کَمَد است (و آن دو در آن‌اند) درمی‌نوردم.

پرسیدم: فدایت شوم! وقتی این کوه را می‌پیمایی، چه می‌شنوی؟

امام علیه‌السلام فرمود: صدای آن دو را می‌شنوم که ندا می‌زنند: «ما را بالا بیاور تا با تو سخن گوییم، ما توبه کردیم» و از کوه فریادی خطاب به خود می‌شنوم که: «آن دو را جواب ده و به آنان بگو: گم شوید (تُف بر شما باد) با من هم‌سخن نشوید».

پرسیدم: فدایت شوم! چه کسانی با آن دواَند؟

امام علیه‌السلام فرمود: هر فرعونی که بر خدا سرکشی کرد و خدا کارهایش را از [زبان] او حکایت نمود، و هر آن که به بندگان خدا کفر آموخت.

پرسیدم: آنان کیانند؟

امام علیه‌السلام فرمود: مانند «پولس»[1] که به یهود یاد داد دست خدا بسته است.

---

١. پولس، مبلّغ مشهور مسیحیت در قرن اول میلادی که نخست یهودی بود و با مسیحیت مبارزه می‌کرد، سپس مسیحی شد و سرانجام پس از مدت‌ها حبس، به دستور «نرون» (پادشاه روم) به ⇐

مانند «نسطور»[1] که به نصارا آموخت مسیح پسر خداست و گفت [سه خدا وجود دارد] او سوّمین [خدا از آن] سه [خدا] است.

و مانند فرعونِ موسی که گفت: «من خدای برتر شمایم».

و مانند نمرود که گفت: بر اهل زمین چیره شدم و اهل آسمان را کشتم.

وقاتل امیرالمؤمنین علیه‌السلام وقاتل فاطمه علیهاالسلام ومحسن وقاتل حسن وحسین علیهماالسلام.

و امّا معاویه و عَمْرو بن عاص، امیدی به رهایی ندارند و با آنان است هرکه دشمنی با ما را برافراشت و دست و زبان و مالش را علیه ما به کار گرفت.

پرسیدم: فدایت شوم! همهٔ اینها را می‌شنوی و نمی‌هراسی؟!

امام علیه‌السلام فرمود: ای پسر بکر، قلب ما غیر از دل‌های مردمان است. ما خالص و برگزیده‌ایم، چیزهایی را می‌بینیم و می‌شنویم که مردم نمی‌بینند و نمی‌شنوند. فرشتگان در محلّ اقامت ما فرود می‌آیند و روی فرش ما رفت و آمد دارند و بر

⇐ قتل رسید، برخی او را معمار مسیحیت کنونی دانسته‌اند (فرهنگ شیعه: ۲۵۷ و ۱٤۰).

پولس، مسیحیان را ازختنه بازداشت و آشامیدن شراب را جایز شمرد (بنگرید به نقش ائمه در احیای دین ۱: ٤٤).

برای آگاهی به داستان مسیحی شدن پولس، و نیرنگ کارساز او، بنگرید به: «التبصیر فی الدین: ۱۲۷ـ۱۲۸».

۱. در «التبصیر فی الدین: ۱۲۸» آمده است که پولس به بیت المقدس رفت و «نسطور» را جانشین خود ساخت و به او یاد داد که «عیسی» و «مریم» و «إله» سه نفرند، سپس سوی روم رفت و لاهوت و ناسوت را به آنان آموخت و گفت: عیسی «ناس» (انسان) نبود، سپس «ناس» شد؛ جسم نبود، سپس جسم شد؛ عیسی، پسر خداست.

در «الانتصارات الإسلامیه ۲: ۵۹۱، پی‌نوست ۳» می‌خوانیم:

نسطور در اوایل قرن دوم میلادی می‌زیست، وی پنداشت که مسیح، خدای تام و انسان تام است و یکی از این دو غیر دیگری نیست جز اینکه مریم، انسان را به دنیا آورد و خدا، انسان تولید نمی‌کند، خدا ـ فقط ـ خدا را تولید می‌کند، از این رو، خدا زاییدهٔ مریم نمی‌باشد.

خوراک ما شاهد، و بر مردگان ما حاضرند، و اخباری را پیش از آنکه رخ دهد برای ما می‌آورند، و با ما نماز می‌گزارند، و برایمان دعا می‌کنند، و بال‌هاشان را بر ما می‌افکنند، و کودکان ما روی بال‌های آنها می‌غلتند، و آنان مانع رسیدن جنبنده‌ها به ما می‌شوند، و هر گیاه روی زمین را ـ در زمان خودش ـ برای ما می‌آورند، و از آب همهٔ زمین ما را می‌آشامانند (آن را در ظرف‌هایمان می‌یابیم).

هیچ روز و ساعتی و هیچ وقت نمازی نیست مگر اینکه آنها ما را بدان می‌آگاهانند. هیچ شبی بر ما نمی‌گذرد مگر اینکه اخبار زمین و آنچه در آن پدید می‌آید و اخبار جنّیان و اخبار اهل هوا (ملائکه) نزد ماست.

هیچ پادشاهی در زمین نمی‌میرد و دیگری به جایش نمی‌نشیند مگر اینکه خبرش را (و چگونگی رفتارش را نسبت به کسان پیش از او) برای ما می‌آورند.

هیچ زمینی از زمین‌های شش‌گانه تا هفت‌گانه نیست مگر اینکه خبر آنها برای ما می‌آید.

پرسیدم: فدایت شوم! این کوه تا کجا امتداد دارد؟

امام علیه‌السلام فرمود: تا زمین ششم که بر یکی از وادی‌های آن جهنّم قرار دارد. نگهبانان آن از [شمار] ستارگان آسمان و قطره‌های باران و عدد [قطره‌هایی] که در دریاهاست و شمار [ذرّه‌های] خاک [زمین] بیشتر است. هر فرشته‌ای از آنها را به چیزی گماشته‌اند و در کنار آن به سر می‌برد و از آن جدا نمی‌شود.

پرسیدم: فدایت شوم! به همهٔ شما این اخبار را می‌رسانند؟

امام علیه‌السلام فرمود: نه، اینها به «صاحب الأمر» می‌رسد. ما چیزهایی را متحمل می‌شویم که بندگان بر حمل و بر حکومت آن قدرت ندارند.

هرکه حکومت ما را نپذیرد، فرشتگان او را بـر قـول مـا وا مـی‌دارنـد و بـه نگهبانانی که در ناحیهٔ اویند دستور می‌دهند که او را به قول ما بازگردانند. اگر وی از «جن» باشد (از مخالفان و کافران) او را به بند می‌کشند و شکنجه می‌کنند تا اینکه به آنچه ما حکم کردیم تن دهد.

پرسیدم: فدایت شوم! آیا امام میان مشرق و مغرب را می‌بیند؟

امام علیه السلام فرمود: ای فرزند بکر، چگونه امام بر میان دو قطر زمین حجّت باشد در حالی که آنها را نبیند و بینشان حکومت نورزد؟!

چگونه امام بر قومی می‌تواند حجّت باشد که از دیده پنهان‌اند و نه او بر آنان سیطره دارد و نه آنان به امام دسترسی دارند؟!

چگونه امام از جانب خدا [احکام و معارف را] ادا کند و شاهد بر خلق باشد، در حالی که آنان را ننگرد؟!

چگونه امام بر کسانی حجّت باشد که از دید او پوشیده‌اند؟! و میان آنها و امام حائلی باشد که امام نتواند امر خدا را بین ایشان به پا دارد؟!

خدا می‌فرماید: «ما تو را نفرستادیم مگر برای همهٔ مردم» یعنی بر همهٔ کسانی که در زمین‌اند.

حجّت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله قائم مقام اوست؛ وی بر آنچه امّت در آن مشاجره دارند، دلیل و راهنماست، حقوق مردم را می‌گیرد، امر خدا را به پا می‌دارد، داد بعضی را از بعض دیگر می‌ستاند.

هرگاه با مردم، حجّت و امام نباشد، چه کسی قول خدا را اجرا کند، در حالی که می‌فرماید: «آیاتمان را در آفاق و در جان‌هاشان بنمایانیم»؟!

کدام آیه در آفاق غیر ما هست که خدا آن را به اهل آفاق نشان دهد؟!

و می‌فرماید: «آیتی را نمی‌نمایانیم مگر اینکه از همتای آن بزرگ‌تر است».

کدام آیه بزرگ‌تر از ماست؟

والله، بنی هاشم وقریش آنچه را خدا به ما ارزانی داشت، می‌دانست، لیکن حسد (همان گونه که ابلیس را در هلاکت افکند) آنان را هلاک ساخت. آنان هرگاه ناچار شوند و برجانشان بترسند، پیش ما می‌آیند و [امور را] از ما می‌پرسند، ما برایشان [ماجرا را] روشن می‌سازیم، می‌گویند: «شهادت می‌دهیم که اهل علم شمایید» سپس [از نزد ما] بیرون می‌روند و می‌گویند: گمراه‌تر از کسانی ندیدیم که هوای نفس خویش را پیروید و گفته‌های ایشان را پذیرفت.

اگر قبر حسین علیه‌السلام را بشکافند آیا او در قبرش یافت می‌شود یا نه؟[1]

پرسیدم: فدایت شوم! اگر حسین علیه‌السلام را نبش قبر کنند، آیا در آنجا چیزی می‌یابند؟

امام علیه‌السلام فرمود: ای فرزند بکر، چقدر سؤالت بزرگ [و سنگین] است!

حسین با پدر و مادر و برادرش حسن، در منزل رسول خداست. مانند آنها زنده است و روزی داده می‌شود. اگر در آن روزگار نبش قبر می‌شد [در آنجا] یافت می‌شد، امّا اکنون، نزد پروردگارش زنده است به لشکرگاهش می‌نگرد و به عرش نگاه می‌کند که چه زمانی مأموریت حمل آن را می‌یابد.

حسین علیه‌السلام در سمت راست عرش آویزان است، می‌گوید: خدایا وعده‌ای را که به من دادی وفا کن.

---

۱. این پرسش، عنوانی است که مؤلف رحمه‌الله در لابلای روایت مطرح می‌سازد.

آن حضرت به زائرانش می‌نگرد و آنان و نام‌های آنها و اسامی پدرشان و درجات و منزلت آنها را نزد خدا، بهتر از شناخت یکی از شما به فرزند و آنچه را به همراه دارد، می‌شناسد.

حسین علیه السلام کسانی را که بر او می‌گریند، می‌بیند و (از سر دلسوزی) برایشان آمرزش می‌طلبد و از پدرش می‌خواهد که برای او [از خدا] آمرزش بخواهد و می‌فرماید: ای گریان، اگر به آنچه برایت آماده شده، پی می‌بردی، شادی‌ات بیش از آه و ناله‌ات بود.

همهٔ کسانی که گریهٔ او را می‌شنوند (فرشتگان آسمان و آنها که در حائرند) دلسوزانه برایش آمرزش می‌خواهند و او در حالی [از زیارت حسین علیه السلام و گریه بر او] برمی‌گردد که هیچ گناهی بر دوش ندارد.

حدیث (۶۵)

علم امامان علیهم السلام به آنچه در رحم‌هاست

مناقب آل ابی طالب، اثر محمّد بن علی بن شهرآشوب رحمه الله.

روایت است از صفوان بن یحیی، از بعضی از رجال وی، از امام صادق علیه السلام که فرمود:

وَاللَّهِ لَقَدْ أُعْطِينَا عِلْمَ الأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ.

فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَعِنْدَكُمْ عِلْمُ الْغَيْبِ؟!

فَقَالَ لَهُ: وَيْحَكَ! إِنِّي لأَعْلَمُ مَا فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَأَرْحَامِ النِّسَاءِ، وَيْحَكُمْ! وَسِّعُوا صُدُورَكُمْ، وَلْتَبْصُرْ أَعْيُنُكُمْ، وَلْتَعِ قُلُوبُكُمْ، فَنَحْنُ حُجَّةُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ.[1]

۱. در مأخذ، ضبط بدین گونه است: فنحنُ حُجَّةُ الله تعالى في خَلْقه.

وَلَنْ يَسَعَ ذَلِكَ إِلَّا صَدْرُ كُلِّ مُؤْمِنٍ قَوِيٍّ قُوَّتُهُ كَقُوَّةِ جِبَالِ تِهَامَةَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ.

وَاللَّهِ لَوْ أَرَدْتُ أَنْ أُحْصِيَ لَكُمْ كُلَّ حَصَاةٍ عَلَيْهَا لَأَخْبَرْتُكُمْ، وَمَا مِنْ يَوْمٍ وَلَا لَيْلَةٍ إِلَّا وَالْحَصىٰ تَلِدُ إِيلاداً كَمَا يَلِدُ هٰذَا الْخَلْقُ.

وَوَاللَّهِ لَتَبَاغَضُونَ [1] بَعْدِي حَتّىٰ يَأْكُلَ بَعْضُكُمْ بَعْضاً؛ [2]

امام صادق علیه السلام فرمود: به خدا سوگند، علم اوّلین و آخرین به ما داده شد.

یکی از اصحاب آن حضرت پرسید: فدایت شوم! آیا علم غیب نزد شما هست؟

امام علیه السلام فرمود: وای بر تو! آنچه را در صُلب‌های مردان و رحم‌های زنان است، می‌دانم. وای بر شما! سینه‌هاتان را فراخ سازید، باید چشم و دلتان بینا و هوشیار باشد، ما حجّت خدا در میان خلق اوییم.

این را گنجایش ندارد مگر سینهٔ مؤمن قوی که قوّت آن چون قوّت کوه‌های مکّه باشد.

والله بدانید که ـ به اذن خدا ـ اگر بخواهم از همهٔ ریگ‌هایی که بر آنهاست، شما را با خبر می‌سازم. هیچ شب و روزی نیست مگر اینکه ریگ‌ها (مانند این خلق) تولید مثل دارند.

والله، پس از من، با هم دشمنی می‌ورزید حتّی بعضی از شما بعض دیگر را می‌خورند.

---

١. در مأخذ «لَتَباغَضُون» ضبط است.

٢. مناقب آل ابی طالب ٤: ٢٥٠؛ بحار الأنوار ٢٦: ٢٧ ـ ٢٨، حدیث ٢٨.

تحقیقی پیرامون علم اشیای پنجگانه‌ای که در آیه هست

مصنّف این کتاب می‌گوید: این خبر با روایاتی که دلالت دارند علم پنج چیز ویژهٔ خدای متعال است و هیچ یک از انبیا و رسولان (حتّی پیامبر ما ﷺ) آن را نمی‌داند، منافات ندارد. این پنج چیز در این آیه آمده است:

﴿إِنَّ اللَّهَ عِندَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَداً وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ﴾؛[1] علم قیامت نزد خداست، خدا باران را می‌فرستد و آنچه را در رحم‌هاست می‌داند. هیچ کس نمی‌داند فردا چه چیزی به دست می‌آورد و هیچ کس نمی‌داند در کدام سرزمین می‌میرد.

اخبار به این مضمون، فراوان است. برای بیان این مسئله کتاب مفصّلی نگاشتیم و آن را «مفاتح الغیب» نامیدیم و برای پاسخ به پرسش‌های بعضی افراد، رسالهٔ مختصری نوشتیم و آن را «علم الساعة» نام نهادیم.

در اینجا، به وجه جمع [میان این دو دسته از اخبار] اشارهٔ اجمالی می‌کنیم و می‌گوییم:

خدای متعال، هنگامی که ماسوایش را آفرید، فاعل مُوجَب و مُضطر نشد که از تغییر آنچه خلق کرد (بدان گونه که هستند) ناتوان باشد؛ خواه آن مخلوق از قسم «ما کان» (هستی یافته‌ها) باشد یا از قسم چیزهایی که تا قیامت و پس از آن، پدید می‌آید.

زیرا نسبت به مخلوق محدود، این نسبت‌ها با هم فرق دارند، امّا نسبت همهٔ اشیا به خدای متعال، در حدّ مساوی و به یک اندازه‌اند.

---

۱. سورهٔ لقمان (۳۱) آیهٔ ۳٤.

خدای متعال، هرگاه بخواهد، در هر آنی می‌تواند همهٔ آنچه را در ملک اوست (از آن گونه که هستند) تغییر دهد. حتمی بودن عدم تغییرِ بعضی از چیزها یا حتمی بودن تغییر آنها با قدرت خدای متعال ناساز نیست؛ زیرا آن حتمیّت با نگاه به اقتضای حکمت خداست و این حتمیّت با نگاه به اقتضای قدرت خدای متعال و مطلق بودن آن.

این دو لحاظ با هم مختلف‌اند. اشیا، با حتمی بودن عدم تغییر، واجب الوجود نمی‌شوند، بلکه در هر آن و زمانی، از سوی خدا نیازمند خلق جدیدند؛ خواه آنها را بر آنچه هستند اِبقا کند یا غیر آن (دقیقاً مانند ابتدای صدور آنها).

از این رو، خدای متعال، قول یهود را که می‌گفتند: «خدا از خلق عالم فارغ شد و دست بسته است» رد کرد و فرمود:

﴿بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ﴾؛[1] دو دست خدا باز است، هرگونه که خواهد [و مشیّتش باشد] انفاق می‌کند.

﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾؛[2] خدا هر روزی در کاری است.

﴿يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِندَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾؛[3] خدا آنچه را خواهد [طبق مشیّت خویش] محو و اثبات می‌کند.

هرگاه خدا به بعضی از برگزیدگانش علم اشیا را (اشیایی که هستند و اشیایی که در آینده پدید می‌آیند) تعلیم دهد، وی ـ با این تعلیم ـ به آن اشیا پی می‌برد

---

۱. سورهٔ مائده (۵) آیهٔ ٦٤.
۲. سورهٔ الرحمان (۵۵) آیهٔ ۲۹.
۳. سورهٔ رعد (۱۳) آیهٔ ۳۹.

جز اینکه در هر آنی به تعلیم جدیدی از خدای متعال محتاج است (به خاطر عین آنچه در پیش از این دانسته شد).

زیرا عالم و علم و معلوم ـ همه‌شان ـ ممکن و محتاج و قائم به غیرند، بقای آنها محض آنِ صدور آنها از مبدأ [خدای متعال] است (نه بیشتر).

معلومات وی نسبت به قدرت مطلق خدا، در مَعْرَض تغییر (از آنچه هستند) و عدم تغییر، در مابعد [لحظه و] آنِ حصول علم به آن معلومات است.

وی از این معلومات نمی‌داند مگر آنچه را در عالَم هستی، در حال علم به آنها، وجود دارد؛ خواه این موجود از قسم «ماکان» (آنچه هست) باشد یا از قسم «ما یکون» (آنچه بعداً پدید می‌آید) باشد؛ زیرا پیش از این آوردیم که «ما یکون» در زمان و مکان خودش، موجود است.

اشکال: هرگاه ـ به عنوان مثال ـ خدا پیامبرش را آگاه سازد که قیامت را در فلان وقت به پا می‌دارم [در این صورت] چگونه ممکن است برای خدا «بدا» حاصل شود و آن را به تأخیر اندازد یا مقدّم دارد؟ در حالی که از این کار، کذب وعده لازم می‌آید و کذب وعده، بر خدای متعال محال است؟

پاسخ: میان «عدم تغییر» و «عدم قدرت بر تغییر» فرق هست. سخن در دوّمی است، نه در اوّلی.

مقصود این است که خدا به محضِ وعده، از «فاعل مختار» به «فاعل مُوجَب» تبدیل نمی‌شود.

افزون بر این، استثنای ﴿إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾ [1] (مگر آنکه خدا [چیز دیگری را] بخواهد) در همهٔ وعده‌های حتمی ومشروط جاری و ثابت است. اگر خدا آنچه را که عدم تغییر آن را حتمی ساخت، تغییر دهد، هرگز ازاین کار کذبی لازم نمی‌آید.

اگر می‌خواهی فرق میان مقتضای قدرت خدا و مقتضای حکمت خدا را بدانی، آنچه را می‌گوییم دریاب:

بی‌گمان عدم سلب نبوّت از پیامبر ما ﷺ با نظر به اقتضای حکمت خدا از امور حتمی است. با وجود این، خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَلَئِن شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ﴾؛ [2] اگر بخواهیم قطعاً آنچه را سویت وحی کردیم می‌بریم.

آیا به راستی [در این سخن] خدای متعال چیزی را ادّعا می‌کند که بر آن قدرت ندارد؟! خدا بسی برتر از این است [که گزاف ببافد].

و چنین است عدم هدایت همهٔ مردم به دلخواه یا به زور و اجبار. [3]

خدای متعال هرگز این کار را نمی‌کند؛ زیرا هدایت ـ به مقتضای حکمت خدا ـ بر اختیار بنا نهاده شده است.

با وجود این، می‌فرماید: ﴿لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعاً﴾؛ [4] اگر خدا بخواهد، همهٔ مردم را هدایت می‌کند.

---

۱. سورهٔ تکویر (۸۱) آیهٔ ۲۹؛ سورهٔ انعام (٦) آیهٔ ۱۱۱.

۲. سورهٔ اسراء (۱۷) آیهٔ ۸٦.

۳. متن عربی بدین‌گونه است: وکذا عدم هداية جميع النّاس طوعاً أو كرهاً...

به نظر می‌رسد در این عبارت، واژهٔ «عدم»، سهواً آمده است و درست این است که بگوییم: و چنین است هدایتِ همهٔ مردم به اختیار یا به اجبار.

ادامهٔ عبارت مصنّف ﷺ این مطلب را تأیید می‌کند.

٤. سورهٔ رعد (۱۳) آیهٔ ۳۱.

صریح‌تر از همهٔ اینها سخنی است که در کتاب **حسین بن عثمان بن شریک** از سلیمان طَلْحی، نقل است، می‌گوید:

قُلْتُ لأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: أَخْبِرْنِي عَمَّا أَخْبَرَتْ بِهِ الرُّسُلُ عَنْ رَبِّهَا، وَأَنْهَتْ ذٰلِكَ إِلىٰ قَوْمِهَا، أَيَكُونُ لِلّٰهِ البَدَاءُ؟

قَالَ: أَمَّا إِنِّي لَا أَقُولُ لَكَ إِنَّهُ يَفْعَلُ، وَلٰكِنْ إِنْ شَاءَ فَعَلَ؛ (۱)

از امام باقر عليه السلام پرسیدم: آیا درآنچه پیامبران از سوی پروردگار خبر می‌دهند و آن را به قومشان می‌رسانند، برای خدا «بدا» پدید می‌آید؟

امام عليه السلام فرمود: آگاه باش! من نمی‌گویم خدا [در آنها به «بدا»] دست می‌یازد، لیکن اگر خدا بخواهد [و مشیّت خدا اقتضا کند] این کار را می‌کند.

در کتاب **العصمة والرجعة** اثر شیخ اَحسائی (خدا شأنش را بزرگ دارد) از تفسیر نُعمانی، از داود بن اَبی القاسم روایت است که گفت:

كُنَّا عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الرِّضَا عليهما السلام فَجَرىٰ ذِكْرُ السُّفْيَانِي وَمَا جَاءَ فِي الرِّوَايَةِ مِنْ أَمْرِهِ الْمَحْتُومِ.

فَقُلْتُ لأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: هَلْ يَبْدُو لِلّٰهِ فِي الْمَحْتُومِ؟

قَالَ: نَعَمْ؛ (۲)

نزد امام جواد عليه السلام بودیم، از سفیانی سخن به میان آمد و اینکه در روایت آمده است که وی از امور حتمی خداست.

از امام جواد عليه السلام پرسیدم: آیا برای خدا در امور حتمی «بدا» رخ می‌دهد؟

امام عليه السلام فرمود: آری.

---

۱. الأُصول الستّة عشر: ۳۲۲، حدیث ٥١٤؛ بحار الأنوار ۱: ۱۲۲، حدیث ۷۰.

۲. الغيبة (نعمانی): ۳۰۲ـ۳۰۳، حدیث ۱۰؛ بحار الأنوار ٥۲: ۲٥۰، حدیث ۱۳۸.

به این دو روایت، نیک بنگر، چقدر در ادّعا (برای کسی که اهل فهم و دریافت است) صریح‌اند!

بدین سان، آشکار شد که هر علمی را که خدای متعال به انبیا و رسولان وسایر خلقش بدهد، تغییرپذیر است؛ زیرا «عالم» و «علم» و «معلومات عالم» همه در قبضهٔ خدای متعال‌اند، امکان دارد در هر زمانی که بخواهد به آنچه می‌خواهد [و مشیّت خدا قرار گیرد] آن را تغییر دهد و [امکان دارد] آن را تغییر ندهد، بلکه به خلق جدیدی آن را (همان گونه که هست) ایجاد کند. این علم مُعطیٰ (ارزانی شده) در ذات خویش غیر ثابت است، هر لحظه‌ای به ایجاد جدیدی از سوی خدا نیاز دارد.

آنان [غیر خدای متعال] به چیزی از علمِ خدا احاطه نمی‌یابند مگر به آنچه [و به اندازه‌ای] که خدا بخواهد؛ یعنی به آنچه خدا از حیطهٔ صَلوح امکانی به حیطهٔ تنجّز و تکوین (هرچند در آینده پدید آید) درآورد.

و از این رو، امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمود:

لَوْلَا آيَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ لَأَخْبَرْتُكُمْ بِمَا كَانَ وَمَا يَكُونُ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ [وَهِيَ هٰذِهِ الآيَةِ ﴿ يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾ [1]]؛[2]

اگر این آیه در کتاب خدا نبود که «خدا بر اساس مشیّت چیزها را محو و اثبات می‌کند و نزد اوست علم کتاب» شما را به آنچه هست و آنچه تا قیامت پدید می‌آید، آگاه می‌ساختم.

---

۱. سورهٔ رعد (۱۳) آیهٔ ۳۹.

۲. توحید صدوق: ۳۰۵، باب ٤٣، حدیث ۱؛ بحار الأنوار ٤: ۹۷، حدیث ٤.

امام علیه السلام با این سخن، علم خویش را به «ماکان» و «ما یکون» اثبات می‌کند و با وجود این، اِخبارش را بدان چه شنیدی، مشروط می‌کند.

امّا علمی که در آن تغییر جاری نمی‌شود (چراکه همهٔ اَطواری کـه در حقّ ممکنات امکان دارد، در آن هست) علم مخصوص خدای متعال است که آن را در خزینهٔ امکان سپرد. بداءهای جهان هستی از آن آشکار می‌شود و تا مُلک خدا باقی است از آن انفاق می‌کند و آنچه در این خزینه هست، تمام نمی‌شود.

خدا این علم را به خویش اختصاص داد؛ زیرا ممکن، از این نظر که ممکن است (هر ممکنی در هر حدّ و اندازه‌ای که باشد) توان حمل این علم را ندارد. این علم، فقط از شأن واجب ذاتی می‌باشد. و أمّا ممکن، پیوسته به ایجاد جدید از صانع خویش محتاج است، چشم برهم زدنی از آن بی‌نیاز نیست. به همین خاطر، علم ممکن، در هیچ لحظه‌ای واجب و بـی‌نیاز از تـجدُّد نـمی‌باشد تـا درباره‌اش گویند: «جَفَّ القلمُ بما علم»؛[1] قلم به علمی که دریافت، خشکـید [و هرچه بود پایان یافت].

پس برای ممکنی که خدای متعال، علم «ما کان» (آنچه هست) و عـلم «مـا یکون» (آنچه هست خواهد شد) و علم آنچه را در آسمان‌ها و زمین است به وی تعلیم داد و ذرّه‌ای را از علم وی نینداخت، صحیح است که نسبت به مابعدِ لحظهٔ علمش ـ به معلومات حاضرش در هستی ـ بگوید من از آنها چیزی نمی‌دانـم

---

۱. تعبیر خشک شدن قلم، کنایه از جریان مقدّرات و امضای آنها و فراغت از آن است. در قدیم برخی از نویسندگان پس از آنکه کتابشان را به پایان می‌رساندند (و آنچه را در نظر داشتند در آن نوشته بودند) این تعبیر را به کار می‌بردند، نیز کاتب پس از فراغت از آنچه می‌خواست بنویسد، قلم را خشک می‌کرد (بنگرید به، مجمع البحرین ۵: ۳۳).

(یعنی احاطهٔ علمی [به آنها] ندارم) علم آنها نزد پروردگارم هست[1] و من پیامبر تازه‌ای نیستم، نمی‌دانم پروردگارم با من و شما چه می‌کند.[2]

زیرا وی می‌داند که [بسا] برای خدای متعال در لحظهٔ بعد «بدا» پدید آید و همهٔ معلوماتی را که در پهنهٔ هستی وجود دارد، نابود سازد.

این است معنای «بدا» که عقول حکما در آن حیران ماند و هوش علما در آن سرگردان شد و به حقیقتِ آن (با وجود وارسی بسیار) راه نیافتند و همچون رعشهٔ طناب در چاهی گود، به لرزش افتادند.

ما خدا را سپاس می‌گوییم که به این معنا ما را رهنمون شد، ﴿وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ﴾؛[3] و اگر خدا هدایتمان نمی‌کرد، هدایت نمی‌یافتیم.

علمی را که خدا در غیب برای خود برگزید و برای غیر خود رو نمی‌کند، در ظاهر این پنج چیز منحصر نیست، بلکه علمی است که همهٔ اشیا را در بر می‌گیرد. خدای متعال به این امور پنج گانه، از مجموعِ اَطوار وجود، تعبیر آورد.

توضیح آن ـ به طور اجمال ـ این است که:

برای هر چیزی ـ به حسب خودش ـ مادّه‌ای است که از «عالَم امر» فرود آمد و آن «ماء» (آب) می‌باشد (به خاطر مایع بودن و آمادگی‌اش برای پذیرش اشکال مختلف).

و برای هر چیزی صورتی است که این مادّه در آن جای می‌گیرد و رشد و نمو می‌کند تا به نهایت کمالِ خویش برسد.

---

١. سورهٔ اعراف (٧) آیهٔ ١٨٧: ﴿إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي﴾.
٢. سورهٔ احقاف (٤١) آیهٔ ٩: ﴿مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ﴾.
٣. سورهٔ اعراف (٧) آیهٔ ٤٣.

هرگاه مادّه وصورت چیزی تمام و کامل شد، خلقت نزولی آن کامل می‌شود [در این هنگام] با بال‌های تصرّفات فعلی و دگرگونی‌های اکتسابی‌اش، سوی مبدأ خویش بالا می‌رود [و] آن گاه که در عالمی که وی در آن است، مدّت مقرّر به سر رسید،[۱] از آنجا به عالم دیگر انتقال می‌یابد.

و این سیر و حرکت تا رسیدن به مبدأ (که غایت سیر وی در این صعود است) ادامه می‌یابد. زمانی که به این مقام رسید، در حضور خدای جبّار می‌ایستد تا خدا او را به نتایج اعمالی که از این سفر به دست آورد، جزا دهد یا [پاداش] به بهشت و یا [کیفر] به دوزخ، و آن حصول [و پیدایی] وی در مقامی است که مبدأ وی در آغاز از آنجا بود:

﴿كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ﴾؛[۲] همان گونه که شما را آغازیدیم، باز می‌گردید.

﴿لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾؛[۳] چنان که بار اوّل شما را [فرد] آفریدیم، فرد نزد ما می‌آیید.

به مادّه، با این سخن اشاره فرمود: ﴿وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ﴾[۴] زیرا مادّه، آبی است که از آسمان مشیّت فرود آمد.

به صورت، با این سخن اشاره فرمود: ﴿وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ﴾[۵](خدا آنچه را در رحم‌هاست می‌داند) چراکه صورت «مادر» است؛ چنان که مادّه «پدر» می‌باشد.

---

۱. این الفاظ برگرفته از آیهٔ ۲۳۵ سورهٔ بقره است که می‌فرماید: ﴿حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ﴾ (وقتی عدّه پایان یافت) مقصود در اینجا یعنی وقتی دفتر زندگی در این عالم بسته شد و مرگ فرا رسید.

۲. سورهٔ اعراف (۷) آیهٔ ۲۹.

۳. سورهٔ انعام (٦) آیهٔ ٩٤.

٤ ـ ٥. سورهٔ لقمان (۳۱) آیهٔ ۳٤.

امام صادق عليه‌السلام می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ نُورِهِ وَصَبَغَهُمْ فِي رَحْمَتِهِ... فَالْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ لأُمِّهِ وَأَبِيهِ، أَبُوهُ النُّورُ وَأُمُّهُ الرَّحْمَةُ؛[1]

خدای متعال مؤمنان را از نور خویش آفرید و آنان را در قالب رحمت خویش ریخت... پس مؤمن برادر پدر و مادری مؤمن است؛ پدرش نور است و مادرش رحمت.

امام عليه‌السلام [در این سخن]:

● مدخول حرفِ «مِنْ» را که مادّه است «پدر» و رحمت را که صورت و قالب است «مادر» قرار داد (این نکته را نیک دریاب).

● به تصرّفات فعلی فرد پس از تمام شدن خلقت نزولی‌اش، با این سخن رهنمون شد: ﴿مَاذَا تَكْسِبُ غَداً﴾؛[2] آنچه را فردا به دست می‌آورد.

● به انتقال شخص از عالَمی به عالَم دیگر (در سیر صعودی) با این سخن اشاره کرد: ﴿بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ﴾؛[3] به کدام سرزمین می‌میرد.

● به اجتماع دو قوس نزول و صعود و انتهای دو سلسلهٔ غیب و شهود، با این سخن رهنمون شد: ﴿عِلْمُ السَّاعَةِ﴾؛[4] علم قیامت.

پس این سخن درست است که همهٔ اطوار وجود، در اشیای پنج‌گانه منحصر است و علم همهٔ این اشیا نزد خدای سبحان است جز او [هیچ کس] آنها را نمی‌داند (به معنایی که بیان کردیم).

---

١. بصائر الدرجات ١: ٨٠، حدیث ٢.

٢ـ٤. سورة لقمان (٣١) آية ٣٤.

این مطلب با علم ائمّه علیهم السلام و انبیا (و دیگران) به این اشیا منافات ندارد؛ زیرا علمی از این اشیای پنج گانه که نزد آنهاست بر طَوْر [و گونه‌ای] غیر طَوْرِ علمی است که به خدای متعال اختصاص دارد (بدین ترتیب ـ بحمد الله ـ اشکال برطرف گردید).

برادرم، آنچه را به تو دادیم برگیر و [نسبت] به آن، خسّت بورز.

با این تحقیق، معنای فزونی یافتنِ علم پیامبر صلی الله علیه و آله و سخنان ائمّه علیهم السلام را در شماری از اخبار، در می‌یابیم؛ اینکه:

لَوْلَا أَنَّا نُزَادُ لَنَفِدَ مَا عِنْدَنَا؛ [1] اگر به علم ما افزوده نشود، آنچه نزد ماست پایان می‌یابد.

مَا يَحْدُثُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، الأَمْرُ بَعْدَ الأَمْرِ، وَالشَّيءُ بَعْدَ الشَّيءِ؛ علمی است که در شب و روز، امری پس از امری، چیزی پس از چیزی، پدید می‌آید و نو می‌شود.

و اینکه علم آنان علیهم السلام در هر شب جمعه و در شب قدر، فزونی می‌یابد (و اخبار دیگری شبیه اینها).

اینها ـ همه ـ افزون بر علم آنان علیهم السلام به «ما کان» و به «ما یکون» است و آگاهی‌شان به آنچه در زمین و آسمان و در بهشت و دوزخ هست.

خلاصه: همهٔ ذرّات وجودی عالَم هستی در هر لحظه و آنی.

بعضی از کوته‌فکران چون حقیقت ماجرا را درنیافتند، در جمع میان این اخبار، سرگردان و حیران مانده‌اند و حرف‌هایی بر زبان می‌آورند که خودشان را قانع نمی‌سازد، چه رسد به دیگران (و توفیق از جانب خداست).

---

۱. بصائر الدرجات ۱: ۲۳۳، حدیث ۷.

حدیث (۶۶)

[ویژگی‌های بی‌مانند اهل بیت علیهم السلام]

مروج الذهب، اثر مسعودی رحمه الله.

مسعودی ـ با حذف اِسناد ـ از امام صادق از پدرانش، از امیرالمؤمنین علیهم السلام روایت می‌کند که فرمود:

إِنَّ اللَّهَ حِينَ شَاءَ تَقْدِيرَ الْخَلِيقَةِ وَذَرْءَ الْبَرِيَّةِ وَإِبْدَاعَ الْمُبْدَعَاتِ، نَصَبَ الْخَلْقَ فِي صُوَرٍ كَالْهَبَاءِ ـ قَبْلَ دَحْوِ الْأَرْضِ وَرَفْعِ السَّمَاءِ ـ وَهُوَ فِي انْفِرَادِ مَلَكُوتِهِ وَتَوَحُّدِ جَبَرُوتِهِ، فَأَسَاخَ نُوراً مِنْ نُورِهِ فَلَمَعَ، وَقَبَساً مِنْ ضِيَائِهِ فَسَطَعَ.

ثُمَّ اجْتَمَعَ النُّورُ فِي وَسَطِ تِلْكَ الصُّوَرِ الْخَفِيَّةِ، فَوَافَقَ ذٰلِكَ صُورَةَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله. فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ: أَنْتَ الْمُخْتَارُ الْمُنْتَجَبُ، وَعِنْدَكَ أَسْتَوْدِعُ نُورِي وَكُنُوزَ هِدَايَتِي، وَمِنْ أَجْلِكَ أُسَطِّحُ الْبَطْحَاءَ وَأَرْفَعُ السَّمَاءَ وَأَمْزِجُ الْمَاءَ، [1] وَأَجْعَلُ الثَّوَابَ وَالْعَذَابَ وَالْجَنَّةَ وَالنَّارَ.

وَأَنْصِبُ أَهْلَ بَيْتِكَ بِالْهِدَايَةِ، [2] وَأُوتِيهِمْ مِنْ مَكْنُونِ عِلْمِي مَا لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِمْ دَقِيقٌ وَلَا يَغِيبُ عَنْهُمْ خَفِيٌّ، [3] وَأَجْعَلُهُمْ حُجَّةً عَلَىٰ بَرِيَّتِي وَالْمُهَيْمِنِينَ عَلَىٰ عِلْمِي [4] وَوَحْدَانِيَّتِي.

ثُمَّ أَخَذَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ الشَّهَادَةَ لِلرُّبُوبِيَّةِ وَالْإِخْلَاصَ بِالْوَحْدَانِيَّةِ، فَبَعْدَ أَخْذِ مَا أَخَذَ

---

١. در مأخذ آمده است: **وأمرج الماء وارفع السماء ...** .

٢. در مأخذ «للهداية» ثبت است.

٣. در مأخذ «ما لا يشكل عليهم دقيق ولا يُعييهم خفي ...» ضبط است.

٤. در مأخذ آمده است: وَالْمُنَبِّهِينَ عَلَى قُدرتي.

مِنْ ذٰلِكَ، شَاءَ[۱] بِبَصَائِرِ الْخَلْقِ انْتِخَابَ مُحَمَّدٍ ﷺ وَأَرَاهُمْ أَنَّ الْهِدَايَةَ مَعَهُ، وَالنُّورَ لَهُ، وَالإِمَامَةَ فِي أَهْلِهِ تَقْدِيماً لِسُنَّةِ الْعَدْلِ، وَلِيَكُونَ الإِعْذَارُ مُتَقَدِّماً.

ثُمَّ أَخْفَى اللَّهُ الْخَلِيقَةَ فِي غَيْبِهِ، وَغَيَّبَهَا فِي مَكْنُونِ عِلْمِهِ.

ثُمَّ نَصَبَ الْعَوَالِمَ،[۲] وَبَسَطَ الزَّمَانَ، وَمَزَجَ [مَوَّجَ (ظ)] الْمَاءَ، وَأَثَارَ الزَّبَدَ، وَأَهَاجَ الدُّخَانَ، فَطَفَى عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ، وَسَطَحَ الأَرْضَ عَلىٰ ظَهْرِ الْمَاءِ فَرَفَعَ السَّمَاءَ.[۳]

ثُمَّ اسْتَجَابَهُمَا إِلَى الطَّاعَةِ، فَأَذْعَنَتَا بِالاسْتِجَابَةِ.

ثُمَّ أَنْشَأَ الْمَلَائِكَةَ مِنْ أَنْوَارٍ ابْتَدَعَهَا، وَأَنْوَارٍ اخْتَرَعَهَا، وَقَرَنَ بِتَوْحِيدِهِ نُبُوَّةَ نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ ﷺ فَشَهَرَتْ نُبُوَّتُهُ فِي السَّمَاءِ[٤] قَبْلَ بِعْثَتِهِ فِي الأَرْضِ.

فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ أَبَانَ لَهُ فَضْلَهُ لِلْمَلَائِكَةِ،[٥] وَأَرَاهُمْ مَا خَصَّهُ بِهِ مِنْ سَابِقِ الْعِلْمِ مِنْ حَيْثُ عَرَّفَهُمْ عِنْدَ اسْتِنْبَائِهِ إِيَّاهُ أَسْمَاءَ الأَشْيَاءِ.

فَجَعَلَ اللَّهُ آدَمَ مِحْرَاباً وَكَعْبَةً وَقِبْلَةً أَسْجَدَ إِلَيْهَا الأَنْوَارَ وَالرُّوحَانِيِّينَ وَالأَبْرَارَ.[٦]

ثُمَّ نَبَّهَ آدَمَ عَلىٰ مُسْتَوْدَعِهِ، وَكَشَفَ لَهُ خَطَرَ مَا ائْتَمَنَهُ عَلى أَن سَمَّاهُ إِمَاماً عِنْدَ الْمَلَائِكَةِ.[۷]

---

۱. در مأخذ، «شاب ببصائر الخلق» ثبت است.
۲. در مأخذ، «العوامل» آمده است.
۳. در مأخذ، آمده است: فسطح الأرض على ظهر الماء وأخرج من الماء دخاناً فجعله السماء.
٤. در مأخذ آمده است: ... من أنوار أبدعها وأرواح اخترعها ... نبوّة محمّد ﷺ فشهرت في السماء...
٥. در مأخذ آمده است: أبان فضله للملائكة ...
٦. در مأخذ آمده است: ... وباباً وقبلة أسجد إليها الأبرار والروحانيّين الأنوار.
٧. در مأخذ آمده است: خطر ما ائتمنه عليه بعد ما سمّاه إماماً ...

فَكَانَ خَطَرُ آدَمَ مِنَ الْخَبَرِ بِنَا ونُطْقِهِ بِمُسْتَوْدَعِ نُورِنَا، [١] وَلَمْ يَزَلِ اللّٰهُ تَعَالىٰ يَخْبَأُ النُّورَ تَحْتَ الزَّمَانِ إِلىٰ أَنْ فَصَلَ مُحَمَّداً ﷺ فِي طَاهِرِ الْقَنَوَاتِ [٢] فَدَعَا النَّاسَ ظَاهِراً وَبَاطِناً، وَنَدَبَهُمْ سِرّاً وَإِعْلَاناً، وَاسْتَدْعَى التَّنْبِيهَ عَلَى الْعَهْدِ الَّذِي قَدَّمَهُ إِلَى الذَّرِّ قَبْلَ النَّسْلِ.

وَمَنْ وَافَقَهُ قَبَسٌ مِنْ مِصْبَاحِ النُّورِ الْمُتَقَدِّمِ، اهْتَدىٰ إِلىٰ سِرِّهِ، وَاسْتَبَانَ وَاضِحُ أَمْرِهِ؛ وَمَنْ أَلْبَسَهُ الْغَفْلَةُ، اسْتَحَقَّ السَّخْطَةَ. [٣]

ثُمَّ انْتَقَلَ النُّورُ إِلىٰ غَرَائِزِنَا، وَلَمَعَ مَعَ أَئِمَّتِنَا، [٤] فَنَحْنُ أَنْوَارُ السَّمَاءِ وَأَنْوَارُ الأَرْضِ، فَبِنَا النَّجَاةُ، وَمِنَّا مَكْنُونُ الْعِلْمِ، وَإِلَيْنَا مَصِيرُ الأُمُورِ.

وَبِنَا تَقْطَعُ الْحُجَجُ، [٥] وَمِنَّا خَاتَمُ الأَئِمَّةِ، وَمُنْقِذُ الأُمَّةِ، وَغَايَةُ النُّورِ، وَمَصْدَرُ الأُمُورِ.

فَنَحْنُ أَفْضَلُ الْمَخْلُوقِينَ، وَأَكْمَلُ الْمَوْجُودِينَ، وَحُجَجُ رَبِّ الْعَالَمِينَ، فَلْيَتَهَنَّأَ النِّعْمَةَ مَنْ تَمَسَّكَ بِوِلَايَتِنَا وَقَبَضَ بِعُرْوَتِنَا [٦]؛ [٧]

---

١. در مأخذ آمده است: فكان حظ آدم من الخير ما أراه من مستودع نورنا ...
در «غرر الأخبار: ١٩٤ـ١٩٥، اثر ديلمى» عبارتى بدين‌گونه هست: وكانَ حَظُّ آدم مِنَ الخير، بيانُ نُطفَتِهِ بِمُسْتَوْدَع نورِنا.
٢. در مأخذ آمده است: إلى أن فَصَّلَ محمّداً ﷺ في ظاهر الفترات ...
٣. در مأخذ آمده است: فمن وافقه وقبس من مصباح النور المقدم ومن أبلسته الغفلة استحق السخط ...
٤. در مأخذ آمده است: وَلَمَعَ في أئمّتنا ...
٥. در مأخذ آمده است: وبمهدينا تنقطع الحجج ... .
٦. در مأخذ آمده است: واشرف الموحدين ... فليهنّأ ... وقبض على عُروتنا.
٧. مروج الذهب ١: ٤٢ـ٤٣؛ بحار الأنوار ٥٤: ٢١٣ـ٢١٤، حديث ١٨٤ و(با اختلاف و زياد و كم در بعضى از عبارات و الفاظ).

هنگامی که مشیّت خدا بر تقدیر خلق و آفرینش موجودات و ابداع چیزهای نو (و بی‌پیشینه) قرار گرفت، در حالی که در انفراد ملکوت و توحّد جبروتش بود (پیش از گستراندن زمین و برافراشتن آسمان) خلق را در صورت‌هایی مانند «هباء» (گَرد) برنهاد. نوری از انوارش را استوار ساخت، آن نور درخشید و قَبَسی از روشنایی‌اش را به پا داشت، آن اخگر، تابید.

سپس آن نور، در کانون این صورت‌های پنهان، گرد آمد و با صورت پیامبر ما محمّد ﷺ سازگار افتاد.

خدای بزرگ [خطاب به آن حضرت] فرمود: تو منتخب و برگزیده‌ای، نور و گنج‌های هدایتم را نزدت می‌سپارم، به خاطر تو، بَطْحا (زمین کعبه) را می‌گسترانم، آسمان را برافرازم، آب را بیامیزم، ثواب و عقاب و بهشت و دوزخ را برقرار سازم.

اهل بیت تو را برای هدایت برگمارم، مکنون علم خویش را به آنها دهم تا امر دقیقی بر آنها دشوار نیاید و [نکتهٔ] پنهانی از آنها پوشیده نماند؛ آنها را بر خلقم حجّت قرار می‌دهم، و بر علم و وحدانیّتم هیمنه می‌دهم.

سپس خداوند شهادت به ربوبیّت و اخلاص و یکتایی‌اش را بستاند.

پس از آنکه این شهادت‌ها را گرفت (از باب تقدیم سنّت عدل و عذرآوری پیشاپیش) انتخاب محمّد و آلش را برای مردم خواست و به آنان نمایاند که هدایت و نور با آن حضرت قرین است و امامت در خاندان اوست.

پس از آن، خدا آفریده‌اش را در غیب خویش پنهان نمود و در مکنون علمِ خود غایب ساخت.

آن گاه عالَم‌ها را برافراشت، زمان را گسترد، آب‌ها را به هم زد و کف‌ها را

جنباند و دود را جهاند. از این رو، عرش خدا بر آب گردید و زمین را بر روی آب پهن کرد و آسمان را افراشت.

سپس طاعت آن دو را خواست، آن دو به فرمان‌برداری گردن نهادند.

آن گاه خدا فرشتگان را از انواری که پدید آورد و روح‌هایی که اختراع کرد، آفرید و نبوّت محمّد ﷺ را همتای توحیدش ساخت. از این رو، نبوّت آن حضرت در آسمان ـ پیش از بعثت او در زمین ـ آوازه یافت.

چون خدا آدم را آفرید، فضل او را برای ملائکه آشکار کرد و علم مسبوقی را که به آدم اختصاص داد به آنها نشان داد؛ زیرا هنگامی که اسامی اشیا را از او خواست، آدم آن اسامی را به آنان شناساند.

بدین‌سان، خدا آدم را محراب وکعبه و قبله قرار داد. انوار و روحانیان و اَبرار را به سجده سوی این قبله واداشت.

سپس خدا با امام نامیدن آدم ـ نزد ملائکه ـ او را بر سپرده‌اش آگاه ساخت و از بزرگی امانتی که بدو سپرد، پرده برداشت.

خبر مهمِ آدم، ما بودیم و نُطقِ وی سپردهٔ نورِ ما بود.[1]

خدای متعال، همواره این نور را در افق زمان نهان داشت تا اینکه محمّد ﷺ را از راه آب‌های پاک درآورد. مردم را در ظاهر و باطن فراخواند و آشکار و پنهان ندایشان داد و یادآوری عهدی را ـ که پیش از تولید نسل ـ خدا به وجود ذَرّی‌شان سپرد، خواستار شد.

---

١. براساس متن «بحار» (فكانَ حَظُّ آدمَ مِنَ الخَبَرِ إنْباءَهُ ونُطْقَه...) ترجمه چنین است: بهره آدم از این خبر، خبر دادنِ او بود و نُطقِ وی به سپردهٔ نور ما.

هرکه اخگری از مصباح نور پیشین [عالَم ذر] با وی هماهنگ افتاد، به سِرّ خدا رهنمون شد وامر روشن او را دریافت و هرکس را غفلت فراگرفت، سزامند خشم گردید.

سپس این نور به غرایز ما انتقال یافت و در امامان ما درخشید. ماییم أنوار آسمان و زمین، نجات به [وسیلهٔ] ماست، مکنون علم از ما برمی‌خیزد و بازگشت امور سوی ماست.

به ما حجّت‌های خدا پایان می‌یابد، خاتم الائمّه و نجات بخش امّت و غایت نور و مصدر امور از ما است.

ما برترین مخلوقان وکامل‌ترین موجودات و حجّت‌های پروردگار عالمیانیم. گوارا باد این نعمت بر کسی که به ولایت ما تمسّک کند و حلقهٔ محبّت ما را به دست گیرد.

[یاد آوری]

می‌گویم: این خطبه را (با کم و زیادهای فراوان و تفاوت‌هایی) سبط ابن الجوزی در کتاب مناقب خویش می‌آورد.[1] از آنجا که روایت مسعودی معتبرتر و استوارتر بود، آن را (بر روایت وی) برگزیدیم.

حدیث (۶۷)

[علی علیه‌السلام نور زمین‌ها]

المناقب، اثر ابن شاذان رحمه‌الله.

ابن شاذان از عبدالله بن مسعود روایت می‌کند که گفت:

---

۱. تذکرة الخواص: ۱۲۸.

سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ يَقُولُ: إِنَّ لِلشَّمْسِ وَجْهَيْنِ؛ فَوَجْهٌ يُضِيءُ لأَهْلِ السَّمَاءِ وَوَجْهٌ يُضِيءُ لأَهْلِ الأَرْضِ، وَعَلَى الْوَجْهَيْنِ مِنْهَا كِتَابَةٌ.

ثُمَّ قَالَ: أَتَدْرُونَ مَا تِلْكَ الْكِتَابَةُ؟

قُلْنَا: اللّٰهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ.

قَالَ: الْكِتَابَةُ الَّتِي تَلِي أَهْلَ السَّمَاءِ: ﴿اللّٰهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ﴾،[۱] وَأَمَّا الْكِتَابَةُ الَّتِي تَلِي أَهْلَ الأَرْضِ: عَلِيٌّ نُورُ الأَرَضِينَ؛[۲]

شنیدم رسول خدا ﷺ می‌فرمود: خورشید دو روی دارد، با یک روی برای اهل آسمان وبا روی دیگر برای اهل زمین می‌درخشد و بر هر دو روی آن نوشته‌ای است.

سپس آن حضرت پرسید: می‌دانید آن نوشته چیست؟

گفتیم: خداو پیامبرش داناترند.

فرمود: نوشتهٔ رو به آسمان آن «اللّٰهُ نُورُ السماوات» (خدا نور آسمان‌هاست) و نوشتهٔ رو به زمین آن «عليّ نور الأرضين» (علی، نور زمین‌هاست) می‌باشد.

حدیث (۶۸)

[دربارهٔ رجعت، حوض، دابّه، ...]

منتخب البصائر، اثر حسن بن سلیمان حلّی ﷺ.

[حسن بن سلیمان] حلّی می‌گوید: از کتاب سُلَیم بن قیس هلالی [روایت است] کتابی که ابان بن اَبی عیّاش از آن روایت می‌کند و همهٔ آن را بر امام

---

۱. سورهٔ نور (۲٤) آیهٔ ۳۵.

۲. مائة منقبة من مناقب اميرالمؤمنين والأئمّة: ۷۷ ـ ۷۸؛ بحار الأنوار ۲۷: ۹ ـ ۱۰، حديث ۲۱.

سجّاد عليه السلام در حضور گروهی از بزرگان صحابه (از جمله «ابو الطُّفَيل») قرائت کرد و آن حضرت آن را امضا فرمود و گفت: اینها، احادیثِ ما می‌باشد، صحیح‌اند.

قَالَ أَبَانٌ: لَقِيتُ أَبَا الطُّفَيْلِ بَعْدَ ذٰلِكَ فِي مَنْزِلِهِ، فَحَدَّثَنِي فِي الرَّجْعَةِ عَنْ أُنَاسٍ مِنْ أَهْلِ بَدْرٍ، وَعَنْ سَلْمَانَ وَالْمِقْدَادِ وَأُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ، وَقَالَ أَبُو الطُّفَيْلِ: فَعَرَضْتُ هٰذَا الَّذِي سَمِعْتُهُ مِنْهُمْ عَلىٰ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام بِالْكُوفَةِ، فَقَالَ:

هٰذَا عِلْمٌ خَاصٌّ لَا يَسَعُ الأُمَّةَ جَهْلُهُ،[1] وَرَدُّ عِلْمِهِ إِلَى اللّٰهِ تَعَالىٰ.

ثُمَّ صَدَّقَنِي بِكُلِّ مَا حَدَّثُونِي، وَقَرَأَ عَلَيَّ بِذٰلِكَ قِرَاءَةً كَثِيرَةً، وَفَسَّرَهُ تَفْسِيراً شَافِياً، حَتّىٰ صِرْتُ مَا أَنَا بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ أَشَدَّ يَقِيناً مِنِّي بِالرَّجْعَةِ.

وَكَانَ مِمَّا قُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَخْبِرْنِي عَنْ حَوْضِ النَّبِيِّ فِي الدُّنْيَا أَمْ فِي الْآخِرَةِ؟

فَقَالَ: بَلْ فِي الدُّنْيَا.

قُلْتُ: فَمَنِ الذَّائِدُ عَنْهُ؟

فَقَالَ: أَنَا بِيَدِي، فَلَيَرِدَنَّهُ أَوْلِيَائِي وَلَيُصْرَفَنَّ عَنْهُ أَعْدَائِي.

وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرىٰ وَلَأُورِدَنَّهُ أَوْلِيَائِي وَلَأَصْرِفَنَّ عَنْهُ أَعْدَائِي.

فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ، قَوْلُ اللّٰهِ عزّ وجلّ: ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾[2]، مَا الدَّابَّةُ؟

قَالَ: يَا أَبَا الطُّفَيْلِ، إِلْهَ عَنْ هٰذَا.

فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَخْبِرْنِي بِهِ جُعِلْتُ فِدَاكَ.

---

۱. در «کتاب سلیم بن قیس ۲: ۵۶۲»، ضبط بدین‌گونه است: هذا علم خاصّ، يَسَعُ الأُمَّةَ جَهْلُه... به نظر می‌آید، همین ضبط درست است، با واژهٔ «لا يَسَعُ ...» عبارت معنای درستی نمی‌یابد.

۲. سورهٔ نمل (۲۷) آیهٔ ۸۲.

قَالَ: هِيَ دَابَّةٌ تَأْكُلُ الطَّعَامَ، وَتَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ، وَتَنْكِحُ النِّسَاءَ.

فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَنْ هُوَ؟

قَالَ: هُوَ رَبُّ الْأَرْضِ (١) الَّذِي تَسْكُنُ الْأَرْضُ بِهِ. (٢)

قُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَنْ هُوَ؟

قَالَ: الَّذِي قَالَ اللَّهُ: ﴿ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ ﴾ (٣)، وَالَّذِي ﴿ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ ﴾ (٤) وَالَّذِي ﴿ جَاءَ بِالصِّدْقِ ﴾ (٥) وَالَّذِي ﴿ صَدَّقَ بِهِ ﴾ (٦) وَالنَّاسُ كُلُّهُمْ كَافِرُونَ غَيْرَهُ.

قُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَسَمِّهِ لِي.

قَالَ: قَدْ سَمَّيْتُهُ لَكَ يَا أَبَا الطُّفَيْلِ، وَاللَّهِ لَوْ دَخَلْتُ عَلَىٰ عَامَّةِ شِيعَتِي، الَّذِينَ بِهِمْ أُقَاتِلُ (الَّذِينَ أَقَرُّوا بِطَاعَتِي وَسَمَّوْنِي أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ وَاسْتَحَلُّوا جِهَادَ مَنْ خَالَفَنِي) فَحَدَّثْتُهُمْ بِبَعْضِ مَا أَعْلَمُ مِنَ الْحَقِّ فِي الْكِتَابِ الَّذِي نَزَلَ بِهِ جَبْرَئِيلُ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ ﷺ لَتَفَرَّقُوا عَنِّي حَتَّىٰ أَبْقَىٰ فِي عِصَابَةٍ مِنَ الْحَقِّ قَلِيلَةٍ، أَنْتَ وَأَشْبَاهُكَ مِنْ شِيعَتِي.

فَفَزِعْتُ وَقُلْتُ: يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ، أَنَا وَأَشْبَاهِي مُتَفَرِّقٌ عَنْكَ أَوْ نَثْبُتُ مَعَكَ؟

قَالَ: بَلْ تَثْبُتُونَ مَعِي، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ فَقَالَ: إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَعْرِفُهُ وَلَا يُقِرُّ بِهِ إِلَّا ثَلَاثَةٌ: مَلَكٌ مُقَرَّبٌ، أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ، أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ نَجِيبٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلإِيمَانِ.

---

١. در «مختصر البصائر: ١٤٧» این واژه «دَبّ الأرض» و در «بحار الأنوار ٥٣: ٦٩» به صورت «زِرُّ الأرض» ضبط است.

٢. در «مختصر البصائر: ١٤٧» (و نيز در «بحار الأنوار ٥٣: ٦٩ و برخى از منابع ديگر) پس از اين عبارت آمده است: **قلت: يا أمير المؤمنين من هو؟ قال: صدّيق هذه الأمّة فـاروقها وربّيُّها وذو قرنيْها**؛ گفتم: ای امیر المؤمنین او کیست؟ فرمود: صدیق و فاروق و ربّانی و ذوالقرنین این اُمّت.

٣. سورة هود (١١) آية ١٧.

٤. سورة رعد (١٣) آية ٤٣.

٥ ـ ٦. سورة زمر (٣٩) آية ٣٣.

يَا أَبَا الطُّفَيْلِ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قُبِضَ فَارْتَدَّ النَّاسُ ضُلَّالاً وَجُهَّالاً إِلَّا مَنْ عَصَمَهُ اللَّهُ بِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ؛[۱]

اَبان می‌گوید: پس از آن، ابو طُفَیل را در منزلش دیدار کردم. از مردمانی از اهل بدر (و از سلمان، مقداد، اُبَیّ بن کعب) دربارهٔ رجعت برایم حدیث کرد و گفت: این روایات را که از این افراد شنیدم، در کوفه، به امیرالمؤمنین علیه السلام عرضه کردم، فرمود:

این، علم خاص است. ندانستنِ آن اُمّت را نشاید،[۲] و باید علمِ آن را به خدا بازگرداند.

سپس امام علیه السلام آنچه را آنان برایم حدیث کردند، تصدیق فرمود و آیات فراوانی را برایم خواند و آنها را چنان روشن تفسیر کرد که به قیامت بیشتر از رجعت یقین نداشتم.

از آن حضرت دربارهٔ حوض پیامبر ﷺ پرسیدم که در دنیاست یا در آخرت؟

امام علیه السلام فرمود: در دنیاست.

پرسیدم: چه کسی محافظ آن است؟

فرمود: من! حوض در دست من است. دوستانم در آن درمی‌آیند و دشمنانم از آن بازگردانده می‌شوند (در روایت دیگری آمده است: اولیای خود را وارد آن می‌کنم و دشمنانم را از [نزدیک شدن به] آن باز می‌دارم).

پرسیدم: ای امیرالمؤمنین، خدای بزرگ می‌فرماید: «چون قول [عذاب] بر

---

۱. مختصر البصائر: ۱٤۵ـ۱٤۸، حدیث ۱۱۲؛ بحار الأنوار ۵۳: ٦۸ ـ ۷۰، حدیث ٦٦.

۲. براساس متن کتاب سلیم بن قیس، ترجمه چنین است: این علم خاص است، اُمّت می‌توانند بدان جاهل باشند و...

ایشان حتمی شود، دابّه‌ای را برایشان از زمین بیرون می‌آوریم تا با ایشان سخن گوید که مردمان به آیات ما یقین نداشتند» این «دابّه» (جنبنده) چیست؟

فرمود: ای ابو طُفَیل، این را رها کن [دست بردار].

گفتم: ای امیرالمؤمنین ـ فدایت شوم ـ مرا بدان باخبر ساز.

فرمود: آن، جانداری است که غذا می‌خورد، در بازارها راه می‌رود، با زنان می‌آمیزد.

پرسیدم: ای امیرالمؤمنین، او کیست؟

فرمود: او خداوندگار زمین است، زمین به آن آرام و قرار می‌یابد.

پرسیدم: ای امیرالمؤمنین، او کیست؟

فرمود: او کسی است که خدای متعال [درباره‌اش] فرمود: «و شاهدی از خود او در پی اوست»، «نزد اوست علم کتاب»، «کسی که صدق را آورد»، «و کسی که آن را تصدیق کرد» در حالی که مردم ـ همه‌شان ـ جز او کافر بودند.

پرسیدم: ای امیرالمؤمنین، او را برایم نام ببر؟

فرمود: ای ابو طفیل، او را برایت نام بردم. والله، اگر به عموم شیعیانم ـ که به وسیلهٔ آنها می‌جنگم ـ درآیم (کسانی که طاعتم را گردن نهادند و مرا «امیرالمؤمنین» نامیدند و جهاد با مخالفانم را حلال دانستن) و بعضی از معارف حق را (که در قرآنی است که جبرئیل بر پیامبر ﷺ فرود آورد) بیان دارم، از گردم پراکنده می‌شوند تا اینکه با گروه اندکی از اهل حق، (تو وشیعیانی مانند تو) باقی می‌مانم.

ترسیدم و پرسیدم: ای امیرالمؤمنین، من و کسانی شبیه من از گردت پراکنده می‌شوند یا به همراهت پایدار می‌مانند؟

فرمود: ثابت قدم می‌مانند. سپس به من رو کرد و فرمود: امر ما صعب و مستصعب است، آن را در نمی‌یابد و بدان تن نمی‌دهد مگر سه گروه: فرشته‌ای مقرّب یا پیامبری مرسل، یا بندهٔ مؤمن نجیبی که خدا قلبش را برای ایمان آزمود.

ای ابو طفیل، رسول خدا ﷺ از دنیا رفت [پس از رحلت آن حضرت] مردم گمراهانه و جاهلانه، مرتد شدند مگر کسی را که خدا به وسیلهٔ ما اهل بیت مصون داشت.

حدیث (۶۹)

[چگونگی بشارت و انذار پیامبر ﷺ در شرق و غرب زمین]

تفسیر قمّی، اثر علیّ بن ابراهیم ﵀.

علیّ بن ابراهیم ﵀ می‌گوید: برای ما حدیث کرد علیّ بن جعفر، گفت: برایم حدیث کرد محمّد بن عبدالله طائی، گفت: برایم ما حدیث کرد محمّد بن اَبی عُمیر، گفت: برای ما حدیث کرد حَفْص کُناسی، [1] گفت:

سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ بَكْرٍ الأَرَّجَانِيَّ يَقُولُ: قَالَ لِيَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا: أَخْبِرْنِي عَنِ الرَّسُولِ كَانَ عَامّاً لِلنَّاسِ بَشِيراً أَلَيْسَ قَدْ قَالَ اللَّهُ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ﴾ [2] لأَهْلِ الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ وَأَهْلِ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ مِنَ الْجِنِّ وَالإِنْسِ، هَلْ بَلَّغَ رِسَالَتَهُ إِلَيْهِمْ كُلِّهِمْ؟

---

۱. در بحار الأنوار، ضبط همین‌گونه می‌باشد. در مأخذ «حَفْص كِناني» ضبط است. در پی‌نوشت «مختصر البصائر: ۱۵٦» محقق کتاب خاطرنشان می‌سازد که ضبط صحیح «الكُناسی» است؛ یعنی «حفص بن عیسی الأعور الكناسی» که برقی و شیخ طوسی او را از اصحاب امام صادق ﵇ شمرده‌اند.

۲. سورهٔ سبأ (٣٤) آیهٔ ٢٨.

قُلْتُ: لَا أَدْرِي.

قَالَ: يَابْنَ بَكْرٍ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمْ يَخْرُجْ مِنَ الْمَدِينَةِ فَكَيْفَ أَبْلَغَ [1] أَهْلَ الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ؟

قُلْتُ: لَا أَدْرِي.

قَالَ إِنَّ اللَّهَ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ ـ أَمَرَ جَبْرَئِيلَ فَاقْتَلَعَ الأَرْضَ بِرِيشَةٍ مِنْ جَنَاحِهِ وَنَصَبَهَا لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَكَانَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ مِثْلَ رَاحَتِهِ فِي كَفِّهِ، يَنْظُرُ إِلىٰ أَهْلِ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، وَيُخَاطِبُ كُلَّ قَوْمٍ بِأَلْسِنَتِهِمْ، وَيَدْعُوهُمْ إِلَى اللَّهِ ﷻ وَإِلىٰ نُبُوَّتِهِ بِنَفْسِهِ، فَمَا بَقِيَتْ قَرْيَةٌ وَلَا مَدِينَةٌ إِلَّا وَدَعَاهُمُ النَّبِيُّ ﷺ بِنَفْسِهِ؛ [2]

شنیدم عبدالله بن بکر اَرَّجانی گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمود: پیامبر ﷺ برای همهٔ مردم مژده رسان بود، خدا در قرآن می‌فرماید: «ما تو را نفرستادیم مگر برای تمامی مردم» برای اهل شرق و غرب و اهل آسمان‌ها و زمین (آدمی و پری) به من بگو آیا پیامبر رسالتش را به همهٔ آنان رساند؟

گفتم: نمی‌دانم.

فرمود: ای پسر بکر، رسول خدا ﷺ از مدینه بیرون نیامد، چگونه رسالت را به اهل مشرق و مغرب رساند؟

گفتم: نمی‌دانم.

فرمود: خدای متعال به جبرئیل امر کرد زمین را با پری از بالش برکند و پیش پیامبر ﷺ قرار دهد. زمین، نزد پیامبر مثل کف دستش بود. به اهل مشرق و

---

۱. در شماری از مآخذ، «بَلَّغَ» ضبط است.

۲. تفسیر قمّی ۲: ۲۰۳ ـ ۲۰٤؛ بحار الأنوار ۱۸: ۱۸۸ ـ ۱۸۹، حدیث ۲۰.

مغرب می‌نگریست و هر قومی را به زبان خودشان مخاطب می‌ساخت و آنان را به خدای بزرگ و نبوّت خویش فرا می‌خواند. هیچ روستا و شهری نماند مگر اینکه پیامبر خود ﷺ، آنان را [به اسلام] دعوت کرد.

حديث (۷۰)

[امامان عليهم السلام أعراف‌اند]

منتخب البصائر، اثر حسن بن سليمان رحمه الله.

احمد بن محمّد بن عيسى، از حسين بن سعيد، از حسين بن عُلْوان، از سعد بن ظَريف،[۱] از اَصبغ بن نُباته روايت می‌کند که گفت:

كُنْتُ عِنْدَ أَميرِالْمُؤْمِنينَ عليه السلام جالِساً فَجاءَهُ رَجُلٌ فَقالَ: يَا أَميرَالْمُؤْمِنينَ، ﴿وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلّاً بِسِيمَاهُمْ﴾.[۲]

فَقالَ عَلِيٌّ عليه السلام: نَحْنُ الْأَعْرافُ، نَعْرِفُ أَنْصارَنا بِسيماهُمْ، وَنَحْنُ الْأَعْرافُ الَّذينَ لَا يُعْرَفُ اللَّهُ إِلَّا بِسَبيلِ مَعْرِفَتِنا، وَنَحْنُ الْأَعْرافُ نُوقَفُ يَوْمَ الْقِيامَةِ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنّارِ، فَلا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلّا مَنْ عَرَفَنا وَعَرَفْناهُ، وَلا يَدْخُلُ النّارَ إِلّا مَنْ أَنْكَرَنا وَأَنْكَرْناهُ.

وَذٰلِكَ أَنَّ اللَّهَ عزّ وجلّ لَوْ شاءَ عَرَّفَ نَفْسَهُ حَتّىٰ يَعْرِفُوهُ وَيُوَحِّدُوهُ وَيَأْتُوهُ مِنْ بابِهِ، وَلٰكِنْ جَعَلَنا أَبْوابَهُ، وَصِراطَهُ، وَسَبيلَهُ، وَبابَهُ الَّذي يُؤْتىٰ مِنْهُ؛[۳]

نزد اميرالمؤمنين عليه السلام نشسته بودم که مردی آمد و پرسيد: ای اميرالمؤمنين [خدا می‌فرمايد:] «بر اعراف مردانی‌اند که هرکس را به سيمايش می‌شناسند» [آنها کيانند]؟

---

۱. در مأخذ «سعد بن طَريف» و در بصائر الدرجات «سعيد بن طَريف» ضبط است.

۲. سورهٔ اعراف (۷) آيهٔ ٤٦.

۳. مختصر البصائر: ۱۷۳ ـ ۱۷٤، حديث ۱٥۱؛ بصائر الدرجات ۱: ٤۹٦ ـ ٤۹۷، حديث ٦.

امام علیه السلام فرمود: ما اَعرافیم، یارانمان را به چهره می‌شناسیم. ما اعرافیم، کسانی که خدا جز از راه معرفت ما شناخته نمی‌شود. ما اعرافیم، روز قیامت میان بهشت و دوزخ می‌ایستیم. به بهشت درنمی‌آید مگر کسی که ما را بشناسد و ما او را بشناسیم، و به دوزخ نمی‌رود مگر کسی که ما را نشناسد و ما او را نشناسیم.

این بدان خاطر است که خدای بزرگ اگر می‌خواست [و مشیّت او اقتضا می‌کرد] خود، خویشتن را معرّفی می‌کرد تا او را بشناسند و یگانه‌اش بدانند و از باب خودش او را درآیند، لیکن خدا ما را ابواب خویش قرار داد و صراط و راه و دری که باید از آن وارد شد.

حدیث (۷۱)

[عرضهٔ اعمال روزانه بر خدا به وسیلهٔ امام علیه السلام]

بصائر الدرجات، اثر صفّار رحمه الله.

برای ما حدیث کرد علیّ بن اسماعیل، از محمّد بن عَمْرو، گفت: عبدالله بن اَبان زَیّات گفت:

قُلْتُ لِلرِّضَا علیه السلام: إِنَّ قَوْماً مِنْ مَوَالِيكَ سَأَلُونِي أَنْ تَدْعُوَ اللَّهَ لَهُمْ.

قَالَ، فَقَالَ: وَاللَّهِ إِنِّي لَأَعْرِضُ أَعْمَالَهُمْ عَلَى اللَّهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ؛ (۱)

به امام رضا علیه السلام گفتم: گروهی از موالیان شما از من خواستند که برایشان دعا کنی.

امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند، من هر روز اعمالشان را بر خدا عرضه می‌دارم.

---

۱. بصائر الدرجات ۱: ۵۱۵، حدیث ۳۷؛ بحار الأنوار ۲۳: ۳۴۹، حدیث ۵۶.

حديث (۷۲)

[علمِ علی علیه السلام به شمار مورچگان و نر و مادهٔ آنها]

تأویل الآیات به نقل از **مصباح الأنوار** اثر شیخ طوسی رحمه الله.

از عجایب آیات و معجزات آن حضرت، ماجرایی است که ابوذر غفاری روایت می‌کند، می‌گوید:

كُنْتُ سَائِراً فِي أَغْرَاضٍ مَعَ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ علیه السلام إِذْ مَرَرْنَا بِوَادٍ ذِي نَمْلَةٍ كَسَيْلِ السَّمَاءِ، فَذَهَلْتُ بِمَا رَأَيْتُ، فَقُلْتُ اللَّهُ أَكْبَرُ، جَلَّ مُحْصِيهِ.

فَقَالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: لَا تَقُلْ ذٰلِكَ يَا أَبَاذَرٍّ، وَلٰكِنْ قُلْ: جَلَّ بَارِيهِ، فَوَالَّذِي صَوَّرَكَ إِنِّي أُحْصِي عَدَدَهُمْ، وَأَعْلَمُ الذَّكَرَ مِنْهُمْ وَالْأُنْثىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ عزّ وجلّ؛ [۱]

در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام برای غرض‌هایی حرکت می‌کردم که به وادی مورچگان رسیدیم. مانند سیل جاری [مورچه به چشم می‌خورد] از آنچه دیدم در شگفت ماندم، گفتم: الله اکبر، بزرگ و باشکوه است شمارندهٔ این سیل مورچه!

امام علیه السلام فرمود: ای ابوذر، این را مگوی. بگو: بزرگ است آفریدگار آن. سوگند به آن که تو را صورت داد، من عدد آنها را می‌شمارم و ـ به اذن خدای بزرگ ـ [شمار] نر و ماده‌شان را می‌دانم.

حديث (۷۳)

[پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام دینِ خدا و وجه اویند]

التوحید، اثر شیخ صدوق رحمه الله.

صدوق می‌گوید [برایم حدیث کرد] پدرم، گفت: برایم حدیث کرد سعد بن

---

۱. تأویل الآیات: ۴۸۰؛ مدینة المعاجز ۲: ۱۳۲ ـ ۱۳۳، حدیث ۴۵۲.

عبدالله، از احمد بن محمّد بن عیسی، از علیّ بن سیف، از برادرش حسن[۱] بن سیف، از پدرش سیف بن عَمیرهٔ نَخَعی، از خَیْثَمَه که گفت:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عزوجل: ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾؟[۲]

قَالَ: دِينَهُ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وآله وَأَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام دِينَ اللَّهِ وَوَجْهَهُ، وَعَيْنَهُ فِي عِبَادِهِ، وَلِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ، وَيَدَهُ عَلَىٰ خَلْقِهِ.

وَنَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي يُؤْتَىٰ مِنْهُ، لَنْ نَزَالَ فِي عِبَادِهِ مَا دَامَتْ لِلَّهِ فِيهِمْ رَوِيَّةٌ.

قُلْتُ: وَمَا الرَّوِيَّةُ؟

قَالَ: الْحَاجَةُ، فَإِذَا لَمْ يَكُنْ لِلَّهِ فِيهِمْ حَاجَةٌ، رَفَعَنَا إِلَيْهِ وَصَنَعَ[۳] مَا أَحَبَّ؛[۴]

از امام صادق عليه السلام دربارهٔ این سخن خدا پرسیدم که می‌فرماید: «هر چیز نابود می‌شود مگر وجه خدا» [به چه معناست]؟

امام عليه السلام فرمود: [مقصود از «وجه» خدا] دین خداست. رسول خدا صلی الله علیه وآله و امیرالمؤمنین عليه السلام دین خدا و وجه او و چشم خدا در میان بندگان بودند و زبان خدا که با آن حرف می‌زد، و دست خدا بر خلقش.

و ماییم وجه خدایی که باید از آن درآمد. پیوسته ـ تا زمانی که برای خدا در بندگان «رَویّه» باشد ـ ما در میان بندگانیم.

پرسیدم: رَویّه، چیست؟

---

۱. در مأخذ، واژهٔ «حسین» ثبت است.
۲. سورهٔ قصص (۲۸) آیهٔ ۸۸.
۳. در «بحار»، «فَصَنَعَ» ضبط است.
۴. توحید صدوق: ۱۵۱، حدیث ۷؛ بحار الأنوار ٤: ۷، حدیث ١٤.

امام علیه السلام فرمود: رَویّه، حاجت (و نیاز) است. هرگاه برای خدا در ایشان حاجتی نباشد، ما را سوی خویش بالا می‌برد و آنچه دوست داشت انجام می‌دهد.

حدیث (۷۴)

[نقش بی‌بدیل ائمه علیهم السلام در عالَم هستی]

التوحید، اثر شیخ صدوق رحمه الله.

صدوق رحمه الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد علیّ بن احمد بن محمّد بن عِمْران دَقّاق رحمه الله گفت: برای ما حدیث کرد محمّد بن اسماعیل بَرْمکی، گفت: برای ما حدیث کرد حسین بن حسن، گفت: برای ما حدیث کرد حسن بن سعید، از هَیْثَم بن عبدالله، از مروان بن صَبّاح، گفت:

قَالَ أَبُوعَبْدِاللَّهِ علیه السلام: إِنَّ اللَّهَ عزّوجلّ خَلَقَنَا فَأَحْسَنَ خَلْقَنَا، وَصَوَّرَنَا فَأَحْسَنَ صُورَتَنَا،[1] وَجَعَلَنَا عَيْنَهُ فِي عِبَادِهِ، وَلِسَانَهُ النَّاطِقَ فِي خَلْقِهِ، وَيَدَهُ الْمَبْسُوطَةَ عَلَىٰ عِبَادِهِ بِالرَّأْفَةِ وَالرَّحْمَةِ، وَوَجْهَهُ الَّذِي يُؤْتىٰ مِنْهُ، وَبَابَهُ الَّذِي يَدُلُّ عَلَيْهِ، وَخُزَّانَهُ فِي سَمَائِهِ وَأَرْضِهِ.

بِنَا أَثْمَرَتِ الْأَشْجَارُ، وَأَيْنَعَتِ الثِّمَارُ، وَجَرَتِ الْأَنْهَارُ، وَبِنَا نَزَلَ غَيْثُ السَّمَاءِ، وَنَبَتَ عُشْبُ الْأَرْضِ.

وَبِعِبَادَتِنَا عُبِدَ اللَّهُ، لَوْلَا نَحْنُ مَا عُبِدَ اللَّهُ؛[2]

امام صادق علیه السلام فرمود: خدای بزرگ ما را آفرید و خلقت ما را نیکو ساخت، ما را صورت داد و صورت ما را نیکو درآورد، ما را چشم و زبان گویای خویش در میان بندگان قرار داد و دست گشاده به رأفت و رحمت بر آنها، و وجهی که باید از آن درآمد، و دری که بر او رهنمون است، و خزانه‌دار آسمان و زمینش.

---

۱. در شماری از مآخذ، «صَوَرَنا» ضبط است.

۲. توحید صدوق: ۱۵۱، حدیث ۸؛ بحار الأنوار ۲۴: ۱۹۷، حدیث ۲۴ (با اندکی تفاوت).

به واسطهٔ ما درختان میوه می‌دهند، میوه‌ها می‌رسند، رودها جاری می‌شود، باران فرود می‌آید، گیاهان می‌روید.

به عبادتِ ما خدا را بپرستند و اگر ما نبودیم خدا پرستش نمی‌شد.

حدیث (۷۵)

[ائمه علیهم‌السلام شاهدان خلق و اُمنای وحی]

التوحید، اثر شیخ صدوق رحمه‌الله.

صدوق رحمه‌الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد محمّد بن موسی بن متوکّل رضی‌الله‌عنه گفت: برای ما حدیث کرد عبدالله بن جعفر حِمْیَری، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از عبدالعزیز، از ابن اَبی یعفور، که گفت:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام: إِنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ[1] مُتَوَحِّدٌ بِالْوَحْدَانِيَّةِ، مُتَفَرِّدٌ بِأَمْرِهِ، خَلَقَ خَلْقاً فَفَوَّضَ إِلَيْهِمْ أَمْرَ دِينِهِ، فَنَحْنُ هُمْ يَابْنَ أَبِي يَعْفُورٍ.

نَحْنُ حُجَّةُ اللَّهِ فِي عِبَادِهِ، وَشُهَدَاؤُهُ عَلىٰ خَلْقِهِ، وَأُمَنَاؤُهُ عَلىٰ وَحْيِهِ، وَخُزَّانُهُ عَلىٰ عِلْمِهِ، وَوَجْهُهُ الَّذِي يُؤْتىٰ مِنْهُ، وَعَيْنُهُ فِي بَرِيَّتِهِ، وَلِسَانُهُ النَّاطِقُ، وَقَلْبُهُ الْوَاعِي، وَبَابُهُ الَّذِي يَدُلُّ عَلَيْهِ.

نَحْنُ الْعَامِلُونَ بِأَمْرِهِ، وَالدَّاعُونَ إِلىٰ سَبِيلِهِ.

بِنَا عُرِفَ اللَّهُ، وَبِنَا عُبِدَ اللَّهُ، نَحْنُ الأَدِلَّاءُ عَلَى اللَّهِ، وَلَوْلَانَا مَا عُبِدَ اللَّهُ؛[2]

امام صادق عليه‌السلام فرمود: خدای یگانه به وحدانیّت یکتا و در اَمرش فرد (و بی‌همتا) بود. خلقی را آفرید، امر دینش را به آنها سپرد و ما همان خلقیم ای ابن ابی یعفور.

---

۱. در مأخذ و نیز در «بحار الأنوار» آمده است: إنّ اللهَ واحدٌ أحَدٌ ... .

۲. توحید صدوق: ۱۵۲، حدیث ۹؛ بحار الأنوار ۲۶: ۲۶۰، حدیث ۳۹.

مایيم حجّت خدا بر بندگان، شاهدان او بر خلق، اُمنای او بر وحی، خزانه‌داران علم خدا، آن وجه خدا که از آن درآیند، چشم خدا در میان خلق و زبان گویا و قلب آگاه او، و بابی که بر خدا رهنمون است.

ما به امر خدا عمل می‌کنیم و به راه خدا فرا می‌خوانیم.

به ما خدا را بشناسند و بپرستند، ما بر خدا رهنماییم و اگر ما نبودیم خدا پرستیده نمی‌شد.

حدیث (۷۶)

[معرفت خدای متعال در گرو معرفت علی علیه السلام]

التوحید، اثر شیخ صدوق رحمه الله.

صدوق می‌گوید: برای ما حدیث کرد محمّد بن حسن بن احمد بن ولید رضی الله عنه گفت: برای ما حدیث کرد حسین بن حسن بن اَبان، از حسین بن سعید، از نَضر بن سُوَید، از ابن سنان، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام که فرمود:

قَالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي خُطْبَتِهِ: أَنَا الْهَادِي وَأَنَا الْمُهْتَدِي، وَأَنَا أَبُو الْيَتَامىٰ وَالْمَسَاكِينِ، وَزَوْجُ الأَرَامِلِ، وَأَنَا مَلْجَأُ كُلِّ ضَعِيفٍ وَمَأْمَنُ كُلِّ خَائِفٍ.

وَأَنَا قَائِدُ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى الْجَنَّةِ، وَأَنَا حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ، وَأَنَا عُرْوَةُ اللَّهِ الْوُثْقىٰ وَكَلِمَةُ التَّقْوىٰ.

وَأَنَا عَيْنُ اللَّهِ وَلِسَانُهُ الصَّادِقُ، وَأَنَا جَنْبُ اللَّهِ الَّذِي يَقُولُ: ﴿ أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتىٰ عَلىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ ﴾ (۱).

وَأَنَا يَدُ اللَّهِ الْمَبْسُوطَةُ عَلىٰ عِبَادِهِ بِالرَّحْمَةِ وَالْمَغْفِرَةِ، وَأَنَا بَابُ حِطَّةٍ.

---

۱. سورة زمر (۳۹) آية ٥٦.

مَنْ عَرَفَنِي وَعَرَفَ حَقِّي، فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ؛ لأَنِّي وَصِيُّ نَبِيِّهِ فِي أَرْضِهِ، وَحُجَّتُهُ عَلَىٰ خَلْقِهِ، لَا يُنْكِرُ هٰذَا إِلَّا رَادٌّ عَلَى اللَّهِ وَرَسُولِه؛[1]

امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه‌اش فرمود: منم هادی، منم مهدی (هدایت یافته)، من پدر یتیمان و مسکینان و شوهر بیوه زنانم، منم پناهگاه هر ضعیف و مأوای هر ترسان.

منم رهبر مؤمنان به بهشت، من ریسمان استوار خدا و دستگیرۀ محکم او و کلمۀ تقوایم.

منم چشم خدا و زبان صادق (و راست) او، منم پهلوی خدا که می‌فرماید: «افرادی (در قیامت) می‌گویند: دریغا بر کوتاهی‌ای که در جنب خدا کردیم».

منم دست گشادۀ خدا بر بندگان با رحمت و مغفرت، من باب حطّه‌ام.

هرکه مرا شناخت و حقّ مرا دانست، خدا را شناخت؛ زیرا من وصیّ پیامبر خدا در زمین و حجّت خدا بر خلقم. این را انکار نمی‌کند مگر کسی که خدا و رسولش را برنتابد.

حدیث (۷۷)

[همه چیز فانی می‌شوند مگر امامان علیهم السلام]

التوحید، اثر شیخ صدوق رحمه الله.

صدوق می‌گوید: برای ما حدیث کرد محمّد بن موسی بن متوکّل رضی الله عنه گفت: ما را حدیث کرد علیّ بن حسین سعدآبادی، از احمد بن اَبی عبدالله برقی، از ربیع وَرّاق، از صالح بن سَهْل، که:

---

۱. توحید صدوق: ۱۶۵، حدیث ۲؛ بحار الأنوار ٤: ۸ـ۹، حدیث ۱۸ (وجلد ٢٤، ص۱۹۸ـ۱۹۹، حدیث ۲۷).

عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عزّ وجلّ: ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾[۱] قَالَ: نَحْنُ؛[۲]

امام صادق عليه السلام دربارهٔ این سخن خدای بزرگ که: «هر چیزی هلاک و نابود می‌شود مگر وجه خدا» فرمود: وجه خدا ماییم.

[تحقیقی دربارهٔ اطلاقِ وجه و چشم ... و قلب خدا بر ائمه عليهم السلام]

میرزا محمد تقی (مصنّف این کتاب) می‌گوید: اطلاق این امور (صورت، چشم، گوش، زبان و قلب خدا) و مانند آنها بر ائمّه عليهم السلام از آن روست که کمال فعلی خداوند به اعتبار متعلّق به اقسامی تقسیم می‌شود که دارای اسامی مختلف‌اند.

به اعتبار تعلّق آن به ادراکِ دیدنی‌ها «چشم»، و به اعتبار تعلّق آن به شنیدنی‌ها «گوش»، و به اعتبار ادای آنچه خدا به کسی اراده می‌کند «تکلّم»، و به اعتبار توجّه خدا به ماسوای خودش و توجّه ماسوای خدا به او (از این راه) «وجه» (صورت)، و به اعتبار تعلّق آن به مرادها «اراده» نامیده می‌شود (و به همین گونه به اعتبار تعلّق آن به دیگر چیزها، نام‌های دیگری می‌یابد).

از آنجا که حقایق محمّد و آل پاک آن حضرت، محلّ مشیّت و فعل خدا و مصادر آثار آن است (چنان که اخبار صحیح به آن گویاست) صحیح است که ذات آنان عليهم السلام ـ در مقام تفهیم ـ به اسامی محلّ این افعال نامیده شود؛ زیرا محلّ دیدن نزد مردم، «چشم» است و محلّ شنیدن، «گوش» و محلّ حرف زدن، «زبان» و محلّ توجّه، «چهره» و محلّ اراده، «قلب» و...

۱. سورهٔ قصص (۲۸) آیهٔ ۸۸.

۲. توحید صدوق: ۱۵۰، حدیث ۵؛ بحار الأنوار ٤: ٥، حدیث ۱۰.

از این رو، این سخن درست است که: آنان علیهم السلام چشم بینای خدا، گوش شنوای خدا، دست گشادهٔ خدا، زبان گویای خدا، قلب بیدار و هشیار خدایند (و اسامی دیگری که در پی آنهاست).

وگرنه ذات خدای متعال ـ در عزّ ذاتش ـ از امثال این نسبت‌ها منزّه است. همهٔ این نسبت‌ها در مقام فعل‌اند.

سخن در این امور را در کتابمان با نام «کشف السُّبُحات فی تحقیق الصفات» با شرح و بسط کامل آورده‌ایم. در اینجا به اشاره (برای اهل اشاره) بسنده کردیم (پس نیک دریاب).

حدیث (۷۸)

[حک شدن وصایت علی علیه السلام بر پشت فرشته‌ای به نام محمود]

معانی الأخبار، اثر شیخ صدوق رحمه الله.

صدوق رحمه الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد جعفر بن محمّد بن مسرور، گفت: برای ما حدیث کرد حسن بن محمّد بن عامر، از مُعَلّی بن محمّد، از احمد بن محمّد بَزَنطی، از علیّ بن جعفر که گفت:

سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ: بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله جَالِسٌ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ، لَهُ أَرْبَعَةٌ وَعِشْرُونَ وَجْهاً.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: حَبِيبِي جَبْرَئِيلُ، لَمْ أَرَكَ جِئْتَنِي فِي هٰذِهِ الصُّورَةِ؟

قَالَ، فَقَالَ الْمَلَكُ: لَسْتُ بِجَبْرَئِيلَ، أَنَا مَحْمُودٌ بَعَثَنِيَ اللَّهُ تَعَالىٰ أَنْ أُزَوِّجَ النُّورَ مِنَ النُّورِ.

قَالَ: مَنْ مِمَّنْ؟ فَقَالَ: فَاطِمَةَ مِنْ عَلِيٍّ.

قَالَ: فَلَمَّا وَلَّى الْمَلَكُ إذا بَيْنَ كَتِفَيْهِ مَكْتُوبٌ: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ، عَلِيٌّ وَصِيُّهُ.

فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: مُنْذُ كَمْ كُتِبَ هٰذَا بَيْنَ كَتِفَيْكَ؟

فَقَالَ: مِنْ قَبْلِ أَنْ يَخْلُقَ اللّٰهُ ﷻ آدَمَ بِاثْنَيْنِ وَعِشْرِينَ أَلْفَ عَامٍ؛ (۱)

شنیدم امام کاظم علیه السلام می‌فرمود: زمانی پیامبر ﷺ نشسته بود که ناگهان فرشته‌ای بر او درآمد که ۲٤ صورت داشت.

پیامبر ﷺ فرمود: حبیبم جبرئیل، ندیدمت در این صورت نزدم آیی؟!

آن فرشته گفت: جبرئیل نیستم! من، محمودم. خدای متعال مرا فرستاد تا نور را با نور تزویج کنم.

پیامبر ﷺ پرسید: چه کسی را به که؟ گفت: فاطمه را به علی.

چون آن فرشته رو گرداند، میان دو شانه‌اش این نوشته نمایان شد: محمّد رسول خداست، علی وصیّ اوست.

پیامبر ﷺ پرسید: این نوشته از کی میان دوش توست؟

فرشته گفت: ۲۲ هزار سال پیش از آنکه خدا آدم را بیافریند.

[تحقیقی در خلقت ملائکه]

میرزا محمد تقی (مصنّف این کتاب) می‌گوید: خدا چهار فرشتهٔ مقرّب آفرید و هر کدام را به یکی از ارکان وجود (خلق، روزی، مرگ، زندگی) گمارد. از ترشّحِ عرق این فرشتگان، به شمار شئون خلق، ملائکه‌ای را آفرید که همه‌شان همنام فرشته‌ای است که از عرق او خلق شدند.

چنان که در طرف باطل، هر شیطانِ جزئی (از یاران ابلیس) به اسمِ «شیطان» نامیده شد.

---

۱. معانی الأخبار: ۱۰۳ ـ ۱۰٤، حدیث ۱؛ بحار الأنوار ٤۳: ۱۱۱، حدیث ۲۳.

اسم عمومی همهٔ ملائکه‌ای که از عرق جبرئیل خلق شدند «جبرئیل» است و برای هر یک از آنها متناسب با کاری که بر عهده دارند، نام خاصّی هست.

فرشتهٔ مدّ نظر در این روایت، از اعوانِ جبرئیل بود. پیامبر ﷺ به حقیقتِ او نگریست و او را به اسم عمومی‌اش نامید. آن فرشته، چون برای امری فرستاده شد که مناسب آن امر، اسم «محمودیّت» بود (به خاطر وجوهی که سخن در آن طولانی است) خواست کاری را که بدان خاطر فرستاده شد به پیامبر ﷺ خبر دهد. از این رو، اسم خاصّ خویش را گفت.

این گفت و گو از ناحیهٔ پیامبر ﷺ از روی جهل آن حضرت به اسم آن فرشته نبود؛ زیرا مالک نسبت به مِلکی که در اختیار دارد، جهل ندارد، بلکه به جهت رازی بود که بدان اشاره کردیم و نیز به سبب حکمت‌ها ومصالح پنهان دیگر (پس نیک بنگر و از جاهلان مباش).

حدیث (۷۹)

[ناصبی کسی است که با شیعه دشمنی ورزد]

علل الشرایع، اثر شیخ صدوق ﷺ.

صدوق ﷺ می‌گوید: برای ما حدیث کرد محمّد بن حسن ﷺ گفت: برای ما حدیث کرد محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد، از ابراهیم بن اسحاق، از عبدالله بن حَمّاد، از عبدالله بن سنان، از ابو عبدالله علیه السلام که فرمود:

لَيْسَ النَّاصِبُ مَنْ نَصَبَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ؛ لأَنَّكَ لَا تَجِدُ رَجُلاً يَقُولُ: أَنَا أُبْغِضُ مُحَمَّداً وَآلَ مُحَمَّدٍ.

وَلٰكِنَّ النَّاصِبَ مَنْ نَصَبَ لَكُمْ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّكُمْ تَتَوَلَّوْنَا وَأَنَّكُمْ مِنْ شِيعَتِنَا؛ [۱]

---

۱. علل الشرایع ۲: ۶۰۱، حدیث ۶۰؛ بحار الأنوار ۶۹: ۱۳۱، حدیث ۳.

ناصبی [فقط] کسی نیست که با ما خاندان دشمنی کند؛ چراکه فردی را نمی‌یابی که بگوید: من با محمّد و آل محمّد دشمنم.

لیکن ناصبی شخصی است که با شما دشمنی ورزد، در حالی که می‌داند شما ما را دوست دارید و از شیعیان مایید.

حدیث (۸۰)

[تکامل نبوت انبیا به ولایت]

بصائر الدرجات، اثر صفّار ﷺ.

صفّار می‌گوید: برای ما حدیث کرد احمد بن محمّد، از علی بن حَکَم، از سَیْف بن عَمِیره، از ابوبکر حَضْرَمی، از حُذَیفة بن اَسِید غفاری که گفت:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا تَكَامَلَتِ النُّبُوَّةُ لِنَبِيٍّ فِي الْأَظِلَّةِ حَتَّىٰ عُرِضَتْ عَلَيْهِ وَلَايَتِي وَوَلَايَةُ أَهْلِ بَيْتِي، وَمُثِّلُوا لَهُ فَأَقَرُّوا بِوَلَايَتِهِمْ وَطَاعَتِهِمْ[۱]؛[۲]

پیامبر ﷺ فرمود: نبوّت پیامبری در سایبان عرش کامل نشد تا اینکه ولایتم و ولایت اهل بیتم بر او عرضه شد و در برابرش نمایان شدند و آنان به ولایت و طاعت ایشان گردن نهادند.

حدیث (۸۱)

[کروبیّان کیانند؟]

بصائر الدرجات، اثر صفّار ﷺ.

صفّار می‌گوید: بعضی از اصحاب ما روایت کرد از احمد بن محمّد سَیّاری

---

۱. در مأخذ، ضبط بدین‌گونه است: فَأَقَرّوا بِطاعتهم وَوَلایتهم.

۲. بصائر الدرجات ۱: ۷۳، حدیث ۷؛ بحار الأنوار ۲۶: ۲۸۱، حدیث ۲۷.

و من آن را از احمد بن محمّد شنیدم[1] که گفت: برایم حدیث کرد ابو محمّد، عُبید بن ابی عبدالله فارسی و دیگران، سند آن را به امام صادق علیه‌السلام می‌رسانند که فرمود:

إِنَّ الْكَرُوبِيِّينَ قَوْمٌ مِنْ شِيعَتِنَا مِنَ الْخَلْقِ الأَوَّلِ جَعَلَهُمُ اللَّهُ خَلْفَ الْعَرْشِ، لَوْ قُسِمَ نُورُ وَاحِدٍ مِنْهُمْ عَلىٰ أَهْلِ الأَرْضِ لَكَفَاهُمْ.

ثُمَّ قَالَ: إِنَّ مُوسىٰ لَمَّا سَأَلَ رَبَّهُ مَا سَأَلَ، أَمَرَ وَاحِداً مِنَ الْكَرُوبِيِّينَ فَتَجَلّىٰ لِلْجَبَلِ فَجَعَلَهُ دَكّاً؛[2]

کروبیّان،[3] گروهی از شیعیان ما از خلق اوّل‌اند. خدا آنان را در پشت عرش نهاد. اگر نور یکی از آنها بر اهل زمین تقسیم شود، بسنده‌شان می‌کند.

سپس امام علیه‌السلام فرمود: موسی آن گاه که آن خواسته را از پروردگار مسئلت کرد، خداوند به یکی از کروبیّان دستور داد [نمایان شود] وی بر کوه تجلّی نمود، این تجلّی آن کوه را فرو پاشاند.

---

۱. در مأخذ، آمده است: عن أحمد بن محمّد السيّاري قال وقد سمعتُ أنا من أحمد بن محمّد، قال: حَدَّثَني ... ؛ أحمد بن محمّد سیّاری گفت: از احمد بن محمّد شنیدم که گفت: برایم حدیث کرد... .

۲. بصائر الدرجات ۱: ٦۹، حدیث ۲؛ بحار الأنوار ۱۳: ۲۲٤، حدیث ۱۸.

۳. در زبان فارسی، این واژه به دو صورت «کَرُوبیّ» و «کَرُوبی» ثبت است، لیکن در منابع عربی، به تخفیف «راء» و تشدید «یاء» می‌باشد.

در اسلام، کروبی به معنای فرشتهٔ مقرب، مهتر فرشتگان، سادات ملائکه است.

عبرانی این واژه، کروبیم (cherubim)(جمع کروب) به معنای حافظ یا حارس یا مقرب است و اصل این کلمه آشوری به معنای پاسبان می‌باشد و به فرشتگان اطلاق می‌شد که از حضور خداوند فرستاده می‌شوند یا آنکه همواره نزد خدا حاضرند.

گفته‌اند که ایشان دارای دو بال‌اند، تمثال آنها از طلا بود و در زیر تابوت سکینه قرار داشت و بال‌های کروبی بر تابوت سایه می‌افکند (بنگرید به، لغت نامهٔ دهخدا، ذیل واژهٔ مذکور).

حديث (۸۲)

[معناى رمضان، ميزان، دار الجلال، عاقبت]

بصائر الدرجات، اثر صفّار ﷺ.

صفّار مى‌گويد: براى ما حديث كرد محمّد بن يحيى عطّار، گفت: برايم حديث كرد احمد بن محمّد بن عيسى، از احمد بن محمّد بن ابى نَصْر، از هِشام بن سالم، از سعد، از ابو جعفر عليه السلام گفت:

نَحْنُ عِنْدَهُ ثَمَانِيَةُ رِجَالٍ فَذَكَرْنَا رَمَضَانَ، فَقَالَ: لَا تَقُولُوا هٰذَا رَمَضَانُ، وَلَا ذَهَبَ رَمَضَانُ، وَلَا جَاءَ رَمَضَانُ؛ فَإِنَّ رَمَضَانَ اسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ تَعَالىٰ؛ لَا يَجِيءُ، وَلَا يَذْهَبُ، وَإِنَّمَا يَجِيءُ وَيَذْهَبُ الزَّائِلُ، وَلٰكِنْ قُولُوا: شَهْرُ رَمَضَانَ، فَالشَّهْرُ الْمُضَافُ إِلَى الاسْمِ، وَالاسْمُ اسْمُ اللَّهِ.

وَهُوَ الشَّهْرُ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ، جَعَلَهُ اللَّهُ مَثَلاً وَعِيداً.

أَلَا وَمَنْ خَرَجَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ مِنْ بَيْتِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ (وَنَحْنُ سَبِيلُ اللَّهِ الَّذِي مَنْ دَخَلَ فِيهِ طَافَ بِالْحِصْنِ، وَالْحِصْنُ هُوَ الإِمَامُ) فَكَبَّرَ عِنْدَ رُؤْيَتِهِ، كَانَتْ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صَخْرَةٌ أَثْقَلُ فِي مِيزَانِهِ مِنَ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَالأَرَضِينَ السَّبْعِ وَمَا بَيْنَهُنَّ وَمَا تَحْتَهُنَّ.

قُلْتُ: يَا أَبَا جَعْفَرٍ، وَمَا الْمِيزَانُ؟

قَالَ: إِنَّكَ قَدِ ازْدَدْتَ قُوَّةً وَنَظَراً يَا سَعْدُ، رَسُولُ اللَّهِ الصَّخْرَةُ، وَنَحْنُ الْمِيزَانُ، وَذٰلِكَ قَوْلُ اللَّهِ فِي الإِمَامَةِ: ﴿لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾. [1]

قَالَ: وَمَنْ كَبَّرَ بَيْنَ يَدَيِ الإِمَامِ وَقَالَ: لَا إِلٰهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، كَتَبَ اللَّهُ

---

۱. سورۀ حديد (۵۷) آيۀ ۲۵.

لَهُ رِضْوَانَهُ الأَكْبَرَ، وَمَنْ يَكْتُبِ اللَّهُ لَهُ رِضْوَانَهُ الأَكْبَرَ يَجِبُ أن يَجْمَعْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ إِبْرَاهِيمَ وَمُحَمَّدٍ ﷺ وَالْمُرْسَلِينَ فِي دَارِ الْجَلَالِ.

فَقُلْتُ لَهُ: وَمَا دَارُ الْجَلَالِ؟

فَقَالَ: نَحْنُ الدَّارُ وَذٰلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالىٰ: ﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الأَرْضِ وَلَا فَسَاداً وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾ [۱] فَنَحْنُ الْعَاقِبَةُ يَا سَعْدُ.

وَأَمَّا مَوَدَّتُنَا لِلْمُتَّقِينَ، فَيَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ: ﴿تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالإِكْرَامِ﴾ [۲] فَنَحْنُ جَلَالُ اللَّهِ وَكَرَامَتُهُ الَّتِي أَكْرَمَ اللَّهُ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ ـ الْعِبَادَ بِطَاعَتِنَا؛ [۳]

ما هشت نفر نزد امام باقر علیه السلام بودیم. از رمضان یاد کردیم. فرمود: نگویید: «این، رمضان است، رمضان رفت، رمضان آمد» چراکه رمضان، نامی از نام‌های خدای متعال است، نمی‌آید و نمی‌رود (چیز زوال‌پذیر، می‌آید و می‌رود) لیکن بگویید: «شهر رمضان» (ماه رمضان) شهر به اسم (که اسم خداست) مُضاف است.

رمضان، ماهی است که در آن قرآن نازل شد. خدا آن را مَثَل و عید قرار داد. بدانید هرکه در ماه رمضان از خانه‌اش سوی «سبیل الله» بیرون آید و «سبیل الله» ماییم که هرکه در آن درآید، دور «حصن» (دژ) بگردد و آن حصن (قلعهٔ

۱. سورهٔ قصص (۲۸) آیهٔ ۸۳.
۲. سورهٔ الرحمن (۵۵) آیهٔ ۷۸.
۳. بصائر الدرجات ۱: ۳۱۱ ـ ۳۱۲، حدیث ۱۲؛ بحار الأنوار ۲۴: ۳۹۶ ـ ۳۹۷، حدیث ۱۱۶ (با اندکی اختلاف).

مستحکم) امام است و هنگامی که امام را دید، تکبیر بگوید، روز قیامت ـ در ترازوی او ـ برایش صخره‌ای است که از آسمان‌ها و زمین‌های هفت‌گانه (و آنچه میان آنها و زیر آنهاست) سنگین‌تر است.

پرسیدم: ای ابو جعفر، «میزان» (ترازو) چیست؟

فرمود: ای سعد، قوّت و نظر را افزودی! رسول خدا ﷺ صخره است و ما میزانیم و این سخن خدا در امامت است که فرمود: «تا مردم عدل و داد را به پا دارند».

فرمود: هرکه پیش امام تکبیر سردهد و بگوید: «خدایی جز اللّه نیست، یگانه است و شریک ندارد» برایش رضوان اکبر خدا نوشته می‌شود و کسی را که خدا برایش رضوان اکبرش را نوشت، واجب می‌شود خدا او را با ابراهیم و محمّد ﷺ و رسولان در «دار الجلال» (سرای باشکوه) گرد آورد.

پرسیدم: «دار الجلال» چیست؟

فرمود: آن «دار الجلال» (سرای باشکوه) ماییم، خدای متعال فرمود: «سرای آخرت را برای کسانی قرار می‌دهیم که برتری جویی و فساد را در زمین نخواهند و عاقبت از آنِ پرهیزکاران است». ای سعد، عاقبت (فرجام امور) ماییم.

و امّا مودّت ما برای اهل تقوا، خدای متعال می‌فرماید: «خجسته است پروردگارت، صاحب جلال و اکرام» ما جلال خدا و کرامت اوییم، کرامتی که خدای متعال بندگان را به طاعت ما گرامی داشت.

حدیث (۸۳)

[ترازو بودن پنج تن علیهم‌السلام]

تأویل الآیات، اثر شرف الدین نجفی رحمه‌الله.

در این کتاب، به نقل از «مصباح الأنوار» (اثر شیخ طوسی) به اسناد او از رجالش، از امام صادق از پدرش از جدّش علیهم‌السلام روایت است که فرمود:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: أَنَا مِيزَانُ الْعِلْمِ، وَعَلِيٌّ كَفَّتَاهُ، وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ خُيُوطُهُ، وَفَاطِمَةُ عِلَاقَتُهُ، وَالأَئِمَّةُ مِنْ بَعْدِهِم يَزِنُونَ الْمُحِبِّينَ وَالْمُبْغِضِينَ؛ [1]

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: من ترازوی علمم، علی دو کفهٔ آن است، حسن و حسین بندهای آن‌اند، فاطمه چوب تسمهٔ آن است، امامان بعد از آنها، دوستان و دشمنان را [با این ترازو] می‌سنجند.

حدیث (۸۴)

[علی علیه‌السلام پیش از خلقِ همه انبیا و حضرت آدم علیه‌السلام امیرالمؤمنین نامیده شد]

الفضائل، اثر ابن شاذان رحمه‌الله.

در این کتاب با حذف إسناد، از ابن عبّاس روایت است که گفت:

أَقْبَلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، جَاءَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ.

فَقَالَ صلی‌الله‌علیه‌وآله: إِنَّ عَلِيّاً سُمِّيَ بِأَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ قَبْلِي.

فَقِيلَ: قَبْلَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟!

فَقَالَ: وَقَبْلَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ.

---

۱. تأویل الآیات: ۱۱۱؛ بحار الأنوار ۲۳: ۱۰٦، حدیث ٦.

قَالُوا: وَقَبْلَ مُوسىٰ وَعِيسَى يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟!

قَالَ: وَقَبْلَ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ، وَلَمْ يَزَلْ يَعُدُّ حَتّىٰ عَدَّدَ الأَنْبِيَاءَ كُلَّهُمْ إِلىٰ آدَمَ.

ثُمَّ قَالَ: لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ طِيناً، خَلَقَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ دُرَّةً (۱) تُسَبِّحُ اللَّهَ وَتُقَدِّسُهُ، فَقَالَ عزّوجلّ: لَأُسْكِنَنَّكَ رَجُلاً أَجْعَلُهُ أَمِيرَ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ.

فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، أَسْكَنَ الدُّرَّةَ (۲) فِيهِ، فَسُمِّيَ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ قَبْلَ خَلْقِ آدَمَ؛ (۳)

عليّ بن ابى طالب [سوى پيامبر]مى‌آمد. گفتند: اى رسول خدا، اميرالمؤمنين آمد.

پيامبر صلّی الله علیه وآله فرمود: على، پيش از من، اميرالمؤمنين ناميده شد!

گفتند: پيش از تو اى رسول خدا؟!

فرمود: و پيش از موسى و عيسى!

گفتند: پيش از موسى و عيسى؟!

فرمود: و پيش از سليمان بن داود (و پيوسته اين شمارش ادامه يافت تا اينكه همهٔ انبيا را تا آدم شمرد).

سپس فرمود: چون خدا آدم را به صورت گِل آفريد، ميان دو چشم او دُرّى را آفريد كه خدا را تسبيح و تقديس مى‌كرد. خداى بزرگ فرمود: تو را در مردى ساكن سازم كه او را امير همهٔ خلق قرار دهم.

---

۱ ـ ۲. در مأخذ، آمده است: «ذَرَّةً ... أَسْكَنَ الذَّرَّة فيه ... » دست‌خط مؤلف رحمه الله با متن «بحار الأنوار» تطابق دارد.

۳. الفضائل: ۱۰٤؛ بحار الأنوار ۳۷: ۳۳۷، حديث ۸۰.

چون خدا علیّ بن ابی طالب را خلق کرد، آن دُرّ را در وی ساکن ساخت. از این رو، وی پیش از خلق آدم، امیرالمؤمنین نامیده شد.

حدیث (۸۵)

[علی علیه السلام امام مبین است]

الفضائل، اثر ابن شاذان رحمه الله.

در این کتاب، از عمّار بن یاسر رضی الله عنه روایت است که گفت:

كُنْتُ عِنْدَ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي بَعْضِ غَزَوَاتِهِ، فَمَرَرْنَا بِوَادٍ مَمْلُوءٍ نَمْلاً، فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ، أَتَرىٰ يَكُونُ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللّٰهِ تَعَالَى يَعْلَمُ عَدَدَ هٰذَا النَّمْلِ؟

قَالَ: نَعَمْ يَا عَمَّارُ، أَنَا أَعْرِفُ رَجُلاً يَعْلَمُ عَدَدَهُ، وَكَمْ فِيهِ ذَكَرٌ وَكَمْ فِيهِ أُنْثىٰ.

فَقُلْتُ: مَنْ ذٰلِكَ الرَّجُلُ يَا مَوْلَايَ؟

فَقَالَ: يَا عَمَّارُ، أَمَا قَرَأْتَ فِي سُورَةِ يس: ﴿وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ﴾[1]؟

فَقُلْتُ: بَلىٰ يَا مَوْلَايَ.

فَقَالَ: أَنَا ذٰلِكَ الإِمَامُ الْمُبِينُ؛[2]

در یکی از جنگ‌های امیرالمؤمنین علیه السلام در رکاب او بودم. به بیابانی گذشتیم که پُر از مورچه بود. گفتم: ای امیرالمؤمنین، آیا احدی از خلق خدا شمار این مورچگان را می‌داند؟

---

۱. سورهٔ یس (۳٦) آیهٔ ۱۲.

۲. الفضائل (ابن شاذان قمّی): ۹٤؛ بحار الأنوار ٤۰: ۱۷٦، حدیث ۵۸.

امامعليه‌السلام فرمود: آری، ای عمّار، مردی را سراغ دارم که شمار آنها را می‌داند و اینکه در آنها چند عدد نر و چند عدد ماده است.

پرسیدم: مولایم، آن مرد کیست؟

فرمود: ای عمّار، آیا در سورهٔ یس نخوانده‌ای: «و هر چیزی را در امام مبین ضبط می‌کنیم».

گفتم: چرا، مولایم.

فرمود: آن امام مُبین، منم.

حدیث (۸۶)

[آب ریختن پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله بر دستان علیعليه‌السلام]

الفضائل، اثر ابن شاذانرحمه‌الله.

در این کتاب می‌گوید: از قارونی حکایت است که روزی بر منبرش (و در آن روز مجلس او آکنده از مردم بود، در جمادی الآخر سال ٦٥٢ در «واسط») از ابن عبّاس روایت کرد که گفت:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله وَعِنْدَهُ جَمَاعَةٌ [۱] مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالأَنْصَارِ إِذْ نَزَلَ عَلَيْهِ جَبْرَئِيلُ وَقَالَ لَهُ: يَا مُحَمَّدُ، الْحَقُّ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ: أَحْضِرْ عَلِيّاً وَاجْعَلْ وَجْهَكَ مُقَابِلَ وَجْهِهِ، ثُمَّ عَرَجَ جَبْرَئِيلُ إِلَى السَّمَاءِ.

فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ بِعَلِيٍّ فَأَحْضَرَهُ وَجَعَلَهُ مُقَابِلَهُ. [۲]

---

۱. در مأخذ آمده است: كان رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله في مَسْجده وعنده ... . در بحار الأنوار بدین‌گونه ضبط است: كان رسول الله في مَجْلسه ومَسْجده وعنده ... .

۲. در مآخذ (روضه، فضائل، مدينة المعاجز، بحار) ضبط بدين گونه است: وَجَعَلَ وَجْهَهُ مقابلَ وَجْهِهِ.

فَنَزَلَ جَبْرَئِيلُ ثَانِيَةً وَمَعَهُ طَبَقٌ فِيهِ رُطَبٌ فَوَضَعَهُ بَيْنَهُمَا، ثُمَّ قَالَ: كُلَا، فَأَكَلَا، ثُمَّ أَحْضَرَ طَسْتاً وَإِبْرِيقاً وَقَالَ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ، قَدْ أَمَرَكَ اللّٰهُ أَنْ تَصُبَّ الْمَاءَ عَلىٰ يَدِ عَلِيِّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام.

فَقَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله: السَّمْعَ وَالطَّاعَةَ لِلّٰهِ وَلِمَا أَمَرَنِي رَبِّي، ثُمَّ أَخَذَ الإِبْرِيقَ وَقَامَ يَصُبُّ الْمَاءَ عَلىٰ يَدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام.

فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام: يَا رَسُولَ اللّٰهِ، أَنَا أَوْلىٰ بِأَنْ أَصُبَّ عَلىٰ يَدِكَ الْمَاءَ.

فَقَالَ لَهُ: يَا عَلِيُّ، إِنَّ اللّٰهَ سُبْحَانَهُ أَمَرَنِي بِذٰلِكَ.

وَكَانَ كُلَّمَا صَبَّ الْمَاءَ عَلىٰ يَدِ عَلِيٍّ، لَا يَقَعُ مِنْهُ قَطْرَةٌ فِي الطَّسْتِ، فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام: يَا رَسُولَ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله، مَا أَرىٰ تَقَعُ قَطْرَةٌ مِنَ الْمَاءِ فِي الطَّسْتِ؟!

فَقَالَ: يَا عَلِيُّ، إِنَّ الْمَلَائِكَةَ يَتَسَابَقُونَ عَلىٰ أَخْذِ الْمَاءِ الَّذِي يَقَعُ مِنْ يَدَيْكَ فَيَغْسِلُونَ بِهِ وُجُوهَهُمْ وَيَتَبَارَكُونَ بِهِ؛[1]

پیامبر [در مجلس و مسجدش] بود و گروهی از مهاجران و انصار نزد ایشان بودند که جبرئیل بر آن حضرت فرود آمد و گفت: خدا تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید: «علی را حاضر کن و صورتت را رویاروی صورتش قرار ده» سپس به آسمان بالا رفت.

پیامبر صلى الله عليه وآله علی را فرا خواند و او را حاضر ساخت و مقابل خویش قرار داد.

جبرئیل بار دوّم به همراه طبقی از خرما فرود آمد، آن را میان پیامبر صلى الله عليه وآله و علی عليه السلام گذاشت و گفت: «بخورید» آن دو خوردند. سپس جبرئیل، تشت و آبریزی را آورد و گفت: خدا تو را امر می‌کند که بر دست علی بن اَبی‌طالب آب بریزی.

---

۱. الفضائل (ابن شاذان قمّی): ۹۲ـ۹۳؛ بحار الأنوار ۳۹: ۱۲۱، حدیث ۳ (با اندکی اختلاف).

پیامبر ﷺ فرمود: می‌شنوم و خدا را فرمان بردارم و امر پروردگارم را اطاعت می‌کنم. سپس آفتابه را گرفت و بر دست علی علیه‌السلام آب ریخت.

علی علیه‌السلام به آن حضرت فرمود: ای رسول خدا، من سزامندترم که بر دستت آب بریزم.

پیامبر ﷺ به علی فرمود: ای علی، خدای سبحان مرا به این کار فرمان داد.

هر دفعه که پیامبر ﷺ بر دست علی علیه‌السلام آب می‌ریخت، قطره‌ای ازآن در تشت نمی‌افتاد، علی علیه‌السلام پرسید: ای رسول خدا، چرا قطره‌ای از آب در تشت نمی‌افتد؟

پیامبر ﷺ فرمود: ای علی، فرشتگان بر گرفتن آبی که از دستت می‌افتد برهم سبقت می‌گیرند و با آن صورت‌هاشان را می‌شویند و به آن تبرّک می‌جویند.

[نزول آب فیض از آسمان تقدیر سوی علی علیه‌السلام]

این بندهٔ ضعیف، میرزا محمد تقی (مصنّف این کتاب) می‌گوید: بسا کسی که باور قطعی در فهم وجوه اخبار ندارد از این خبر (ریختن آب بر دست علی علیه‌السلام به وسیلهٔ پیامبر ﷺ) وحشت کند.

می‌گوییم: ای برادر، این کار بزرگ‌تر از بالا رفتن علی علیه‌السلام بر دوش پیامبر ﷺ هنگام شکستن بت‌ها نیست. خدای متعال در این امور، حکمت‌ها و أسراری دارد که در حدّ و اندازهٔ عقول ضعفا نمی‌گنجد.

بسا مراد خدای متعال از این کار، دلالت مردم به این نکته باشد که آب فیضی که از آسمان تقدیر فرود آمد، به واسطهٔ پیامبر ﷺ فقط سوی علی علیه‌السلام افاضه می‌شد. ملائکه از زیادی غسالهٔ آب دست آن حضرت (که به منزلهٔ اشعّه‌ای از منبع نور بود) می‌گرفتند و به آن تبرّک می‌جستند.

چنان که امام علیه السلام به کمیل فرمود: لیکن آنچه از من لبریز می‌شود، بر تو ترشّح می‌کند.

بدین سان، این کار، ارج نهادن به علی علیه السلام از سوی خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله بود، نه پایین آوردنِ قدر پیامبر صلی الله علیه و آله.

امید است پس از آگاهی بر اَسرار صعود علی علیه السلام بر شانهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله (در خبری که به خواست خدا بعداً آن را خواهیم آورد) این تأویل را ـ به وجهی ـ شگفت و ناپسند ندانی (و توفیق از جانب خداست).

حدیث (۸۷)

اطلاع امام علی علیه السلام به آنچه در زمین هست در حالی که در جای خود قرار دارد

بصائر الدرجات، اثر صفّار رحمه الله.

صفّار می‌گوید: برای ما حدیث کرد احمد بن محمّد، از حسین بن سعید، از علیّ بن احمد بن محمّد، از پدرش که گفت:

كُنْتُ أَنَا وَصَفْوَانُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام فَذَكَرُوا الإِمَامَ وَفَضْلَهُ، قَالَ: إِنَّمَا مَنْزِلَةُ الإِمَامِ فِي الأَرْضِ بِمَنْزِلَةِ الْقَمَرِ فِي السَّمَاءِ فِي مَوْضِعِهِ وَهُوَ مُطَّلِعٌ عَلىٰ جَمِيعِ الأَشْيَاءِ كُلِّهَا؛ (۱)

من و صفوان نزد ابوالحسن علیه السلام بودیم. از امام و فضل او سخن به میان آمد. آن حضرت فرمود: منزلت امام در زمین به منزلهٔ ماه در آسمان است که در جای خود قرار دارد و بر همه چیز مُطّلع است.

---

۱. بصائر الدرجات ۱: ۴۳۳، حدیث ۸؛ بحار الأنوار ۲۶: ۱۳۶، حدیث ۱۴.

حدیث (۸۸)

ذکر دو عمود میان خدا و امام

بصائر الدرجات، اثر صفّار رحمه الله.

صفّار می‌گوید: برای ما حدیث کرد محمّد بن [احمد] از محمّد بن موسی، از محمّد بن اسد خَزّاز، از محمّد بن اسماعیل، از عبدالله خراسانی (غلامِ جعفر بن محمّد) از بُنان خوارزمی،[1] از اسحاق قمّی که گفت:

قُلْتُ لأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا قَدْرُ الإِمَامِ؟

قَالَ: يَسْمَعُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ، فَإِذَا وَصَلَ إِلَى الأَرْضِ كَانَ عَلىٰ مَنْكِبِهِ الأَيْمَنِ مَكْتُوباً: ﴿ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَعَدْلاً لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴾.[2]

ثُمَّ يَبْعَثُ أَيْضاً لَهُ عَمُوداً مِنْ نُورٍ تَحْتِ بُطْنَانِ الْعَرْشِ إِلَى الأَرْضِ، يَرىٰ فِيهِ أَعْمَالَ الْخَلَائِقِ كُلِّهَا، ثُمَّ يَتَشَعَّبُ لَهُ عَمُودٌ آخَرُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِلىٰ أُذُنِ الإِمَامِ، كُلَّمَا احْتَاجَ إِلىٰ مَزِيدٍ أُفْرِغَ فِيهِ إِفْرَاغاً؛[3]

از امام باقر عليه السلام پرسیدم: فدایت شوم! قدر و منزلت امام چیست؟

امام عليه السلام فرمود: در شکم مادر صداها را می‌شنود. هنگامی که به دنیا آید، بر شانهٔ راستش نوشته‌اند: «کلمهٔ پروردگارت با راستی و عدل تمام شد، تبدیلی برای کلمات خدا نیست و او شنوا و داناست».

سپس خدا ستونی از نور را از دل عرش - برای او - به زمین می‌فرستد که در آن، اعمال همهٔ خلایق را می‌بیند. آن گاه از نزد خدا عمود نور دیگری برای امام

---

۱. در مأخذ (و نیز در «بحار الأنوار») «بنان جَوْزی» ثبت است.

۲. سورهٔ انعام (٦) آیهٔ ١١٥.

۳. بصائر الدرجات ۱: ٤٤٢، حدیث ٦؛ بحار الأنوار ٢٦: ١٣٥، حدیث ١٢.

سوی گوش او منشعب می‌شود. هرگاه امام به آگاهی افزون‌تری نیاز یابد، به نوع ویژه‌ای در آن ستونِ نور، بریزند.

حدیث (۸۹)

[عمودی از نور که یک سر آن در گوش امام و سر دیگرش نزد خداست]

بصائر الدرجات، اثر صفّار رحمه الله.

صفّار می‌گوید: برای ما حدیث کرد عبدالله بن محمّد بن عیسی، از احمد بن سُلَیم (یا از کسی که آن را از احمد بن سُلَیم روایت کرد) از ابو محمّد هَمْدانی، از اسحاق حَریری، که گفت:

كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام فَسَمِعْتُهُ وَهُوَ يَقُولُ: إِنَّ لِلَّهِ عَمُوداً مِنْ نُورٍ حَجَبَهُ اللَّهُ عَنْ جَمِيعِ الْخَلَائِقِ، طَرَفُهُ عِنْدَ اللَّهِ وَطَرَفُهُ الْآخَرُ فِي أُذُنِ الإِمَامِ، فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ شَيْئاً أَوْحَاهُ فِي أُذُنِ الإِمَامِ؛[1]

نزد امام صادق عليه السلام بودم، شنیدم می‌فرمود: خدای ستونی از نور دارد که از همهٔ خلایق آن را پوشاند. یک طرف آن نزد خداست و طرف دیگرش در گوش امام است. هرگاه خدا چیزی را اراده کند، آن را در گوش امام الهام می‌کند.

حدیث (۹۰)

[ویژگی‌های ممتاز امام عليه السلام در دوران جنینی]

بصائر الدرجات، اثر صفّار رحمه الله.

صفّار می‌گوید: برای ما حدیث کرد احمد بن محمّد، از عُمَر بن

۱. بصائر الدرجات ۱: ۴۳۹، حدیث ۱؛ بحار الأنوار ۲۶: ۱۳۴، حدیث ۹.

عبدالعزیز،[1] از حِمْیَری،[2] از یونس بن ظَبْیان که گفت:

قَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه السلام: ﴿ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَعَدْلاً لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴾[3].

ثُمَّ قَالَ: هٰذَا حَرْفٌ فِي الأَئِمَّةِ خَاصَّةً.

ثُمَّ قَالَ: يَا يُونُسُ، إِنَّ الإِمَامَ يَخْلُقُهُ اللَّهُ بِيَدِهِ لَا يَلِيهِ أَحَدٌ غَيْرُهُ، وَهُوَ جَعَلَهُ يَسْمَعُ وَيَرىٰ فِي بَطْنِ أُمِّهِ حَتّىٰ إِذَا صَارَ إِلَى الأَرْضِ خَطَّ بَيْنَ كَتِفَيْهِ ﴿ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَعَدْلاً لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴾؛[4]

امام صادق عليه السلام فرمود: «و کلمهٔ پروردگارت به راستی و عدل، پایان یافت. تبدیل کننده‌ای برای کلمات او نیست و او شنوای داناست».

سپس فرمود: این حرف، در خصوص ائمّه عليهم السلام جاری است.

آن آگاه امام عليه السلام فرمود: ای یونس، خدا امام را به دست خویش آفرید، اَحَدی غیر خدا عهده‌دار خلق امام نیست. خدا امام را به گونه‌ای قرار داد که در شکم مادر می‌شنود و می‌بیند.

حتی زمانی که امام به دنیا آید، این آیه میان دو شانه‌اش نقش بسته است: «و کلمهٔ پروردگارت از روی صدق و عدل، تمام شد. مُبَدِّلی، برای کلمات او نیست و او شنوای داناست».

---

۱. در مأخذ، ضبط بدین‌گونه است: محمد بن عَمْرو بن عبدالعزیز، از حِمْیَری، ... .

۲. در «بحار الأنوار» این واژه «خَیْبَری» ثبت شده است.

۳. سورهٔ انعام (٦) آیهٔ ١١٥.

٤. بصائر الدرجات ١: ٤٣٨، حديث ٣؛ بحار الأنوار ٢٥: ٤٤ ـ ٤٥، حديث ٢٠ (وص ١٥٠، حديث ٢٤).

حدیث (۹۱)

تأویل بعضی از آیات

بصائر الدرجات، اثر صفّار ﷺ.

صفّار می‌گوید: برای ما حدیث کرد عبدالله بن عامر، از ابو عبدالله برقی، از حسین بن عثمان، از محمّد بن فُضَیل، از ابو حمزه که گفت:

سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ: ﴿وَمَنْ يَكْفُرْ بِالإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾.[1]

قَالَ: تَفْسِيرُهَا فِي بَطْنِ الْقُرْآنِ، وَمَنْ يَكْفُرْ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ، وَعَلِيٌّ هُوَ الإِيمَانُ.

وَقَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالىٰ: ﴿وَكَانَ الْكَافِرُ عَلىٰ رَبِّهِ ظَهِيراً﴾.[2]

قَالَ: تَفْسِيرُهَا فِي بَطْنِ الْقُرْآنِ عَلِيٌّ؛ هُوَ رَبُّهُ فِي الْوَلَايَةِ وَالطَّاعَةِ، وَالرَّبُّ هُوَ الْخَالِقُ الَّذِي لَا يُوصَفُ.

وَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: إِنَّ عَلِيّاً عليه السلام آيَةٌ لِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله، وَإِنَّ مُحَمَّداً يَدْعُو إِلىٰ وَلَايَةِ عَلِيٍّ. أَمَا بَلَغَكَ قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، فَوَالَى اللَّهُ مَنْ وَالاهُ وَعَادَى اللَّهُ مَنْ عَادَاهُ.

وَأَمَّا قَوْلُهُ: ﴿إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ﴾؛[3] فَإِنَّهُ فِي عَلِيٍّ، يَعْنِي أَنَّهُ لَمُخْتَلَفٌ عَلَيْهِ وَقَدِ اخْتَلَفَتْ هٰذِهِ الأُمَّةُ فِي وَلَايَتِهِ: فَمَنِ اسْتَقَامَ عَلىٰ وَلَايَةِ عَلِيٍّ دَخَلَ الْجَنَّةَ، وَمَنْ خَالَفَ وَلَايَةَ عَلِيٍّ دَخَلَ النَّارَ.

---

۱. سورة مائده (۵) آیهٔ ۵.

۲. سورة فرقان (۲۵) آیهٔ ۵۵.

۳. سورة ذاریات (۵۱) آیهٔ ۸.

وَأَمَّا قَوْلُهُ: ﴿ يُؤْفَكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ ﴾؛[1] فَإِنَّهُ يَعْنِي عَلِيّاً، مَنْ أُفِكَ عَنْ وَلَايَتِهِ أُفِكَ عَنِ الْجَنَّةِ، فَذٰلِكَ قَوْلُهُ: ﴿ يُؤْفَكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ ﴾.

وَأَمَّا قَوْلُهُ: ﴿ وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴾؛[2] إِنَّكَ لَتَأْمُرُ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ وَتَدْعُو إِلَيْهَا، وَعَلِيٌّ هُوَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ.

وَأَمَّا قَوْلُهُ: ﴿ فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴾؛[3] إِنَّكَ عَلىٰ وَلَايَةِ عَلِيٍّ وَعَلِيٌّ هُوَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ.

وَأَمَّا قَوْلُهُ: ﴿ فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ ﴾؛[4] يَعْنِي فَلَمَّا تَرَكُوا وَلَايَةَ عَلِيٍّ وَقَدْ أُمِرُوا بِهَا ﴿ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ ﴾ يَعْنِي دَوْلَتَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَمَا بُسِطَ عَلَيْهِمْ فِيهَا.

وَأَمَّا قَوْلُهُ: ﴿ حَتّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ ﴾؛[5] يَعْنِي قِيَامَ الْقَائِمِ عليه السلام؛[6]

از امام باقر عليه السلام پيرامون اين سخن خداى متعال پرسيدم كه مى‌فرمايد: «و هركه به ايمان كفر ورزد، عملش از بين مى‌رود و در آخرت از زيان‌كاران است».

امام عليه السلام فرمود: تفسير آن در بطن قرآن است؛ (على عليه السلام ايمان است)، هركه به ولايت على كفر ورزد [عملش هيچ و پوچ مى‌گردد].

مى‌گويد: از آن حضرت دربارۀ اين آيه پرسيدم: «كافر بر پروردگارش پشتيبان است».

---

۱. سورۀ ذاريات (۵۱) آيۀ ۹.
۲. سورۀ شورى (۴۲) آيۀ ۵۲.
۳. سورۀ زخرف (۴۳) آيۀ ۴۳.
۴ـ۵. سورۀ انعام (۶) آيۀ ۴۴.
۶. بصائر الدرجات ۱: ۷۷ـ۷۸، حديث ۵؛ بحار الأنوار ۳۵: ۳۶۹ـ۳۷۱، حديث ۱۴.

فرمود: تفسیر آن در بطن قرآن، علی است. علی ربِّ کافر ـ در ولایت و طاعت ـ است. ربّ، خالقی است که به وصف درنمی‌آید.[۱]

و فرمود: علی علیه‌السلام برای محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله آیت است ومحمّد به ولایت علی فرا می‌خواند. مگر این سخن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به تو نرسید [که فرمود]: هرکه من مولای اویم، علی مولای اوست. خدایا، دوست بدار هرکه علی را دوست بدارد و دشمن بدار هرکه با او دشمنی ورزد.

خدا دوست دارد هرکه او را دوست بدارد و دشمن می‌دارد هرکه او را دشمن بدارد.

و این سخن خدای متعال که «شما در قولی اختلاف دارید» دربارهٔ علی علیه‌السلام است؛ یعنی او «مختلف علیه» (شخص مورد اختلاف) است. این امّت در ولایت علی اختلاف یافت؛ هرکه بر ولایت علی پایدار بماند، به بهشت درمی‌آید و هرکه با ولایت علی مخالفت ورزد، به دوزخ می‌رود.

و امّا این سخن خدا که «همانا تو به راه راست هدایت می‌کنی» [یعنی ای پیامبر] تو به ولایت علی امر می‌کنی و سوی آن فرا می‌خوانی و علی همان راه راست است.

و امّا این سخن خدای متعال که: «به آنچه سویت وحی شد دست آویز، همانا تو بر راه راستی» [یعنی] بر ولایت علی [چنگ آویز] و علی همان راه راست است.

و این سخن خدا که: «چون آنچه را یادآورشان شدند از یاد بردند» یعنی چون

---

۱. واژهٔ رَبّ، در جملهٔ اول «ربّ مُضاف» و در جملهٔ دوم «ربّ مطلق» است (ق).

ولایت علی را (که به آن امر شدند) رها کردند «درهای هر چیزی را برایشان گشودیم» یعنی دولت آنان در دنیا و آنچه برای آنها در دنیا گسترش یافت.

و امّا این سخن خدا که «تا اینکه به آنچه دادند شادمان شدند، آنها را ناگهان گرفتیم، یکباره ناامید گشتند» یعنی قیام قائم علیه السلام.

حدیث (۹۲)

[زمین مهر فاطمه علیها السلام است]

المُحْتَضَر، اثر حسن بن سلیمان رحمه الله.

حسن بن سلیمان ـ به طور مرفوع ـ به اسنادش از ابن عبّاس روایت می‌کند که:

أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله قَالَ لِعَلِيٍّ عليه السلام: يَا عَلِيُّ، إِنَّ اللَّهَ عزّ وجلّ زَوَّجَكَ فَاطِمَةَ وَجَعَلَ صَدَاقَهَا الأَرْضَ؛ فَمَنْ مَشىٰ عَلَيْهَا مُبْغِضاً لَكَ [1] مَشىٰ حَرَاماً؛ [2]

پیامبر صلى الله عليه وآله به علی فرمود: ای علی، خدای بزرگ، فاطمه را به همسری تو درآورد و مهر او را زمین قرار داد؛ هرکه بادشمنی با تو روی زمین راه رود، حرام راه می‌پیماید.

حدیث (۹۳)

[وجه نام گذاری فاطمه علیها السلام به فاطمه]

تفسیر فرات کوفی، اثر فرات بن ابراهیم رحمه الله.

محمّد بن قاسم بن عُبید ـ به طور مُعنعن ـ از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

---

۱. در «الطرائف فی معرفة مذهب الطوائف ۱: ۲۵٤، حدیث ۳۵۳» (و نیز در بعضی دیگر از منابع) مبغضاً لها، ثبت است.

۲. المحتضر: ۲۳٤، حدیث ۳۱۲؛ بحار الأنوار ۳۷: ۷۰ (وجلد ٤۳، ص ۱٤۱ و ۱٤۵).

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾[1] اللَّيْلَةُ، فَاطِمَةُ وَالْقَدْرُ، اللَّهُ؛ فَمَنْ عَرَفَ فَاطِمَةَ حَقَّ مَعْرِفَتِهَا فَقَدْ أَدْرَكَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ.

وَإِنَّمَا سُمِّيَتْ فَاطِمَةَ لأَنَّ الْخَلْقَ فُطِمُوا عَنْ مَعْرِفَتِهَا؛[2]

«ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم» آن شب، فاطمه است و قدر، اللّه است. هرکه فاطمه علیهاالسلام را آن گونه که سزامند اوست شناخت، شب قدر را دریافت.

همانا فاطمه بدان خاطر «فاطمه» نامیده شد که خلق ازمعرفت آن بانو، بازماندند.

حدیث (۹۳)

رؤیت علی علیه‌السلام از سوی پیامبر در شب معراج

الجواهر السنیّه، اثر شیخ حُرّ عاملی رحمه‌الله.

شیخ حُرّ عاملی رحمه‌الله از مجالس ابو علی (پسر شیخ طوسی) از پدرش رحمه‌الله روایت می‌کند که گفت: به ما خبر داد ابوالفتح، هلال بن محمّد بن جعفر حفّار، گفت: برایم حدیث کرد جِعانی[3] گفت: برایم حدیث کرد ابو عثمان، سعید بن عبدالله أنباری،[4] گفت: برای ما حدیث کرد خَلَف بن دُرُست، گفت: برای ما حدیث کرد قاسم بن هارون، گفت: برای ما حدیث کرد سهل بن سفیان، از هَمّام، از قَتاده، از اَنَس که گفت:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: لَمَّا عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ، ثُمَّ دَنَوْتُ مِنْ رَبِّي عزوجل قَالَ: يَا مُحَمَّدُ، مَنْ تُحِبُّ مِنَ الْخَلْقِ؟

---

۱. سورهٔ قدر (۹۷) آیهٔ ۱.
۲. تفسیر فرات کوفی: ۵۸۱، حدیث ۷٤۷؛ بحار الأنوار ٤۳: ٦٥، حدیث ۵۸.
۳. در «الجواهر السنیّه» و «بحار»، «جِعابی» ضبط است.
٤. در مأخذ «عبدالله عُمَر أنباری» ضبط است.

قُلْتُ: يَا رَبِّ عَلِيّاً.

قَالَ: الْتَفِتْ يَا مُحَمَّدُ، فَالْتَفَتُّ عَنْ يَسَارِي فَإِذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ؛[۱]

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: چون به آسمان بالا برده شدم، سپس به پروردگارم نزدیک شدم، فرمود: ای محمّد، از خلق که را دوست داری؟

گفتم: ای پروردگارم، علی را.

خدا فرمود: ای محمّد [پیرامونت را] بنگر! به سمت راستم نگاه کردم، ناگهان علی بن اَبی طالب را کنارم یافتم.

[تحقیقی در معنای حدیث مذکور]

این بندهٔ ضعیف، میرزا محمد تقی، می‌گوید: شیخ حُرّ عاملی ـ پس از نقل این خبر ـ بیان می‌دارد:

می‌گویم: یعنی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله علی را در زمین دید. خدا پردهٔ میان آن دو را برداشت تا آنجا که با هم گفت و گو کردند (چنان که در دیگر احادیث آمده است).[۲]

می‌گویم: شیخ حُر، حدیث را به چیزی تأویل کرد که در ظاهر دلالتی بر آن ندارد. این پندار که علی علیه‌السلام در زمین مانْد و به آسمان بالا نرفت، شیخ حُر را بر این تأویل واداشت، لیکن این گمان ناشی از جمود [بر متون] و عدم تدبّر در دقایق اخبار و حقایق اسرار است.

اینکه امام علیه‌السلام در زمین باشد با بودن وی در آسمان تنافی ندارد، هرچند با

۱. الجواهر السنيّة فی الأحاديث القدسيه: ۵۱۱؛ بحار الأنوار ۱۸: ۴۰۶، حديث ۱۱۴ (با اندکی اضافات).
۲. همان.

جسد ظاهری به آسمان بالا نرود؛ زیرا نور آن حضرت از «عالَم امر» از نزد خدا فرود آمد (اخبار به تواتر معنوی بر آن دلالت دارند) و این نزول و فرود آمدن به گونه‌ای نشد که مرتبهٔ بلندِ پیشین را از دست دهد. تنها از سنخ هر مرتبه‌ای، لباسی پوشید.

چنان که تو هم چنینی؛ پیش از عالم اجسام در عالَم ارواح مجرّد بودی و هنگامی که به عالَم اجسام فرود آمدی، مرتبهٔ روحیت خود را از دست ندادی وگرنه در عالم اَجسام به صورت جسد مردهٔ بی‌روح باقی می‌ماندی. پس این سخن درست است که برایت در عالم روح ـ در همان هنگام که در عالَم جسم هستی ـ وجودی می‌باشد.

چنین است امیرالمؤمنین علیه السلام برای آن حضرت در همهٔ مراتبی که از آن فرود آمد، وجودی است و آنها را در هیچ حالی از دست نداد:

- یک وجود لاهوتی نورانی در عالَم انوار.
- یک وجود عقلانی در عالَم عقول.
- یک وجود روحانی در عالَم ارواح.
- یک وجود نفسانی در عالَم نفوس.
- یک وجود طَبعانی در عالَم طبایع.
- یک وجود هَبایی (ذَرّی) در عالَم موادّ جسمی.
- یک وجود مثالی در عالم مُثُل ظِلّی و صُوَر جسمانی.
- یک وجود فَلَکی در افلاک.
- یک وجود زمینی در زمین‌ها.

این [تعداد] اجمال عوالم است وگرنه خدا هزار هزار عالَم دارد و برای آن حضرت در هر یک از آنها وجودی است.

پیامبر ﷺ در معراج خویش از همهٔ این عوالم گذشت تا اینکه به عالم اوّل خود که در آن نوری پیش خدای بزرگ بود و او را تسبیح و تقدیس می‌کرد (پیش از آنکه خدا آسمان افراشته و زمین گسترده را بیافریند) رسید.

خداوند در آنجا نور علی علیه السلام را از نور پیامبر ﷺ (همچون اشتقاق پرتو از پرتو) برگرفت. از این رو، پیامبر ﷺ علی علیه السلام را در همهٔ این عوالم به صورتی که در آن عالَم بر آن صورت بود، دید، بی‌آنکه جسد عنصری بشری علی علیه السلام از زمین ناپیدا شود.

یکی از شاعران معاصر (خدا رضوانش را به وی ارزانی دارد) در مدح آن حضرت شعر ارزنده‌ای سروده است. وی در یک قصیدهٔ هائیّه (که به آن با محمّد کاظم اُزری مجارات می‌کند) می‌سراید:

أَحَوَتْهُ أَرْضٌ وَأَرْضٌ تَخَلَّتْ مِنْهُ حَتَّىٰ مَشَىٰ بِهَا وَطَوَاهَا
هُوَ فِي الشَّرْقِ كَمَا هُوَ فِي الغَرْبِ وَفِي الأَرْضِ مِثْلَ مَا فِي سَمَاهَا[1]

- زمینی او را در بر گرفت و زمینی از او تهی شد تا اینکه آن را درنوردید و پیمود.

- وی همان گونه که در غرب است، در شرق است و چنان که در آسمان است، در زمین [هم] می‌باشد.

---

۱. در «نفس الرّحمان: ۶۲۰» سه بیت قبل از این ابیات (که معجزهٔ طی الأرض علی علیه السلام را برای غسل سلمان بیان می‌دارد) بدین‌گونه است:

كَمْ تَرَى حَيْنَ عَمَّ تَجْهِيزَ سَلْمان مَــراقِ للسابقات رَقّاها
حَيْثُ لَم يَسْعَ نَحْوَ أرضٍ ثوى فيها عَلَى الحالة الَّتي أبْدلاها
بَلْ دعاها لِأمْره فَأَتَتْهُ بِسَبيلٍ تَخالُه قَدْ أتاها

سزامند است میان اخبار معصوم بدین گونه جمع شود.

باری، در این مقام اَسراری است که مقام گنجایش آن را ندارد. در نظر دارم ـ به خواست خدا ـ در اسرار معراج پیامبر ﷺ به اندازه‌ای که خدای بزرگ (از آن اسرار) ارزانی‌ام داشت، کتابی بنگارم. اگر خدا به این کار توفیقم داد، آن کتاب، با آوردن همهٔ آنچه خدا ما را بر اخبار معراج و کشف معانی آنها توفیق دهد (ان شاء الله تعالی) محلّ استقصای این اسرار است.

حدیث (۹۵)

[سنگین بودن جُرم ناصبی]

عقاب الأعمال، اثر شیخ صدوق ؒ.

صدوق ؒ روایت می‌کند از پدرش، از احمد بن ادریس، از محمّد بن احمد، از ابراهیم بن اسحاق، از عبدالله بن حَمّاد، از عبدالله بن بُکَیر، از حُمران بن اَعْین، از امام باقر ؑ که فرمود:

لَوْ أَنَّ كُلَّ مَلَكٍ خَلَقَهُ اللَّهُ عزّوجلّ وَكُلَّ نَبِيٍّ بَعَثَهُ اللَّهُ وَكُلَّ شَهِيدٍ وَكُلَّ صِدِّيقٍ شَفَعُوا فِي نَاصِبٍ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ أَنْ يُخْرِجَهُ اللَّهُ عزّوجلّ مِنَ النَّارِ مَا أَخْرَجَهُ اللَّهُ أَبَداً وَاللَّهُ عزّوجلّ يَقُولُ: ﴿مَاكِثِينَ فِيهِ أَبَداً﴾ [1]؛ [2]

اگر هر فرشته‌ای که خدای بزرگ آفرید و هر پیامبری که فرستاد و هر شهیدی و هر صدّیقی برای ناصب (دشمنِ) ما اهل بیت شفاعت کنند که خدای بزرگ او را از آتش بیرون آورد، خدا هرگز او را خارج نمی‌سازد. خدای بزرگ می‌فرماید: «در دوزخ برای همیشه می‌مانند».

---

۱. سورهٔ کهف (۱۸) آیهٔ ۳.

۲. ثواب الأعمال وعقاب الأعمال: ۲۰۷ ـ ۲۰۸؛ بحار الأنوار ۲۷: ۲۳٤، حدیث ٤۷.

حدیث (۹۶)

[چشم نوری بر سر پیامبر ﷺ و امامان علیهم السلام]

بصائر الدرجات، اثر صفّار رحمه الله.

صفّار می‌گوید: برای ما حدیث کرد احمد بن اسحاق، از حسن بن عبّاس بن جَریش، از ابو جعفر که گفت:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» نُورٌ كَهَيْئَةِ الْعَيْنِ عَلىٰ رَأْسِ النَّبِيِّ وَالأَوْصِيَاءِ. لَا يُرِيدُ أَحَدٌ مِنَّا عِلْمَ أَمْرٍ مِنْ أَمْرِ الأَرْضِ أَوْ مِنْ أَمْرِ السَّمَاءِ إِلَى الْحُجُبِ الَّتِي بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ الْعَرْشِ إِلَّا رُفِعَ طَرْفُهُ إِلىٰ ذٰلِكَ النُّورِ، فَرَأَىٰ تَفْسِيرَ الَّذِي أَرَادَ فِيهِ مَكْتُوباً؛ (۱)

امام صادق عليه السلام فرمود: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ﴾ (سورهٔ قدر)، نوری است که مانند شکل یک چشم بر سر پیامبر ﷺ و اوصیا علیهم السلام قرار داد. هیچ یک از ما امری ازامور زمینی یا آسمانی را (تا حجاب‌هایی را که میان خدا و عرش است) اراده نمی‌کند مگر اینکه سوی آن نور می‌نگرد وتفسیری را که اراده کرد در آن مکتوب می‌بیند.

حدیث (۹۷)

[نجات در تمسک به دامان محمد و آل محمد علیهم السلام]

الأمالی، اثر شیخ صدوق رحمه الله.

صدوق می‌گوید: برای ما حدیث کرد محمّد بن علی ماجِیلَوَیه، گفت: برایم حدیث کرد عمویم محمّد بن قاسم، از احمد بن هلال، از فضل بن دُکَیْن، از مَعْمَر بن راشد، گفت:

---

۱. بصائر الدرجات ۱: ٤٤۲، حدیث ٥؛ بحار الأنوار ۲۶: ۱۳۵، حدیث ۱۱.

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ الصَّادِقَ عليه السلام يَقُولُ: أَتىٰ يَهُودِيٌّ إِلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فَقَامَ بَيْنَ يَدَيْهِ يُحِدُّ النَّظَرَ إِلَيْهِ.

فَقَالَ: مَا تَنْظُرُ يَا يَهُودِيُّ؟ [1]

قَالَ: أَنْتَ أَفْضَلُ أَمْ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ الَّذِي كَلَّمَهُ اللَّهُ وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ التَّوْرَاةَ وَالْعَصَا وَفَلَقَ لَهُ الْبَحْرَ وَأَظَلَّهُ بِالْغَمَامِ؟

فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله: إِنَّهُ يُكْرَهُ لِلْعَبْدِ أَنْ يُزَكِّيَ نَفْسَهُ، وَلٰكِنِّي أَقُولُ:

إِنَّ آدَمَ لَمَّا أَصابَ الْخَطِيئَةَ كَانَتْ تَوْبَتَهُ أَنْ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ [illegible] وَآلِ مُحَمَّدٍ لَمَّا غَفَرْتَ لِي، فَغَفَرَهَا اللَّهُ لَهُ.

وَإِنَّ نُوحاً لَمَّا رَكِبَ السَّفِينَةَ وَخَافَ الْغَرَقَ، قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُك بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ لَمَّا أَنْجَيْتَنِي فَنَجَّاهُ مِنْهُ.

وَإِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَمَّا أُلْقِيَ فِي النَّارِ، قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُك بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ لَمَّا أَنْجَيْتَنِي مِنْهَا. فَجَعَلَهَا اللَّهُ عَلَيْهِ بَرْداً وَسَلَاماً.

وَإِنَّ مُوسىٰ لَمَّا أَلْقىٰ عَصَاهُ وَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُك بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ لَمَّا آمَنْتَنِي. فَقَالَ اللَّهُ تَعَالىٰ: ﴿لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلىٰ﴾. [2]

يَا يَهُودِيُّ، إِنَّ مُوسىٰ لَوْ أَدْرَكَنِي ثُمَّ لَمْ يُؤْمِنْ بِي وَبِنُبُوَّتِي مَا نَفَعَهُ إِيمَانُهُ شَيْئاً وَلَا نَفَعَتْهُ النُّبُوَّةُ.

---

۱. در مآخذ، عبارت بدين‌گونه است: يا يهودى، ما حاجتك؛ اى يهودى، حاجتت چيست؟
۲. سورة طه (۲۰) آية ٦٨.

يَا يَهُودِيُّ، وَمِنْ ذُرِّيَّتِي الْمَهْدِيُّ إِذَا خَرَجَ نَزَلَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِنُصْرَتِه. فَقَدَّمَهُ وَصَلَّىٰ خَلْفَهُ؛[۱]

وَلَوْ كَانَ مُوسَى حَيّاً لَما وسعه إلَّا اتّباعي.[۲]

شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: یک یهودی سوی پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، پیش آن حضرت ایستاد و به آن حضرت تیز نگریست.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای یهودی، به چه نگاه می‌کنی؟

یهودی پرسید: تو برتری یا موسی بن عمران که خدا با او سخن گفت و تورات و عصا را بر او نازل کرد، و دریا را برایش شکافت، و با ابر بر او سایه انداخت؟!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خودستایی برای بنده ناپسند است، لیکن می‌گویم:

آدم چون بدان خطا گرفتار آمد، توبه‌اش این بود که گفت: «خدایا از تو می‌خواهم به حقّ محمّد و آل محمّد مرا بیامرزی» خدا او را آمرزید.

نوح چون در کشتی سوار شد و از غرق ترسید، گفت: «بار الها، از تو می‌خواهم به حقّ محمّد و آل محمّد مرا نجات دهی» خدا او را نجات داد.

ابراهیم را چون در آتش آفکندند، گفت: «پروردگارا، از تو مسئلت دارم به حقّ محمّد و آل محمّد مرا از آتش نجات بخشی» خدا آتش را بر او خنک و مایهٔ سلامت ساخت.

---

۱. امالی صدوق: ۲۱۸، مجلس ۳۹، حدیث ٤؛ بحار الأنوار ۱٦: ۳٦٦، حدیث ۷۲ (و جلد ۲٦، ص ۳۲۰ ـ ۳۲۱، حدیث ۱).

۲. این جمله در ذیل حدیث دیگری، در برخی از منابع هست؛ بنگرید به، عوالی اللئالی ٤: ۱۲۱؛ معانی الأخبار: ۲۸۲؛ بحار الأنوار ۳۰: ۱٦۱ و ۱۷۹.

موسی چون عصا را افکند [و عصا اژدها شد] در دلش هراس افتاد، گفت: «خدایا از تو می‌خواهم به حقّ محمّد و آل محمّد ایـمنم داری» خـدای مـتعال فرمود: نترس، تو برتری.

ای یهودی، اگر موسی مرا درک کند، سپس به من و نبوّتم ایـمان نـیاورد، ایمانش او را نفعی نمی‌بخشد و نبوّت او را سودمند نمی‌افتد.

ای یهودی، از ذُرّیّه‌ام مهدی است. آن گاه که قیام کند، عیسی بن مریم او را یاری می‌رساند، او را پیش می‌اندازد و پشت سرش نماز می‌گزارد.

اگر موسی زنده بود، جز پیروی از من را نمی‌توانست در پیش گیرد.

حدیث (۹۸)

رؤیت پیامبر صلی الله علیه و آله صورت علی علیه السلام را در آسمان

کنز الفوائد، اثر کراجکی رحمه الله.

کراجکی رحمه الله روایت می‌کند از ابوالحسن، محمّد بن احمد بن شاذان، از جعفر بن محمّد بن مسرور، از حسین بن محمّد، از احمد بن عَلُّویَه، از ابراهیم بن محمّد، از عبدالله بن صالح، از حَدید بن عبدالحَمید، از مجاهد، از ابن عبّاس که گفت: [۱]

سَمِعْتُ رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ، مَا مَرَرْتُ بِـمَلإٍ مِـنَ الْمَلَائِكَةِ إِلَّا سَأَلُونِي عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حَتَّىٰ ظَنَنْتُ أَنَّ اسْمَ عَلِيٍّ أَشْـهَرُ فِـي السَّمَاءِ مِن اسْمِي.

فَلَمَّا بَلَغْتُ السَّمَاءَ الرَّابِعَةَ نَظَرْتُ إِلى مَلَكِ الْمَوْتِ فَقَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ، مَا خَلَقَ

---

۱. این سند، مطابق نقل «بحار الأنوار» می‌باشد. در «کنز الفوائد» چنین ضبط است: برایم حدیث کرد... ابوالحسن، محمد بن احمد بن حسن بن شاذان قمی ... برایم حدیث کرد ابوالقاسم، جعفر بن مسرور لَجّام ... برایم حدیث کرد جَریر بن عبدالحَمید، ...

اللَّهُ خَلْقاً إِلَّا أَقْبِضُ رُوحَهُ بِيَدِي مَا خَلَا أَنْتَ وَعَلِيٌّ، فَإِنَّ اللَّهَ ـ جَلَّ جَلَالُهُ ـ يَقْبِضُ أَرْوَاحَكُمَا بِقُدْرَتِهِ.

فَلَمَّا صِرْتُ تَحْتَ الْعَرْشِ نَظَرْتُ فَإِذَا أَنَا بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَاقِفاً تَحْتَ عَرْشِ رَبِّي، فَقُلْتُ: يَا عَلِيُّ، سَبَقْتَنِي.

فَقَالَ لِي جَبْرَئِيلُ: يَا مُحَمَّدُ، مَنْ هٰذَا الَّذِي يُكَلِّمُكَ؟ قُلْتُ: هٰذَا أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.

قَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ، لَيْسَ هٰذَا عَلِيّاً وَلٰكِنَّهُ مَلَكٌ مِنْ مَلَائِكَةِ الرَّحْمٰنِ خَلَقَهُ اللَّهُ تَعَالىٰ عَلىٰ صُورَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَنَحْنُ المَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ كُلَّمَا اشْتَقْنَا إِلىٰ وَجْهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ زُرْنَا هٰذَا الْمَلَكَ، لِكَرَامَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ؛ (۱)

از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: چون به آسمان بالا برده شدم، به گروهی از فرشتگان نگذشتم مگر اینکه از علیّ بن ابی طالب از من پرسیدند تا اینکه گمان بردم نام او در آسمان از اسم من مشهورتر است.

چون به آسمان چهارم رسیدم، به ملک الموت نگریستم، گفت: ای محمّد، خدا خلقی را نیافرید مگر اینکه من او را قبض روح می‌کنم جز تو و علی را؛ چراکه خدای بزرگ با قدرتش شما را قبض روح می‌کند.

چون به زیر عرش رسیدم، نگاه کردم ناگهان علی بن ابی طالب را [در کنارم] دیدم که در زیر عرش پروردگارم ایستاده است. گفتم: ای علی، بر من سبقت گرفتی!

---

۱. کنز الفوائد ۲: ۱۴۲ـ۱۴۳؛ بحار الأنوار ۲۶: ۳۰۵ـ۳۰۶.

جبرئیل گفت: ای محمّد، این کیست که با او حرف می‌زنی؟ گفتم: برادرم، علیّ بن اَبی طالب.

جبرئیل گفت: ای محمّد، این فرد، علی نیست، لیکن فرشته‌ای از فرشتگان خدای رحمان است که خدا او را به صورت علیّ بن اَبی طالب آفرید. ما فرشتگان مُقَرَّب، هرگاه مشتاق روی علیّ بن اَبی طالب می‌شویم (به خاطر کرامت علیّ بن اَبی طالب نزد خدا) این فرشته را زیارت می‌کنیم.

تحقیقی در معنای حدیث مذکور

میرزا محمد تقی (مُصنّف این کتاب) می‌گوید: شاید کسی که به رسول خدا ﷺ ایمان آوَرَد و او را ـ به حقیقتِ تصدیق ـ تصدیق کند برنتابد که حقیقت امر برای پیامبر ﷺ مشتبه باشد و آن حضرت چیزی را که بر خلاف واقع است ببیند.

دست کم این است که دعای آن حضرت مستجاب بود که از خدا درخواست کرد و فرمود: اللّهمّ أَرِنَا الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ؛[1] خدایا، اَشیا را چنان که هست به من بنمایان.

ظاهر حدیث ـ بر اساس فهم عوام ـ این است که آن حضرت آن فرشته را نشناخت و پنداشت که او علی است.

از این رو، مؤمن باید این خبر را بر چیزی حمل کند که عقل و نقل او را تکذیب نکند.

در علم ما ثابت است و روایات صحیح و عقل‌های ژرف آن را تصدیق می‌کند

---

۱. لوامع صاحبقرانی ۸: ۴۳۰.

که آنان علیهم السلام چراغ‌های پرتو افکنِ عالم امکان‌اند و سایر خلق، اشعّهٔ انوار و صدای اصوات خطابات آنهاست.

آنان علیهم السلام در همهٔ مراتب مادونِ خود، ظهوری از سنخ آن مرتبه دارند که به منزلهٔ «ربّ النوع»[1] نسبت به آن مرتبه است. هر یک از اهل مراتب وجودهای گوناگون متنازل، آنان را از سنخ خویش می‌بینند.

به عنوان مثال، بشر آنها را بشر و فرشته آنها را فرشته می‌بینند و انبیا و اوصیای آنها، آنان علیهم السلام را به صورت نبی ووصی (به نبوّت ووصیّت ظاهری) مشاهده می‌کنند.

این صورت‌های نمایان آنها، نسبت بـه اصـل مـرتبهٔ وجـودشان علیهم السلام مـانند صورت پدیدار در آینه نسبت به شاخص مقابل آینه است.

امّا صورت اصلی‌شان را اَحَدی جز خودشان نمی‌بینند؛ زیرا غیر از خود آنان اَحَدی تحمّل دیدن آنان را ندارد (در این زمینه، اخباری که تواتر معنوی دارند، وارد شده است).

برای تصدیق آن، به حدیث پنجم بنگرید تا به مطلوب دست یابید.

خلاصه: صورت‌های مذکور، حجاب‌هایی بر صورت‌های اصلی آنهاست که آن را برگرفته‌اند و بدین وسیله، در حجاب شده‌اند تا خلق طاقت رؤیتِ آنها را بیابد و از آنان علیهم السلام [معارف دین را] فراگیرد.

---

۱. هریک از فلاسفه (با اختلاف خاصی که در تعبیرات خود دارند) گفته‌اند: برای هر نوعی از انواع موجوداتِ مادی جهان هستی، فردی است عقلانی و نورانی و روحانی، که حافظ نـوعِ خـود می‌باشد و در معرضِ تحولات و تغییرات کون و فساد نیست و افراد مادی، تابع و مقهورِ پرتوی از آنها می‌باشد و آنها را به نام «أرباب انواع» (و غیره) خوانده‌اند (بنگرید به، لغت‌نامهٔ دهخدا، واژهٔ «ربّ النوع»).

اگر یکی از این حجاب‌ها کنار رود، سُبُحاتِ (انوار و عظمت) وجه آنها همهٔ آنچه را در عالَم وجود هست، می‌سوزاند؛ زیرا وجوه آنها، همان وجه خداست که موسی به زبان قومش نظر سوی آن را خواست و با نفی اَبَد (هرگز) پاسخ گرفت.

چنان که در حدیث پنجم و همچنین در حدیث هشتاد و یکم، بدان اشاره شد.

آنچه را پیامبر ﷺ زیر عرش دید، صورتی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود که با آن میان ملائکه ظاهر شد.

و از آنجا که پیامبر ﷺ اهل مرتبهٔ اصل بود، در آینه نگریست و در آن، شاخصِ مقابل را دید. به همین خاطر، حکم کرد که آن فرد، امیرالمؤمنین علیه‌السلام است.

و امّا جبرئیل از آنجا که از سنخ فرشتگان بود و بالاتر از این مرتبه بهره‌ای نداشت، حکم کرد که آن شخص فرشته‌ای به صورت علی علیه‌السلام است؛ چراکه بهرهٔ وی از رؤیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام همین اندازه بود.

پیامبر ﷺ خطا نکرد و برای او مشتبه نشد [نیز] جبرئیل به اشتباه نیفتاد و دروغ نگفت، بلکه هر کدام از این دو، از علم خویش خبر دادند، لیکن درجات علوم متفاوت‌اند.

این مطلب را با حواس ظاهری و باطنی‌ات در نگاه به یک چیز ملاحظه کن:

- چشم جسمانی‌ات آن را جسم می‌بیند که ابعادی دارد.
- حسّ مشترک تو آن را صورتِ برزخی میان ظاهر و باطن، می‌بیند.

• خیالت آن را صورتِ ظلّی مقداری، تهی از موادّ ظاهری، می‌بیند.

• نفس تو آن را صورتِ جوهری مجرّد، می‌بیند.

• عقلت آن را معنای مجرّد از همهٔ صورت‌ها، می‌بیند.

• فؤاد (قلب) تو آن را حقیقت صرف مجرّد از همهٔ اضافه‌ها و نسبت‌ها، می‌بیند.

در حالی که آن شیء ـ فی نفسه ـ یک چیز است.

هر کدام از این مَدارک (قوای ادراکی) به آنچه از آن شیء نزدش هست، حکم می‌کند.

لیکن «انسان جامع» با جمع همهٔ این مَدارک، به چشم وحدت سوی آن می‌نگرد و همهٔ آنها را مراتب یک حقیقت می‌بیند که در جمیع آن مراتب جاری‌اند.

بر اساس قول شاعر که می‌سراید:

مَـا بِـالدِّيَارِ سِـواهُ لَابِسٌ مِـغْفَرٍ   وَهُوَ الْحِمىٰ وَالحَيُّ مَعْ فَلَوَاتِهِ [1]

ـ در این سرزمین، کسی جز او نیست که خُود بپوشد، و خود اوست قُرقگاه و قبیله با دشت و بیابانش.

پیامبر ﷺ همان «انسان جامع» است و سایر خلق (که در رتبهٔ پایین‌تر از او و از اهل بیت اویند) به منزلهٔ مشاعر و حواسّ جزئی مذکورند (این معنا را بفهم و نیک در آن بیندیش و از جاهلان مباش).

---

۱. در کتاب «الإنسان الكامل: ۲۲، اثر عبدالکریم جیلی (متوفای سال ۸۳۲ هجری) این بیت، بدین‌گونه ضبط است:

ما في الدِّيار سوى مـلابس مِـغْفَرٍ   وأنا الحِـمَى وَالحَـيّ مع فَـلَواتـه

ـ در این سرزمین جز پوشندهٔ رَزْم جامه نماند، و...

بدان که آنچه را آوردیم در اخبار موجود است، لیکن در یک خبر گرد نیامده است. شخص بابصیرت و آگاه آن را از جاهای پراکنده می‌چیند و بعضی از آنها را به بعض دیگر ضمیمه می‌کند و کسی که این بهره را ندارد، اهل این خطاب نیست، هرچه می‌خواهد بگوید.

امثال این شخص، نزد اصحاب حکمای شرعی، مانند کسی است که از خطاب الهی، جز صدا و ندا را نمی‌شنود.[۱] به آنها و قولشان نباید اعتنا کرد. آنان هرگاه طرف خطاب اینان قرار گیرند، سلام گویند[۲] [و نرم خویانه با اینان برخورد کنند].

بحمد الله، شبهه از خبر برطرف شد، لیکن چنان است که خدای بزرگ فرمود: ﴿بَلْ عَجِبْتَ وَيَسْخَرُونَ * وَإِذَا ذُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ﴾؛[۳] بلکه تو در تعجّبی و آنها در تمسخر و هرگاه به یادشان آرند، اهمّیّتی نمی‌دهند.

حدیث (۹۹)

[ولایت علی عليه‌السلام رسالتِ همهٔ انبیاء الهی]

المناقب، اثر محمّد بن احمد بن شاذان قمّی رحمه‌الله.

ابن شاذان از ابن عبّاس روایت می‌کند که گفت:

قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله: لَمَّا عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ انْتَهىٰ بِيَ الْمَسِيرُ مَعَ جَبْرَئِيلَ إِلَى السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ، فَرَأَيْتُ بَيْتاً مِنْ يَاقُوتٍ أَحْمَرَ، فَقَالَ لِي جَبْرَئِيلُ: يَا مُحَمَّدُ، هٰذَا هُوَ

۱. تضمین آیهٔ ۱۷۱ سورهٔ بقره: ﴿لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً﴾.
۲. تضمین آیهٔ ۶۳ سورهٔ فرقان: ﴿وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾.
۳. سورهٔ صافّات (۳۷) آیات ۱۲ ـ ۱۳.

الْبَيْتُ الْمَعْمُورُ، خَلَقَهُ اللَّهُ تَعَالىٰ قَبْلَ خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرَضِين بِخَمْسِينَ أَلْفَ عَامٍ، قُمْ يَا مُحَمَّدُ فَصَلِّ إِليهِ.

قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: وَجَمَعَ اللَّهُ لِيَ النَّبِيِّينَ فَصَفَّهُمْ جَبْرَئِيلُ ﷺ وَرَائِي صَفّاً فَصَلَّيْتُ بِهِمْ.

فَلَمَّا سَلَّمْتُ أَتَانِي آتٍ مِنْ عِنْدِ رَبِّي، فَقَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ رَبُّكَ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ: سَلِ الرُّسُلَ عَلىٰ مَاذَا أَرْسَلْتُهُمْ مِنْ قَبْلِكَ؟

فَقُلْتُ: مَعَاشِرَ الرُّسُلِ، عَلىٰ مَاذَا بَعَثَكُمْ رَبِّي قَبْلِي؟

فَقَالَتِ الرُّسُلُ: عَلىٰ وَلَايَتِكَ وَوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

وَهُوَ قَوْلُهُ تَعَالىٰ: ﴿وَسْئَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا﴾ [۱]؛ [۲]

پیامبر ﷺ فرمود: چون به آسمان بالا برده شدم، مسیرمان با جبرئیل به آسمان چهارم افتاد (در آنجا) خانه‌ای از یاقوت سرخ را دیدم. جبرئیل به من گفت: ای محمّد، این خانه، همان «بیت المعمور» [۳] است، خدا پنجاه هزار سال پیش از

---

۱. سورهٔ زخرف (٤٣) آیهٔ ٤٥.

۲. مائة منقبة من مناقب امیرالمؤمنین والأئـمّة ﷺ: ١٥٠ (منقبت ٨٢)؛ بحار الأنوار ٢٦: ٣٠٧، حدیث ٦٩.

۳. در منابع، مترادف‌های زیر را برای «بیت المعمور» می‌نگریم: خانه‌ای مربع شکل در زیر عرش، خانه‌ای که کعبه درست به محاذات آن است. چهار ستون زیر عرش، خانه‌ای در آسمان چهارم که در هر روز هفتاد هزار فرشته داخل آن می‌شوند و تا قیامت نوبت به دستهٔ اول نمی‌رسد، مقصود از بیت المعمور، قلب مؤمن است که عرش رحمان است و به معرفت و اخلاص آباد، مکّه معظمه، جایی در آسمان دنیا، قصری از یاقوت سرخ که خدا آن را پنجاه هزار سال قبل از خلق آسمان و زمین آفرید، و ...

روایت است که منبر کرامت در «بیت المعمور» نصب شد، قرآن به صورت کامل در ماه رمضان، در آن نازل شد، خدا در آنجا فرشتگان را جمع کرد و فاطمه ﷺ را به همسری علی ﷺ درآورد و ...

آنکه آسمان‌ها و زمین را بیافریند، آن را خلق کرد. ای محمّد، بایست و در آن نماز گزار.

پیامبر ﷺ فرمود: خدا همهٔ انبیا را برایم گرد آورد و جبرئیل آنها را پشت سرم صف‌بندی کرد، با آنها نماز گزاردم.

چون نماز را سلام دادم، فرستاده‌ای از جانب پروردگارم آمد و گفت: ای محمّد، پروردگارت تو را سلام می‌رساند و می‌گوید: از رسولان بپرس بر چه چیزی آنها را پیش از تو فرستادم؟

پرسیدم: ای گروه رسولان، پروردگارم بر چه چیزی شما را ـ پیش از من ـ برانگیخت؟

پیامبران گفتند: بر ولایت تو و ولایت علیّ بن أبی طالب.

و این [همان] قول خدای متعال است که فرمود: «از رسولانی که پیش از تو فرستادیم بپرس».

حدیث (۱۰۰)

[حرام شدن گوشت و پوست امامان ﷺ بر زمین]

بصائر الدرجات، اثر صفّار ﷺ.

صفّار می‌گوید: برای ما حدیث کرد محمّد بن عبدالجبّار، از عبدالرّحمان بن حمّاد، از قاسم بن عُرْوَه.

و برای ما حدیث کرد عبدالله بن عمر تیملی [1] از شخصی از امام صادق ﷺ که فرمود:

---

۱. در مأخذ «عبدالله بن عُمَر مُسْلِمی» و در «بحار الأنوار ۲۲: ۵۵۰» (و جلد ۲۷، ص۲۹۹) «عبدالله بن عُمَر مُسْلی» ضبط است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: حَيَاتِي خَيْرٌ لَكُمْ وَمَمَاتِي خَيْرٌ لَكُمْ.

فَأَمَّا حَيَاتِي فَإِنَّ اللَّهَ هَدَاكُمْ بِي مِنَ الضَّلَالَةِ، وَأَنْقَذَكُمْ مِنْ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ.

وَأَمَّا مَمَاتِي فَإِنَّ أَعْمَالَكُمْ تُعْرَضُ عَلَيَّ؛ فَمَا كَانَ مِنْ حُسْنٍ اسْتَزَدْتُ اللَّهَ لَكُمْ، وَمَا كَانَ مِنْ قَبِيحٍ اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ لَكُمْ.

فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنَ الْمُنَافِقِينَ: وَكَيْفَ ذَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَقَدْ رَمَمْتَ يَعْنِي صِرْتَ رَمِيماً؟

فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: كَلَّا، إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ لُحُومَنَا عَلَى الْأَرْضِ فَلَا تَطْعَمُ مِنْهَا شَيْئاً؛ (۱)

پیامبر ﷺ فرمود: زندگی و مرگم برای شما مایهٔ خیر است.

حیاتم خیر است؛ چون خدا به وسیلهٔ من شما را از گمراهی نجات و از لبهٔ گودال دوزخ رهانید.

مرگم خیر است؛ چون اعمال شما بر من عرضه می‌شود. اگر کارهای نیک باشد از خدا فزونی [پاداش را] برای شما می‌خواهم و اگر کارهای زشت باشد از خدا برایتان آمرزش می‌طلبم.

یکی از منافقان پرسید: ای رسول خدا، چگونه؟ تو که در آن زمان خاک و خاکستر شده‌ای؟!

پیامبر ﷺ فرمود: هرگز [چنین نباشد] خدا گوشت ما را بر زمین حرام ساخت، چیزی از آنها را نمی‌خورد.

---

۱. بصائر الدرجات ۱: ٤٤٣ ـ ٤٤٤، حدیث ۲ ـ ۳؛ بحار الأنوار ۲۲: ۵۵۰، حدیث ۲.

تحقیقی دربارهٔ احوال اَجسام معصومین علیهم‌السلام و سایر مردم پس از مرگ

این بندهٔ ضعیف، میرزا محمد تقی، می‌گوید: از آنجا که پایان این جزء از کتاب به این خبر انجامید، به دلم می‌آید که توضیح مسئله‌ای را در پی آن بیاورم که زمان درازی است پژوهشگران به بررسی آن پرداخته‌اند و (به خاطر اموری که ذکرشان برای ما اهمیّت ندارد) به امری که جان به آن آرام گیرد، دست نیافته‌اند.

این مسئله، سرگذشت جسد معصوم و اجساد مرده‌ها پس از مرگ در گورهاست.

مردم در این زمینه، خیال‌پردازی‌ها و تخمین‌ها و حکایت‌هایی دارند که به امر استواری نمی‌انجامد.

مثلاً میانشان حکایت می‌کنند که قبر فلانی پس از سال‌های دور و دراز نمایان شد، او را در قبر تر و تازه (مانند روزی که در گور نهاده شد) یافتند، خاک جسد او را تغییر نداده بود.

این را از نشانه‌های سعادت می‌شمارند و اگر از ایشان بپرسی، این نپوسیدن چه دلالتی بر سعادت دارد، در جواب حیران می‌مانند و چیز روشنگری را بر زبان نمی‌آورند.

این امر بدان سبب است که منطق بسیاری از مردم تابع حرف‌هایی است که بر دهان می‌آورند و در قلب‌هاشان معنای حساب شده‌ای نیست. از این رو، بیشتر این حروف، مهمل بر زبان می‌آیند و نزد عقلا معنایی را نمی‌رسانند و اگر گاه در بردارندهٔ معنایی باشند، شانسی و اتفاقی است.

این حکایات، از قسم اوّل است. چیزی را با گوش می‌شنوند و نمی‌دانند

مقصود از آن چیست؛ چنان است که شاعر می‌سراید:

قَدْ يَطْرِبُ الْقُمْرِيُّ أَسْمَاعَنَا وَنَــحْنُ لَا نَعْرِفُ أَلْـحَانَهُ

ـ قمری گوش‌های ما را می‌نوازد، در حالی که ما آوازش را نمی‌دانیم.

وارسی این مسئله (آن طور که سزامند است) تألیف کتاب جداگانه‌ای را می‌طلبد؛ زیرا به مقدّمات طولانی (که بر بسیاری از مردم پوشیده‌اند) نیاز دارد. از این رو ـ در اینجا ـ به کمترین چیزی که مقصود را برساند، بسنده می‌کنیم و با درخواست توفیق از خدا، می‌گوییم:

شکّی در این نیست که هر موجود زنده‌ای دارای جسدی است که در ظاهر به نظر می‌آید و روحی که حیات و بقای او بر اساس ترکیبی است که این روح با جسد دارد. روح از جسد لطیف‌تر و بسیط‌تر است، به همین خاطر، جا ومکان آن دو نیز مختلف‌اند؛ بدین سان که روح اگر به حال خود رها شود، از محل و فضای جسد بالاتر است و به غیب نزدیک‌تر می‌باشد.

در جای خود، ثابت و قطعی است که هر جسدی از روح مخصوص به آن جسد تنزّل می‌یابد وگرنه تعلّق روح به آن جسد از تعلّقش به جسد دیگر ـ که در حدود و مشخّصات با آن جسد مغایرت دارد ـ سزاوارتر نبود.

فعلِ خدای حکیم بر اساس سرشت حکمتِ طبیعی جاری می‌شود، نه فلّه‌ای یا بر پایهٔ جبر و زور.

میان هر روح و جسدی، یک مناسبت ذاتی هست که سبب می‌شود هرگاه بنیهٔ جسمانی کامل شد، روح به آن جسد تعلّق گیرد؛ مانند آهن‌ربا و آهن، دود متصل از فتیلهٔ خاموش شده به چراغ که آن دود را پایین می‌کشد؛ زیرا شعله‌ای از آن به فتیله تعلّق داشت (اگر آن را آزموده باشی).

نیز هر جسدی از اجزای مختلفی در طبیعت ترکیب می‌یابد؛ چنان که در علمِ طبیعی مکتوم، محسوس است (علمی که صحیح‌ترین علوم و مادر آنهاست) اهل این علم، جسد را تجزیه می‌کنند و از آن اجزای ناری، هوایی، آبی و خاکی را بیرون می‌کشند.

پس از این مقدّمات، می‌گوییم:

بدون شک هرگاه میان جسد و روح مناسبت ذاتی باشد، به ذات خود به جدایی تن نمی‌دهند؛

از سویی فعل خدای حکیم بر اساس حکمت جاری است و جریان امور، بر اساسِ تحقّق اسباب آنهاست.

پس برای جدایی روح از جسد، باید سببی باشد.

مردم در تعیین این سبب اختلاف دارند. ما [اکنون] درصدد تفصیل و دستکاری آن نیستیم. آنچه از معدن وحی صادر شده است این است که سبب فراق روح، نفوذ آلات جسمانی واختلاف متولّدات است (چنان که در حدیث امیرالمؤمنین علیه‌السلام دربارهٔ نفس ناطقه و نفس حیوانی، در جواب اعرابی آمده است).

بیان آن این است که در علم طبیعی مکتوم ثابت است که علّت مفارقت روح از جسد (و پراکنده شدن اجزای جسد و گسیختگی آن با مسلّط شدن آتش و هوا و خاک بر آن) عارض شدن و امتزاج اَجزای غریبه (که از سنخ روح نیست) با روح است، همان اجزایی که مانع می‌شوند سنگ اکسیر به درجهٔ اکسیریّت برسد. کسی که می‌خواهد اکسیریّت را از قوّه به فعل درآورد، باید این غریبه‌ها را از آن سنگ بیرون کشد و از بین ببرد؛ چنان که شاعر می‌سراید:

لِهِرْمِسٍ أَرْضٌ تُنْبِتُ العِزَّ وَالْغِنیٰ إِذَا مَا انْتَفِي عَنْهَا غَرِيبُ الحَشَائِشِ

برای هِرمِس زمینی است که در آن عزّت و ثروت می‌روید، به شرط آنکه علف‌های بیگانه [و هرز] از آن زدوده شود.

سبب این است که هرگاه بیگانه‌ای با جسد بیامیزد در آن اثر می‌نهد و موجب ضعف مناسبتی می‌شود که نگهدارندهٔ روح در جسد است. در نتیجه، روح مرکزش را می‌جوید و ناگزیر از جسد جدا می‌گردد.

و هرگاه روح از جسد جدا شد (به معنای غیبت روح از جسد و توجّه آن به عالم خودش) اجزای جسد نیز ـ به خاطر اختلاط آن چیز غریب مُفسد به آن ـ متلاشی می‌شود و در نتیجه، هر جزئی مرکز خویش را می‌طلبد و بنیه‌اش هیچ و پوچ می‌شود و ترکیبش از هم فرو می‌پاشد.

همهٔ رنج و سختی کار، برای اخراج این مُفسد فی الارض است و این امر امکان ندارد مگر با فوت وفن‌هایی که در این صنعت بیان شده است که عبارت‌اند از: تهذیب و تقریب، حل، تقطیر، تکلیس، تعفین، تشمیع، تشبیب[1] (و دیگر اعمال بر اساس ترتیبی که بیان کرده‌اند).

هنگامی که آن غریب مفسد زایل شد و ارواح نافر (رمنده) و اجساد جامد کنار هم قرار گرفتند،[2] اجزاء همدیگر را می‌شناسند و معاشقه و معانقه می‌کنند

---

۱. آقای کیوان سمیعی در کتاب «زندگانی سردار کابلی: ۱۲۸»، آنجا که دربارهٔ اکسیر و کیمیا خاطراتی را نقل می‌کند، اصطلاح «تقطیر»، «تصعید»، «تعقید» ... و «الغام» را می‌آورد و برای آگاهی به معانی این کلمات، خوانندگان را به «مفاتیح العلوم، باب نهم از مقالهٔ دوم» (اثر خوارزمی) ارجاع می‌دهد.

۲. یعنی روح که حالت رمنده و فرّار دارد و در کنار جسم قرار گرفت که جامد و پایدار است.

به گونه‌ای که هیچ کدام از آنها ـ به خاطر شدّت پیوستگی و اتحاد و همدمی و مناسبت میان آنها ـ از هم جدا نمی‌شوند و در نتیجه، میان آنها فرزند شایسته‌ای متولّد می‌شود که بر پدر و مادرش افتخار می‌کند و آن همان نفسِ اکسیرِ فعّالی است که هدف نهایی همهٔ این اَعمال می‌باشد.

بعضی از حکما چقدر خوب گفته‌اند:

مانع از رسیدن هر چیزی به سرحدّ کمال، عَرَض فاسدی است که موجب منع و حجاب و سقوط و رذالت می‌شود. هرگاه این مانع از بین برود، اشیا با فعل و انفعال به نهایتِ امکانی‌شان می‌رسند.

برای خالص سازی جواهر فناناپذیر، باید اَعراض فناپذیر را زدود.

صاحب الشذور،[1] به همین مطلب اشاره دارد آنجا که دربارهٔ روح و جسد می‌سراید:

وَمَا فُرِّقَا بِـالحَلِّ إلّا لِـيُغْسَلا وَبِالغَسْلِ بَعْدَ الْحَلِّ يَتَّحِدانِ

ـ با حل شدن از هم جدا نشدند مگر برای اینکه شسته شوند و با شستن پس از حل شدن، با هم اتحاد می‌یابند.

سبب رخنهٔ آلات و اختلاف متولّدات (که همان اخلاط و دیگر چیزهاست) امتزاج غریب مفسدی است که بدن را از اعتدال طبیعی خارج می‌سازد.

روشن است که اجساد (بلکه ارواح) در دنیا از اَعراض غریب تهی نیستند وگرنه اَمراض و مرگ بر آنها عارض نمی‌شد.

---

۱. مقصود، ابوالحسن، علی بن موسی، صاحب کتاب «شذور الذهب في صناعة الكيمياء» است. وی در سال ۵۹۳ هجری درگذشت. هیچ کس چون او کیمیا را به نظم در نیاورد؛ گفته‌اند: وی شاعرِ حکما و حکیمِ شُعراست (الوافی بالوفیات ۲۲: ۲۶۰، شمارهٔ ۱۸۵).

نیز اجساد اُخروی مؤمنان در کمال صفا و لطافت‌اند و اجساد اُخروی کافران در کمال ظلمت و کثافت (غلظت) محض‌اند (چنان که بعضی از اوصاف آنها را از زبان وحی دربارهٔ مؤمنان و کافران شنیدی).

بدون شک، نه جسد مؤمن در دنیا بدین اندازه لطیف و نه جسد کافر ـ در دنیا ـ بدین پایه کثیف (متراکم) است. در هر کدام ازآنها اعراض غریبه‌ای است که از سنخ جوهرشان نیست و تا زمانی که این اعراض در آن دو باشد، شایستگی برای ترکیب جاودان را ـ که هرگز مرگ بر آن درنیاید ـ ندارند.

چنان که این دو، در آخرت، چنین‌اند. این معنا در حدیثی آمده است که مضمون آن چنین است:

هرگاه اهل بهشت به بهشت و اهل دوزخ به جهنّم درآمدند، مرگ را در صورت یک قوچ خاکستری می‌آورند و میان بهشت و دوزخ سر می‌برند. سپس یک منادی از سوی خدای متعال ندا می‌دهد: ای بهشتیان، جاودانگی است و مرگی در کار نیست و ای اهل آتش، خلود است و مرگی وجود ندارد.[۱]

---

۱. در «تفسیر قمّی ۲: ۵۰» در تفسیر آیهٔ ﴿وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ﴾ از امام صادق علیه‌السلام روایت است که فرمود: يُنَادِي مُنَادٍ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ وَذٰلِكَ بَعْدَ مَا صَارَ أَهْلُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ وَأَهْلُ النَّارِ فِي النَّارِ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ وَيَا أَهْلَ النَّارِ، هَلْ تَعْرِفُونَ الْمَوْتَ فِي صُورَةٍ مِنَ الصُّوَرِ؟ فَيَقُولُونَ: لَا، فَيُؤْتىٰ بِالْمَوْتِ فِي صُورَةِ كَبْشٍ أَمْلَحَ فَيُوقَفُ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ ثُمَّ يُنَادَوْنَ جَمِيعاً: أَشْرِفُوا وَانْظُرُوا إِلَى الْمَوْتِ، فَيُشْرِفُونَ ثُمَّ يَأْمُرُ اللّٰهُ بِهِ فَيُذْبَحُ، ثُمَّ يُقَالُ يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ خُلُودٌ فَلَا مَوْتَ أَبَداً، يَا أَهْلَ النَّارِ خُلُودٌ فَلَا مَوْتَ أَبَداً؛ پس از آنکه اهل بهشت و دوزخ در جای خود قرار گرفتند، یک منادی از نزد خدا ندا می‌دهد: آیا مرگ را در یکی از صورت‌ها می‌شناسید؟ می‌گویند: نه. در این هنگام، مرگ را در صورت یک قوچ خاکستری می‌آورند و میان بهشت و دوزخ نگه می‌دارند و همه را صدا می‌زنند که بیایید و به مرگ بنگرید. سپس خدا امر می‌کند و آن قوچ ذبح می‌شود و آن گاه گویند: ای اهل بهشت و دوزخ، دیگر مرگی وجود ندارد و زمان خلود (همیشه ماندن) فرا رسید.

خدای حکیم در دنیا کثیف و لطیف را به هم آمیخت تا اختیار (که مُصَحِّح تکلیف است) تحقّق یابد از باب این سخن که فرمود: ﴿إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ﴾؛[1] همانا قیامت فرا رسیدنی است! از نظر پوشیده‌اش می‌دارم تا هر نفسی بر پایهٔ سعی و تلاش خویش پاداش گیرد.

باری، خدا از سر لطف و رحمت، بندگان را به ایمان و لوازم آن (اعمال صالح و شایسته) مکلّف ساخت و در این راستا، پیامبران مرسل و اَوصیای پسندیده‌اش را فرستاد تا مردم را به این طریق رهنمون شوند. هرکس این را از خدا پذیرفت، خدا روح و جسدش را با خلق دوّم، از طینتِ بهشت آفرید (سرشتی که لطافتِ آن بر پایهٔ درجهٔ قبول ایمان از سوی بنده است) و هرکه آن را برنتافت، خدا روح و جسد او را با خلق دوّم، از طینت آتش آفرید (خمیر مایه‌ای که بر اساس درجهٔ انکار شخص، کثیف محض است).

هر یک از این دو فرقه، با گام‌های اعمالشان در دنیا، سوی آنچه در خلق دوّم از آن آفریده شدند، در حرکت‌اند.

اعمال ـ در حقیقت ـ اسباب رهایی از اعراض غریبهٔ دنیاست که با طینت هریک از این دو گروه، امتزاج یافته است (نظیر اعمالِ صنعت سَنگ‌تراشی برای خالص‌سازی از اعراض و رسیدن به هدف نهایی امکانی آن).

بی‌تردید، درجات مردم از نظر کمّی و کیفی در اعمال مختلف است. هر مؤمنی که عملش قوی باشد، به گونه‌ای که بتواند جسدش را از این کدورات عارضی (عناصر فانی زوال‌پذیر) نسبت به کسی که به آخرت انتقال می‌یابد، خالص سازد و از آنها باقی ننهد مگر به اندازه‌ای که تا زمان اجل حتمی (که

---

۱. سورهٔ طه (۲۰) آیهٔ ۱۵.

برایش مقدّر شده است) همراهش باشد، مؤمن کاملی است که پیش از آنکه بمیرد، مرگ را درنوردید و در دنیا آثار شگفت و کرامات عجیبی از وی بروز می‌یابد [مانند:] طیّ الأرض، راه رفتن روی آب، حرکت دادن اجسام بزرگ و سنگین از جایشان، اَخبار از امور غایب و پنهان، به حرف درآوردن جمادات و نباتات و حیوانات (و امور خارق العادهٔ دیگری شبیه آن).

همهٔ اینها به خاطر تخلّصِ جوهر جسد و جسم از اعراض غریبه‌ای است که موجب ظلمت و حجاب‌اند واین رهایی، سبب می‌شود که روح با جسد ائتلاف یابد و نفس لاهوتی الهی در جسد پدیدار گردد که به منزلهٔ نفس اکسیر فعّالی در انسان وسیط [1] می‌باشد، همان که امیرالمؤمنین عليه‌السلام فرمود:

خَلَقَ الإِنْسَانَ ذَا نَفْسٍ نَاطِقَةٍ؛ إِنْ زَكَّاهَا بِالْعِلْمِ وَالْعَمَلِ فَقَدْ شَابَهَتْ أَوَائِلَ جَوَاهِرِ عَلَلِهَا، فَإِذَا اعْتَدَلَ مِزَاجُهَا وَفَارَقَتِ الأَضْدَادَ، فَقَدْ شَارَكَ بِهَا السَّبْعَ الشِّدَادَ؛ [2]

خدا انسان را به گونه‌ای آفرید که دارای نفس ناطق است. اگر وی آن را با علم و عمل پاک سازد، با گوهرهای علّت‌های نخستین آن همانندی یابد و اگر مزاجش اعتدال یافت و از اضداد جدا گشت، به وسیلهٔ آن با آسمان‌های هفت گانهٔ مستحکم، مشارکت جوید.

صریح‌تر از این سخن را شیخ علّام اَحسائی رحمه‌الله در کتاب «شرح الحکمة العرشيّة» و همچنین در کشکول خویش روایت می‌کند که:

---

۱. انسانِ میان خدا و خلق.

۲. مناقب آل ابی طالب ۲: ٤۹؛ تصنیف غرر الحکم: ۲٤۰، رقم ٤۸٤۹؛ بحار الأنوار ٤۰: ۱٦٥.

إِنَّ بَعْضَ الْيَهُودِ اجْتَازَ بِأَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام وَهُوَ يَتَكَلَّمُ مَعَ جَمَاعَةٍ، فَقَالَ: يَابْنَ أَبِي طَالِبٍ، لَوْ أَنَّكَ تَعَلَّمْتَ الْفَلْسَفَةَ، لَكَانَ يَكُونُ لَكَ شَأْنٌ مِنَ الشَّأْنِ.

فَقَالَ عليه‌السلام: وَمَا تَعْنِي بِالْفَلْسَفَةِ؟ أَلَيْسَ مَنِ اعْتَدَلَ طِبَاعُهُ صَفِيَ مِزَاجُهُ، وَمَنْ صَفِيَ مِزَاجُهُ قَوِيَ أَثَرُ النَّفْسِ فِيهِ، وَمَنْ قَوِيَ أَثَرُ النَّفْسِ فِيهِ، سَمَا إِلىٰ مَا يَرْتَقِيهِ، وَمَنْ سَمَا إِلىٰ مَا يَرْتَقِيهِ فَقَدْ تَخَلَّقَ بِالأَخْلَاقِ النَّفْسَانِيَّةِ، فَقَدْ صَارَ مَوْجُوداً بِمَا هُوَ إِنْسَانٌ دُونَ أَنْ يَكُونَ مَوْجُوداً بِمَا هُوَ حَيْوَانٌ، فَقَدْ دَخَلَ فِي الْبَابِ المَلَكِيِّ الصُّورِيِّ، وَلَيْسَ لَهُ عَنْ هٰذِهِ الْغَايَةِ مُغَيِّرٌ.

فَقَالَ الْيَهُودِيُّ: اللّٰهُ أَكْبَرُ يَابْنَ أَبِي طَالِبٍ، فَقَدْ نَطَقْتَ بِالْفَلْسَفَةِ جَمِيعِهَا فِي هٰذِهِ الْكَلِمَاتِ، رَضِيَ اللّٰهُ عَنْكَ؛ (۱)

یک یهودی به امیرالمؤمنین (که با گروهی سخن می‌گفت) گذشت و گفت: ای پسر ابوطالب، اگر فلسفه می‌آموختی، شأنت فراتر از این می‌شد!

امام علیه‌السلام فرمود: مقصودت از فلسفه چیست؟ آیا جز این است که هرکس طباع او معتدل شد، مزاج او صاف گردد، و هرکس مزاجش پاک شد، اثر نفس در وی قوی شود، و هرکس اثر نفس در او قوّت یافت، سوی آنچه او را ارتقا می‌دهد بالا رود و آن که ارتقا یافت، به اخلاق نفسانی بیاراست، و هرکه

---

۱. این روایت، در منابع زیر آمده است:
- الحقائق فی محاسن الأخلاق: ٣٦٤.
- الأنوار الساطعة ١: ٦٧.
- کشکول بهایی ۳: ٤٠٤.

چنین شد، موجودی انسانی شود (نه حیوانی) و به باب مَلَکی درآید و چیزی او را از این حالت برنگرداند.

یهودی گفت: الله اکبر [شگفتا] ای فرزند ابوطالب، همهٔ فلسفه را در این کلمات بر زبان آوردی! خدای از تو خشنود باد!

مراد از اعتدال طبیعت‌ها، زمانی است که غریبه‌های فسادانگیز از بین برود و منظور از صفای مزاج، ائتلاف اجزای جسمی و روحی می‌باشد و مقصود از قوّت اثر نفس در انسان، ظهور نفس لاهوتی بر اوست (که بدان اشاره کردیم).

چنین مؤمنی هرگاه به سبب باقی ماندهٔ اعراض ضعیف در وی، بمیرد و در گورش نهند، همچون طلای ناب، به خاطر شدّت چسبندگی اجزایش، خاک در جداسازی اجزای جسد اصلی‌اش درنمی‌آید و عَرَض مُفسد روی پوست می‌ماند و در اعماق بدن وی نفوذ نمی‌کند (تنها چیزی است در ظاهر جسد).

هرگاه وی را در قبرش نهند، عرض مُفسد از وی زایل می‌شود بی‌آنکه در اصل جسد وی تغییری پدید آورد.

مثال وی، مثال طلای غش‌داری است که برای خالص سازی گذاشته‌اند. اجزای غش از اعماقِ آن کنده می‌شود بی‌آنکه صورت آن را باطل سازد.

لیکن پس از زوال عرض از وی [جسدش] به خاطر لطافت و نورانی بودن، از دیدگان اهل دنیا غیب می‌گردد، او را نمی‌بینند مگر اهل آن عالمی که وی در آن است و در قبر فقط عناصر دنیوی (که بر وی عارض شده بود) باقی می‌ماند (این نکته را دریاب).

آری، مدّت خلاص شدن از اَعراض متفاوت است؛ گاه طولانی و گاه کوتاه می‌باشد (به خاطر تفاوت اشخاص در مراتب ضعف عرض).

اینکه می‌شنوی دوام بر فلان عمل، جسدش را نپوساند، مقصود همین است که ما آوردیم، نه اینکه جسد اصلی شخص در قبر به شکل دنیوی باقی بماند و در برابر دیدگان آشکار باشد؛ چنان که جاهلان در دهانشان می‌چرخانند وحکایت‌های سست و دروغی را نقل می‌کنند که بعضی از آنها در بعض دیگر می‌ریزد.

آری، اگر در بعضی از آنچه پیوسته بر زبان می‌آورند، راست بگویند، مأخذ آن، سخنی است که به خواست خدای متعال، دربارهٔ حال سایر مردم خواهیم آورد.

و کسی که عملش برای خالص سازی جسد از تیرگی‌ها بسنده نکند (به خاطر زندگی کوتاه دنیایی یا ضعف ایمان که سبب ضعفِ کمّی و کیفی عمل می‌گردد) هرگاه روح از جسدش جدا شود و او را در قبر گذارند، به تصفیهٔ طبیعی نیاز دارد و بر اساس حکمت، این کار امکان ندارد مگر به تحلیل اجزای وی و خُرد شدن و تفکیک آنها؛ چراکه اعراض غریبه در اعماق بدنش فرو رفته‌اند و به شدّت بدان وابسته‌اند به گونه‌ای که از آن جدا نمی‌شوند مگر به فروپاشی بُنیهٔ جسد و تکلیس (پودر شدن) و تحلیل و تقطیر و تصعید و غسل (و دیگر اعمال).[1]

مِثل چنین جسدی در قبر می‌پوسد و اجزای اصلی پایدارش به پیروی از اعراض فانی، از هم می‌گسلد و بسا به همراه این اعراض فانی در نواحی زمین پراکنده شود تا اینکه از آن اعراض به کلّی رهایی یابد و در این هنگام به تربتی که فرشته به امر خدا آن تربت را در نطفهٔ پدر و مادرش، آمیخت و سرشت، می‌شتابد. این تربت، قبر اصلی اوست در آن ـ تا زمان بعث ـ دایره‌وار می‌ماند.

---

۱. این اعمال (ساز وکارها) در علم طبیعی مکتوم (علم کیمیا) تبیین شده است.

و این یکی از معانی سخن امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرمود:

كَمْ مِنْ آكِلٍ [مِنْكُمْ] لَحْمَ أَخِيهِ وَشَارِبٍ بِرَأْسِ أَبِيهِ؛ [1]

بسا کسانی که گوشت برادرشان را می‌خورند و [به کاسهٔ] سر پدر [آب] می‌آشامند.

مدّت رهایی اینان نیز ـ به حسب اشخاص ـ متفاوت است.

این ماجرا، حال مؤمن بود. حال کافر نیز ـ مو به مو ـ مانند حالِ مؤمن است با دو تفاوت:

۱. جسد مؤمن هرگاه از اَعراض غریبهٔ فانی رهایی یابد، بر حسب نور ایمانی که در اوست، صاف و نورانی محض می‌شود، در حالی که صفای جسد کافر به عکس است و در ظلمانیّت و تیرگی و سیاهی نمود می‌یابد.

۲. اجزای بدن مؤمن پس از تصفیه، کمال ائتلاف و اتحاد را می‌یابد به گونه‌ای که پس از ترکیب جاوید در معاد، فساد بر آن عارض نمی‌شود و این، بعد از تصفیهٔ دوّم ـ پس از رجعت ـ میان دو نفحه است.

بعضی از طبیعی‌ها چه خوب گفته‌اند:

سوزاندن جسد، سبب طهارت جسد است و پاکی جسد، سبب مناسبت نفس با او و این مناسبت، سبب عشق نفس به وی و این عشق، سبب اتحاد نفس با او و این اتحاد، سبب روحانی شدنش و وقتی جسد ـ مانند نفس ـ روحانی شد، این کار، سبب حیات ابدی و محال شدن مرگ بر وی می‌شود.

در این سخن، نیک بیندیش و بنگر که چقدر با قواعد خلقت سازگار است.

---

۱. مشارق انوار اليقين: ۲۱۹ و ٢٦٤.

و امّا اَجزای بدن کافر، گرچه از اعراض دنیا رهایی می‌یابد، لیکن با هم ائتلاف نمی‌یابند، بلکه اختلاف میان اجزای وی پس از تصفیه شدیدتر می‌شود؛ زیرا این اجزا ـ از نظر ذات و صفات ـ بر ضدّ طینت مؤمن‌اند؛ چراکه از طبیعت تنافر و تناکر آفریده شده‌اند.

از این روست که میان اهل دوزخ، هرگز یکدلی و سازگاری وجود ندارد، بلکه هر وقت امّتی به جهنّم در می‌آید، نظیرش را لعنت می‌کند و به راستی «دشمنی دوزخیان با هم حق و راست است»[1] میان آنها در عین مناسبت، کمال منافرت وجود دارد «آنها را یکدست می‌بینی در حالی که قلب‌هاشان پراکنده‌اند».[2]

طبیعت دوّم دگرگون‌سازی که خدا کافر را ـ به خاطر کفرش ـ در خلق دوّم تشریعی، بدان طبیعت آفرید، اجزای وجود او را (به سبب آمیختنِ غرایب ـ گناهان ـ به آن) پیوسته به جدایی و هلاک و فروپاشی و تنافر فرا می‌خواند.

و در خطبه آمده است:

هَیْهَاتَ! مَا تَنَاکَرْتُمْ إِلَّا لِمَا بَیْنَکُمْ[3] مِنَ الذُّنُوبِ؛[4]

هیهات! همدیگر را انکار نکردید مگر به خاطر گناهانی که در میان شماست.

این را نیک بفهم.

---

۱. تضمینِ آیهٔ ٦٤ سورهٔ ص است: ﴿إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ﴾؛ دشمنی اهل دوزخ با هم، البته که حرف راست و درستی است.

۲. تضمین آیهٔ ١٤ سورهٔ حشر است: ﴿تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى﴾؛ آنها را با هم متحد می‌پنداری در حالی که دل‌هاشان پراکنده است.

۳. در «عیون الحکم» و چند کتاب دیگر که این حدیث در آنها آمده است، به جای «لِمَا بَیْنَکُمْ» واژهٔ «لِما قَبلَکُم» ضبط است؛ یعنی به خاطر گناهان قبلی‌تان.

٤. عیون الحکم: ۵۱۳؛ تنبیه الخواطر: ٣٦٠.

لیکن طبیعتِ اصلی‌ای که خدا همهٔ مردم را در خلق اوّل تکوینی بدان طبیعت سرشت، با این طبیعت دوّم تعارض دارد و اجزای بدن را به اجتماع و حیات فرا می‌خواند. از این رو، میان آنها به طور دایم درگیری و برخورد هست. هر اندازه طبیعت اوّل آنها را گرد می‌آورد، طبیعت دوّم به کمک آتش دوزخ، آن اجزا را می‌پراکند.

از این روست که خدای متعال از حالشان خبر داد و فرمود:

﴿ ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ ﴾؛ [1]

در جهنّم، نه می‌میرند و نه زنده‌اند.

از چیزهایی که به این امر رهنمون است، حدیث پرنده‌ای است که بر جسد ابن ملجم ملعون گماشته‌اند و این پرنده اَجزای بدن او را با خوردن از هم جدا می‌سازد، سپس آنها را پس می‌آورد و گرد هم می‌آیند و برای بار دوّم این کار تکرار می‌شود و تا قیامت این عمل ادامه دارد.

این حدیث، مشهور است. [2] شاید آن را در ضمن معجزات آن حضرت بیاوریم. [3]

و از این نمونه است، روایتی که بیان می‌دارد که هرگاه اهل دوزخ از شدّت تشنگی فریادرسی کنند، آب جوشانی برایشان آورند که صورت‌هاشان را بریان می‌سازد و گوشت صورت‌های آنها در آن آب می‌ریزد. [4]

---

۱. سورهٔ اعلی (۸۷) آیهٔ ۱۳.
۲. الخرائج والجرائح ۱: ۲۱۷ ـ ۲۱۸، حدیث ۶۰؛ بحار الأنوار ۴۲: ۳۰۷، حدیث ۷.
۳. قسم دوم کتاب، جزء اول، حدیث ۹۸.
۴. تفسیر قمی ۱: ۳۷۶.

بی‌گمان این ریخته‌ها بار دوّم، سوی آنها برمی‌گردد؛ زیرا خدای متعال می‌فرماید:

﴿كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُم بَدَّلْنَاهُمْ جُلُوداً غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ﴾؛ [۱]

هرگاه پوستشان بریان شود، پوست‌های دیگری را جایگزین آنها می‌کنیم تا عذاب را بچشند.

امام صادق علیه السلام بیان فرمود که این پوست‌های جایگزین، هم همان پوست‌های اولیّه‌اند و هم غیر آنهایند، به منزلهٔ خشتی که خُرد شود و دوباره خاک آن را در قالب ریزند. [۲]

خلاصه: اهل دوزخ پیوسته در حال پراکندگی و اجتماع‌اند. فرشته‌هایی که بر آنها گماشته‌اند، با گرز چنان ضربتی به آنها می‌زنند که اجزای جسدشان [پودر می‌شود و] مانند گرد به هوا می‌رود، سپس جمع می‌گردد، سپس بار دیگر با گرز آنها را می‌زنند و این کار همچنان ادامه می‌یابد و از انواع عذاب آنهاست (سبب آن همان است که بیان کردیم).

و امّا مستضعفان و کسانی که در حکم ایشان‌اند، به طریق اَوْلی اجسادشان در گور می‌پوسد.

بدان که مدّت پوسیدن اجساد به اختلاف طبایعِ خاک‌ها و هواها و سایر اسباب پنهان و آشکار، مختلف است. بسا جسدی در قبر پنجاه سال یا بیشتر بماند و چیزی از آن نپوسد، لیکن فرجامی جز پوسیدن ندارد.

---

۱. سورهٔ نساء (٤) آیهٔ ٥٦.

۲. احتجاج طبرسی ۲: ۳٥٤؛ بحار الأنوار ۷: ۳۸، حدیث ٦.

آنچه را بعضی از کوته‌فکران حکایت می‌کنند، اگر در نقلشان صادق باشند، اَمثال این اجساد است و این پدیده، بر سعادت شخص دلالت نمی‌کند؛ زیرا پوسیدن تُند یا کُند اَعراض، ملاک سعادت شخص یا شقاوت او نمی‌باشد.

خلاصه: موضوع سخن (در پوسیدن اجساد و نپوسیدن آن) اگر اَعراض فناپذیر باشد، این اَعراض در هر صاحب روحی می‌پوسد و اگر موضوع کلام، اصل جسدی باشد که انسان با آن محشور می‌شود و عقاب یا ثواب می‌بیند، دریافتیم که:

● ترکیب بعضی از آنها از بین نمی‌رود، لیکن هنگامی که اعراض از وی زایل شد با این چشم‌های دنیوی دیده نمی‌شوند و اگر نبش قبر گردند، چیزی در آن به چشم نمی‌آید.

● حال بعضی از اجساد به بطلانِ ترکیب و پوسیدن باز می‌گردد. اجسادی که ترکیب آن هیچ و پوچ نشود یا ترکیب آن باطل گردد امّا به حدّ پوسیدن نرسد، در این حالت با چشم دیده می‌شوند، امّا بعد از پوسیدن، با این چشم‌ها دیده نمی‌شوند.

آری، مانعی ندارد که حکمتی از حکمت‌های خاصّ خدا، گاه ظهور اَجساد بعضی از مردگان را برای اهل دنیا اقتضا کند؛ خواه پوسیده باشند یا نپوسیده باشند؛ چنان که بسیاری از آنها در معجزات انبیا و اوصیا آمده است.

این کار، گاه با لطیف ساختنِ دیده‌های ناظران است به گونه‌ای که آنچه را در عالم غیب هست درک کنند، و گاه به جذب شخص از عالم غیب به عالَم شهادت، به اینکه خدای حکیم لباسی از سنخ این عالم بر او بپوشاند (چنان که

در اوّل امر بدین لباس بود) به گونه‌ای که با چشمِ سر دیده شود.

لیکن این کار، طوری است که از محل بحث ما خارج است؛ زیرا سخن در مقتضای حکمت عامّه است که خلقت ـ در کلیّت خود ـ بر آن، جاری است.

این ماجرا، حال اجساد سایر مردم است.

[ماجرای جسد معصوم علیه السلام]

امّا جسد معصوم علیه السلام (از همان آغاز پیدایش) در کمال صفا و لطافت و اعتدال است به گونه‌ای که اگر به صورت اصلی‌اش برای مردم آشکار شود، تیزی درخشندگی آن، نور دیده‌ها را می‌برد و هیچ کس طاقت دیدن آن را ندارد. آنان علیهم السلام برای مصلحت خلق، بالعرض لباس بشری دنیوی پوشانده شدند تا خلق بتوانند آنها را مشاهده کنند و معارف را از آنها دریافت دارند و بهره ببرند.

با وجود این، معصوم علیه السلام در کمال رقّت و لطافت و ضعف در وابستگی است تا آنجا که دربارهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله این سازوکار به درجه‌ای می‌رسد که در آفتاب می‌ایستد و به خاطر غلبهٔ نوریّت وی بر کثافت بشریّت، سایه‌ای برای او دیده نمی‌شود. وی مانند جرم خورشید، سایه را از خود می‌راند.

و از این روست که آنان علیهم السلام به آسمان بالا می‌روند، به زمین فرود می‌آیند، روی آب راه می‌روند و در چشم برهم‌زدنی به آنچه می‌خواهند می‌رسند و دست خویش را به هر مقداری از مسافت که بخواهند می‌کَشند و آنچه را اراده کنند می‌آورند و اَعراض بشری آنها را از این کار باز نمی‌دارد؛ زیرا بیشتر احکام این اعراض، در جنب نوریّت اصل جسد شریف آنها مضمحل می‌شود و آنان علیهم السلام اگر اراده کنند، حکم آنها را به کلّی برمی‌دارند. این حکم در اختیار آنهاست و

مانند سایر خلق، مقهور حکمِ اعراض نیستند. دیگران نمی‌توانند [مانند آنـها] اَعراض را ـ هر زمان که بخواهند ـ بردارند.

همهٔ لوازم اَعراضی که بر آنها عارض می‌شود با اختیار خودشان پدید می‌آید، گرچه درجات معصومین علیهم‌السلام نیز در این راستا متفاوت است.

سایر انبیا و اوصیا، قدرت و توان محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله و آل معصوم آن حضرت را ندارند؛ زیرا رتبهٔ آنان زیرِ رتبهٔ اینان‌اند. اینان هرگاه مرگ را بر حیات برگزینند و [بخواهند] از این سرای فانی انتقال یابند، اَعراض از آنها در اوّلین فرصتی که به حسب عادت طبیعی این کار شدنی باشد، خلع می‌شود.

اخبار در اندازهٔ مدّت خلع، مختلف است. در بعضی آمده است که جسد معصوم علیه‌السلام بیش از ٤٠ روز در زمین نمی‌ماند، در بعض دیگر بیش از سه روز آمده است. وجه جمع، تفاوت اشخاص معصومین علیهم‌السلام در این راستاست.

هرگاه اَعراض از آنها خلع شد، جسدشان به همان ترکیبی که داشت با همهٔ گوشت و استخوان و خون ـ و دیگر چیزها که دارد ـ به عرش و آسمان‌ها بالا می‌رود؛ مقصودم عرش و سماوات قبر است؛ زیرا این اجساد از آنجا فرود آمد و به اعراض دنیوی تعلّق گرفت.

از این رو، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ لُحُومَنَا عَلَى الأَرْضِ، فَلَا تَطْعَمَ مِنْهَا شَيْئاً؛[1]

خدا گوشت ما را بر زمین حرام ساخت، چیزی از آن را زمین نمی‌خورد.

مقصود از گوشت، گوشتِ اجسادِ اصلی آنان علیهم‌السلام است، نه اَعراض زوال‌پذیر

---

۱. بصائر الدرجات ۱: ٤٤٤؛ من لا يحضره الفقيه ۱: ۱۹۱؛ بحار الأنوار ۲۲: ۵۵۰، حديث ۲.

که اصل آنها از دنیاست و به عالم برزخ سرایت نمی‌کند، چه رسد به آخرت.

مثال اجساد آنان علیهم‌السلام نسبت به اعراض زوال‌پذیر، مثال صورتی است که از تو درآینه می‌افتد. جرم آینه «شیشه» مثال اَعراض زایل شونده و صورتی که در آینه آشکار می‌شود، مثال اصل اَجساد آنهاست. هرگاه شیشه بشکند، از صورت تو چیزی خُرد نمی‌شود، و صورت به آنچه هست سوی تو برمی‌گردد و در ظلّ تو مستقر می‌شود و از چشم‌های ظاهری پنهان می‌ماند با اینکه در رتبهٔ بالای ظهورت بر اوائل عللِ فعل تو آویزان است، به گونه‌ای که هرگاه آینه‌ای در مقابل آن قرار گیرد، آشکار می‌گردد، بلکه اگر یک میلیون آینه در مقابلش قرار دهند، در همهٔ آنها ظاهر می‌شود بی‌آنکه خودش متعدّد یا جزء جزء گردد.

از این رو، حضور امیرالمؤمنین علیه‌السلام نزد جنازهٔ خودش یا اینکه خود آن حضرت جلو تابوت رابلند کرد (چنان که روایت است) بعید نمی‌نماید.

حاصل کلام و مَلْخَص مرام در مقام، این است که: جسد معصوم هرگاه در قبر گذاشته شد، در زمان اندکی اعراض از وی خَلْع می‌شود؛ به خاطر ضعف تعلّق اعراض به جسد معصوم، و تعلّق جسد معصوم ـ با ترکیب و تألیفی که دارد ـ به عرشی که از آن فرود آمد و آن، غیبِ قبرِ ظاهری است.

و زمین از اجزای جسد معصوم علیه‌السلام چیزی را نمی‌خورد و با تجزیه، جزئی از جسد معصوم را از بین نمی‌برد.

و امّا اعراض، هر جزء آنها (عناصر ظاهری) به مرکز خویش می‌پیوندند؛ چنان که در زمان حیات هنگامی که بیمار می‌شود و اجزایی از بدنش (گوشت، استخوان، خون و غیر آن) به تحلیل می‌رود، به مرکزش ملحق می‌شود و به جای آنچه تحلیل

رفته است، لطایف سایر اغذیه می‌نشیند و از اصل جسدش چیزی کم نمی‌شود.

[سخن ملّا صدرا]

این سخن که قوام هر شخصی به صورت اوست نه به مادّه‌اش؛ چراکه اجزای مادّه پیوسته به تحلیل می‌روند (چنان که صدر شیرازی پنداشته است و بدین وسیله معاد جسمانی را درست کرده است)[1] از حرف‌های مُفت و بی‌اساس است.

زیرا اصل حقیقتِ هر چیزی (جسد باشد یا غیر آن) مادّهٔ آن است و صورت به قدّ و قامت مادّه اندازه‌گیری می‌شود؛ چراکه صورت ـ در حقیقت ـ صفت مادّه است و اینکه صفت به غیر موصوف خود پابرجا باشد، حرفِ چرندی است.

آنچه این شخص فاضل را در امثال این لغزش‌ها انداخت، عدم آگاهی وی بر علم طبیعی مکتوم است، علمی که آینهٔ مشاهدهٔ این امور است. هرکس کمترین آگاهی به این علم داشته باشد، لب به این سخن نمی‌جنباند که [بازگشت در] معاد صورت انسان است، نه مادّه‌اش.

افزون بر این، قائل به این قول، از مدلول کتاب خدا بیرون می‌رود که در جواب کسی که می‌پرسد چه کسی این استخوان‌های پوسیده را زنده می‌کند، می‌فرماید:

﴿ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ ﴾؛[2]

بگو: همو که اوّل بار آنها را آفرید و او بر خلق هر چیزی داناست.

---

۱. بنگرید به، المبدأ والمعاد: ۳۷۳ به بعد؛ الحكمة المتعاليه ۹: ۱۸۵، باب ۱۱؛ العرشيه: ۲٤۵ به بعد.

۲. سورهٔ یس (۳٦) آیهٔ ۷۹.

سیاق آیه، صریح است در اینکه خدای متعال مادّهٔ استخوان پوسیده را برمی‌گرداند، نه صورت آن را (آن گونه که ملّا صدرا توهّم کرده است).

آری، استخوان‌ها به صورت عملِ شخص باز می‌گردند. اگر شخص، مؤمن باشد، به صورت انسانی و اگر کافر یا منافق باشد، به صورت آنچه عملش اقتضا کند (صورت‌های حیوانی یا شیطانی).

چنان که زبان وحی در چندین جا از کتاب و سنّت به آن گویاست، بلکه در حدّ تواتر معنوی است تا آنجا که مضمون آن (دگرگونی صورت‌های افراد در حشر از صورت‌هایی که در دنیا دارند) نزدیک به حدّ ضرورت می‌رسد.

زبان‌ها ـ علی رغم اختلاف آن ـ در موارد جزئی، بر این مطلب هماهنگ است. این موارد جزئی، صورت‌های باطنی افراد است، صورت‌هایی که طینت موادّ افراد از جهت اعمال، آنها را در بر دارد، اعمالی که فروع ایمان و کفرند و در دنیا به سبب سرّ اجابت ظاهری در عالمِ ذرِّ اوّل، پوشیده بودند و چون آفریدگار مواد اَفراد را در قبر شکست و خواست برای جزا شکلشان دهد، هریک از موادّ، صورت اصلی‌اش را که با اعمال خاصّ آن به دست آورد، خواستار می‌شود.

اینجا محلّ تفصیل این امور نیست. برای آنکه فایده تمام باشد، به چیزی از آن اشاره کردیم.

با تأمّل در آنچه دربارهٔ حال جسد معصوم آوردیم، معنای نقلِ نوح استخوان‌های آدم را از «سراندیب» به «نجف» و نقلِ موسی استخوان‌های یوسف را از «مصر» به «شام» در می‌یابی و اینکه مراد از استخوان‌ها تمام جسد است (زیرا دانستی که جسد معصوم نمی‌پوسد و اجزایش از هم نمی‌گسلد) و مقصود

از آن، اَعراض زوال‌پذیر نیست؛ چراکه پس از رهایی طینتِ اصلی از این اَعراض و باقی نماندن آنها (در حالت عادی) بر همان ترکیبشان، در این مدت طولانی، نقلِ این استخوان‌ها فایده‌ای نداشت.

این را بفهم و در آن بیندیش! در این مقام، اَسراری است که جای ذکر آن نیست.

و امّا جسد غیر معصوم

● بعضی از این اَجساد نیز نمی‌پوسد، بلکه از سرایی به سرایی انتقال می‌یابد و آن، جسدِ کاملانِ اهل ایمان است.

از این رو، خدای متعال در حقّشان می‌فرماید:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتاً بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾؛[1]

آنان را که در راه خدا کشته شدند، مرده مپندارید، آنها زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.

اگر مراد از حیات، حیات ویژهٔ ارواح بود، میان آنها و سایر مردم ـ حتّی کافران ـ فرقی وجود نداشت؛ چراکه آنها نیز به این معنا نمی‌میرند (این را نیک بفهم).

لیکن مدّت تخلّص آنها از اَعراض دنیوی در حدّ سرعت تخلّص معصومان علیهم‌السلام نیست.

● بعضی دیگر از این اَجساد، به تبعیت از [گسیختگی](به خاطر علّتی که در

۱. سورهٔ آل عمران (۳) آیهٔ ۱۶۹.

قبل آوردیم) می‌پوسد و آن، اجساد مؤمنانِ ناکامل می‌باشد بر اساس تفصیلی که بیانِ آن به درازا می‌کشد.

تا اینجا سخن در حال اجسادی بود که از عناصر ترکیب یافته‌اند.

[سرگذشت ارواح پس از مرگ]

ارواح به مصاحبتِ جسم حیوانی، از اَجساد خارج می‌شود. اگر مؤمن باشد به بهشت دنیا، و اگر کافر باشد به دوزخ دنیا می‌پیوندد.

این جسم حیوانی، همان قالبی است که در اخبار هست که ارواح هرگاه از اجساد جدا شد، در قالبی همانند قالب دنیایی‌اش جای می‌گیرد و این قالب، یک امر اَجنبی نیست که پس از مرگ، اَرواح بدان ملحق شود وگرنه تناسخ می‌شود، بلکه این قالب در دنیا در باطن (و درون) همین جسد بود و جسد با آن ارواح (مثال و مادّه و طبیعت و نفس و روحِ رقیق و عقل) را بر دوش داشت.

عبارتی آورده‌اند که توهّم می‌شود آنچه را گمان کرده‌اند تحقیقی برای رهایی روح از این قالب است؛ مانند اینکه گویند: هرگاه روح بخوابد، در عالمی مانند عالم بیداری درمی‌آید.

این عبارت، صحیح و رساست (با اینکه روح در حال بیداری، از آن عالم غایب و بیرون نیست) زیرا عالم خواب، عالم حسّ مشترکِ روح (برزخ میان باطن و ظاهر) است.

این عبارت را بدان خاطر می‌آورند که روح در حال بیداری بـه عـالم حسّ ظاهری مشغول است. هرگاه با خواب از این عالم روی گرداند، برای التفات به آن عالم رها می‌شود و گویا در این هنگام به آن عالم درمی‌آید.

و چنین است رهایی روح برای جسم پس از رویگردانی از جسد.

بعضی از کوته‌فکران در این مقام خیالاتی کرده‌اند و تخمین‌هایی زده‌اند که مادر داغ‌دیده را می‌خنداند.

[اشکال]

بسا کسی گوید: ما فرقی میان جسم و جسد نمی‌شناسیم!

[پاسخ]

گوییم: جسد، قالب عنصری نباتی است که پس از جدایی روح از آن، می‌میرد و اصل آن، از لطایفِ عناصر چهارگانه است.

امّا جسم، قالب فلکی حیوانی است که از طالع افلاک گرفته می‌شود. هرگاه جسم از جسد جدا شود، جسد می‌میرد؛ زیرا پیداست که هرگاه انسان بمیرد، روح حیوانی‌اش که با آن حرکت می‌کرد و راه می‌رفت و حس می‌نمود، به همراه سایر ارواح مجرّد، از بدن او بیرون می‌رود.

مراد از جسم ـ در مانحن فیه ـ همین جسم است که بر هیئت جسد عنصری نباتی معدنی است. نسبت به جسد (و وابستگی و حیات جسد به آن) آن را «روح» گویند و نسبت به اَرواحِ بالاتر از خودش «جسم» است (این نکته را دریاب).

و امّا ارواح مستضعفان و کسانی که در حکم آنهایند، بعد خروج از جسد، به خاطر شدّت کثافت و تحجّر ناشی از عوارض، تا قیامت با جسد در قبر می‌ماند.

چنان که تصریح بدان در حدیث ضُرَیس کُناسی (که در کافی در کتاب جنائز

روایت شده است)[۱] به خواست خدا ـ در جای شایستهٔ خودش در این کتاب ـ می‌آید.[۲]

محتوای این حدیث حضور ائمّه علیهم‌السلام نزد مردگان است.

زمین، غریبه‌های جسد مستضعفان (و کسانی که در حکم آنهایند) را می‌خورد و آن گاه که اسرافیل در «نفخهٔ صَعْق»[۳] در «صور» دمید، اجزای روح او (که گفتیم جسم اضافی [نسبی]است) از هم جدا می‌شود؛ چنان که دیگر اجزای روح او نیز برای تخلیص و تصفیه از هم می‌گسلد و هر جزء از آنها به یکی از سوراخ‌های صور در می‌آید و در نتیجه، هیولا (ماده) و صورت آن (که مثال است) به مقداری که سزامند است تصفیه می‌گردد.

سپس در «نفح الدفع» (نفخهٔ دفع)[۴] اجزای وی به هم می‌آمیزد و جسدش را که به ضرب امواج باران فرود آمده بر زمین (پیش از قیامت) گرد آمده و در زمین باقی است، می‌طلبد و روح وی با جسدش اتحاد می‌یابد و محشور می‌شود

---

۱. الکافی ۳: ۲٤٦ ـ ۲٤۷، حدیث ۱.

۲. جزء سوم، حدیث ۲۷.

۳. در «تفسیر شریف لاهیجی ۲: ۹۳۹» آمده است: «بعضی گویند که: صور شاخی است که در حین قیام قیامت، اسرافیل علیه‌السلام سه مرتبه بر آن بدمد؛ نفخهٔ اولی را «نفخة الفزع» گویند که همهٔ خلایق از آن به شدت [در] خوف و هراس افتند. و ثانیه را «نفخة الصعق» نامند که هرکه در آسمان‌هاست فریاد کنند و بعد از آن بمیرند و ثالثه را «نفخة القیام» گویند که همهٔ خلایق در قبور زنده شوند و برخیزند... ».
در «الجامع لأحکام القرآن ۱۳: ۲۳۹ ـ ۲٤۰» ابو هُرَیره از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌کند که فرمود: ... اسرافیل سه بار در «صور» می‌دمد؛ نفخهٔ اول «نفخة الفزع» است و دومی «نفخة الصعق» و سومی «نفخة البعث والقیام».

٤. این اصطلاح در منابع یافت نشد. به نظر مقصود مصنّف رحمه‌الله دفع اَجزای اَرواح از سوراخ‌های صور (شیپور اسرافیل) است که در «نفخة الصعق» برای تصفیه، به آن سوراخ‌ها درآمدند.

[در این هنگام] از نو تکلیف را بر او عرضه دارند؛ یا آن را می‌پذیرد و بهشت می‌رود و یا آن را انکار می‌کند و به دوزخ در می‌آید.

همهٔ اَعراض دنیوی (اغذیهٔ ظاهری) که بر جسد عارض شده‌اند، از هر روح‌داری زایل می‌شوند و می‌پوسند و به مراکز خود می‌پیوندند؛ زیرا از دنیا پدید آمدند و به دنیا باز می‌گردند.

مثال این مورد و نشانهٔ آن، صورت تصدیقی موجود در ذهن توست. هرگاه بخواهی مثالی از آن را به مخاطب خویش القا کنی، لباس هوایی مناسب برای او از سنخ این عالم در هیئت تألیفی، او را می‌پوشانی (و آن لفظ مسموع است) و آن را در هوای خارج می‌افکنی، هوا آن را برمی‌دارد و به گوش مخاطبت می‌رساند.

وقتی این هوا به سوراخ گوش رسید و پردهٔ گوش را نواخت، حسّ مشترک آن را در می‌یابد و هیئتِ برزخی را از آن دریافت می‌دارد و قشر آن که در نزول به حسّ ظاهری به آن متلبّس شد (و اصل آن از هوای خارج جذب شده به داخل بدن هنگام تکلّم است) پشتِ پردهٔ گوش می‌ماند و از آن نمی‌گذرد؛ زیرا این قشر از سنخ عالم حسّ مشترک نیست و فقط از عناصر حواسّ ظاهری است.

سپس ـ پس از تجرید آن از لباس برزخی ـ خیال، آن را به صورت خیالی نفسانی از حسّ مشترک دریافت می‌دارد و مرادت به این صورت، در آن [خیال] نقش می‌بندد و مخاطبت آن را درک می‌کند.

هوای حامل این مثال ذهنی ـ در عالم ظاهر ـ لباس عارضی دارد که هنگام تنزّل از اوج مقامش به عالَم ظاهر، این لباس عارضی را می‌پوشد.

این هوا وقتی به مجرای گوش رسید (که به منزلهٔ قبر برای آن است) این لباس را در می‌آورد و به عالَم لطیف‌تر از آن انتقال می‌یابد و ترکیب آن هوا می‌گسلد و به هوای خارج می‌آمیزد و اندکی بعد از خلع (به همان گونه که هست) در مجاورت پردهٔ گوش می‌ماند.

به ویژه زمانی که صداهای بگومگو درهم می‌پیچد و با برخورد شدید سوی عصبه [۱] هجوم آورد.

گوش پس از ساکن شدن هیاهو و آرام شدن صداها، صورت آن را در مجرای گوش تا اندک زمانی حس می‌کند.

مثال بقای اعراض در قبر تا اینکه زمین آن را نابود سازد و از هم فروپاشاند [مانند] همین مثال است.

اگر بیازمایی، گاه در حسّ مشترک نیز مثل آن رخ می‌دهد.

گاه لفظ حامل مثال مفروض، مرکّب از هوای غلیظ است و در هوای خارج افزون بر این هوای متراکم، باد شدید و صداهای مختلف متشاجر به آن برمی‌خورد و غلظت آن دو چندان می‌گردد تا اینکه وقتی به گوش رسید، چیزی از آن به حسّ مشترک نمی‌رسد؛ به خاطر اختلاط وی با علاقه‌ها و مانع‌هایی که معنا را از تجرّد و تخلّص باز می‌دارد.

از این رو می‌بینی شنونده چیزی جز صدای درهم و برهم در مقابلِ پردهٔ گوشش، نمی‌فهمد.

---

۱. شاید مقصود از عصبه ـ در اینجا ـ پردهٔ صِماخ باشد.

و این، مثال اجزای اجسادی است که تخلیص آنها از عوارض و علایق و موانع، به تبعیّتِ اَعراض، به هدم و تکلیس (انهدام و پودرشدن) نیاز دارد تا خالص شود و شایستگی صعود به عالَم اوّل خویش را بیابد.

اصل این مثال ذهنی مفروض، از عالم ذهن توست، عالمی که نسبت به عالم حسّ ظاهری، نوعی از تجرّد را داراست و ـ تنها ـ هیئت لفظ مسموع (که از اجزای هوای خارجی از مرتبهٔ تنزّل ترکیب یافت) بر آن عارض گردید.

این مثال ذهنی، هرگاه از راه قوس صعود به عالم تجرّدش رجوع کند، از لباس مذکور بی‌نیاز می‌گردد و آن را در محلّی که از آنجا صعود به عالم تجرّدش را آغازید، درمی‌آورد و وا می‌نهد و هنگامی که به عالم حسّ مشترک رسید، در آن نیز لباس دیگری را که به آن ـ در هنگام نزول ـ تلبّس یافت، برجای می‌گذارد و از آنجا به عالم خیال ـ که ابتدای نزولش از آنجا بود ـ صعود می‌کند و در نتیجه این سخن خدای متعال بر وی راست می‌آید که:

﴿وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾؛[1] فُرادا، (همان‌گونه که اوّل بار شما را آفریدیم) پیش ما می‌آیید.

حال اجساد فرود آمده از عالَم بهشت (عالم صفا و تجرّد) و بازگشت آنها به عالم اوّلشان، بر همین قیاس است.

این را بفهم و در مَثَل به لطف ذوق خویش تصرّف کن تا به چیزی دست‌یابی که نیاکانت بدان نرسیدند.

هرگاه در این مَثَلی که زده شد تأمّل کنی، برایت شبهه‌ای در کیفیّتِ معادِ

---

۱. سورهٔ انعام (٦) آیهٔ ٩٤.

جسمانی نمی‌ماند و شبههٔ آکل و مأکول و دیگر شبهه‌های سفسطه‌آمیز حیرانت نمی‌سازد.

از سر ناچاری (مانند حکیم شیرازی) به بازگشت صورتِ افراد در معاد (نه مادّهٔ آنها) تن نمی‌دهی و مانند بعضی از فیلسوف‌نماها عَوْد اَجسام را از اساس انکار نمی‌کنی.

و همچون بعضی از معاصران کوته‌فکر، حرف‌هایی نمی‌زنی که مادر جوان مرده را به خنده آورد.

قولِ ساختگی و جعلی سید جعفر دارابی [1] در معاد درکتابش به نام «سنابرق»

این شخص، پس از آنکه به شدّت همهٔ حکما و علمای اسلامی و غیر آنها را

---

۱. در «مرآة الکتب ۱: ٤١٨ ـ ٤٢٠» آمده است: سید جعفر دارابی (معروف به کشفی، متوفای سال ١٢٦٧ هـ) شخصی فاضل، متتبع و متکلّم بود و معارضه با شیخ اَحسائی را بر عهده گرفت جز اینکه در بعضی مقامات با وی همگام گردید.

وی مؤلفاتی درکلام و تفسیر داردکه مشهورترین آنها کتاب «تحفة الملوک» است.

«داراب» قریه‌ای است در شیراز. فرزندان وی در «بروجرد» ساکن شدند.

در «مکارم الآثار» نام شماری از کتاب‌های چاپی و خطی وی آمده است؛ مانند: اجابة المضطرین فی اصول الدین، الرقّ المنشور، سنابرق، البرق والشرق، الشریفه، صید البحر، ...

علّامه طهرانی در «کرام البرره» وی را به نیکی می‌ستاید و او را از بزرگان علمای امامیه و اعاجیب زمان می‌شمارد که در فنون تفسیر و عرفان و... یگانهٔ دوران خویش بود (بنگرید به، پی‌نوشت مرآة الکتب ۱: ٤١٨ ـ ٤١٩).

نیز آقا بزرگ تهرانی، در «طبقات اَعلام الشیعه ۱۰: ٢٤١ ـ ٢٤٢، رقم ٤٩٢» به شرح حال وی می‌پردازد و آثارش را معرفی می‌کند، از جمله می‌گوید: مانند کتاب «تحفة الملوک» وی، کتابی در سیر و سلوک و عقل و جهل و... نگارش نیافت ... کتاب «سنابرق» وی در شرح دعای رجبیّه است که از ناحیه مقدسه بیرون آمد.

سید حسن صدر(م١٣٥٤ق) در «تکملة أمَل الآمل ۲: ٢٥٦، رقم ٢٥٧) یک صفحه را به شرح حال وی اختصاص می‌دهد و نکاتی را دربارهٔ کتاب‌ها و فرزندانش بازمی‌گوید.

می‌نکوهد؛ به ویژه کسانی (مانند محقّق طوسی، علّامهٔ حلّی، مجلسی اوّل، شیخ اَحسائی (قدّس سرّهم)) که قائل‌اند: انسان دارای اَجزای اصلی است ـ که اصل جسد اوست ـ و اَجزای زاید است که از اجزای اصلی جسدش نمی‌باشد و مبعوث درمعاد اَجزای اصلی جسد است، نه اجزای زاید آن.

وی بعد از آنکه اقوال اینان را ساختگی و دروغ می‌داند و در حقّ آنها سخنانی را بر زبان می‌آورد که لایق خود اوست (نه آنان) در صدر تحقیق می‌نشیند و اَنبان تدقیق را می‌گشاید و خُزَعبلاتی را از آن بیرون می‌آورد که شایسته نیست در این کتاب ذکر شود و جواب مسئله نمی‌باشد؛ چراکه وی ناگم شده‌اش را می‌جوید و شتر رها شدهٔ دیگری را می‌پوید، از این رو در ظلمت‌ها تلو تلو می‌خورد «بدون علم و هدایت و کتاب روشنگر»[1] در شبهات فرو می‌رود.

حاصل معنای سخن وی پس از پاک‌سازی آن از حرف‌های زاید این است که:

اجساد همان‌گونه که در دنیابودند، روز قیامت بازمی‌گردند. پس از آنکه، همهٔ اجزای تحلیل رفته از آنها ـ از تولّد تا مرگ ـ به اجساد برمی‌گردد و به آن می‌پیوندد و افزون بر این، اَجزایی از فضل خدا به آنها اضافه می‌شود.

وی به این مقدار قانع نمی‌شود تا اینکه می‌گوید: کودکانی که در خُردسالی می‌میرند، اَجزای تحلیل رفتهٔ زیادی ندارند، سزامند است که خدا همهٔ اجزایی را که در خزانهٔ تقدیر برایشان مقدّر بود، سوی آنها افاضه کند؛ زیرا همهٔ این اجزای جدا شدهٔ پراکنده، از اجزای اصلی جسدند. این اجزا گرچه مدّت اندکی در دنیا

---

۱. تضمین آیهٔ ۸ سورهٔ حج است: ﴿بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ﴾؛ کسانی بدونِ علم و هدایت و کتاب روشنگر، دربارهٔ خدا مجادله می‌کنند.

او را ترک کردند، بازگشت آنها به جسد و رجوع این اجزا با او سوی خدا، گریزناپذیر است وگرنه، تعطیل فعل خدا نسبت به این اَجزا لازم می‌آید.

اینکه لازمهٔ این کار، بزرگی اجسام است، قبحی ندارد؛ چراکه جسم آخرتی باید این چنین باشد؛ زیرا فضای آخرت وسیع و انواع نعمت و عذاب در آن بزرگ است، پس باید مُتنعِّم و مُتَألِّم هم بدین گونه باشد.

این مطلب، حاصل معنای کلام وی به عبارت ماست، نه با عبارت‌های وی؛ زیرا عبارات وی، افزون بر اشتمال آنها به طول و تفصیل‌های زاید و خط‌های نازک و ریز و جملات نامأنوس، با تکلّف کاربردِ سین‌هایِ استفعالِ فراوان و نون‌های مطاوعه و یاء‌های نسبت، در راستای بزرگ‌نمایی چیز کوچک و فراوان‌نمایی پاره‌های اندک، همراه است.

به همین خاطر به جای نقل الفاظ، معانی آنها نقل شد، بی‌آنکه چیزی از مراد وی را تغییر دهد، ﴿وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً﴾؛[1] شاهد بودنِ خدا بسنده است.

وی سپس مطالب مزخرفش را به اموری تأیید می‌کند، از آنهاست اینکه:

> نمایان‌ترین اجزای این جسدِ عنصری متغیّر، فضولات و خون است (به ویژه در جسد حیوانات و علی الخصوص حمار) در حالی که خدای متعال از فعل و احیای خویش و اعادهٔ اُلاغ و عُزَیر و چهار پرنده برای ابراهیم علیه‌السلام خبر می‌دهد و به ما می‌آگاهاند که احیای همهٔ اینها به همراه اجساد و پوست‌ها و خون و فضولاتشان صورت گرفت.

---

۱. سورهٔ نساء (٤) آیهٔ ۷۹ و١٦٦؛ سورهٔ فتح (٤٨) آیهٔ ۲۸.

و چون با بعضی از اجزای گاو بنی اسرائیل به مقتول زده شد و او زنده گشت، با مدفوع و خون خویش زنده گشت در حالی که مانند زمان کشته شدن، خونش می‌ریخت.

نیز روایات به ما خبر می‌دهند که شهدای مقتول در حالی مبعوث می‌شوند که خون‌هاشان جاری و روان است.

تا اینکه می‌گوید: همهٔ اینها فعل خدا و إخبار اوست.

و إخبار روایات در مقام نصب دلیل برای معاد، بدان گونه است که خدای متعال در این قضایا فرمود: ﴿كَذٰلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَىٰ وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾؛[1] و این چنین خدا مردگان را زنده می‌سازد و آیاتش را به شما می‌نمایاند بدان امید که عقلتان را به کار گیرید.

وی، سپس به گمان خود، دفع شبههٔ آکل و مأکول را عهده‌دار می‌شود که حاصل پندارش این است که:

اَجزای غذایی خورده شده، جزئی از جوهر بدن آکل نمی‌شود. این غذاها مُعِدّاتی‌اند که هرگاه وارد شکم شدند با زمینه‌سازی آنها، در بدن اَجزای اختراعی شکل می‌گیرد، اجزایی که خالق، آنها را در آن بدن «لا مِنْ شیء» می‌آفریند و این، همان اجزایی است که اعاده‌شان و چسباندن آنها به بدن مکلّف در معاد، واجب است.

و امّا مأکولات خارجی، هنگام حشر دفع می‌گردد و به جسم مأکول

---

۱. سورهٔ بقره (۲) آیهٔ ۷۳.

(حیوان یا گیاه یا معدن یا انسان) می‌پیوندد و با آن محشور می‌گردد؛ زیرا آنها از اَجزای مأکول‌اند، نه از اجزای آکل.

این سخن، نهایت تحقیق و واکاوی وی در این مقام است. با اینکه این گفته شایستهٔ ذکر و بیان فسادش نبود، به خاطر هدفی که مرا برانگیخت به آن پرداختیم.

پس می‌گویم: هرکه اندک عقل و تدبّری در مذاهب دارد می‌داند که این مرد سخنی را می‌گوید که از همهٔ ملّت‌ها و مذاهب بیرون است؛ زیرا تاکنون نشنیدیم که عاقلی بگوید: اَجزای تحلیل رفتهٔ بدن انسان (یا دیگر موجودات) در زمان حیات، پس از مرگ یا در حشر، سوی او برمی‌گردد و با وی محشور می‌شود و از اجزای بدن اصلی‌اش می‌شود.

لازمهٔ سخن هر کسی که به بازگشت مادّهٔ اجسام قائل است (و انکار می‌کند که بدن انسان دارای [یک سری] اجزای اصلی است که اصل طینت اویند ـ و «لا من شیء» آفریده شدند ـ و اَجزای زاید که از عوارض دنیوی به بدنش ملحق می‌شوند و در معاد اَجزای اصلی باز می‌گردند نه اجزای زاید) همین است؛ زیرا هرکه این را انکار کند باید به اعادهٔ همهٔ اجزای تحلیلی انسان از تولّد تا مرگ ملتزم شود، چراکه اَجزای موجود در هنگام مرگ از اجزایی که پیش از آن به تحلیل رفته‌اند (براساس سخن این قائل) به ثواب و عقاب اَولَی نیستند، لیکن با وجود این، اینان بدان ملتزم نمی‌باشند.

سخن این مرد که به علم خویش مغرور است، از همهٔ مذاهب خارج است. افزون بر این، نامعقول می‌باشد؛ زیرا منشأ این وهم وی، سخنی است که در دفع

شبههٔ آکل و مأکول بیان می‌دارد، اینکه با زمینه‌سازی اغذیه، برای بدن محسوس در عالم حسّ ظاهر، اَجزای اصلی پدید می‌آید و غذاها اندک اندک از بدن تحلیل می‌رود و این اجزای اصلی جایگزین غذاهای تحلیل رفته می‌شود بی‌آنکه چیزی از آن غذاها جزئی از بدن حسّی ظاهری‌اش شود.

غفلت این شخص از اَسرار خلقت و مخالفت وی با امر محسوسی که در آن جز سوفسطایی شک نمی‌کند [باعث چنین نگرشی شده است].

پیداست که اَجزای غذایی هنگامی که به بدن ظاهری درآیند، «کِیلوس»[۱] و «کَیْموس»[۲] می‌شوند، سپس به اخلاط چهارگانه تقسیم می‌شوند تا اینکه شبیه جوهر مُغْتذی (خون، گوشت، استخوان، پیه، عروق، اعصاب، اوتار، غضروف‌ها و پوست) می‌گردند و قطعاً جزو ظاهر بدن می‌باشند.

اگر جز جمود را برنمی‌تابی به اجسام گندیده بنگر که چگونه تبدیل به کرم می‌شوند تا اینکه از اجزا چیزی باقی نمی‌ماند. این اجزا تا زمانی که جسم حیوان یا گیاه یا انسان باشند، منقلب نمی‌شوند و بالفعل، جسمِ کرم نمی‌گردند.

کاش می‌دانستم، هنگامی که خدا اراده کند همهٔ اجزایی را که در دنیا هست محشور سازد (چنان که این شخص بدان معترف است) این اَجزا را با کرم‌هایی که اَجزا را خورده‌اند محشور می‌سازد یا با جسم سابق وی!!

---

۱. این واژه، یونانی و به معنای عصاره و مایع است؛ غذایی که هنگام گوارش از معده وارد رودهٔ کوچک می‌شود و در آنجا بر اثر شیره‌های گوارش به صورت مایعی شبیه شیر درمی‌آید و از راه عروق لنفاوی وارد جریان خون می‌گردد (بنگرید به فرهنگ عمید، ذیل کِیلوس).

۲. این واژه نیز یونانی و به معنای پخت غذا در معده می‌باشد؛ غذایی که در معده پخته و قابل هضم شدن است و به هضم کبدی (یا هضم دوم) رسیده باشد (بنگرید به فرهنگ عمید، واژهٔ کَیْموس).

اگر بگوید: جسم اصلی کرم، عبارت از این اَجزا نیست (بلکه اجزای کرم زمانی که گندید خدا از غیب این اَجزا «لا من شیء» جسمی برای کرم اختراع می‌کند و این اجزای ظاهری کرم، حامل آن جسم اصلی‌اند و هرگاه کرم مُرد و اَجزایش پراکنده شد، آن اَجزای حسّی به اصلشان می‌پیوندند و چیزی از آنها با کرم محشور نمی‌شود) سخنی است که ما بدان قائلیم و پیش از ما بزرگانی که این شخص آنان را قائل به معاد جسمانی نمی‌داند، همین سخن را می‌گویند.

یکی از متأخّران آنهاﷺ در چند جا از کتاب‌ها و نوشته‌هایش، تصریح دارد به اینکه خدا «لا من شیء» جسد مکلّف را اختراع می‌کند، سپس از خزائنی که نزد اوست آن را فرود می‌آورد. این جسد فرود می‌آید و بالعرض با گیاه زمین می‌آمیزد، پدر و مادرش آن غذا را ـ که حامل آن اَجزای لطیف اصلی‌اند ـ می‌خورند. این غذا در منازل اَبدان آن دو (معده، عروق، کبد) به آن اجزاء حلول می‌کند تا اینکه خالص [عصاره] می‌شود و منی می‌گردد و به رحم انتقال می‌یابد و نطفه، علقه، مضغه، استخوان می‌گردد سپس گوشت می‌گیرد.

اصل جسد در همهٔ این منازل با آن غذا (که به این استحاله‌ها مستحیل می‌شوند) همراه است.

هرگاه بنیهٔ ظاهری و باطنی شخص، کامل شد، روح حیوانی ـ که اصل آن از طالع افلاک است ـ بر وی می‌تابد و ظاهر وی با ظاهر این نور و باطن وی با باطن آن، نورانی می‌شود تا اینکه زمانی که ولادت وی فرا رسید، نفس انسانی (اگر آن موجود انسان باشد) بر وی می‌تابد و در نتیجه، همراه با آن اَعراضِ غذایی به دنیا می‌آید.

و از آنجا که این اَعراض با گردش افلاک به تحلیل می‌رود و عناصر بدن دگرگون می‌شود، در بقا وإبقای خود برای اصل جسد در دنیا ـ تا هنگام ارتحال از دنیا ـ به جایگزین غذایی نیاز دارد. از این‌رو، هر وقت غذایی به بدن می‌رسد، بدن صاف شدهٔ آن را (به جای آنچه تحلیل می‌رود یا تجزیه می‌شود) می‌ستاند و به جزء باقی (پایدار) خویش می‌افزاید و بدین ترتیب تا زمانی که اجزا معتدل باشد (به وسیلهٔ آن)، زنده باقی می‌ماند.

و جسد فرود آمده از عالَم غیب ـ در همهٔ این حالات ـ محمول بلکه حامل این اَجزای غذایی تبدیل شده ـ به شیوهٔ بدلیّت ـ است. این جسد، مانند صورت و این اَجزا، همچون آینهٔ تمام نمای نفس است. هرگاه مرگ فرا رسد و انسان این سرا را ترک کند، زمین ظاهری از اصل جسد، اجزای عارضی غذایی بالفعل را می‌گیرد و جسد از عوارض دنیوی تهی می‌شود و عوارض برزخی در آن می‌ماند تا اینکه میان دو نفخه از عوارض برزخی نیز صاف و پاک می‌گردد و در محشر کبرا، صاف و پاک، به پا می‌خیزد و ثنا بر خدا را فریاد می‌زند و چیزی از عوارض دنیوی یابرزخی در آن نمی‌ماند.

حال همهٔ موالید، بلکه بسائط و اصول (همچون اجسام افلاک و عناصر ظاهری) نیز همین گونه است.

آنها نیز جسم اصلی اُخروی دارند و عوارضی که از مراتب تنزّل و بُعد از مُدَبِّر (به حکم «اَدْبِر فَأَدْبَرَ»)[1] عارضشان شد. پس هنگامی که قیامت به پا شود، ظاهر

---

۱. شاید این جمله اشاره به این حدیث امام صادق علیه‌السلام باشد که فرمود: **إنَّ اللّٰهَ ﷻ خَلَقَ العقل ـ وهُو أوَّلُ خَلْقٍ مِنَ الرُّوحانِيِّينَ ـ عن يمين العرش من نوره، فقالَ لَه: أَدْبِر فَأَدْبَرَ**... (الکافی ۱: ۲۰ ـ ۲۱، ⇐

آنها درهم می‌پیچد و از بین می‌رود و باطنی که برایشان در دنیابود آشکار می‌شود و این باطن، زمین بهشت و آسمان آن، و زمین دوزخ و آسمان آن است.

این باطن، در غیب همین آسمان‌ها و زمین، هم اکنون موجود است. از ورای حجاب برای چشم‌ها نمایان می‌باشد. این باطن را به آن‌گونه که هست ـ این دیدگان بالوجود (یعنی به در آمدن در آن) نمی‌بیند مگر در روز قیامت.

و امّا رؤیت به وجدان، بعضی از کسانی که چشم بصیرتشان باز باشد، آن را می‌بینند، چنان که خدای متعال فرمود: ﴿كَلاَّ لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ﴾؛[1] (نه چنین است اگر علم الیقین می‌دانستید، البته که دوزخ را می‌دیدید) این دیدن در دنیاست ﴿ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ﴾[2] (سپس آن را به عین الیقین می‌دیدید) و آن در آخرت است؛ زیرا بینندگان در آن روز در صَقْعِ آن ـ که همان زمین آخرت است ـ بالوجود درمی‌آیند، نه با وجدان محض (چنان که در دنیاست).

امّا دیگر چشم‌ها ـ پیش از این آوردیم ـ ظاهری از آن را از ورای هفتاد حجاب می‌بینند.

بدان که در این مقام شرح و تفصیل‌هایی است که این تذییل ـ که بنایش بر گزیده‌گویی است ـ گنجایش آن را ندارد. از این رو، به مطلبی که در آن بودیم باز می‌گردیم و می‌گوییم:

⇐ حدیث ۱٤)؛ خدای بزرگ عقل را ـ که اول خلق از روحانیان بود ـ از سمت راستِ عرش، از نورش آفرید، به او گفت: به عقب بازگرد، عقل به عقب رفت ...

۱. سورهٔ تکاثر (۱۰۲) آیات ۵ و٦.

۲. سورهٔ تکاثر (۱۰۲) آیهٔ ۷.

اگر این شخص، به آنچه گفتیم (زوال این اجزا و عدم بازگشت آنها به همراه کسی که از آنها تغذیه کرده و در ظاهر از این اَجزا پدیده آمـده است، در روز قیامت) اعتراف دارد، این را اصحاب قول بـه اَجـزای زایـد، قـائل است، پس اعتراض وی بر آنها برای چیست؟

• آری، ما بر پندارِ وی اعتراض داریم که اَجزای جدا شده از کرم را ـ مثلاً ـ اَجزای اصلی جسم سابق می‌پندارد که باید بدان ملحق شود (چنان کـه مـبنای جواب وی از شبههٔ آکل و مأکول همین بود) زیرا وی این مقدّمه را چید تا اثبات کند اجزای مأکول ظاهری محسوس، جزئی از [بدن] آکل نمی‌گردد، بلکه از آن جدا می‌شود و به مأکول بازمی‌گردد و این اجزا، اجزای اصلی مأکول‌اند و با آن محشور می‌شوند.

این سخن، غلط محض است؛ چراکه این اَجزا همان گونه که بر آکل عارض می‌شوند (به نحوی که ما آوردیم، نه آن گونه که وی پنداشت) بر مأکـول نـیز عارض می‌گردند.

آری، این اَجزا حامل اَجزای اصلی جسد مأکول ـ در غـیب آن ـ مـی‌باشد. هرگاه آکل از مأکول تغذیه کند، ظاهر جسد آکل به ظاهر جسد مأکول تـغذیه می‌شود، نه به اَجزای اصلی موجود در غیب آن.

چنان که هرگاه آینه را بشکنی و تا حدّ امکان اَجزایش را کوچک سازی یا با آتش آن را ذوب کنی، صورت بازتاب یافته بر آن، هنگام شکستن یا ذوب کردن نمی‌شکند؛ زیرا آن صورت از سنخ آینه نیست، از سنخ «عالم اظلّه» [1] و «مُثُل

---

۱. در «ریاض الأبرار ۳: ۱۸٤» آمده است: عالم اظلّه، همان عالَم اَرواح است که تعارف [آشنایی ⇐

نوریّه»[۱] است که آینه به سبب صفای جسمانی‌اش آن را به عالم حس می‌کشاند و تعلّق آن به آینه تعلّق اشراقی است، نه امتزاجی تا با شکستن آینه یاذوب آن با آتش ظاهری، بشکند یا ذوب شود.

برادرم، این حکمت‌ها را دریاب و از نـاهلان آن را پـوشیده دار. بـه زودی برهان آنچه را آوردیم ـ به خواست خدا ـ درخواهی یافت.

⇐ ارواح با یکدیگر] در آن رخ داد.

در بیانِ علّامه مجلسی ﷫ در «بحار الأنوار ۱۸: ۲۷۹» استفاده می‌شود که عالَم اَظلّه همان عالم میثاق و عالَم ذر است. هـمان‌جا کـه مـعصومین ﷺ پـیش از خـلقت آدم خـدای مـتعال را در سراپرده‌های نور تسبیح می‌گفتند و فرشتگان، تسبیح و تهلیل و تقدیس را از آنان آموختند.

۱. در «فرهنگ معارف اسلامی ۳: ۱۶۸۹» خاطرنشان شده است کـه «مُـثُل نـوریّه» یک اصـطلاح فلسفی است و «مراد از مثل نوریه، همان مثل عقلانی و به قول شیخ اشراق، همان مُثُل نـوریه افلاطونی و صور علمیهٔ حق تعالی است».

در تفسیر شریف لاهیجی: ۶۲» آمده است: افلاطون برای هر موجودی در عالَم حسـی، مـثال موجود نامشخص را در عالَم عقل اثبات کرد و آن مُثُل را مُثل افلاطونی نـامید کـه هـمان مُـثُل نوریه‌اند.

در «فرهنگ اصطلاحات فلسفی ملا صدرا: ۳۴۲ (در ذیل عنوان «عقول فعاله») آمده است که: صدرا تمام عقول را فعال و اشعهٔ انوار الهی می‌دانست که لمعان ظهوراویند. جمهور فـلاسفه، آنها را «عقول فعاله» نامیده‌اند. مشائیان (اصحاب معلم اول) آنها را «صور علمیهٔ قـائم بـه ذات باری تعالی» دانسته‌اند. افلاطون و اصحابش، آنها را «مُثُل نوریه» می‌خوانند. این عقول، در نظر جمهور متکلمان، «صفات الهی» در دیدگاه معتزله «احوال» و در نگرش صوفیه، گاه «اَسما» و گاه «اعیان ثابته» نام دارد.

در نگرش ملا صدرا، همهٔ صور موجودات ناشی از عالم عقلی است و برای هریک از اجسـام طبیعی حسّی (فلکی یا عنصری) طبیعت دیگری در «عالم علوی» (که همان مثل و صور مفارقه باشد) وجود دارد و صور جسمی عالم حس، ظلِ مُثُل نوریه و بلکه ظلّ ظل است (فـرهنگ اصطلاحات فلسفی ملا صدرا: ۳۰۵).

در «تفسیر القرآن الکریم: ۵۶، اثر ملا صدرا»، «فرهنگ فارسی معین، ذیل واژهٔ مثل» (و دیگـر منابع) نکات فراوان دیگری در این زمینه هست.

● و همچنین بر وی اعتراض داریم به اینکه می‌پندارد اجزای اصلی اجساد دمادم در دنیا تحلیل می‌رود، سپس هنگام بعث سوی وی گرد می‌آید و با این تجمّع اجزا، جسم مکلّف بزرگ می‌شود.

نتیجهٔ این گمان اشتباه وی این است که این اجساد در دنیا مانند نهر جاری‌اند که آب آن می‌رود و جز در محشر ـ بر اساس پندار وی ـ سوی آن باز نمی‌گردد. از این رو، جسدی که برای انسان در کودکی بود، غیر جسدی است که در پیری دارد؛ زیرا اَجزای اصلی جسد ـ به زعم وی ـ لحظه به لحظه در دنیا تحلیل رفت و به جای این تحلیل رفته‌ها اَجزایی به وی می‌رسد که خدای حکیم «لا من شیء» با زمینه‌سازی غذاهای خارجی، برایش اختراع می‌کند و به خاطر همین تحلیل رفتن است که اجساد در دنیا بزرگ نمی‌شوند؛ زیرا اگر همهٔ این اَجزای اختراعی «لا من شیء» از آغاز عمر تا هنگام مرگ در بدن شخص بماند، جسم وی در پایان عُمر از کوه‌های عظیم، بزرگ‌تر می‌شود (این سخن، پندار این شخص است).

می‌گوییم: اگر همهٔ مُهره‌های این پندار فاسد رابشماریم، از موضوع کتاب خارج می‌شویم، لیکن برای ادای حقّ علمای بزرگ پیش از ما، بلکه همهٔ علمای اسلام، از باب این سخن خدا که ﴿وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا﴾؛[1] (جواب بدی، بدی مثل آن است) بجاست به پاره‌ای از آنها اشاره کنیم.

وی پس از آنکه در کتاب مذکور اموری را می‌آورد که می‌پندارد آنها ادلّهٔ وجوب معادند (معاد بدن با همهٔ آنچه در دنیا به همراه دارد ـ حتّی قاذورات ـ چنان که در سخنی که اندکی بعد از وی می‌آوریم، بدان تصریح دارد) می‌نویسد:

---

۱. سورهٔ شوری (۴۲) آیهٔ ۴۰.

به گمان و عقیدهٔ من (و چنان که می‌بینی) این مسلک از خواصّ این کتاب است اَحَدی پیش از من بر آن دست نیافت. از این رو، احدی از مسلمانانی را که به معاد اقرار دارند نمی‌بینی مگر اینکه پس از وارد شدن در آن و اعتراف به اصل معاد، تخلّف ورزیدند و در بعضی انواع و افراد معاد، از آن خارج شدند.

بعضی معاد مطلق اجسام را انکار کردند و بعضی معاد جمادات و نباتات و حیوانات را ـ که به پندار آنها غیر مکلّف‌اند ـ و بعضی معاد بعضی اجسام انسان را (به زعم خویش) برنتافتند.

سپس می‌نگارد:

چنان که گمان نمی‌کنم احدی پیش از من بر این مسلک اطلاع یافته باشد، امید ندارم اَحَدی پس از من مرا در این عقیده پیروی کند مگر کسانی اندک؛ زیرا مردم از کتاب و عترت تخلف ورزیدند وآن دو را پشت سرشان انداختند و به تقلید گردن نهادند و درهم وبرهم و احمقانه و سودجویانه راه پیمودند. اینان نه «ناس» (آدمی) بلکه نسناسِ خَنّاس‌اند که از حق طفره می‌روند و سوی باطل پیش می‌افتند. چنان که امام علیه السلام در گذشته وبارها فرمود: ای مردم نماها ونه مردم.[1]

و نیز آن گونه که شاعر گفت و چه خوب سرود:

---

۱. در متن دست خط مصنّف رحمه الله عبارت، بدین‌گونه ضبط است: یَا أَشْبَاه النّاسَ ولا ناسَ؛ ای آدمی مانندها که آدمی نیستید.

در «منهاج البراعه ۲۱: ۱٤۲» سخن امام علیه السلام بدین‌گونه آمده است: یا اَشباح الرِّجال ولا رجال؛ ای شَبَح مردها، نه خود آنها.

لَمْ تَبْقَ مِن جُلِّ هٰذَا النَّاسِ بَاقِيَةٌ يَـنَالُهُ الوَهْـمُ إِلَّا هٰـذِهِ الصُّـوَرُ

ـ از همهٔ این مردم باقی نماند کسی که وهم به او برسد مگر این صورت‌ها.

اگر تخلّف آنها از کتاب و عترت نبود و راه تقلید و تبعیّت را پیش نمی‌گرفتند ودر هرج ومرج وعوام‌زدگی وسودجویی فرونمی‌رفتند و ناخوداًگاه از دین بیرون نمی‌افتادند، کسان پیش از من واین کتاب، بر این مسلک و منهج پی می‌بردند و به این باب و کلید راه می‌یافتند و از امر معاد (پس از آنکه در آن داخل بودند) خارج نمی‌شدند.

تا اینکه می‌گوید:

هنگامی که با وجود صراحت و وضوح معاد ـ به خاطر سببِ مذکور ـ کسانِ پیش از من بر آن اطلاع نیافتند، به همان سبب نیز کسانِ پس از من، مرا در این امر پیروی نمی‌کنند...

چنان که پیداست این سخن نسبت دادن جهل و گمراهی به همهٔ کسانی است که از صدر اوّل تا زمان وی به اسلام درآمدند. ابلیس گمان وی [۱] را ـ برای خود او ـ تصدیق کرد که گفت [۲]: «پیروی احدی مرا پس از خود، امید ندارم».

هیچ کس وی را در این عقیده تصدیق نکرد؛ زیرا این نگرش از قول همهٔ مسلمانان بیرون است؛ چراکه تصفیهٔ اجسام و اجساد برای [حشر] قیامت واجب است ومبعوثان پس از مرگ با قاذوراتی که هنگام مرگ درشکم داشتند (چنان‌که وی می‌پندارد و پس از بیان ما به آن پی خواهی برد) به محشر باز نمی‌گردند.

---

۱ ـ ۲. یعنی سید جعفر دارابی.

مگر گوساله‌ای که در «فارس» سربرآورد و خود را «باب» نامید و خُزَعبلاتی بافت که از نظر لفظ و معنا غـلط‌انـد و بـعضی از آنـها را «فـرقان» و بـعضی را «صحیفه» و بعضی را «خطبه» و بعضی را «توقیع» نامید.

از کسانی که به این شخص روی آورد و چسبید پسرش سیّد یحیی بود. این گوساله برای او کتابی نوشت که پنداشت آن تفسیر سورهٔ کوثر است.

از حرف‌های احمقانهٔ سید جعفر دارابی در کتاب «سنابرق» اعتراض به شیخ اَحسائی (خدا مقامش را بالاتر برد) در امر معاد است که به پندار خویش، قول شیخ اَحسائی را ساختگی و دروغ می‌داند.

این گوساله،[1] وی[2] را در ردّ بر شیخ تصدیق می‌کند تا اینکه می‌گوید:

> آنچه اکنون به خاطر دارم، چراکه چند سال قبل این کتاب را دیدم (مقصود اوایل طلوع این گوساله است) فلانـی کـه بـه مشـارق و مغارب احاطه دارد در فلان کتاب، در این راستا (یعنی بیان معاد) چه نیکو گفته است...

وی با این سخن، چاپلوسی می‌کند و می‌خواهد دل به دست آورد وگرنه شأن این گوساله کمتر از آن بود که بتواند اصل معاد را تصوّر کند، چه رسد به اینکه میان چاق و لاغر آن تمیز دهد و خود را میان دو متخاصم حَکَم قرار دهد.

این داوری وی همچون حکمیّت ابو موسی اشعری در صفّین از پیش خود و از روی هوای نفس صورت گرفت وگرنه ابو موسی را چه به تمیز میان فاضل و مفضول و بین مردود و مقبول.

---

۱. یعنی محمد علی باب.

۲. مقصود، سید جعفر دارابی است.

از این روست که هرگاه بعضی از کسانی که این گوساله را از پیروان شیخ اَحسائی می‌دانست (و خود این گوساله بر همین پندار بود) از وی مسئله‌ای را می‌پرسید. این گوساله وقتی اسم شریف اَحسائی را می‌برد، برای جذب دل سائل در پی آن، عبارت «صلوات الله علیه» (صلوات خدا بر او باد) را می‌آورد.

مذهب وی هیولای همهٔ مذاهب بود.[۱] به مقتضای وقت و حال، در این راستا سخن می‌گفت، نه اینکه وی دارای مذهب مخصوصی باشد و غیر آن را باطل بداند (به جان پدرت که چنین نیست).

از آنجا که این شخص[۲] به همهٔ علمای اسلام اسائهٔ ادب روا داشت (به چیزهایی که نیکوترین آنها را آوردیم) سزامند است برای ادای حقوقی که این عالمان بر اسلام و اهل آن دارند، سخنان این شخص را به گونه‌ای که شایستهٔ اوست، پاسخ دهیم. پس می‌گوییم:

هرگاه برای اجزای اصلی بدن، تحلیل رفتن (مانند نهر جاری) جایز باشد:

اوّلاً: باقی جسد انسان ـ که میان دو حاصر محصور است[۳] ـ در هیچ حالی از حالات دنیوی تمام جسد او نیست، بلکه جزئی از صد هزار جزء، مثقال ذرّه‌ای از اوست.

این سخن بر خلاف قول همهٔ کسانی است که در زمرهٔ عاقلان‌اند. کسی که مانند این سخن را بر زبان آورد، باید در غل و زنجیر شود و در دیوانه‌خانه زندانی گردد.

---

۱. یعنی رنگ و نقش هر مذهبی را به خود می‌گرفت. به تعبیر فارسی، هرهری مذهب و پیرو حزب باد بود.

۲. یعنی سید جعفر دارابی.

۳. یعنی میان دنیا و آخرت.

ما تاکنون نشنیده‌ایم که عاقلی بگوید که موجود از جسد انسان (یا دیگر موالید) در حالات تبدیلی‌اش در دنیا، جزئی از تمام جسد اصلی‌اش می‌باشد، نه همهٔ آن.

ثانیاً: واجب است همهٔ حدود وتعزیرها ودعاوی شرعی وشهادات ومواریث (و دیگر چیزها) باطل شود؛ زیرا زید ـ مثلاً ـ هرگاه در اوّل تکلیف، زنا کند وپس از بیست سال این زنا بر وی ثابت شود ـ بر اساس این قول ـ اجرای حد بر وی جایز نمی‌باشد؛ زیرا فرض این است که همهٔ اَجزای جسدی که هنگام زنا برای زید وجود داشت، با تحلّل از بین رفت و در نتیجه حدّ بر غیر زناکار واقع می‌شود.

حدود بر مجرّد نفوس جاری نمی‌شود، بلکه بر نفوس به همراه اجسام است. زید به نفس و جسدش، زید است وگرنه خدای متعال ـ روز قیامت ـ این اجسام را عذاب نمی‌کرد و پاداش نمی‌داد (این نکته را دریاب).

سایر احکام شرعی بر همین قیاس است. از اثبات این علم فارغ شدیم که اَجسام ـ مانند ارواح ـ مکلّف و دارای شعورند.

افزون بر این، خود این شخص آن را انکار نمی‌کند.

پس این اعتراض، مانند لزوم سایه برای شاخص، با وی همراه است.

به جانم سوگند که سخن صدر شیرازی از قول این شخص پایدارتر است، گرچه سخن صدر شیرازی نیز باطل است؛ چراکه مادّه را به طور کلّی از نظر می‌اندازد و می‌گوید: ملاک در جسمانی بودن جسم، صورت آن است (نه مادّه‌اش) و مادّه با انسان محشور نمی‌شود و ثواب و عقاب ندارد؛ زیرا مادّه لحظه به لحظه در حال تغییر و تبدیل است.

وی،[1] بدین وسیله، شبههٔ آکل و مأکول را دفع می‌کند.

---

۱. یعنی ملا صدرا.

اشکال

اگر بگویی: شما نیز قائلید که ممکن افزون بر صدور از مبدأ، بقایی ندارد. ممکن در بقای خویش پیوسته به ایجاد جدید نیازمند است و با همین ایجاد، دائماً وجودش تازه می‌باشد.

اصل اَجساد و اَجزای آنها، از امور ممکن است و لازمهٔ سخن شما این است که جسد جدید زید، غیر از جسد قدیم اوست؛ زیرا ایجاد موجود، تحصیل حاصل است و ایجاد آنچه موجود نیست، با سخنی که ما گفتیم ملازمه دارد.

از این رو، آنچه را که بدان الزام کردید ـ بطلان احکام شرعی ـ بر خودتان بار می‌شود.

پاسخ

می‌گوییم: کلّا و حاشا که قول ما مثل سخن وی باشد؛ چراکه ما ممکن را همچون نهر دایره‌ای می‌دانیم که اوّل آن به آخر آن می‌ریزد.

بدین معنا که در هر آنی می‌شکند و در قالب می‌افتد و آنچه در قالب دوّم ریخته می‌شود، عین مکسور است.

به عنوان مثال: زید از اوّل خلق وی تا پایان روزگار دارای مادّه‌ای است که خدا از عالم امکان به عالم هستی نازل کرد. هرگاه خدا در زمان دوّم انزال، آن را خُرد کند و صورت نخست آن را از بین ببرد، به امکان خویش انتقال می‌یابد. سپس هرگاه خدا بار دیگر بخواهد قالب او را بریزد، عین همان مادّهٔ اوّل را برمی‌گرداند و به صورت قوی‌تر و محکم‌تر از صورت اوّل در قالب می‌ریزد (و این روند تا بی‌نهایت ادامه دارد).

به این خُرد کردن و قالب ریختن، اگر ممکن، مؤمن باشد، به درجات عالی

ترقّی می‌کند و اگر کافر باشد، به مراتب پایین سقوط می‌کند.

مراد به حرکت جوهری ـ که قومی آن را انکار و دیگرانی آن را اثبات کرده‌اند ـ همین است (لیکن نه آن گونه که ما قائلیم) چراکه منکران، مراد کسانی را که حرکت جوهری را اثبات کردند، نفهمیدند.

این خُرد کردن و قالب ریختن، لازمهٔ هر چیزی است که در حیطهٔ امر ﴿کُنْ﴾ [۱] درآمد (یعنی مجرّدات و مادیّات در هر آنی از آنات وجودشان) و بقای ممکنات در عالَم هستی بدین کار است؛ یعنی عالَم به خاطر اتصال فیض و عدم فصل و تعطیل، این دو را حس نمی‌کند.

این سخن، همان است که امام صادق علیه‌السلام دربارهٔ این آیه بیان داشت که خدای متعال فرمود: ﴿كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُم بَدَّلْنَاهُمْ جُلُوداً غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ﴾؛ [۲] هرگاه پوستشان بریان شود، پوست‌های دیگری را جایگزین آنها می‌کنیم تا عذاب را بچشند.

هنگامی که ابن ابی العوجا از آن حضرت پرسید: «گناه دیگری چیست؟» امام علیه‌السلام فرمود: وای بر تو! این پوست همان پوست‌هاست و غیر آنها.

ابن ابی العوجاء گفت: در این زمینه مثال دنیایی برایم بیاور.

امام علیه‌السلام فرمود: آری، آیا ندیده‌ای که اگر شخصی خشتی را برگیرد و آن را خُرد کند، سپس آن را [در قالب بریزد و به صورت] خشت برگرداند، این خشت، هم همان خشت پیشین است و هم غیر آن.

---

۱. اشاره است به این آیه که: ﴿إِذَا قَضَىٰ أَمْراً فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ (بقره، آیهٔ ۱۱۷ و آل عمران آیهٔ ٤٧) هرگاه خدا امری را حکم کند، به آن بگوید «باش» بی‌درنگ آن چیز وجود می‌یابد.

۲. سورهٔ نساء (٤) آیهٔ ٥٦.

این روایت را طبرسی در **الاحتجاج** می‌آورد.[۱]

امام ﷺ سائل را به اینکه آن پوست‌ها از نظر مادّه، همان پوست‌هایند و از نظر صورت غیر آنهایند رهنمون شد.

ما هم چنین می‌گوییم و چیزی از چرند بافی‌های وی ما را ملزم نمی‌سازد؛ زیرا ـ بر این اساس ـ اَجزای اصلی جسم انسان در همهٔ آنات بقای او در دنیا، باقی است، هرچند در هر آنی خُرد می‌شود و دوباره در قالب می‌ریزد، لیکن هرگز از انسان جدا نمی‌گردد.

در حالی که این شخص[۲] قائل است که این اَجزا در هر آنی در تحلّل و تبدُّل است و تنها هنگام بعث نزد انسان تجمّع می‌یابد.

سخن ما کجا شباهت به قول وی دارد؟!

آری، ما در اَجزای غذایی عارضی بدین امر قائلیم؛ چراکه تحلّل و تبدُّل در آنها محسوس‌اند، لیکن نمی‌گوییم که آنها سرانجام به انسان باز می‌گردد و با وی محشور می‌شود؛ زیرا این اَجزا، اَجزای اصلی جسد انسان نیست تا سوی وی عود کند.

خلاصه: اگر این شخص[۳] به آنچه در صدر کلام بیان داشتیم قائل است، اعتراض او بر بزرگانی که نام می‌برد وارد نیست، بلکه ایشان می‌توانند به آنچه آوردیم بر وی اعتراض کنند.

---

۱. متن روایت به نقل از حفص بن غیاث، چنین است: شَهِدْتُ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ وَابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ يَسْأَلُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ ﷺ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالىٰ: **﴿كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُم بَدَّلْنَاهُمْ جُلُوداً غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ﴾** مَا ذَنْبُ الْغَيْرِ؟ قَالَ ﷺ: وَيْحَكَ! هِيَ وَهِيَ غَيْرُهَا! قَالَ: فَمَثِّلْ لِي ذٰلِكَ شَيْئاً مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا! قَالَ ﷺ: نَعَمْ أَرَأَيْتَ لَوْ أَنَّ رَجُلاً أَخَذَ لَبِنَةً فَكَسَّرَهَا، ثُمَّ رَدَّهَا فِي مِلْبَنِهَا، فَهِيَ هِيَ وَهِيَ غَيْرُهَا. (احتجاج طبرسی ۲: ۳٥٤؛ بحار الأنوار ۷: ۳۸، حدیث ٦)؛ در مسجدالحرام بودم، ابن ابی العوجا از امام صادق ﷺ دربارهٔ این سخن خدای متعال پرسید که:...

۲ ـ ۳. یعنی سید جعفر دارابی.

و اگر می‌گوید که کرم مفروض، با این اجزا (که در ظاهر از آنها پدید آمد) محشور می‌گردد و این اَجزا، اَجزای اصلی کرم‌اند، شبههٔ آکل و مأکول برطرف نمی‌شود؛ زیرا فرض این است که این اَجزا پیش از آن ـ به گمان وی ـ اَجزای اصلی جسم دیگر بودند.

باری، به وی می‌گوییم: این اَجزایی که وی آنها را اَجزای اصلی می‌پندارد، بدون شک در دنیا ـ در همهٔ موجودات ـ کثیف، ظلمانی و کدرند و اَجساد آخرتی مؤمن، در کمال پاکی و لطافت و اَجساد آخرتی کافر، در کمال ظلمت و کثافت می‌باشند.

بی‌گمان، این کثافات و کدورات، امور اعتباری و وهمی نمی‌باشند، بلکه ـ مانند سیاهی که بر اجسام عارض می‌شود ـ وجود و تحقّق خارجی دارند وگرنه، آثار خارجی بر آنها مترتّب نمی‌شد و به عدم اعتبار، مرتفع می‌گشت.

همهٔ اینها خلاف ضرورت است.

اگر این شخص، قائل شود که این اَجساد پس از مرگ، در مؤمن از کثافات و در کافر از لطافات تصفیه می‌شود، به قول کسانی باز می‌گردد که به اَجزای اصلی و اَجزای زاید قائل‌اند و وی چون زنی می‌گردد که «رشته‌هایش را پس از تابیدن پنبه کرد». [1]

و اگر به عود آنها با همهٔ عوارض و کدورات آنها قائل است (چنان که صریح سخن وی که از وی نقل کردیم، همین است) با ضرورت دین مخالف و از ذمّهٔ مسلمانان بیرون است و سخن خدا را انکار می‌کند که می‌فرماید: ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ

۱. تضمین آیهٔ ۹۲ سورهٔ نحل است: ﴿كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا﴾؛ مانند زنی است که رشته‌هایش را پس از تابیدن، از هم گسست.

الأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّماوَاتُ ﴾؛[۱] روزی که زمین غیر این زمین و آسمان‌ها [نیز به آسمان‌های دیگر] مبدّل گردد.

ونیز اینکه می‌فرماید: ﴿وَإِذَا السَّماءُ كُشِطَتْ﴾؛[۲] روزی که آسمان چیده [برکَنده] شود.[۳]

و دیگر آیات که آشکارا صراحت دارند و به مضمون آنها اخبار متواتری از عترت طاهره ﷺ هست.

رسوایی اینجاست که وی به عود این اجساد با عوارضی که به آنها می‌پیوندد، بسنده نمی‌کند تا اینکه به عود همهٔ اَرواث و قاذورات به همراه آنها قائل می‌شود؛ زیرا می‌پندارد که خدا اعادهٔ حمار عُزیر را با ارواثش و مقتول بنی اسرائیل را با قاذوراتش به عنوان دلیلی برای معاد برافراشت؛ زیرا می‌فرماید: ﴿كَذٰلِكَ يُحْيِ اللَّهُ الْمَوْتىٰ﴾؛[٤] و این چنین خدا مردگان را زنده می‌سازد.

این سخن، قولی است که نزد ما و نزَد هیچ یک از عقلای دهر جوابی ندارد؛ زیرا وی در طنبور نغمه‌ای را می‌افزاید[٥] که از همهٔ اصول و اَصوات بیرون است و به همین خاطر قائل آن، قابل خطاب نمی‌باشد، لیکن به ناچار لازم است

۱. سورهٔ ابراهیم (١٤) آیهٔ ٤٨.
۲. سورهٔ تکویر (۸۱) آیهٔ ۱۱.
۳. این آیه، بدین‌گونه نیز ترجمه شده است: «و چون آسمان پاره پاره شود» (طبری)، «و در آن هنگام که پرده از روی آسمان برگرفته شود» (مکارم)، «و چون آسمان درنوردند» (روض الجنان)، «و آنگاه که آسمان بشکافد» (پور جوادی)، «و روزی که آسمان چون طومار پیچیده می‌شود» (ترجمهٔ المیزان) و...
٤. سورهٔ بقره (۲) آیهٔ ۷۳.
٥. جملهٔ «زاد في الطّنبور نغمةً» یک ضرب المثل عربی است، معادل فارسی آن، قوز بالا قوز شدن است.

اندکی با وی گفت و گو کنیم و از این رو، می‌گوییم:

ای مدّعی هیچ و پوچ، در کتابت چنان پرحرفی کرده‌ای که طبع انسان آن را تُف می‌کند و نمی‌پسندد.

درازا سخن گفته‌ای در اثبات اینکه هنگامی که اجسام روز قیامت برگردد، همهٔ آنچه از آغاز عمر تا زمان مرگ از آنها تحلیل رفته است، به آنها عود می‌کند و با این بازگشت، اجسام مانند بزرگ‌ترین کوه‌ها بلکه بیش از آنها حجم می‌یابد و به آنچه خدا از فضلِ خویش به آنها بیفزاید، بزرگ می‌شود.

اگر تشبیه معاد در آیات مذکور، در همهٔ کیفیّات باشد، باید حمار عُزَیر و مقتول بنی اسرائیل با همهٔ آنچه پیش از مرگ از آن دو تحلیل رفته بود، عود می‌کرد و به صورت دو جسم بزرگ غیر مادّی باز می‌گشتند.

در حالی که واقع بر خلاف این است؛ زیرا اگر چنین بود انگیزهٔ نقل غیر عادی بودنِ آنها بیش از اصل احیای آن دو بود، چراکه عجیب‌تر از آن به شمار می‌آمد. تاکنون اثری از این نقل نمی‌یابیم و هیچ عاقل و مجنونی به آن لب نجنبانده است.

از سویی، هرگاه مؤمنان در حالی محشور شوند که در شکم‌هاشان این قاذورات بوناکِ خبیث باشد، این شخص باید برای ما روشن سازد که آنان با این فضولات کجا روند؟ آنها را در زمین محشر دفع کنند یا با خود به بهشت ببرند؟ یا برایشان مستراحی ساخته می‌شود که آنها را در آن بریزند؟ این مستراح کجای زمین آخرت است؟ ما تاکنون نسبت به اصل این مستراح و جای آن چیزی نشنیده‌ایم.

کسی که این حرف را می‌زند باید برای دفعِ قاذورات آنها چاره‌ای بیندیشد وگرنه امر به راستی مشکل است (خدا او را از بلا عافیت دهد).

نمی‌دانیم چرا باید اهل دنیا (به ویژه مؤمنان) این قاذورات گندیده را به

سرزمین محشر [با خود] حمل کنند؟ آیا اینها از اجزای اصلی بدن آنهاست؟ ﴿فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ﴾؛[۱] حکم از آنِ خدای بلند مرتبه و بزرگ است.[۲]

یا این فضولات متعفّن از لوازم ذات آنهاست؟ اینکه رسواتر و زشت‌تر است. یا چیزی غیر از این است؟

این شخص باید برای ما روشن کند که آن چیست؟

بدون شک اصلِ این اَرواث و قاذورات، خوراک‌ها و غذاهای نباتی یا حیوانی‌اند در این، عاقلی شک نمی‌کند.

خود این شخص در دفع شبههٔ آکل و مأکول بیان می‌دارد که مأکولات از اَجزای اصلی آکل نیست، تنها مُعدّاتی است که باید به اصلشان برگردد (که همان حیوان یا گیاه یا چیز دیگر خورده شده است) و با آن محشور شود.

کاش می‌دانستم چگونه این سخن، با این قول جور در می‌آید که قاذورات خلق و اَرواث آنها با ایشان برمی‌گردد؛ چنان که قاذورات مقتول بنی اسرائیل و حمار عُزَیر و طیور ابراهیم علیه السلام با ایشان برگشت (هیچ حرکت و نیرویی جز به خدای بلندمرتبه وبزرگ نیست).[۳]

---

۱. سورهٔ غافر (٤٠) آیهٔ ۱۲.

۲. شاید منظور مؤلف رحمه الله از عبارت این آیه که بارها آن را پس از سخنان و نقدهای خود می‌آورد این باشد: «خدایا تو خود حکم کن» یا «داوری را باید به خدا سپرد» و...

۳. عبارت «لا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيم» که به آن «حَوْقَلَه» گویند: در پایان کتاب، مطالب و... می‌آید و مقصود این است که همه کاره خداست و تا او نخواهد و یاری نکند، هیچ حرکت و جنبشی صورت نمی‌گیرد.

در حدیث آمده است که: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيم» گنجی از گنج‌های بهشت است (المحاسن ۱: ۱۱؛ امالی صدوق: ۵۵۷ـ۵۵۸، حدیث ۱۳؛ بحار الأنوار ۷٤: ۱۲۹).

⇐

بر کسی که مانند این کلمات را بر زبان می‌آورد، سزاوار نیست علمای پیش از خود را تخطئه کند؛ به ویژه اساطین چهارگانه که سنگ آسیای مذهب شیعه بر مدار آنهاست (هر کدامشان در زمان خودش) و آنان عبارت‌اند از:

- حکیم نحریر مدقّق، مولانا محقّق طوسی.
- ناموس دهر و زمان خویش، علّامهٔ حلّی.
- محدّث مؤسّس قدسی، مولانا مجلسی.
- ناموس الهی کبریائی، شیخنا العلّام اَحسائی.

خدا ارواح قدسی ایشان را پاکیزه گرداند و تربت پاکشان را خوش‌بو سازد.

این شخص از هیچ کوششی در اسائهٔ ادب به آنها و نسبت گمراهی و بی‌راهه‌روی و پیروی هوای نفس به آنها دادن و دیگر اموری که آنها را یاد نمی‌کنم (گمانِ شر ببر و از خیر مپرس) دریغ نمی‌کند.

تا آنجا که گمراهی وی را بدانجا کشاند که در عدم پیروی آنها و عدم التزام به سکوت در فاش ساختن گمراهی‌شان به سخن خدای سبحان مثال می‌زند که: ﴿قَدِ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِباً إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا﴾؛ [1] اگر به ملّت آنها بازگردیم ـ پس از آنکه خدا ما را از آن نجات داد ـ بر خدا دروغ بسته‌ایم.

و پس از این تمثیل، از سخن خویش عذر می‌آورد به اینکه موافقت و سکوت در برابر آنها خلاف عدل و طریق ادب است ـ که خدا بدان امر کرد ـ چراکه دلیل به ضلالت آنها حکم می‌کند.

⇐ نیز این کلمه، «مفتاح الفَرَج» (کلید گشایش در امور و باز شدن درها) به شمار آمده است، ذکری که در آن شفای ۷۲ درد نهفته است و کمترین آن غم و اندوه می‌باشد (بنگرید به، بحار الأنوار، جلد ۷۵، ص۲۰۱؛ و جلد ۹۰، ص۱۸٦).

۱. سورهٔ اعراف (۷) آیهٔ ۸۹.

وی سپس خود را از کسانی قرار می‌دهد که «در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش ملامتگری نمی‌هراسند»[۱] و خدا را بر این کار سپاس می‌گوید.

سزاوار کسی که به این جسارت بزرگ دست یازید این بود که خدا او را از [دیدن] راه حق کور گرداند تا این سخنان نابخردانه را بر زبان آورد (حرف‌هایی که زشتی آنها بر کودکان در مکتب‌خانه‌ها و بر زنان در پستو خانه‌ها پوشیده نمی‌ماند) و به دست ضعیف‌ترین فردی رسوا ساخت که از آتشِ آثار آنان قَبَسی یا اخگری آوَرْد با افکندن عصایی که ریسمان اوهام ساختگی و دروغین این شخص را (و کسانی را که دنباله‌رو اویند) قاپید.

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ﴾؛[۲] ستایش خدای را که ما را به این [معرفت] هدایت کرد و اگر او هدایتمان نمی‌کرد از راه یافتگان نبودیم.

به امر خدا [و خدا را شکر] این شخص و اَشباه او (از کسانی که پیش و پس از وی سر درآوردند) نسبت به تصوّر معنای معاد در جهل گسترده‌ای به سر می‌برند، چه رسد به تصدیق آن.

هرگاه در کلمات آنها بنگری و لحن گفته‌هاشان را بشنوی، درمی‌یابی که اینان می‌پندارند معنای معاد استحالهٔ همین دار دنیا (با همهٔ اجسام بسیط و مرکّبی که دارد) به دار آخرت است.

این مسکینان نمی‌دانند که لازمهٔ این نگرش این است که سرای آخرت، پس از آنکه با خلق تکوینی خلق شد، اکنون موجود نباشد.

---

۱. تضمین آیهٔ ۵٤ سورهٔ مائده است: ﴿يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾؛ خدا قومی را خواهد آورد که در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی‌ترسند.

۲. سورهٔ اعراف (۷) آیهٔ ٤۳.

ضرورت دین بر خلاف این استوار است. دار آخرت، همان بهشت یا دوزخ می‌باشد؛ چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

لَيسَ وَرَاءَ دُنْيَاكُمْ هٰذِهِ بِمُسْتَعْتَبٍ وَلَا دَارٌ إِلَّا جَنَّة أَوْ نَار؛[1]

در ورای این دنیای شما، جایی برای دل‌جویی [توبه و عذرخواهی] وجود ندارد، و سرایی نیست مگر بهشت یا دوزخ.

ضرورت قائم است و سنّت قطعی (اخبار) دلالت دارد که بهشت و دوزخ اکنون خلق شده‌اند.

چگونه چنین نباشد در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله در شب معراج به بهشت درآمد و پرده از دوزخ برداشته شد و آن را دید.

این کار، مانند معراج بعضی از بی‌دینان ـ که آن را ادّعا می‌کنند ـ محض تصوّر و تخیّل نبود، بلکه دخول و رؤیت وجودی بود، نه وجدانی.

نیز این بینوایان نمی‌دانند که هر کدام از دنیا و آخرت، عالَم جداگانه و مغایر با دیگری است و آنچه این حال را دارا باشد، از باب حکمت، استحاله و انقلاب در آن ممتنع است و همچنین انتقال یکی از آن دو به دیگری (بدین معنا که دنیا با آسمان‌ها و زمین‌ها و اوضاع و احوالی که دارد به دار آخرت منتقل شود) نشدنی است؛ زیرا این کار، موجب تداخل و تزاحم دو عالَم می‌شود که امری نامعقول است.

خدای متعال، هنگامی که مُلک خویش را آفرید و آن را شامل عوالم متعدّد

---

۱. در «الکافی ۲: ۷۰، حدیث ۹» از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: از خطبه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله (که حفظ شده است) این است که آن حضرت فرمود: **فَوَ الَّذي نَفْسُ محمّدٍ بِيَده، ما بَعْدَ الدُّنيا من مُسْتَعْتَبٍ، وما بَعْدَها مِن دارٍ إلّا الجنّةُ أو النّارُ**؛ سوگند به کسی که جان محمّد به دست اوست، پس از این دنیا جایی برای پوزش و رضایتْ خواستن نیست و بعد از این دنیا سرایی نمی‌باشد، مگر بهشت یا آتش [جهنّم].

قرار داد، در چیزی از آنها و میان یکی از آنها و آخرت «خلأ» (فضای خالی) قرار نداد، بلکه هر یک از عوالم مکانی را که خدا به قدرتش شکافت و آن عالم را در آن قرار داد، پُر ساخت، بی‌آنکه فاصله‌ای میانِ آنها باشد.

هرگاه تحرّک عالم از مکانی که در آن خلق شد به عالم دیگری که پس از آن می‌آید فرض شود، این کار امکان ندارد مگر اینکه عالمی که پس از آن می‌آید نیز از مکانش جابه‌جا شود، و این روند همچنان ادامه یابد تا به آخرین عالم برسد یا خدا یکی از عوالم را نابود سازد و عالم دیگر را به جای آن نقل دهد.

هر دو امر ـ بعد از عدم تحقّق انتقال عالم مفروض ـ بر فرض تسلیم، نامعقول است:

● امر اوّل نامعقول است؛ زیرا این کار زمانی ممکن است که در ورای مجموع عالم امکان، محلّ خالی‌ای باشد که آخرین عالم بدان انتقال یابد تا اینکه امکان جا به جایی مکان‌های دیگر عوالم ـ هر کدام به حسب خودش ـ فراهم آید.

ورای مجموع عالَم وجودی که خدا آفرید، مکـان و زمـان و چـیز دیگـری نیست، بلکه اصلاً برای آن ورایی وجود ندارد؛ زیرا ورای آنچه را خدا آفرید، امری نمی‌باشد تا آن را محدود کند و آن امر، «منتهى إليه» باشد.

آن عالم از کجا به عالم وجوب انتقال یابد؟! راهی بدان یا به عالَم خارج از آنچه خدا آفرید، ندارد. پس برای ما عالم آن چنانی نیست؛ زیـرا امـر مـحقّق موجود، در آنچه خدا آفرید منحصر است (این بیان تردید برانگیز را بـا فـهمِ درست، دریاب).

افزون بر این، در جای خودش بیان شده است که مکان‌های ذاتی از مقوّمات

ماهیّت شیء است. هرگاه انتقال چیزی از مکان ذاتی‌اش فرض شود، فنا و عدم بقای آن لازم می‌آید.

● امر دوّم نامعقول است؛ بدان خاطر که فنا در مخلوق حق به معنای انقلاب آن به «لیس محض» (نبود محض) نامعقول می‌باشد؛ چراکه ورای مجموع عالمی که خدا آفرید، عالمی وجود ندارد و عالم مخلوق، همه‌اش وجود است؛ زیرا معنای مخلوق، وجود است.

کجاست عدمی که آن را توهّم می‌کنند؟ مکان آن در ملک خدا کجاست؟

عدم در ملک خدا، معنایی جز خُرد کردن و قالب ریختن و ابطان آنچه آشکار است و اظهار آنچه در بطن است (بر اساس تفصیلی که سخن در آن به طول می‌انجامد) نمی‌باشد.

مراد از معاد، انتقال عالم از مکان مخصوصش (در وجود) به عالَم دیگری که در پی آن می‌آید، نیست. مراد از معاد، انتقال اهل عالم به عالَم ورای آن است بدین معنا که اصل معادیان از عالمی خلق شد که آن عالم در عود، عالم آخرت ـ به قول مطلق ـ نامیده می‌شود؛ چنان که آن عالم در نزول، عالم ذر و عالم تکلیف اوّل، نام دارد (این را بفهم و تأمّل کن).

سپس خدای متعال آنها را از آن عالمشان فرود آورد و در عوالم متعدّد درآورد [۱] تا اینکه ـ به عالم دنیا ـ که اکنون ما در آنیم ـ رسیدند و این عالم، آخرین عوالم در قوس نزول است و این گونه نیست که با نزول آنها، عالمی را که از آن فرود آمدند، از ایشان تهی بماند. نزول آنها مانند نزول مغز به پوست است

۱. متن عربی، بدین‌گونه است: وَكَوَّرَهُم في عوالم متعدّده.

بدين معنا كه آنان به لباس عالم ديگرى كه در آن عالم بدان دست يافتند، متلبّس مى‌شوند و اين كار تا آخرين عوالم ادامه مى‌يابد.

آيا به خود نمى‌نگرى كه با نزول از عالَم انسانيّت و حصول در عالم نبات و داراى نفس نامى شدن (كه به آن رشد كردى و ابعادت بزرگ شد) از انسانيّت تو و اينكه داراى نفس ناطقى، خارج نشدى. تو در عالم انسانيّت خويش وجود دارى، در حالى كه در عالم نبات حاصلى و در جسم و نفس نباتى با عالم نبات مشاركت دارى.

بحثى كه در آنيم نيز چنين است.

آرى، هر اندازه نزول‌كنندگان از عالَم بطن ـ عالم اوّلشان ـ فرود آيند، عالمى كه بدان فرود آمدند، نسبت به آنان آشكار مى‌شود و اين سير ادامه مى‌يابد تا اينكه به غليظ‌ترين و كثيف‌ترين عالم كه عالم دنياست (دار تكليف و ابتلا و اختبار و استنطاق طبايع) برسند.

خدا آنها را بدين عالم فرود آورد تا هر كدام از آنها اعمال باطنى قلبى و ظاهرى جسمانى را (كه در عالم ذرّ بدان سرشته شده‌اند) با اختيار آشكار سازند و با اين اعمال، بال و پرهايى بگيرند كه بتوانند به وسيلهٔ آنها پرواز كنند و به مقتضاى اعمالشان به آنچه از آن ـ در خلق دوّم ـ آفريده شدند، برسند؛ يا به «علّيّين» يا به «سجّين».

هركه دستى در علم طبيعى مكتوم دارد، مى‌داند ما چه مى‌گوييم.

خداى بزرگ از سر لطف به بندگان، آينه را براى شناخت اين امور آفريد.

در اين نزول، ميان اجسام بسيط (مانند آسمان‌ها و ستارگان) و عناصر مركّب

(مانند موالید) فرقی وجود ندارد. برای هر یک از آنها اصلی از سنخ عالم دیگر و لباسی و قشری از سنخ دنیا هست.

هرگاه نزول یافتگان در صعود به عالم اصلی‌شان (پس از آنکه توشه‌شان را از دنیا گرفتند) غیر راه نزول را در پیش گرفتند، آنچه را ازدنیا گرفتند در دنیا می‌افکنند و همراه خود نمی‌برند؛ زیرا آن مأخوذ، لباسی بود که اصل مبدأ آن، عالمی است که از آن عالم گرفته شد. از مبدأ خویش نمی‌گذرد و به عالم دیگر تعدّی نمی‌کند، بلکه در آن باقی می‌ماند و به اصل خویش (با ممازجت) ملحق می‌شود و همین معاد آن مأخوذ نیز هست.

اینان به منزل دیگری نقل مکان می‌کنند و در آن، لباس آن عالم را به دست می‌آورند (لباسی که در باطن این لباس دنیوی برای آنها بود) در نزول و مرورشان به آن عالم به آن لباس متلبّس می‌شوند و آن، عالم برزخ در صعود است که عالم مثال در نزول بود (یعنی مقابل عالم مثال در نزول، عالم برزخ در صعود است) زیرا وی در نزول، مانند بذر کاشته شده است و در صعود، مانند دانهٔ روییده از آن بذر.

و چنین است هر یک از عوالم نزول نسبت به مقابل خودش در عالم صعود (این را بفهم و بیندیش).

بدین گونه، صعود می‌کنند واز منزلی به منزل دیگر انتقال می‌یابند تا اینکه به عالم آخرت می‌رسند که آخرین منازل و مقصد اصلی و عالَم جامع است.

زیرا عوالم نزولی، مانند حروف و عوالم صعودی، مانند کلمهٔ جامع‌اند.

بار دیگر دریاب و بیندیش؛ چراکه در اثنای کلام نمی‌توانیم آنچه را بدان اشاره می‌کنیم توضیح دهیم. این کار، کتاب را از نظم و ترتیب خارج می‌سازد.

همهٔ عوالم نزولی و صعودی، در مکانی که خدا آنها را در آن نهاد ـ همان گونه که هستند ـ باقی‌اند و با انتقال کسانی که از آنها منتقل می‌شوند، در چیزی از آنها تغییری حاصل نمی‌شود.

چنان که هرگاه تو از شهرت راهی مکّه ـ مثلاً ـ شوی و در رفتن و برگشتن منازلی را که در اثنای طریق‌اند، بپیمایی، به ورود و خروج تو از آنها در ماهیّت آن منزل‌ها و در مکانی که آن منزل در آن واقع است تغییری پدید نمی‌آید. تنها با ورودت لباسی از اوضاع آن منزل به دست می‌آید که همان وضعِ بودنت در آن و نزولت به آن است.

هرگاه از آن منزل کوچ کنی، آن لباس را درمی‌آوری و لباسی را که در منزل دیگر به‌دست آوردی می‌پوشی وآن لباس مخلوع (که همان هیئت وضعیّهٔ مخصوص بدان است) در منزل اوّل می‌ماند و تو آن را تا مقصدت با خود همراه نمی‌بری؛ زیرا مبدأ اصلی‌اش، از نفس همان منزل است، منتهای آن نیز به همان است.

حاصل اینکه خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ﴾؛[1] هیچ چیز نیست مگر اینکه خزائن آن نزد ماست و ما آن را جز به اندازهٔ معلوم فرود نمی‌آوریم.

و می‌فرماید: ﴿كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ﴾؛[2] همان گونه که آفریده شدید، باز می‌گردید.

خدای متعال خبر می‌دهد که برای شیء خزائن متعدّدی هست که از آن نازل شده است و «عود» (بازگشت) را به «بدأ» (آغاز) تشبیه می‌کند.

---

۱. سورهٔ حجر (۵) آیهٔ ۲۱.

۲. سورهٔ اعراف (۷) آیهٔ ۲۹.

نیک بنگر اگر عوالم و خزائنی که مخلوقان در نزولشان آن‌ها را پیمودند ـ که همان «بدأ» است ـ از بین برود (یا با انتقال مخلوق از آنها به عالم دیگر تبدیل شود) مثل آن را دربارهٔ «عود» بگو وگرنه، توهّم مذکور معنا ندارد.

عالم دنیا (با همهٔ آنچه در آن هست) ظاهر عالم آخرت است و آخرت، باطن آن می‌باشد. ظاهر به باطن و باطن به ظاهر منقلب نمی‌گردد به این معنا که منقلب از حیث «هو هو» (از آن جهت که منقلب است) فانی نمی‌شود و به «منقلب إلیه» استحاله نمی‌یابد، بلکه دنیا همیشه دنیا و آخرت برای همیشه آخرت است و هر دوی آنها در حال وجود آخرت، موجودند؛ چنان که عالم برزخ الآن موجود است و خدای متعال از آن خبر داد: ﴿وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾؛[1] و از ورای آنها برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند.

اموات به برزخ منتقل می‌شوند با اینکه دنیا به حال خود باقی است و چنین است آخرت (که باطن برزخ است).

استحالهٔ دنیا به دنیا، تحصیل حاصل است (که امری محال می‌باشد) مراد از آنچه در آیات و اخبار هست (تبدیل زمین به زمین دیگر، چیده شدن آسمان، نابودی ستارگان، فروپاشی کوه‌ها و اشباه آن) آنچه کوته فهمان درمی‌یابند نیست، مراد ازآنها تفکیکِ ترکیب، برای خالص سازی باطن از ظاهر است (چنان که در اجسام موالید وجود دارد).

پس از آن، خدای متعال عالم جدیدی را بنا می‌کند و در آن مخلوقی را بر اساس مشیّت خود (چنان که در اخبار آمده است) می‌آفریند.

---

۱. سورهٔ مؤمنون (۲۳) آیهٔ ۱۰۰.

فنای این عالم، نسبت به انتقال اهل این عالَم از آن است وگرنه آنچه در ملک خدا درآمد از آن بیرون نمی‌رود؛ زیرا خارجی برای آن وجود ندارد.

و برای هر یک از عوالم، مقام معلومی است که از آن به دیگری تعدّی نمی‌کند؛ زیرا ماورای آن، فارغ (و تهی) نیست، بلکه به عالم دیگری مشغول می‌باشد (این را بفهم).

صدوق ﷺ در آخر **الخصال** به سندش از جابر بن یزید روایت می‌کند که گفت:

سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عزّ وجلّ: ﴿أَفَعَيِينَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾ (۱).

فَقَالَ: يَا جَابِرُ، تَأْوِيلُ ذٰلِكَ أَنَّ اللّٰهَ عزّ وجلّ إِذَا أَفْنىٰ هٰذَا الْخَلْقَ وَهٰذَا الْعَالَمَ وَأَسْكَنَ أَهْلَ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ وَأَهْلَ النَّارِ النَّارَ، جَدَّدَ اللّٰهُ عزّ وجلّ عَالَماً مِنْ غَيْرِ فُحُولَةٍ وَلَا إِنَاثٍ، يَعْبُدُونَهُ وَيُوَحِّدُونَهُ، وَخَلَقَ لَهُمْ أَرْضاً غَيْرَ هٰذِهِ الْأَرْضِ تَحْمِلُهُمْ، وَسَمَاءً غَيْرَ هٰذِهِ السَّمَاءِ تُظِلُّهُمْ.

لَعَلَّكَ تَرىٰ أَنَّ اللّٰهَ عزّ وجلّ لَمْ يَخْلُقْ بَشَراً غَيْرَكُمْ، بَلْ وَاللّٰهِ لَقَدْ خَلَقَ اللّٰهُ (تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ) أَلْفَ أَلْفِ عَالَمٍ، وَأَلْفَ أَلْفِ آدَمٍ، أَنْتَ فِي آخِرِ تِلْكَ الْعَوَالِمِ وَأُولَئِكَ الْآدَمِيِّينَ؛ (۲)

از امام باقر عليه السلام دربارهٔ این سخن خدای متعال پرسیدم که می‌فرماید: «آیا از خلق اوّل وامانديم، بلکه آنان در خلق جدید تردید دارند».

امام عليه السلام فرمود: ای جابر، تأویل آن این است که خدای بزرگ هرگاه این خلق واین عالم را فانی ساخت و بهشتیان را در بهشت و دوزخیان را در آتش جای

---

۱. سورة ق (۵۰) آية ۱۵.

۲. خصال صدوق: ٦٥٢، حديث ٥٤.

داد، عالمی را بدون نر و ماده بنا می‌کند که خدا را می‌پرستند و به توحید وی می‌پردازند، برای آنها زمینی جز این زمین را می‌آفریند که آنها را حمل می‌کند و آسمانی غیر از این آسمان که بر آنها سایه می‌افکند.

شاید به نظرت می‌آید که خدای بزرگ بشری غیر از شما را نیافرید! بلکه خدای متعال، هزار هزار عالم و هزار هزار آدم آفرید و تو در آخر این عوالم و آن آدمیانی.

مراد از غیر ـ که در این حدیث شریف ذکر شده است ـ همان است که ما اشاره کردیم (تجدید زمین و آسمان پس از بطلان ترکیب اوّل) و همچنین مراد از إفنا همان است که ما بیان کردیم؛ زیرا برهان‌هایی را بر بطلان آنچه کوته‌فهمان می‌پندارند، دانستی.

انتقال آنچه مبدأ آن این دنیاست به آخرت کجاست تا اعتراض سیّد مذکور بر اساطین اَعلام راست درآید. پس نیک بیندیش و از «اِمَّعَه» (همرنگ جماعت بودن) مباش ونه از کسانی که عقل‌های قاصرشان را «بی‌هدایت وکتاب روشنگر»[۱] امامی قرار دادند که باید بدان اقتدا شود.

بدان که کلید این علوم، علمِ طبیعی مکتوم است. آنان به تدبیر خاصّ خویش زمین را تدبیر می‌کنند و از آن، روح و نفس و صبغ (صورت و قالب) را در می‌آورند و آن را تصعید می‌کنند و در نتیجه لطیف ـ که اصل زمین است ـ از کثیف غریب، تمایز می‌یابد. سپس اَرواح و نفوس را به این لطیف برمی‌گردانند و آن را به وسیلهٔ اَرواح و نفوس زنده می‌سازند.

---

۱. تضمین آیهٔ ۸ سورهٔ حج است: ﴿بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ﴾، بعضی از مردم، بی‌علم و هدایت و کتاب روشنگر، دربارهٔ خدا بگو مگو می‌کنند.

و امّا کثیف را به خارج عالم می‌افکنند و این کثیف، مثال اجزای زاید مختلط به اصل جسد باقی در دنیاست. هرگاه (اجزای اصلی) جسد را ـ پس از جدا شدن اجزای زاید ـ با ترکیب معتدل به هم بیامیزند، مرگ و فنا بر آن درنمی‌آید، هرچند همهٔ آتش‌های دنیا بر آن شعله‌ور گردد.

همانا کسانی که در امثال این مقامات به گمراهی می‌افتند، به خاطر عدم ژرف‌اندیشی‌شان در این علم الهی نبوی لاهوتی است، علمی که همتای نبوّت و عصمت و مایهٔ چشم‌روشنی علما و شادی قلب حکماست.

«فضل و عنایت به دست خداست، به هرکه خواهد می‌دهد و خدا دارای فضل بزرگ است»[۱] «وسلام بر کسی که هدایت را پیروید»[۲] و سپاس خدای را در اوّل و آخر و در ظاهر و باطن، و صلوات خدا بر اشرف انبیا و آل نیک و برگزیده‌اش.

جزء اوّل از کتابمان «صحیفة الأبرار» به دست مؤلّف آن، بندهٔ گناهکار ناتوان، آقا میرزا محمّد تقی ـ در اینجا ـ به پایان رسید و به خواست خدای عزیز متعال، جزء دوّم در پی می‌آید.

---

۱. تضمین آیهٔ ۲۹ سورهٔ حدید است: ﴿وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾؛ فضل و عنایت به دست خداست، به هرکه خواهد آن را می‌بخشد و خدا دارای فضل بزرگ است.

۲. تضمین آیهٔ ۴۷ سورهٔ طه است: ﴿وَالسَّلَامُ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى﴾؛ وسلام بر کسی که هدایت را پیروید.